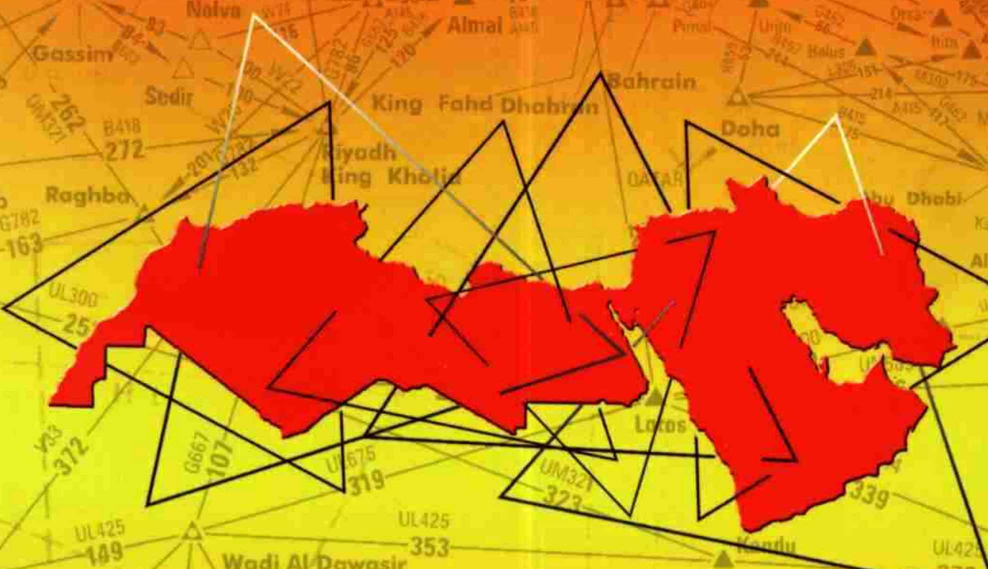
پژوهشکده مطالعات راهبردی
غیر انتفاعی



# چالش ها ومنازعات
# در خاورمیانه

نویسنده: دکتر اصغر جعفری ولدانی
دانشیار دانشگاه علامه طباطبایی

# چالش‌ها و منازعات در خاورمیانه

دکتر اصغر جعفری ولدانی

پژوهشکدهٔ مطالعات راهبردی

۱۳۸۸

چالش‌ها و منازعات در خاورمیانه / تألیف: اصغر جعفری ولدانی. -- تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۷.

۲۲۸ ص.: (پژوهشکده مطالعات راهبردی)

ISBN: 978-600-5282-01-6 : ۳۰۰۰۰ ریال

فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه: ص. [۲۱۹] – ۲۲۸.

عنوان اصلی:

۱. کتابنامه -- خاورمیانه -- سیاست و حکومت. خاورمیانه -- جنبه‌های استراتژیکی. الف. جعفری ولدانی، اصغر. ب. پژوهشکده مطالعات راهبردی. ج. عنوان.

۱۳۸۷ ۲ چ ۷ ج /۱۸/ ۶۳ DS — ۹۵۶/۴

کتابخانه ملی ایران — ۱۲۵۸۶۰۹

## چالش‌ها و منازعات در خاورمیانه

تألیف: اصغر جعفری ولدانی

ناشر: پژوهشکدهٔ مطالعات راهبردی

نوبت چاپ: اول، ۱۳۸۸

تیراژ: ۳۰۰۰

چاپ و صحافی: مجمع جهانی اهل بیت

بها: ۳۰۰۰۰ ریال

شابک: ۶- ۰۱-۵۲۸۲- ۶۰۰- ۹۷۸ — ISBN: 978-600-5282-01-6



نشانی: تهران- صندوق پستی ۵۱۸۹-۱۴۵۵

# فهرست مطالب

## گفتار سوم: ریشه‌های چالش و منازعه در خاورمیانه



## گفتار چهارم: چالش‌های بین ایران و مصر

## گفتار پنجم: کشورهای عربی و تحولات عراق



## گفتار ششم: خاورمیانه کانون تهدیدات امنیتی برای اروپا

## گفتار نهم: منازعات سوریه و ترکیه درباره هاتای



## گفتار دهم: چشمداشت‌های ترکیه به شمال عراق (قسمت اول)



## گفتار یازدهم: چشمداشت‌های ترکیه به شمال عراق (قسمت دوم)

## سخن ناشر

مروری بر جنگ‌ها و بحرانهای نیم قرن اخیر نشان می‌دهد که خاورمیانه همواره کانون حوادث و بحرانهای خونین و مؤثری بوده است. مجموعه‌ای از عوامل گوناگون نظیر بافتار نظام بین‌الملل، مناسبات تاریخی و ملاحظات جغرافیایی کشورهای منطقه و نیز درک و برنامه رهبران منطقه از ماهیت و منابع قدرت، سبب شده است تا خاورمیانه همواره ساختاری متزلزل و موقعیتی بین‌المللی داشته باشد. با توجه به این کارنامه تأمل‌انگیز و نیز برآوردهای نگران کنندهٔ اوضاع آتی کشورهای منطقه، پژوهشکده مطالعات راهبردی با دعوت از استادان دانشگاه و محققان مسلط در امور خاورمیانه سعی بر آن دارد تا ریشه‌ها، فرایندها و عواقب تحولات منطقه را مورد بحث و فحص قرار دهد. کتاب حاضر به خامهٔ دکتر اصغر جعفری ولدانی، صاحبنظر در امور منطقه خاورمیانه و خلیج فارس و نویسنده دهها مقاله و کتاب در مناسبات سیاسی و ملاحظات ژئوپلیتیک کشورهای خاورمیانه، نگاشته شده و نویسنده در پی پاسخ بدین پرسش است که چه عواملی موجب تولید تنش و تشدید منازعه در خاورمیانه شده‌اند. فرضیه مطروحه برای این پرسش به مجموعه عوامل داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی اشاره دارد که هر کدام در مقطعی خاص باعث تعارض و تنش گشته‌اند. این کتاب در دوازده فصل تنظیم شده است و نکته جوهری همه فصول این است که کشورهای خاورمیانه بواسطه اهمیتی که در نگاه جهانیان دارند و نیز به خاطر بافتار داخلی و برداشت نخبگان سیاسی از تحولات گذشته و پیش رو، همواره کانون تحول بوده‌اند.

*معاونت پژوهشی*

# گفتار اول

## مباحث پایه

### طرح مسئله

خاور میانه از مهمترین کانون‌های منازعه و بحران ساز در جهان است. این منطقه در سالهای پایانی قرن بیستم و سال‌های آغازین قرن بیست و یکم درگیر منازعات بسیاری بوده است. شاید هیچ منطقه دیگری در جهان به اندازه خاورمیانه با منازعه روبرو نبوده است. به گفته باری بوزان«خاورمیانه ساختاری همواره کشمکش‌زا» دارد.

یادآوری آنچه فقط در طی سالهای گذشته روی داده، بسیار تکان‌دهنده است: جنگ ایران و عراق، اشغال کویت توسط عراق، حمله نظامی آمریکا به عراق، مداخلات نظامی مکرر ترکیه در شمال عراق، رشد عملیات تروریستی در منطقه، تشدید عملیات انتفاضه در فلسطین، جنگ داخلی در یمن، جنگ داخلی در لبنان، برخوردهای نظامی بین کشورهای حوزه دریای سرخ، چالش‌های اروپا و امریکا در حوزه خلیج فارس، منازعات ترکیه و سوریه، حمله آمریکا به عراق و سقوط رژیم صدام حسین، چالش‌های مربوط به برنامه هسته‌ای ایران و جنگ بین اسرائیل و حزب الله لبنان.

آیا در ۲۰ سال آینده هم، چنین منازعات و چالش‌هایی روی خواهد داد؟ مسلم است که نمی‌توان تحولات خاورمیانه را پیش‌بینی نمود، اما به طور قطع می‌توان گفت که چنین منازعاتی با توجه به ساختار منطقه به طور مداوم اتفاق خواهد افتاد. هر پژوهشگری که با دید واقع بینانه به منطقه بنگرد، باید انتظار این‌گونه منازعات و چالش‌ها را داشته باشد.

## سئوال و فرضیه

اکنون این سئوال مطرح می‌شود که چه عواملی سبب بروز چالش و منازعه در خاورمیانه می‌شود. فرضیه‌ای که در این پژوهش مطرح شده، این است که عوامل داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی موجب بروز چالش و منازعه بین کشورهای منطقه می‌گردد. برای روشن‌تر شدن فرضیه، هر یک از این عوامل به طور مجزا و بر اساس گفتارهای کتاب به شرح زیر آورده شده است:

**چالش‌های بین ایران مصر:** عوامل داخلی(رشد اسلام‌گرایی در مصر، ادعای حمایت ایران از اسلام‌گرایان مصر، اسلام‌گرایی در ایران، سکیولاریسم در مصر) عوامل منطقه‌ای (مخالفت اسرائیل با برقراری روابط مصر با ایران) عوامل بین‌المللی (مخالفت آمریکا با از سرگیری روابط مصر و ایران)

**کشورهای عربی و تحولات عراق:** عوامل داخلی (اختلاف بین شیعه و سنی) عوامل منطقه‌ای (دخالت کشورهای منطقه) عوامل بین‌المللی (تجاوز آمریکا به عراق)

**خاورمیانه کانون تهدیدات امنیتی:** عوامل داخلی (رشد جمعیت مسلمانان، تهدیدات تروریست‌ها) عوامل منطقه‌ای (گسترش تکنولوژی موشک‌های بالستیک و سلاح‌های کشتارجمعی در کشورهای خاورمیانه، مهاجرت مسلمانان از کشورهای خاورمیانه به اروپا) عوامل بین‌المللی (رقابت آمریکا با اروپا در خاورمیانه، همکاری آمریکا با اروپا در امور امنیتی)

**امنیت انرژی و جایگاه خلیج فارس:** عوامل داخلی (افزایش مصرف انرژی در آمریکا و اروپا، تحولات کشورهای منطقه مانند انقلاب اسلامی ایران که آن را از متحد آمریکا به دشمن آن تبدیل کرد) عوامل منطقه‌ای (تحریم نفتی یا دخالت کشورهای منطقه مانند تجاوز عراق به کویت که شدیداً امنیت انرژی را برای غرب در معرض تهدید قرار داد) عوامل بین‌المللی (رقابت آمریکا با اروپا و ژاپن)

**اسلام سیاسی در فلسطین:** عوامل داخلی (رشد جمعیت،افزایش بیکاری، ناامیدی از مذاکرات صلح، نارضایتی از حکومت خودگردان، سرخوردگی از کشورهای عربی) عوامل منطقه‌ای (پیروزی انقلاب اسلامی ایران، پیروزی مجاهدین افغانی در بیرون راندن نیروهای شوروی، پیروزی حزب الله لبنان در بیرون کردن نیروهای اسرائیل) عوامل بین‌المللی (حمایت آمریکا از اسرائیل، حمایت شوروی و روسیه از فلسطین، جهانی شدن فرهنگ و ارتباطات)

**منازعات سوریه و ترکیه درباره هاتای:** عوامل داخلی (رشد جمعیت علوی تبارها در هاتای، دگرگون کردن ترکیب جمعیت هاتای توسط ترکیه، فعالیت چریک‌های پ.ک.ک) عوامل منطقه‌ای (حمایت اسرائیل از ترکیه، حمایت ایران، یونان و اعراب از سوریه) عوامل بین‌المللی (دخالت فرانسه در مسئله هاتای، حمایت غرب از ترکیه، فروپاشی شوروی و اعلام نظم نوین جهانی)

**چشمداشت‌های ترکیه به شمال عراق:** عوامل داخلی (فعالیت چریک‌های پ.ک.ک) عوامل منطقه‌ای (مخالفت کشورهای منطقه با ترکیه) عوامل بین‌المللی (دخالت انگلستان در مسئله موصل، فروپاشی شوروی و اعلام نظم نوین جهانی)

**منازعات کشورهای حوزه دریای سرخ:** عوامل داخلی (رشد اسلام‌گرایی، رشد جنبش‌های جدایی‌خواه) عوامل منطقه‌ای (دخالت کشورهای منطقه) عوامل بین‌المللی (دخالت‌های آمریکا و شوروی)

## روش پژوهش

با توجه به کثرت متغیرها برای تقسیم‌بندی و تجزیه و تحلیل اطلاعات از متدولوژی پاتریک مورگان استفاده شده است. مورگان برای تقسیم‌بندی و تنظیم و تدوین داده‌ها از سطوح تحلیل استفاده می‌کند.[۱] وی سه سطح تحلیل یعنی داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی را طرح می‌کند. در هر یک از گفتارهای این کتاب این سه سطح تحلیل رعایت شده است. همچنین در مطالعات منطقه‌ای دیدگاههای متفاوتی وجود دارد که به نظر می‌رسد دیدگاه مربوط به «نظریه نظام‌ها» بهتر بتواند به تجزیه و تحلیل مطالب کمک کند. در گفتار دوم کتاب در این مورد به تفصیل صحبت شده است.

از آنجا که تنها شناسایی متغیرها دراین پژوهش مطرح نبوده، بلکه نقش آن‌ها نیز مورد نظر بوده، لذا از روش تحلیلی استفاده شده است. به عبارت دیگر، علاوه بر شناسایی متغیرها، چگونگی تأثیرگذاری آنها در روند رویدادها نیز مورد توجه قرار گرفته است. با توجه به اینکه برخی منازعات و چالش‌ها پیشینه تاریخی دارند، بنابراین از روش تاریخی نیز استفاده شده است.

## تعاریف

**تعریف خاورمیانه:** تعریف دقیق خاورمیانه به راحتی امکان‌پذیر نیست. جرج لنچافسکی افغانستان راجزء خاورمیانه می‌داند.[۲] در حالیکه سایر پژوهشگران این مسئله را قبول ندارند. باری بوزان، کشورهای ترکیه، قبرس و سودان را جزء خاورمیانه نمی‌داند.[۳] در صورتی که این کشورها جزء خاورمیانه هستند و دراین مورداتفاق نظر وجود دارد. دلیل اینکه بسیاری از تعاریف ترکیه را از قلمرو خاورمیانه جدا می‌دانند، احتمالاً این است که ترکیه از زمان فروپاشی عثمانی، خود را از سیاست‌های خاورمیانه کنار کشیده است، در واقع، به طور سنتی جمهوری ترکیه، جهت‌گیری اروپایی داشته است.

این کشور همواره در صدد بوده به اتحادیه اروپا ملحق شود. افزون بر آن موضوعات امنیتی ترکیه همواره از بلوک‌های نظامی و نیر همجواری این کشور با اتحاد جماهیر شوروی و یونان متأثر بوده است.[۴] به نظر می‌رسد

این مسئله تا زمان فروپاشی شوروی در ۱۹۹۱ درست بود. اما از این زمان به بعد ترکیه از مرزهای شمالی خود احساس امنیت می‌کند. لذا سیاست آن، متوجه مرزهای جنوبی یعنی خاورمیانه شده است.

بوزان، کشورهای شمال آفریقا شامل الجزایر، تونس و مغرب را نیز جزء خاورمیانه به شمار می‌آورد.[۵] در حالی که کشورهای مذکور نه جزء خاورمیانه، بلکه جزء شمال آفریقا هستند. در ایسدل و بلیک کشورهای الجزایر، تونس و مراکش را جزء خاورمیانه محسوب نمی‌کنند و آن را جزء شمال آفریقا می‌دانند[۶] بر این اساس« نظریه مجموعه‌های امنیتی» بوزان با اشکال اساسی روبرو می‌شود.[۷]

بعد از فروپاشی شوروی عده‌ای صحبت از«خاورمیانه جدید» می‌کنند. آن‌ها کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز را جزء خاورمیانه به شمار می‌آورند. در این مورد اتفاق نظر وجود ندارد و این مناطق جدا از خاورمیانه و جزء مناطق آسیای مرکزی و قفقاز هستند.

در این کتاب، منظور از خاورمیانه، کشورهای ایران، ترکیه، قبرس، عراق، سوریه، لبنان، اسرائیل، اراضی خودگردان فلسطین، اردن، مصر، عربستان سعودی، یمن، سودان، کویت، بحرین، قطر، امارات عربی متحده و عمان است. این تعریف ۱۷ کشور و یک سرزمین خودگردان (فلسطین) را در بر می‌گیرد.

اصطلاح خاورمیانه را برای اولین بار الفردماهان در ۱۹۰۲ به کاربرد. منظور وی منطقه‌ای بود بین خاوردور و خاورنزدیک، که جزء هیچ کدام به شمار نمی‌آمد. منظور از خاورنزدیک کشورهای شرق دریای مدیترانه بود. این اصطلاح امروز دیگر به کار نمی‌رود.

**تعریف منازعه:** واژه منازعه[۸] معمولاً به وضعیتی گفته می‌شود که درآن یک گروه انسانی معین، قبیله‌ای، قومی، زبانی، فرهنگی، مذهبی، اجتماعی، سیاسی با گروه یا گروه‌های انسانی معین دیگری به‌دلیل ناسازگاری واقعی یا ظاهری اهدافشان، تعارضی آگاهانه با یکدیگر داشته باشند. لوئیس کوزر، منازعه را چنین تعریف می‌کند: «مبارزه برای ارزش‌ها، مطالبه منزلت، قدرت و منابع کمیاب که در آن، هدف هر یک از طرفین، خنثی کردن، آسیب رساندن یا از بین بردن رقبای خویش است.»[۹] جوزف فرانکل می‌گوید:« منازعه حاکی از وضعیتی است که دو ملت یا دو دولت یا هر گروه از آنها در صدد باشند کنش‌هایی انجام دهند که با یکدیگر ناسازگارند.»[۱۰]

منازعه، کنش متقابل انسانها با یکدیگر است. منازعه با رقابت محض یکسان نیست. انسان‌ها ممکن است به خاطر دستیابی به عنصر کمیاب با یکدیگر رقابت کنند، بدون آنکه کاملاً از وجود رقبای خود آگاه یا در صدد باشند از دستیابی آنها به اهدافشان جلوگیری کنند. رقابت، هنگامی به منازعه تبدیل می‌شود که طرفین بکوشند موقعیت خود را با تنزل دادن موقعیت دیگری تقویت کنند، مانع از دستیابی سایرین به اهدافشان شوند و رقبای خویش را «از دور خارج» یا حتی نابود کنند. منازعه بسته به شرایط مختلف می‌تواند خشونت آمیز یا غیر خشونت‌آمیز، آشکار یا پنهان، قابل کنترل یا غیر قابل کنترل و قابل حل یا غیر قابل حل باشد.[۱۱]

منازعه اشکال بسیار زیادی دارد مانند جنگ، انقلاب، کودتا، شورش‌های چریکی، ترور، خرابکاری، ارعاب، گروگان گیری، تهدید، قدرت نمایی، تحریم، جنگ روانی، اقدامات تلافی جویانه و تبلیغات. منازعه، پدیده‌ای جهانی است و به طور مداوم درون کشورها یا میان کشورها روی می‌دهد . به عبارت دیگر، همواره نوعی منازعه ضعیف میان جوامع حتی کشورهای به ظاهر صلح‌جو وجود دارد. منازعه، همواره به اشکال خشونت‌آمیز بروز نمی‌کند، بلکه ممکن است به صورت‌های ظریف مانند اقتصادی، روانی و اجتماعی بروز کند.[۱۲]

**تعریف چالش.**[۱۳] این کلمه در لغت به معنی مبارزه‌طلبی، هم‌آورد جویی، رجز خوانی، رقابت کردن و اعتراض نمودن است. چالش بیان کننده وضعیتی است که دو کشور با یکدیگر از پیش اختلاف دارند و یکدیگر را تهدید می‌کنند. چالش در مقابل تنش است؛ یعنی دو کشور از قبل مواضع ناسازگاری با یکدیگر دارند. وجود اختلاف قبلی سبب بروز چالش می‌شود و طرفین یکدیگر را به اقدامات دیپلماتیک و یا نظامی تهدید می‌کنند.

**تعریف تنش.**[۱۴] به مجموعه‌ای از ایستارها و تمایلاتی چون عدم اعتماد و سوء ظن مربوط می‌شود که مردم و سیاستگذاران در قبال طرف‌های دیگر دارند . تنش‌ها به خودی خود موجب اختلاف نمی‌گردند، بلکه تنها طرف‌ها را آماده می‌کنند تا در صورت تلاش برای دستیابی به اهداف ناسازگار، رفتاری مبتنی بر اختلاف در پیش بگیرند یا از خود نشان دهند. دولت‌های سوریه و اسرائیل نسبت به هم بی‌اعتماد، بیمناک و ظنین‌اند، اما قبل از اینکه تمایلات یا ایستار به اقدامات دیپلماتیک یا نظامی منجر شود، لازم است مواضع ناسازگاری در مورد موضوعاتی مانند کنترل بیت‌المقدس یا ارتفاعات جولان مطرح شود . به عبارت دیگر، تضاد، عدم اعتماد، سوء ظن و مانند آن، شرایط کافی برای بروز یک اختلاف یا بحران نیستند.[۱۵]

**تعریف بحران**[۱۶]: بحران مرحله‌ای از اختلاف است و وجه مشخص آن بروز ناگهانی وقایع دور از انتظار در نتیجه اختلافات قبلی است. اختلافاتی مانند اختلاف اعراب و اسرائیل ممکن است سال‌ها ادامه داشته باشد، اما گاه اقدامات خصمانه ناگهانی و دور از انتظار یک طرف، تنش‌ها و تهدیدات تصوری را به نقطه‌ای می‌رساند که دولت‌های پاسخ دهنده«مجبور می‌شوند» از میان دو شق افراطی، یعنی مبادرت به جنگ یا قبول تسلیم، یکی را برگزینند. از نظر سیاستگذاران نشانه‌های بحران عبارتند از:

۱. اقدامات غیرقابل پیش‌بینی (غافل‌گیر کننده) طرف مقابل؛

۲. احساس عظیم بودن خطر؛

۳. احساس کمی وقت برای تصمیم یا پاسخ‌گویی؛

٤. احساس به وجود آمدن عواقب مصیبت بار به خاطر اقدام نکردن.[۱۷]

**مناقشه:**[۱۸] وضعیت‌هایی که درآن شهروندان خصوصی با حکومت یا شهروندان کشوری دیگر در مورد یک موضوع درگیر و سپس از دولت‌هایشان خواستار حمایت یا جبران خسارت شوند، مناقشه نامیده می‌شود. به

عنوان مثال عبور غیرقانونی گروه‌های سارق مسلح از مرزها و تیراندازی مرزبان دو طرف به یکدیگر را در صورتی که دولت‌ها در آن دخالت نداشته باشند، مناقشه گویند.

## پنج مؤلفه تأثیرگذار

در گفتارهای کتاب چند مولفه تأثیرگذار در منازعات بین کشورهای منطقه بررسی شده است. این مؤلفه‌ها اختلافات مرزی - سرزمینی، اختلافات قومی-مذهبی، تعارضات ایدئولوژیکی، نفت و دخالت قدرت‌های بزرگ است. توضیحات زیر این مسئله را بهتر روشن می‌کند.

۱. **اختلافات مرزی و سرزمینی:** تأثیر این مؤلفه در گفتارهای منازعات سوریه و ترکیه درباره هاتای، چشمداشت‌های ترکیه به شمال عراق، اسلام‌گرایی در فلسطین و منازعات کشورهای حوزه دریای سرخ، بررسی شده است.

۲- **اختلافات قومی - مذهبی:** نقش این مؤلفه در گفتارهای کشورهای عربی و تحولات عراق، منازعات سوریه و ترکیه، چشمداشت‌های ترکیه به شمال عراق و منازعات کشورهای دریای سرخ، مطالعه شده است.

۳- **تعارضات ایدئولوژیکی:** این تعارضات در گفتارهای مربوط به چالش‌های بین ایران و مصر، اسلام سیاسی در فلسطین و منازعات کشورهای حوزه دریای سرخ به بحث گذاشته شده است.

٤- **کشف و استخراج نفت:** این مؤلفه در بسیاری از منازعات منطقه تأثیر گذار است. تأثیر این مؤلفه را در گفتارهای کشورهای عربی و تحولات عراق، اتحادیه اروپا و چالش‌های نوین امنیتی، امنیت انرژی و جایگاه خلیج فارس، چشمداشت‌های ترکیه به شمال عراق و منازعات سودان با مصر می‌توان ملاحظه کرد.

۵- **دخالت قدرت‌های بزرگ:** این تنها مؤلفه‌ای است که در تمام گفتارهای کتاب تأثیر آن را می‌توان مشاهده کرد. قدرت‌های بزرگ در شکل‌گیری بسیاری از منازعات کشورهای منطقه و تعیین مرزهای آنها نقش داشته‌اند و هنوز هم در امور آنها مداخله می‌کنند. ریشه‌های اساسی و پایدار منازعات کشورها ی منطقه به این مؤلفه بازمی‌گردد. در گفتار سوم کتاب به طور مبسوط در مورد این مؤلفه‌ها صحبت شده است.

## ادبیات موضوع

در طی سالها خاورمیانه از دو نظر یکی انرژی و دیگری جنگ مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است. بسیاری از کتبی که در مورد خاورمیانه منتشر شده در خصوص انرژی است. همچنین در مورد جنگ‌های خاورمیانه مانند جنگ‌های اعراب و اسرائیل، جنگ اول خلیج فارس (جنگ ایران و عراق)، جنگ دوم خلیج فارس (اشغال کویت) و جنگ سوم خلیج فارس (اشغال عراق)، کتب و مقالات متعددی منتشر شده است. در

این میان، سایر منازعات منطقه توجه پژوهشگران را کمتر به خود جلب کرده است. این کتاب، اینگونه منازعات را بررسی کرده است. نکته‌ای که در اینجا باید به آن اشاره کرد این است که کتاب حاضر یک اثر پژوهشی، کاری فکری و به دور از ترجمه است.

## سازماندهی پژوهش

مطالب کتاب در ۱۲ گفتار تنظیم شده است. گفتار اول در مورد مباحث پایه است. گفتار دوم کتاب در مورد دیدگاه‌های نظری در مطالعات منطقه‌ای است. در این گفتار، چهار دیدگاه در خصوص مطالعات منطقه‌ای بررسی شده است. در گفتار سوم، ریشه‌های چالش و منازعات در خاورمیانه بررسی شده است. این گفتار شامل دو قسمت یکی نظریه‌های مربوط به منازعات و دیگری مؤلفه‌های مؤثر در منازعات بین کشورهای خاورمیانه است. گفتار چهارم در مورد چالش‌های بین ایران و مصر است. اصلی ترین چالش بین دو کشور تعارضات ایدئولوژیکی است این مسئله در سیاست خارجی دو کشور نیز بازتاب یافته است. در گفتار پنجم تحولات عراق پس از سقوط رژیم صدام حسین و مواضع کشورهای عربی - عمدتاً سوریه و عربستان سعودی - بررسی شده است. در این گفتار، همچنین تهدیدات امنیتی درخاورمیانه و طرح خاورمیانه بزرگ آمریکا بررسی شده است. گفتار ششم کتاب در مورد تهدیدات امنیتی نوینی است که منشاء آن خاورمیانه است و اتحادیه اروپا را تهدید می‌کند و بررسی سیاست‌هایی که این اتحادیه برای مقابله با آن در پیش گرفته است. گفتار هفتم کتاب در مورد امنیت انرژی و جایگاه خلیج فارس است. در این گفتار اهمیت ژئوپولیتیکی خلیج فارس، جایگاه آن از نظر انرژی و رقابت‌های آمریکا و اروپا بر سر انرژی مطالعه شده است. گفتار هشتم در خصوص اسلام سیاسی در فلسطین و زمینه‌های رشد آن است. در این گفتار، علل رشد اسلام سیاسی و مواضع گروه‌های اسلام‌گرا بررسی شده است. گفتار نهم در مورد منازعات سوریه و ترکیه درباره هاتای یا اسکندرون است. هاتای یک استان بزرگ ترکیه در کنار دریای مدیترانه است که سوریه نسبت به آن ادعای ارضی دارد. گفتارهای دهم و یازدهم در مورد چشمداشت‌های ترکیه به شمال عراق و دخالت‌های این کشور است. درگفتار دوازدهم نیز منازعات بین کشورهای حوزه دریای سرخ بررسی شده است. در پایان کتاب نیز گفتاری تحت عنوان خلاصه و نتیجه آورده شده است.

# زیرنویس‌ها و یادداشت‌ها

1- Patric M.Morgan, ***Theories and Approaches To International politics*** (CaliFornia: Consenus publishers Ine.1972) pp. 3-12.

۲- جرج لنچافسکی، ***تاریخ خاورمیانه***، ترجمه هادی جزایری (تهران: انتشارات اقبال)

۳- باری بوزان «خاورمیانه: ساختاری همواره کشمکش‌زا» ترجمه احمد صادقی، ***فصلنامه سیاست خارجی*** - سال شانزدهم، شماره ۳ (پاییز ۱۳۸۱) ص ٦۳۵.

٤- لی نورجی. مارتین، «رهیافتی جامع برای مطالعه امنیت ملی در خاورمیانه» در کتاب ***چهره جدید امنیت در خاورمیانه***، ترجمه قدیر نصری (تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳) ص ۵۰.

۵- بوزان، پیشین، ص ٦۳۷

٦- آلاسدیر درایسدل و جرالد اچ. بلیک، ***جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا***، ترجمه دره میر حیدر (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳٦۹)

۷- باری بوزان، واضع نظریه مجموعه‌های امنیتی، از ۳ مجموعه امنیتی در خاورمیانه یعنی شمال آفریقا، حوزه شامات و حوزه خلیج فارس نام می‌برد. اما شمال آفریقا جزء خاورمیانه محسوب نمی‌شود . لذا مجموعه امنیتی شمال آفریقا را باید از خاورمیانه جدا کرد. همچنین بوزان مشخص نمی‌کند که ترکیه و قبرس در کدام مجموعه امنیتی قرار می‌گیرند . بنابراین به نظر نگارنده می‌توان ٤ مجموعه امنیتی در خاورمیانه در نظر گرفت. این ٤ مجموعه امنیتی شامل حوزه شمال خاورمیانه، حوزه شامات، حوزه خلیج فارس و حوزه دریای سرخ است.

8- Conflict

9-Lewis A.Coser, ***The Function of Social Conflict*** (New York: The Free press, 1956) p. 30.

10- Joseph Frankle, ***Contemporary International Theory and Behavior of States*** (London: Oxford university press, 1973).

۱۱- جیمز دوئرتی، رابرت فالتز گراف، ***نظریه‌های متعارض در روابط بین الملل***، جلد اول، ترجمه علیرضا طیب، وحید بزرگی (تهران: نشر قومس،۱۳۷۲) ص ۲۹٦.

۱۲- همان، ص ۲۹۷.

13- Challenge.

14- Tension.

15- C.R. Mitchell, ***The Structure of International Conflict*** (London:Macmillan,1981)

16- Crisis.

17- Charles F. Hermann, ***international Crisis as a Situtional Variable in international politics and foreign policy:A Reader in Research and Theory,*** Rev. ed. James Rosenau (New York: freeun press,1969) p. 414.

18- Dispute.

# گفتار دوم

# چارچوب مفهومی برای مطالعات منطقه‌ای

از سال‌ها قبل مطالعات منطقه‌ای به عنوان یک درس تخصصی در رشته روابط بین‌الملل تدریس می‌شود. اما در سال‌های اخیر مطالعات منطقه‌ای بسیار مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است. به طوری که هم اکنون به عنوان یک رشته تخصصی در بسیاری از دانشگاه‌ها تدریس می‌گردد. اهمیت مطالعات منطقه‌ای بیشتر از آن نظر است که شناخت مسائل منطقه‌ای، تمایلات و جهت‌گیری کشورهای منطقه به تصمیم‌سازان و تصمیم‌گیران کمک می‌کند تا در تدوین استراتژی‌های خود، نگاهی همه‌جانبه به مسائل داشته باشند.

در این میان پژوهشگران هر کدام از دیدگاه خاصی به مسائل منطقه‌ای می‌نگرند. بر این اساس نظریه‌های مربوط به مطالعات منطقه‌ای از منظرهای مختلف طرح شده است. هدف این گفتار بررسی این دیدگاه‌ها در مطالعات منطقه‌ای است. این دیدگاه‌ها یا نظریه‌ها را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد: مطالعات منطقه‌ای از دیدگاه ژئوپولیتیکی، مطالعات منطقه‌ای از دیدگاه نظریه نظام‌ها، مطالعات منطقه‌ای از دیدگاه مارکسیستی و مطالعات منطقه‌ای از دیدگاه نظریه‌های همگرایی، اما قبل از اینکه این دیدگاه‌ها یا نظریه‌ها بررسی شود نخست لازم است به مهمترین تعاریفی اشاره کنیم که از منطقه صورت گرفته است، سپس در مورد اهمیت مطالعات منطقه‌ای نیز توضیحات مختصری ارائه کنیم.

### تعاریف منطقه

از منطقه، تعاریف متعددی شده است. در فرهنگ استراتژی، منطقه در برگیرنده چند کشور است که به دلیل پیوندهای جغرافیایی یا منافع مشترک با هم مرتبط هستند.[1] در فرهنگ آکسفورد، منطقه به محدوده‌ای جغرافیایی

گفته می‌شود که بافت مستقلی از شرایط اقلیمی دارد.[۲] فرهنگ وبستر منطقه را محدوده‌ای می‌داند که از نظر اقلیمی یا اقتصادی با سایر مناطق تفاوت دارد.[۳]

ویلیام تامپسون بیست و دو تعریف از منطقه کرده است. برخی از این تعاریف، منطقه را چنان گسترده در نظر گرفته است که نمی‌توان محدوده یک منطقه را از منطقه دیگر تشخیص داد. بعضی دیگر از تعاریف تامپسون منطقه را چنان محدود در نظر می‌گیرد که فقط به یک ویژگی یا یک بعد از ابعاد منطقه توجه دارد. ولی در تمام تعاریف وی، عامل موقعیت جغرافیایی وجود دارد.[٤]

از نظر کانتوری واشپیگل، منطقه در برگیرنده تعدادی از کشورها است که به لحاظ جغرافیایی به هم نزدیک و در سیاست خارجی نیز از روابط متقابل برخوردار باشند.[٥] از نظر جان کالین، منطقه از یک عرصه پهناور جغرافیایی تشکیل می‌شود که به لحاظ فرهنگی یا فیزیکی تجانس داشته باشند.[٦] دیوید زیگلر «نزدیکی جغرافیایی» را از ویژگی‌های اصلی در تعریف یک منطقه می‌داند.[۷]

دیوید ای. لیک و پاتریک ام. مورگان منطقه را مجموعه‌ای از کشورها می‌دانند که از نظر جغرافیایی و ویژگی‌های مشترک مانند سطح توسعه، فرهنگ یا نهادهای سیاسی با هم در پیوند باشند. بنابراین تعریف، مناطق نه بر اساس یک معیار مشخص، بلکه طبق اهداف پژوهشگر از یکدیگر متمایز می‌شوند و ممکن است به گستردگی و وسعت جهان سوم یا آمریکای شمالی باشند. در تعریف دیگر، منطقه به تعدادی از کشورها گفته می‌شود که از نظر سیاسی وابستگی متقابل دارند یا تصور می‌کنند اینگونه هستند.

از سوی دیگر نظریه‌های مربوط به نظام‌های منطقه‌ای، مناطق را به صورت الگوهای روابط و تعاملات داخل یک ناحیه جغرافیایی در نظر می‌گیرند که «از درجه‌ای نظم و ترتیب و انسجام برخوردارند به گونه‌ای که تغییر در یک منطقه بر سایر نقاط تأثیر می‌گذارد». نظریه‌های سازه‌انگار که اساساً همین تعریف را – اما در یک زمینه نظری بسیار متفاوت دیگر – به کار می‌گیرند، مناطق را به مثابه موجودات اجتماعی خلق شده می‌دانند، زیرا کشورها خود را اینگونه تصور می‌کنند که در یک منطقه مشترک همزیستی دارند و دارای آینده مشترکی هستند.[۸]

## تقسیم‌بندی مناطق

از مناطق تقسیم‌بندی‌های متعددی صورت گرفته است. در یکی از آنها مناطق جهان به سه دسته تقسیم شده‌اند.

**مناطق مرکزی:** این مناطق از نظر سیاسی دارای ثبات و از نظر اقتصادی پیشرفته هستند مانند منطقه اروپا و منطقه آمریکای شمالی، این مناطق به علت داشتن قدرت سیاسی و اقتصادی و مادی در سایر مناطق جهان دخالت می‌کنند.

**مناطق میانی:** این مناطق، ارتباط نزدیکی با مناطق مرکزی دارند و در صددند به ثبات سیاسی و توسعه اقتصادی همانند مناطق مرکزی دست یابند. این مناطق عبارتند از اروپای مرکزی، شرق آسیا، آمریکای لاتین و حوزه کارائیب.

**مناطق پایین‌دستی:** این مناطق با مشکلات سیاسی بسیاری روبرو هستند و از نظر اقتصادی به کشورهای در حال توسعه معروف هستند. این مناطق عبارتند از: اوراسیا، بالکان، آسیای جنوبی و خاورمیانه.

تقسیم‌بندی دیگری که از مناطق شده به شرح زیر است:

۱. منطقه به عنوان یک واحد جغرافیایی که حدود آن براساس مرزهای فیزیکی و ویژگی‌های ایدئولوژیک تعیین می‌گردد. به عنوان مثال، منطقه خاورمیانه از غرب به شرق حد فاصل مصر و ایران و از شمال به جنوب حد فاصل ترکیه و شبه جزیره عربستان است.

۲. منطقه به مفهوم یک نظام منطقه‌ای یا نظام تابع است که از چند کشور واقع در یک منطقه تشکیل شده است و دارای پیوندهای مشترک و احساس همانندی و هویت هستند. کنسرت اروپایی مثال بسیار مناسبی در این مورد است. این کنسرت شامل چند کشور بزرگ اروپایی بود که معتقد بودند جهت تأمین امنیت و آسایش خود منافع مشترک دارند، لذا تصمیم گرفته بودند در مورد مسائل مهم با یکدیگر مشورت، همکاری و هماهنگی کنند.

۳. منطقه را می‌توان در چارچوب یک سازمان منطقه‌ای که در آن کشورهای منطقه در آن عضویت دارند و در زمینه‌های سیاسی، نظامی، اقتصادی، فرهنگی، علمی و اجتماعی با یکدیگر همکاری می‌کنند نیز در نظر گرفت. امروزه بر تعداد سازمان‌های منطقه‌ای به نحو چشمگیری افزوده شده است.

## اهمیت مطالعات منطقه‌ای

طی دهه‌های گذشته، مطالعات منطقه‌ای و به ویژه همگرایی بسیار مورد توجه بود. اما در اثر مطالعه پویش‌های نظام در نئورئالیسم، از اهمیت مطالعات منطقه‌ای کاسته و به سوی سطح جهانی معطوف شد. اکنون مطالعات منطقه‌ای مجدداً در کانون توجهات پژوهشگران قرار گرفته است. امروزه جهان دگرگون شده و کامیابی‌ها و رفتار در سطح منطقه‌ای به کانون مناقشه و همکاری برای کشورها و به سطح تحلیل برای پژوهشگران تبدیل شده است. بازیابی اهمیت مناطق، مرهون عوامل زیر است:

۱. در حال حاضر، مناطق یکی از ویژگی‌های مهم سیاست بین‌المللی است. پایان جنگ سرد سبب شده است مناقشات منطقه‌ای، منطقه‌ای باقی بمانند. البته از توانایی قدرت‌های بزرگ به ویژه آمریکا برای دخالت در سرتاسر جهان کاسته نشده، اما از علاقه آنها به حمایت از طرفداران منطقه‌ای و اداره مناقشات منطقه‌ای به نحو

قابل توجهی کم شده است. تا زمانی که قدرت‌های بزرگ توانایی مداخله‌گری دارند، سیاست بین‌المللی به صورت رابطه متقابل پیچیده میان عوامل داخلی، جهانی و به طور فزاینده منطقه‌ای ادامه خواهد یافت. بحث این نیست که مناطق هم اکنون خودمختارند، بلکه می‌توان ادعا کرد اهمیت مناسبات منطقه‌ای با پایان جنگ سرد افزایش پیدا کرده است. در حال حاضر مناقشه و همکاری بیش از گذشته در مناطق روی می‌دهد. از این‌رو مطالعات منطقه‌ای اهمیتی به مراتب بیش از گذشته بدست آورده‌اند.

۲. پایان جنگ سرد، امکانات جدیدی برای همکاری مسالمت‌آمیزتر نظامهای منطقه‌ای فراهم کرده است. در حال حاضر، مسئولیت بیشتری بر عهده کشورهای منطقه گذاشته می‌شود تا مناقشات خود را اداره کنند. در برخی مناطق نیز، آمادگی برای پذیرش چالش‌ها آغاز شده است. در خاورمیانه اعراب و اسرائیل به سمت صلح حرکت می‌کنند. شورای همکاری خلیج فارس نخستین گام را برای یک سیستم امنیت دسته جمعی برداشته است. البته نباید انتظار داشت این تلاش‌ها در کوتاه‌مدت به نتیجه برسد. آنچه مهم است این است که نشانه‌ها و افق‌های امیدبخشی دیده می‌شود و در چندین منطقه این امکانات شروع به ریشه گرفتن و استوار شدن کرده‌اند. به هر صورت نظام‌های منطقه‌ای به شکل‌های گوناگون در مناقشات آینده، نقش ایفاء خواهند کرد.

۳. مناطق همچنین با یکدیگر تفاوت‌ها و تمایزت زیادی دارند که فقط با نظریات ویژه قابل فهم هستند. در حالیکه به نظریه‌های عام که مناسبات منطقه‌ای را تحلیل کند، شدیداً نیاز است، سیاست‌ها و پویش‌های قدرت‌های بزرگ بدون اصلاحات یا بازنگری، کاربردی در سطح منطقه ندارند. از سوی دیگر نمی‌توان برای هر منطقه یک نظریه واحد ارائه داد. تنها کاری که می‌توان کرد تلفیقی از سیاست‌های منطقه‌ای با رهیافت‌ها و راههای جدید برای مطالعات تطبیقی مناطق است.

٤. سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ باید شرایط و اوضاع و احوال خاص مناطق مختلف را در نظر بگیرد. نظام‌های منطقه‌ای با یکدیگر تفاوت دارند و قدرت‌های بزرگ باید این تفاوت‌ها و اختلافات را در نظر بگیرند. به عنوان مثال، شرایط و اوضاع و احوال کوزوو با عراق متفاوت بود و آمریکا این مسئله را در نظر نگرفت و لذا در عراق گرفتار شد.[۹]

۵. اهمیت دیگر مطالعات منطقه‌ای، فراهم‌سازی زمینه‌ها و شرایط برای تقویت و گسترش همکاری‌های منطقه‌ای است. مطالعات منطقه‌ای در ایجاد و توسعه سازمان‌های همکاری منطقه از جمله اتحادیه اروپا، نفتا و آپک بسیار مؤثر بوده است. در سال‌های اخیر تلاش‌های زیادی صورت می‌گیرد تا دیالوگ و همکاری بین مناطق نیز ایجاد شود. در این مورد می‌توان به گفت‌وگوهای شورای همکاری خلیج فارس با اتحادیه اروپا، گفت‌وگوهای اروپا و شمال آفریقا و گفت‌وگوهای اعراب و اروپا اشاره کرد.

با توجه به اینکه از دیدگاه رئالیستی، نظام بین‌الملل ماهیتی آنارشیک دارد و «جغرافیا» نیز خود را بر دولت‌ها به لحاظ قرار گرفتن آنها در یک منطقه خاص و در میان چند همسایه، تحمیل می‌کند، لذا دولت‌ها پیش از آنکه در گزینش همکاریهای منطقه‌ای «مخیر» باشند، «ملزم» هستند. از سوی دیگر در عصر جهانی شدن، تهدیدها چنان ابعاد گسترده‌ای دارد که مهار آنها فراتر از توان دولت‌ها است. این امر دولت‌ها را ناگزیر می‌کند که هر چه بیشتر به سوی تعامل و همکاری‌های چندجانبه به ویژه در سطح منطقه‌ای روی آورند.[۱۰]

۶. مطالعات منطقه‌ای به عنوان سطح تحلیل نیز مطرح است. در گذشته دو سطح تحلیل کلان و خرد مورد توجه پژوهشگران بود و آنها به سطح تحلیل منطقه‌ای توجهی نداشتند. به عنوان مثال، استفان والت* و جان میرشایمر** در بررسی تحولات منطقه‌ای از سطح تحلیل نظام جهانی استفاده می‌کردند. البته برخی از پژوهشگران نیز در تحلیل و بررسی تحولات منطقه‌ای از روش تطبیقی بهره می‌گرفتند. آنها ضمن استفاده از سطح تحلیل کلان (جهان) و سطح تحلیل خرد (کشوری) برای مسائل منطقه‌ای نیز سطح تحلیل جداگانه‌ای در نظر می‌گرفتند. در این مورد می‌توان از کانتوری، اشپیگل و بیورن*** نام برد.

در سال‌های اخیر اهمیت سطح تحلیل منطقه‌ای بیشتر مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است. بررسی تحولات منطقه‌ای به عنوان سطح تحلیل میانی، هم به درک تحولات سیاست خارجی کشورها کمک می‌کند و هم در درک معادلات نظام جهانی بسیار تأثیرگذار است. مطالعه روابط بین‌الملل در سطح تحلیل منطقه‌ای سبب می‌شود پژوهشگر به نتایج مطمئن‌تری دست یابد. زیرا علاوه بر استفاده از سطح تحلیل کلان و خرد، استفاده سطح تحلیل منطقه‌ای، وی را مطمئن می‌سازد که تمام جزئیاتی که در تجزیه و تحلیل مهم و مؤثر بوده از نظر وی دور نمانده است. به عنوان مثال، پاتریک مورگان پنج سطح تحلیل، فردی، نهادهای تصمیم گیرنده، ملت - کشوری، منطقه‌ای و بین‌المللی را پیشنهاد می‌کند. وی می‌گوید اگر چه کشورها بازیگران اصلی بین‌المللی هستند، به تنهایی عمل نمی‌کنند. به همین دلیل توجه پژوهشگران را به مطالعات منطقه‌ای جلب می‌کند.

در دهه ۱۹۷۰ کنت والتز تئوری نولیبرال خود را ارائه کرد. وی در این تئوری برای سطح تحلیل منطقه‌ای اهمیت ویژه‌ای در نظر گرفته است. البته وی در نظریه خود به طور کلی بر ساختار قدرت در سطح نظام جهانی تأکید می‌کند. پس از آن باری بوزان از نظریه‌پردازان معروف امنیت، سطح تحلیل منطقه‌ای را نیز در مطالعات خود مورد توجه قرار داد. وی بر این باور است که بررسی ملاحظات امنیتی کشورها در سطح کلان یا خرد، کافی نیست زیرا دولت‌ها در خلاء زندگی نمی‌کنند و با محیط پیرامونی خود در تعامل هستند، لذا توجه به

---

*. Stephan Walt

**. John Mear Sheimer

***. Biron Hettne

سطح تحلیل منطقه‌ای این نارسایی را برطرف می‌کند. محمد ایوب نیز از میان سطوح تحلیل گفته شده، به سطح تحلیل منطقه‌ای بیش از دیگر سطوح اهمیت می‌دهد و مطالعات خود را صرفاً بر این سطوح متمرکز می‌کند.

## مطالعات منطقه‌ای از دیدگاه ژئوپولیتیکی

در ژئوپولیتیک واحد مطالعه، منطقه است. در این دیدگاه، پدیده‌های سیاسی در چارچوب «حوزه جغرافیایی» آن بررسی می‌شوند. نظریه‌پردازان ژئوپولیتیک مناطق را براساس ویژگی‌های ژئوپولیتیک آنها مطالعه می‌کنند. آلفرد ماهان بر نقش مناطق دریایی و هالفورد مکیندر بر نقش مناطق خشکی تأکید می‌کند. سایر نظریه‌های ژئوپولیتیکی ملهم از این دو نفر است. هالفورد مکیندر، نظریه «هارتلند» یا قلب زمین را مطرح کرد. به نظر وی منطقه اروپای شرقی، هارتلند محسوب می‌شد. مکیندر متذکر شد منطقه هارتلند را یک منطقه هلالی شکل محاصره می‌کند. اگر کشوری بتواند منطقه هارتلند را در اختیار داشته باشد، بر مناطق حاشیه‌ای مسلط خواهد شد و به این ترتیب بر جهان مسلط می‌شود. در نظریه مکیندر، خاورمیانه جزء مناطق هلالی شکل محسوب می‌شد و به همین دلیل همواره جزء مناطق کلیدی کشمکش بین شوروی و آمریکا بود. با توجه به اینکه منطقه هارتلند در تصرف دولت شوروی بود، این امر موجب نگرانی دائم آمریکا شده بود. زیرا آمریکایی‌ها نگران تسلط شوروی بر مناطق هلالی شکل مانند خاورمیانه بودند. لذا به انعقاد پیمان سنتو و ایجاد پایگاه‌های نظامی در خاورمیانه اقدام کردند تا از نفوذ شوروی در این منطقه جلوگیری کنند. دکترین‌های معروف رؤسای جمهوری آمریکا مانند دکترین ترومن و آیزنهاور در همین جهت بود.

در سال‌های بعد یکی دیگر از نظریه‌پردازان ژئوپولیتیک به نام ان.جی.اسپایکمن با ایجاد تغییراتی در نظریه هارتلند، نظریه ریملند (مناطق حاشیه‌ای) را ارائه کرد. وی بر این باور بود که هر دولتی مناطق ریملند را کنترل کند بر جهان حکومت خواهد کرد. اس. بی کوهن نظریه «کمربندهای شکننده» را مطرح کرد که منطقه خاورمیانه در آن جای می‌گرفت. براساس این نظریه، خاورمیانه میان دو قدرت بری (شوروی) و بحری (آمریکا) قرار دارد و لذا در زیر فشار این دو قدرت خرد می‌شود.

در سال ۱۹۹۶ یوردیس فون لوهازن در کتاب «امپراتوری‌ها و قدرت: ژئوپولیتیک امروزین» جهان را به طور کلی به سه منطقه بزرگ تقسیم کرد: قاره آمریکا یا دنیای جدید، اروافریقا شامل اروپا و آفریقا یا دنیای قدیم و بالاخره آسیای دور و استرالیا. در نظریه وی منطقه خاورمیانه، مرکز دنیای قدیم است. مرکزی که در دل آن خلیج فارس قرار دارد و به منزلهٔ «مرکز مرکز» شناخته می‌شود. لوهازن معتقد است هرگونه آشفتگی که براثر عوامل بیرونی در منطقه خلیج فارس پدید آید، پی‌آمدهایی برای مناطق دیگر به ویژه اروپا خواهد داشت. به اعتقاد وی هر قدرتی که در منطقهٔ خلیج فارس استقرار یابد می‌تواند بر اروپا و ژاپن، عمدتاً از طریق نفت، فشار آورد.[۱۱]

## مطالعات منطقه‌ای از دیدگاه نظریه نظام‌ها

بنجامین برچر، ویلیام تامپسون، دیوید لیک، مورگان، کانتوری و اشپیگل به جای منطقه، از مفهوم نظام‌های منطقه‌ای استفاده می‌کنند. به نظر آنها هر نظام بین‌المللی از چند نظام منطقه‌ای یا نظام تابع تشکیل می‌شود. البته برخی از پژوهشگران نیز واژه زیر سیستم را برای نظام منطقه‌ای به کار می‌برند.

کانتوری واشپیگل از سه نوع نظام نام می‌برند: یکی نظام جهانی یا نظام مسلط، دیگری نظام تابع یا نظام منطقه‌ای و آخری نظام داخلی یا دولت ملی است. به نظر آنها نظام منطقه‌ای حدواسط بین نظام جهانی و نظام داخلی است. به نظر این دو پژوهشگر هر یک از نظام‌های تابعه از یک، دو یا چند کشور همجوار تعامل‌گر با یکدیگر تشکیل شده است که دارای پیوندهای مشترک فرهنگی، اجتماعی، تاریخی، قومی و زبانی هستند و احساس همانندی و هویت آنها گاه با اقدامات و نحوه تلقی کشورهایی تشدید می‌شود که خارج از این نظام تابعه قرار دارند.[۱۲]

بنجامین برچر ویژگی‌های زیر را برای نظام‌های تابعه در نظر می‌گیرد:

۱. پیوستگی جغرافیایی، به گونه‌ای که از دیگر مناطق جغرافیایی متمایز باشند؛

۲. محدودیت حوزه جغرافیایی، به طوری که از یک ویژگی بارز برخوردار باشد؛

۳. وجود حداقل سه بازیگر؛

٤. آگاهی از هویت منطقه‌ای؛

٥. تأثیرپذیری نظام تابعه از قواعد رفتاری نظام مسلط؛

٦. آسیب‌پذیری نظام تابعه از نظام مسلط.[۱۳]

ویلیام تامپسون علاوه بر ویژگی‌های یاد شده، ویژگی‌های زیر را نیز بر آن می‌افزاید:

۱. وجود زمینه‌های هم‌گرایی تاریخی، اجتماعی، فرهنگی، زبانی و قومی مشترک.

۲. وابستگی متقابل فعال بین اعضاء، به طوری که ضمن ایجاد آسیب‌پذیری متقابل، حساسیت‌های لازم را برای ایجاد هم‌گرایی بین آنان فراهم کند.

به نظر کانتوری و اشپیگل، ویژگی‌های مناطق یا نظام‌های تابع عبارتند از:

۱. وسعت جغرافیایی مناسب برای شکل‌گیری یک نظام تابعه که می‌تواند از قرار گرفتن چند کشور در همسایگی یکدیگر تشکیل گردد.

۲. وابستگی متقابل پیچیده بین بازیگران در زمینه مسائل مختلف جغرافیایی، سیاسی و اجتماعی.

۳. عضویت دولت‌های ملی، ترجیحاً در یک نظام تابعه، مگر اینکه به لحاظ وجود خصوصیات استثنایی، بعضی از بازیگران، عضو دو نظام تابعه باشند. به طور معمول قدرت‌های برتر منطقه‌ای چنین نقشی دارند.

٤. نقش قدرت‌های خارجی در شناسایی یک منطقه.
٥. تأثیر عوامل مختلف تاریخی، فرهنگی، زبانی، سیاسی و ایدئولوژیک در پیدایش یک هویت پویای سیاسی.
٦. تعامل درونی بین بازیگران منطقه‌ای.[١٤]

از نظر مورگان ولیک ویژگی‌های نظام‌های منطقه‌ای عبارتند از:

١. نزدیکی جغرافیایی کشورهای منطقه به یکدیگر.
٢. وجود تشابه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در میان کشورهای منطقه.
٣. برقراری تماس‌های مستمر و تعاملات مداوم میان اعضاء.
٤. وجود نوعی احساس خودمختاری و تمایز میان اعضاء نسبت به نظام جهانی.
٥. خودآگاهی کشورهای منطقه از شکل‌گیری نظام منطقه‌ای و پذیرش این نظام از سوی کشورهای خارج از منطقه.[١٥]

به طور کلی مهمترین متغیرهای مؤثر در شکل‌گیری یک نظام منطقه‌ای عبارتند از:

١. موقعیت جغرافیایی، مهمترین متغیر تأثیرگذار در شکل‌گیری یک نظام تابعه منطقه‌ای است. منظور از موقعیت جغرافیایی تنها وسعت یک منطقه و همجواری چند کشور در همسایگی یکدیگر نیست، بلکه عناصر مختلفی مانند مرزها، آب و هوا، رودخانه‌ها و دریاچه‌ها را در برمی‌گیرد. متغیر جغرافیا می‌تواند منافع مشترک یا متضاد برای کشورهای واقع در یک منطقه فراهم کند. این امر به شکل‌گیری یک نظام منطقه‌ای کمک می‌کند. خلیج فارس برای کشورهای واقع در کرانه آن، نظام منطقه‌ای خلیج فارس را شکل داده است. دریای سرخ نیز برای کشورهای واقع در کرانه‌های آن، همین نقش را ایفاء می‌کند. دریای مدیترانه هم، برای کشورهای اطراف آن اعم از آسیایی و آفریقایی، باعث پیدایش یک نظام مدیترانه‌ای شده است.

٢. عوامل مختلف سیاسی، ایدئولوژیکی و امنیتی در پیدایش یک هویت پویای سیاسی تأثیرگذار است. وجود شباهت یا تضاد در میان دولت‌های یک منطقه، زمینه را برای شکل‌گیری یک نظام منطقه‌ای فراهم می‌کند. دولت‌های دموکراتیک در تقابل با دولت‌های اقتدارگرا، با یکدیگر همسویی دارند. این مسئله در شکل‌گیری نظام منطقه‌ای، اهمیت اساسی دارد. همچنین براساس تعریف لیپمن که امنیت را در مخاطره قرار نگرفتن ارزش‌های حیاتی یک ملت می‌داند، در صورتیکه این ارزش‌ها از سوی بعضی از دولت‌های منطقه تهدید شوند، زمینه برای قطب‌بندی در منطقه ایجاد می‌شود که به نوعی تلاش برای ایجاد موازنه است.[١٦] تشکیل شورای همکاری خلیج فارس برای مقابله با انقلاب ایران در همین جهت بود.

٣. پیوندهای تاریخی، فرهنگی، اجتماعی، قومی، زبانی، مذهبی و نژادی در پیدایش نظام‌های منطقه‌ای نقش اساسی دارند. همچنین نیازهای اقتصادی کشورهای یک منطقه به یکدیگر می‌تواند زمینه‌ساز یک نظام

منطقه‌ای باشد. به عنوان مثال، کشورهای تولید کننده نفت در خاورمیانه در زمینه میزان تولید و بهاء نفت به یکدیگر وابستگی متقابل دارند. عکس‌العمل منفی کشورهای منطقه نسبت به جنگ ۲۰۰۳ آمریکا علیه عراق نمونه دیگری از احساس همگرایی این کشورها است.

## ساختار نظام‌های منطقه‌ای

کانتوری واشپیگل از چهار متغیر الگویی نام می‌برند که جریانات مختلف منطقه‌ای را تعیین می‌کنند و سبب تمایز آنها از یکدیگر می‌شوند. این چهار متغیر عبارتند از:

۱. **ماهیت و سطح انسجام یا میزان تشابه و مکمل بودن؛** هر چه انسجام یا تشابه بین واحدها بیشتر باشد، شرایط برای ایجاد یک نظام منطقه‌ای مساعدتر است. همچنین میزان مبادلات بین این واحدها برای شناخت یک نظام منطقه‌ای بسیار مهم است. شباهت‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی همراه مجموعه‌ای از میراث تاریخی، فرهنگی، زبانی و قومی می‌تواند زمینه را برای انسجام درون یک منطقه یا یک نظام تابعه فراهم نماید.

۲. **سطح قدرت در نظام تابعه؛** این متغیر به سطح قدرت بازیگران منطقه‌ای باز می‌گردد. میزان قدرت هر یک از بازیگران منطقه‌ای، نقش کلیدی در معادلات درون منطقه‌ای ایفاء می‌کند. از نظر سطح قدرت، بازیگران منطقه‌ای را می‌توان به ۳ دسته تقسیم کرد: ۱) بازیگرانی که نقش مؤثری در نظام منطقه‌ای خود ایفاء می‌کنند مانند ایران، ترکیه، مصر، عربستان سعودی و عراق. ۲) بازیگرانی که توانایی آنها برای اثرگذاری در نظام منطقه‌ای محدود است مانند سوریه، لبنان، اردن و یمن. ۳) بازیگرانی که توانایی ایجاد تغییرات در نظام منطقه‌ای خود را ندارند مانند بحرین، قطر و عمان.

۳. **ماهیت ارتباط بین نظام تابع و نظام مسلط؛** سومین متغیر الگویی که در شکل‌گیری یک نظام تابعه مؤثر است، ماهیت ارتباطات بین نظام تابعه و نظام مسلط بین‌المللی است. این ارتباطات در قالب مناسبات دیپلماتیک، روابط اقتصادی، تجاری، مبادله نخبگان و دانشگاهیان، حمل و نقل و وسایل ارتباط جمعی پدیدار می‌گردد. بدون تردید افزایش ارتباطات، مبادلات و مناسبات در گسترش پیوندهای بین یک نظام منطقه‌ای و نظام مسلط منطقه‌ای می‌تواند مؤثر باشد. برخی از بازیگران منطقه‌ای ممکن است مناسبات بسیار نزدیکی با نظام مسلط داشته باشند. در این موارد می‌توان از اسرائیل، ترکیه و مصر در خاورمیانه نام برد یا برعکس بازیگرانی که مناسبات آنها با نظام مسلط خصمانه باشد مانند ایران.

٤. **ساختار روابط درون منطقه‌ای؛** این متغیر الگویی به ساختار روابط بین بخش‌های پیرامونی و مرکزی مربوط می‌شود. به طوری که گفته شد سطح قدرت و ماهیت ارتباطات بین بازیگران مرکزی و پیرامونی، سبب پیدایش نوع خاصی از روابط ساختاری در بین آنها می‌شود. با توجه به بیگانگی بازیگران از یکدیگر و عدم

مساوات در توزیع قدرت میان آن‌ها، می‌توان انتظار داشت که ساختار روابط بین بازیگران بیشتر به وابستگی یک طرفه نزدیک باشد تا به وابستگی متقابل، اما این عدم مساوات در توزیع قدرت، قانون عام نیست. در مواردی اتفاق افتاده است که یکی از بازیگران قدرتمند نظام تابعه، به مقتضای عوامل فرهنگی نتواند به طور مسالمت‌آمیز نقش مرکزی را ایفاء کند. دستیابی این بازیگران به نقش مرکزی، زمانی ممکن است که در بین بازیگران مرکزی به گونه‌ای تعارض ساختاری بوجود آید که حفظ نظام تابعه در گرو نقش‌آفرینی یک بازیگر بیگانه باشد.[۱۷] تاکنون دوبار تعارض بین کشورهای محافظه‌کار عرب این موقعیت را برای ایران فراهم کرده است که به نقش‌آفرینی در خاورمیانه بپردازد. بار اول ایران در اوائل دهه ۱۹۷۰ شروع به دخالت در شمال عراق، سرکوبی جنبش ظفار، دخالت در شاخ آفریقا و مداخله در یمن کرد. بار دیگر نیز اختلاف بین کشورهای عربی در جریان تجاوز عراق به کویت، سبب شد ایران نقش مهمی در منطقه بر عهده گیرد و با محکوم کردن تجاوز عراق و حمایت از استقلال و تمامیت ارضی کویت روابط خود را با کشورهای عربی – که بدنبال جنگ ایران و عراق تیره شده بود – بهبود بخشد.

به نظر کانتوری واشپیگل هر نظام تابعه دارای ۳ بخش به شرح زیر است:

۱. **بخش مرکزی**؛ این بخش از یک یا چند دولت تشکیل می‌شود و نقش اصلی را در سیاست منطقه‌ای ایفاء می‌کند. به نظر کانتوری واشپیگل برای ظهور بخش مرکزی وجود حداقلی از همخوانی میان گروهی از بازیگران لازم است. در واقع، وجود حداقلی از شباهت‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی برای تحقق این امر ضروری است. در این موارد متغیرهای مختلفی مانند میزان ارتباطات درون منطقه‌ای و نوع روابط در تقویت یا تضعیف مشابهت‌ها تأثیرگذار است.

۲. **بخش حاشیه‌ای**؛ این بخش شامل دولت‌هایی می‌شود که در سیاست منطقه‌ای نقش جانبی ایفاء می‌کنند. کانتوری واشپیگل بر این باورند که فقدان تجانس سیاسی، اجتماعی و فرهنگی میان دولت‌های حاشیه‌ای موجب می‌شود آنها نتوانند نقش مهمی در سیاست‌های منطقه‌ای ایفاء کنند. اما این بدان مفهوم نیست که نسبت به مسائل منطقه‌ای حساسیت ندارند. آنها ارتباطات محدودی با بخش مرکزی دارند. البته یک بازیگر حاشیه‌ای در یک منطقه، ممکن است در منطقه دیگر نقشی مرکزی ایفاء کند.

۳. **بخش مداخله‌گر**؛ منظور در اینجا دولت‌های خارج از منطقه هستند که به دخالت در امور منطقه می‌پردازند. منافع دولت‌های بزرگ به مرزهای ملی آنها محدود نمی‌شود. آنها بر پایه ملاحظات امنیتی و اقتصادی خود در امور مناطق دیگر دخالت می‌کنند. این دخالت ممکن است به دعوت بازیگران منطقه‌ای صورت گیرد. نوع مداخله دولت‌های بزرگ ممکن است فعال یا غیرفعال باشد. مداخله فعال سبب درگیری جدی در مسائل منطقه می‌شود مانند تجاوز آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳. مشارکت غیرفعال شامل فروش

تسلیحات، استفاده از پایگاه‌های نظامی، انجام تمرین‌های نظامی مشترک، کمک‌های اقتصادی و همکاری‌های فرهنگی و آموزشی می‌شود.

## مطالعات منطقه‌ای از دیدگاه مارکسیست‌ها

مارکسیست‌ها مناطق مختلف جهان را به مناطق مرکز و مناطق پیرامون تقسیم می‌کنند. مناطق از نوع اول از نظر سیاسی باثبات و از نظر اقتصادی توسعه یافته و سازمان یافته هستند. این مناطق به دلیل قدرت زیاد، توانایی تأثیرگذاری در تحولات جهان را دارند. مناطق پیرامون از نظر سیاسی درگیر چالش و تنش و از نظر اقتصادی در حال توسعه هستند. این مناطق در حاشیه تحولات جهانی قرار دارند و روز به روز بیشتر در حاشیه قرار می‌گیرند. مارکسیست‌های نو مانند سمیرامین با ارائه نظریه وابستگی، نظام سرمایه‌داری را به دو نظام مرکز و حاشیه تقسیم می‌کنند. به نظر آنها بین این دو بخش نابرابری وجود دارد و مرکز حاشیه را استثمار می‌کند. این رابطه استثماری از علل عدم انباشت سرمایه در حاشیه است. نتیجه این مهم آن است که مرکز بااستثمار حاشیه بر توسعه خود می‌افزاید و حاشیه روز به روز از توسعه عقب می‌ماند. به این ترتیب، قاعده حاصل جمع جبری مساوی با صفر، حاکم بر مناسبات مرکز و حاشیه است. راه‌حلی که این دسته از صاحب‌نظران ارائه می‌کنند این است که نظام تابع حاشیه باید مناسبات خود را با نظام تابع مرکز قطع کند. این امر سبب می‌شود منابعی که قبلاً مرکز استثمار می‌کرد حفظ و موجب انباشت سرمایه شود.

گروهی دیگر از صاحب‌نظران اقتصادی مانند والر اشتاین و گوندر فرانک نظریه وابستگی را بازسازی کردند. این دو معتقدند قاعده جمع جبری مساوی صفر نظام‌های تابعه مرکز و حاشیه نمی‌تواند قاعده بازی باشد. زیرا امکان دارد حاصل جمع جبری، مضاعف و ترکیبی از دو گرایش هماهنگی و تعارض، موجب تبیین ساختار روابط بین دو نظام مرکز و حاشیه شود. به همین دلیل این دو اندیشمند پیشنهاد کرده‌اند که اعضای نظام‌های تابعه حاشیه با انجام نقش در مرکز، می‌توانند وضعیت خود را دگرگون کنند. بر همین اساس بود که کشورهای آسیای جنوبی شرقی به دست‌آوردهای شگرفی دست یافتند که از آن به عنوان معجزه شرق آسیا نام برده می‌شود.

## مطالعات منطقه‌ای از دیدگاه نظریه‌های همگرایی

نظریه‌پردازان همگرایی نیز منطقه را به عنوان واحد سیاسی مطالعه می‌کنند. نظریه‌پردازان معروفی مانند دیوید میترانی، امیتای اتزیونی، کارل دویچ و ارنست هاس چگونگی امکان همگرایی بین کشورهای واقع در یک منطقه را بررسی می‌کنند. به نظر برخی صاحب‌نظران، میزان همگرایی در میان دولت‌های واقع در یک منطقه به چهار عامل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و سازمانی ارتباط دارد. همبستگی اجتماعی و مشارکت‌های

اجتماعی میان دولت‌ها در ایجاد همبستگی یا برعکس عدم همبستگی منطقه‌ای نقش اساسی دارد. به نظر آنها همبستگی سیاسی معلول نظام‌ها و رژیم‌های حکومتی دولت‌های یک منطقه است. در صورتیکه تشابه و تجانس بین نوع نظام و رژیم‌های سیاسی یک منطقه وجود داشته باشد، در همگرایی منطقه بسیار مؤثر است. همچنین مکمل بودن اقتصاد دولت‌های یک منطقه به همبستگی یا عدم همبستگی بین آنان منجر می‌شود.

در سده بیستم شاهد دو تحول عمده یکی جهانی شدن و دیگری منطقه‌گرایی هستیم. برخی معتقدند جهانی شدن و منطقه‌گرایی در تعارض با یکدیگر قرار دارند. زیرا جهانی شدن مرزها را از میان برمی‌دارد. به همین دلیل بعضی منطقه‌گرایی را واکنش در مقابل جهانی شدن می‌دانند. برخی هم معتقدند این دو فرایند یکدیگر را تقویت می‌کنند. به هر حال، منطقه‌گرایی در میان کشورهای در حال توسعه راه کاری برای جلوگیری از حاشیه قرار گرفتن است، این مسئله‌ای بسیار قابل توجه است. باری بوزان می‌گوید بعضی از مناطق از اینکه مورد بی‌توجهی قرار گرفته‌اند چنان رنج می‌برند به گونه‌ای که می‌خواهند دوباره مستعمره قدرت‌های بزرگ شوند.

الگوهای منطقه‌گرایی بر ۸ متغیر زیر مبتنی است:

۱. شمار بازیگران
۲. رهبری
۳. سطح توسعه اقتصادی
٤. نوع مناسبات بازیگران از نظر افقی یا عمودی برای همکاریها
۵. هویت فرهنگی
٦. میزان همگرایی
۷. نوع مناسبات بازیگران از نظر رسمی یا نهادینه بودن همکاری‌ها
۸. ایدئولوژی[۱۸]

منطقه‌گرایی را براساس گستره و اندازه منطقه می‌توان به ٤ دسته زیر تقسیم کرد:

۱. منطقه‌گرایی کلان که نمونه آن اَپک است.
۲. منطقه‌گرایی بزرگ که اتحادیه اروپا نمونه آن است.
۳. منطقه‌گرایی میانه مانند اتحادیه جنوب شرق آسیا (آ.سه.آن).
٤. منطقه‌گرایی خرد مانند شورای همکاری خلیج فارس.

هر چند، همکاری‌های منطقه‌ای پیشینه‌ای تاریخی دارند اما در سال‌های اخیر شاهد گسترش همکاری‌های منطقه‌ای در مناطق مختلف جهان هستیم. البته منطقه‌گرایی نوین با منطقه‌گرایی قدیم، با یکدیگر تفاوت‌های بسیاری دارند که عبارتند از:

۱. اهداف منطقه‌گرایی قدیم بیشتر امنیتی و در مواردی سیاسی بود. در حالیکه منطقه‌گرایی نوین، ابعاد وسیع‌تری دارد، مانند توسعه اقتصادی، تجاری، زیست محیطی، سیاست‌های اجتماعی و امنیتی.

۲. منطقه‌گرایی در گذشته به روابط دولت – ملت‌ها محدود می‌شد. در حالیکه در منطقه‌گرایی نوین، بازیگران غیردولتی مانند نهادها، سازمان‌ها و جنبش‌ها نیز تأثیرگذار و فعال هستند.

۳. منطقه‌گرایی قدیم، از بالا شکل می‌گرفت و معمولاً با دخالت یک قدرت برتر ایجاد می‌شد. در صورتی که منطقه‌گرایی نوین، فرایندی خودجوش است که دولت‌ها را به این نتیجه رسانده است که برای مقابله با مشکلات جهانی چاره‌ای جز همکاری ندارند.

۴. در منطقه‌گرایی قدیم، تعاملات منطقه‌گرایانه بیشتر درونی بود، در صورتی که منطقه‌گرایی نوین، به برون‌نگری و وابستگی متقابل اقتصادی اعتقاد دارد.

۵. منطقه‌گرایی قدیم، در فضای نظام دو قطبی شکل گرفته بود، اما منطقه‌گرایی نوین در بستر نظام چند منظومه‌ای نمود می‌یابد.

# زیرنویس‌ها و یادداشت‌ها

١- میرعلی محمدنژاد و محمدتقی نوروزی، *فرهنگ استراتژی* (تهران: سکنا، ١٣٧٨) صص ٤-٢٤٣.

2- The ***New Shorter Oxford English Dictionary***, vol. 2 (Oxford: Clarendon Press, 1993).

3- ***Webster, s third New International Dictionary***, 1986.

4- David A Lake and Patrick Morgan, ***Regional orders Building Security in a New World***, (Pennsylvania, The Pennsylvania State University Press, 1997) p. 46.

5- Louis. J. Cantori and Steven Spiegel, ***The International Politics of Regions. A comparative Approach*** (Los Angeles: University of California Press, 1970) p. 1.

6- John Collins, ***Military Geography***, (Washington: Brassey, 1998) pp. 5 – 7.

7- David Ziegler, ***War, Peace and International Politics (New York, Longman, 2000) p. 213.***

٨- دیویدای، لیک، پاتریک ام، مورگان، *نظم‌های منطقه‌ای امنیت‌سازی در جهانی نوین*، ترجمه سیدجلال دهقانی (تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ١٣٨١) ص ٢٧.

٩- همان، صص ١٩ – ٢١.

١٠- محمود عسگری، «منطقه‌گرایی و پارادایم امنیت منطقه‌ای»، *اطلاعات سیاسی – اقتصادی*، شماره ١٨٨ – ١٨٧ (فروردین – اردیبهشت ١٣٨٢) ص ٥٦.

١١- اصغر جعفری ولدانی، *ژئوپولیتیک جدید دریای سرخ و خلیج فارس*، (چاپ دوم، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ١٣٨٤) ص ٦.

12- Cantori and Spiegel, Op. Cit. p. 607.

١٣- جلیل روشندل و حسین سیف‌زاده، *تعارضات ساختاری در منطقه خلیج فارس*، (تهران: مرکز پژوهشهای علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ١٣٨٢) ص ١٦.

۱۴- همان، ص ۱۸

15- Lake and Morgan. Op.Cit, p. 26.

۱۶- محمد بزرگمهری، «نظام منطقه‌ای و تعامل جبری و اختیاری آن با سطوح تحلیل دیگر مطالعات روابط بین‌الملل»، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۲۰۸ - ۲۰۷، (آذر و دی ۱۳۸۳) ص ۱٤۷.

۱۷- روشندل. سیف‌زاده، پیشین، صص ۱۹ - ۲۰.

۱۸- عسگری، پیشین، ص ۵۵.

# گفتار سوم

# ریشه‌های چالش و منازعه در خاورمیانه

در قسمت اول این گفتار در مورد نظریه‌های مربوط به منازعه و به طور کلی ریشه‌های منازعه از منظر تئوریک و رهیافت‌های جلوگیری از منازعات بحث شده است. قسمت دوم به بررسی ریشه‌های منازعات در خاورمیانه اختصاص دارد. در این قسمت مؤلفه‌های تأثیرگذار در منازعات بین کشورهای منطقه بررسی شده است.

## قسمت اول: مبانی نظری مربوط به منازعات

امانوئل کانت معتقد بود صلح در میان انسان‌ها یک حالت طبیعی نیست، بلکه آنچه طبیعی و فطری است، منازعه و جنگ است، امیلیانف نیز می‌گوید: «به نظر می‌رسد حالت جنگ برای بشر عادی‌تر از حالت صلح است. زیرا بشر از ۳٤۰۰ سال تاریخ خود، تنها ۲۰٤ سال را در صلح گذرانیده است.»[1]

بسیاری از جامعه‌شناسان مانند کارل مارکس، گئورگ زیمل، رالف دارندورف، رابرت پارک، جان برجس، ویلیام گراهام سامنر، چارلزکولی، ای.آ.راس، آلبیون اسمال، جسی برنارد و لوئیس کوزر منازعه را امری مثبت می‌دانند و آن را وسیله مفیدی برای حل اختلافات در داخل و در میان کشورها به شمار می‌آورند. نظریه‌پردازانی که به «کارکردی بودن منازعه» اعتقاد دارند، می‌گویند منازعه نه تنها سبب یکپارچگی گروه می‌شود، بلکه به ایجاد هویت گروهی نیز کمک می‌کند و بر انسجام گروه می‌افزاید. متخصصین روابط بین‌الملل، علوم سیاسی، اقتصاددانان و بسیاری از رهبران سیاسی منازعات را بر اساس نتایج عملی آنها و تحلیل هزینه- فایده ارزیابی می‌کنند.[2] ا.ج.ال نیبرگ چنین استدلال می‌کند که:

۱- خشونت یکی از اشکال طبیعی رفتار سیاسی است؛

۲- تهدید به کاربرد خشونت و وارد ساختن ضربه‌ای دردناک، همیشه وسیله سودمندی برای چانه‌زنی سیاسی در جامعه داخلی و بین‌المللی خواهد بود؟

۳- طرف ناراضی از وضع موجود جدی است و طرف مقابل را وادار می‌کند که یا به سازش و تعدیل تن در دهد یا منتظر افزایش خطر خشونت باشد.[۳]

## نظریه‌های مربوط به منازعات

نظریه‌های مربوط به منازعات را می‌توان به دو دسته خرد و کلان تقسیم کرد. نظریه‌های خرد، ریشه‌های منازعه را در طبیعت انسان جستجو می‌کند. روانشناسان، زیست‌شناسان، نظریه‌پردازان تصمیم‌گیری و نظریه‌پردازان بازی‌ها از این جمله‌اند. نظریه‌های کلان، ریشه‌های منازعه را در نهادهای اجتماعی می‌دانند. این نظریه‌ها ریشه‌های منازعه را در سطح گروهها، اجتماعات، نهادهای اجتماعی، طبقات اجتماعی، جنبش‌های سیاسی، واحدهای مذهبی یا قومی، دولت‌های ملی و ائتلافات مورد بررسی قرار می‌دهند. جامعه‌شناسان، انسان‌شناسان، جغرافیدانان، نظریه‌پردازان سازمان و ارتباطات، دانشمندان علوم سیاسی و روابط بین‌الملل و نظریه‌پردازان سیستم‌ها در این گروه قرار دارند. در دو دهه گذشته تلاشهایی صورت گرفته است که با تلفیق این نظریات، یک «نظریه منازعه جامع» ارائه شود. در اینجا به برخی از این نظریه‌ها اشاره می‌شود:

۱- **نظریه‌های زیست‌شناختی و روانشناختی**: بر اساس این نظریه‌ها هر موجود زنده‌ای نیازهای زیستی مشخص دارد که در این میان نیازهای انسان از همه بیشتر است. برخی از این نیازها عبارتند از: هوای تمیز، مواد غذایی، مسکن، بهداشت، امنیت و آموزش و پرورش. به طور کلی هدف فعالیت‌های اقتصادی تأمین نیازهای زیستی است. نیازهای زیستی در میان انسان‌ها به نیازهای روانی عالیتری مانند احساس تعلق، مناعت و اعتبار تبدیل می‌شوند که ارضاء آن‌ها معمولاً دشوارتر است.[۴] رابرت نورث می‌گوید ریشه بسیاری از منازعات و رقابت‌های سیاسی و اقتصادی به این واقعیت مربوط می‌شود که میزان تقاضا برای این نیازها بیشتر از عرضه آنها است.[۵]

۲- **نظریه ناکامی- پرخاشگری**: تدرابرت گار با تجزیه و تحلیل منازعات داخلی در ۱۱۴ کشور که بین سال‌های ۶۵-۱۹۶۱ روی داده به این نتیجه رسیده که اشکال مختلف منازعات داخلی به طرز بارزی با سطوح محرومیت (ناکامی) متناسب است. هر قدر اختلاف بین آنچه مردم اعتقاد دارند که حق آنها است و آنچه فکر می‌کنند شایستگی کسب آن را دارند، زیادتر باشد، نارضایتی آنان بیشتر خواهد شد. هر قدر نارضایتی در یک اجتماع شدیدتر و گسترده‌تر باشد، احتمال منازعه شدیدتر و گسترده تر خواهد بود.[۶]

**۳- نظریه یادگیری اجتماعی:** آلبرت باندورا بر این باور است که مشکل بتوان منازعات کشورها با یکدیگر را از طریق نظریه‌های زیستی- غریزی و ناکامی- پرخاشگری تبیین نمود. به اعتقاد وی میل به منازعه و جنگ در افراد بشر امری اکتسابی است و با آموزش نظامی می‌توان آن را در افراد بوجود آورد. باندورا می‌گوید: فردی را که از کشتن نفرت دارد و آن را امری غیراخلاقی و جنایتکارانه می‌داند، می‌توان از طریق برنامه‌های آموزشی ترغیب کرد تا جنگ را به عنوان امری موجه بپذیرد. به عنوان مثال به سربازان آموزش داده می‌شود که برای خانواده، کشور، شیوه زندگی، ارزش‌های اخلاقی، مذهب، دموکراسی و آزادی یا صلح بجنگند.

**٤- نظریه شکاف‌های اجتماعی - اقتصادی:** بسیاری از اندیشمندان نابرابری‌های اجتماعی - اقتصادی را منشأ بروز منازعه و جنگ می‌دانند. فرایند توسعه اجتماعی-اقتصادی-سیاسی به ویژه در جهان سوم به ندرت می‌تواند با همان سرعت افزایش چشمداشت‌های مردم، ارضای انتظارات مردم را برآورده نماید. فرایند توسعه همواره از حیث مزایایی که نصیب افراد می‌کند، اثرات نامتقارنی را ایجاد می‌نماید. برخی از پژوهشگران، منازعه را نه تابع فقر بلکه تابع توسعه و تغییرات اجتماعی می‌دانند. جیمز روزنا می‌گوید «هر چه دگرگونی اجتماعی، سریع تر روی دهد، احتمال بروز خشونت بیشتر است» به نظر جیمز دیویس شکاف میان آنچه مردم می‌خواهند و آنچه به دست می‌آورند ممکن است قابل تحمل نباشد. اما مشکل اینجاست که نمی توان مشخص کرد که این شکاف در چه نقطه‌ای غیر قابل تحمل خواهد بود.

به نظر ایوو و روزالیند فیرابند، بین بی‌ثباتی سیاسی و منازعات ارتباط مستقیم وجود دارد. بی‌ثباتی سیاسی می‌تواند به صورت اشکال مختلفی از منازعه مانند شورش، اعتصاب، دستگیری‌های گسترده، ترور، اعدام، ارعاب، خرابکاری، جنگ و کودتا بروز کند. در این میان، جوامع سنتی کمتر دچار بی‌ثباتی خواهند شد، در صورتیکه جوامع در حال گذار بیشتر درگیر بی‌ثباتی خواهند بود.[۷]

**۵- نظریه توسعه‌طلبی ارضی:** به نظر هالستی، کشورها در سیاست خارجی خود اهداف متعددی دنبال می‌کنند که یکی از آنها توسعه‌طلبی است. بعضی کشورها به سرزمین‌های همجوار چشمداشت دارند و این امر به منازعه منجر می‌شود. جرمی بنتام عقیده داشت مبارزه برای بدست آوردن سرزمین منشاء تمام منازعات بین‌المللی است.[۸] هالفورد مکیندر معتقد بود تاریخ چیزی جز مبارزه برای به دست آوردن سرزمین‌ها نیست. به باور او جنگ، همیشه کوششی برای به دست آوردن هر چه بیشتر اراضی است.[۹]

به نظر اسپایکمن توسعه‌طلبی مسیری در پیش می‌گیرد که کمترین مقاومت را در برابر خود بیابد. قلمروهای جدید فتح می‌شوند و به عنوان سکویی برای پیش روی‌های بعدی مورد استفاده قرار می‌گیرند. موانع طبیعی مانند رودخانه‌ها، کوه‌ها و نیز تمایل به در دست داشتن فراز و نشیب دره‌های رودخانه‌ها، تلاش برای دست یافتن به دریا و تسلط بر نقاط استراتژیک مجاور راه‌های ارتباطی، حد و مرز توسعه‌طلبی را تعیین می‌کند. در

هر دوره از تاریخ، مرزهای دولت‌ها نمایان کننده رابطه نسبی قدرت آنها است. اسپایکمن بر این باور است که با افزایش جمعیت جهان و تجاوز کشورها به حریم یکدیگر، استعداد بروز منازعه افزایش می‌یابد.[۱۰]

۶- **نظریه والتز:** کنت والتز در کتاب خود به نام «انسان، دولت و جنگ» منشاء منازعات را در ۳ مورد زیر می‌داند:

۱. طبیعت و رفتار انسان‌ها

۲. ساختار درونی دولت ها

۳. فقدان مرجع بین‌المللی[۱۱]

جامعه انسانی شامل افراد به طور اعم است و چون انسان، کانون کارزار، تمایلات و تنفرات مختلف و متضاد است، پس جامعه انسانی، چیزی جز جنگ و منازعه افراد جنگ جو و ستیزه‌طلب نیست، بنابراین بشر طبعاً در جنگ و ستیز زندگی می‌کند و به قول هابز پدیده «جنگ همه علیه همه» امری طبیعی است.

هابز عقیده دارد در صحنه سیاست بین‌المللی و روابط خارجی، کشورها هنوز«دوران طبیعی منازعه دائم» و «جنگ همه علیه همه» را - که قانون و پدیده‌ای طبیعی است - می‌گذرانند. دولت‌ها برای تأمین امنیت و آسایش خود در صحنه بین‌المللی تا به حال چاره‌ای نیندیشیده‌اند زیرا حکومتی نظیر حکومت داخلی در صحنه بین‌المللی وجود ندارد که قدرت‌طلبی و ستیزه‌جویی طبیعی کشورها را تحت نظم و کنترل در آورد. لذا هر کشوری در روابط خارجی خود با سایر کشورها طوری زندگی سیاسی خویش را تنظیم می‌کند که بهتر بتواند امنیت و منافع ملی خود را کسب و حفظ کند.)

به طور کلی در مورد ریشه‌های منازعه، نظریه واحدی وجود ندارد. نظریه‌پردازان کلان نگر، براین باور هستند که عوامل متعددی موجب بروز منازعات می‌شوند که برخی از آنها عبارتند از:

۱. اختلافات مرزی - سرزمینی

۲. اختلافات قومی - مذهبی

۳. تعارضات ایدئولوژیک

۴. مداخله قدرت‌های بزرگ

۵. مسابقه تسلیحاتی

۶. ناامنی داخلی نخبگان حاکم (آنها برای تحکیم موقعیت خود تلاش می‌کنند نارضایتی‌های داخلی را به سوی اهداف خارجی منحرف کنند.)

۷. فقدان تشکیلات بین‌المللی مؤثر برای حفظ صلح

۸. امپریالیسم سرمایه‌داری

## رهیافت‌های جلوگیری از منازعات

به طور کلی در مورد راه‌های جلوگیری از منازعات ۲ رهیافت رئالیستی و لیبرالی وجود دارد.

**رهیافت رئالیستی** : این رهیافت احتراز از جنگ را یکی از اهداف ملی می‌داند زیرا در جنگ منابع انسانی و مادی تلف می‌شود و معمولاً آنچه از جنگ به دست می‌آید کمتر از آن چیزهایی است که از دست رفته است. به عبارت دیگر، بین ضرر و نفع در صورت وقوع جنگ، توازن و تناسب برقرار نیست و غالباً خسارات جنگ بیش از منافع آن است.

رهیافت رئالیستی منازعات را پدیده‌ای ذاتی و طبیعی می‌داند که قابل ریشه کن کردن نیستند. براساس این رهیافت، منازعه در صحنه بین‌المللی امری اجتناب‌ناپذیر است. زیرا تلاش برای کسب قدرت، خودخواهی، مشاجره و ستیز از خواص ذاتی بشر است و قابل ریشه کن کردن نیست.

دولت‌ها نیز از این قاعد مستثنی نیستند. دولت‌ها هم در صحنه روابط بین‌الملل همیشه در پی کسب، حفظ و افزایش قدرت خود هستند. به موجب این رهیافت، سازمان‌های بین‌المللی نمی توانند ازمنازعه جلوگیری کنند. حقوق و موازین اخلاقی نیز نمی تواند منازعه و جنگ را از میان بر دارد یا دولت‌ها را به مراعات حقوق دیگران وادار کند. دیپلماسی و مذاکره نیز تنها می‌تواند اختلافات را کاهش دهد نه اینکه از میان بردارد. رهیافت رئالیستی راه‌حل پایان دادن به منازعات را قدرت نظامی، توازن قوا، توازن وحشت و قراردادهای جمعی نظامی متقابل می‌داند. بر اساس این رهیافت، تنها قدرت است که می‌تواند با قدرت مقابله کند.

**رهیافت لیبرالی:** این رهیافت، منازعات را زاییده وضع خاص ساخت اجتماع داخلی و جامعه بین‌المللی می‌داند و اعتقاد دارد که اگر این وضع خاص - یعنی ساخت اجتماعی اعم از داخلی یا خارجی - تغییر کند و نواقص آن بر طرف گردد منازعات نیز از میان خواهند رفت. لیبرال‌ها بشر را ذاتاً خوب و خیر خواه می‌پندارند و عقیده دارند از طریق گسترش سازمان‌های صحیح سیاسی، انتخاب رهبران دموکراتیک و صلح دوست و ایجاد محیط مساعد می‌توان منازعات را ریشه کن کرد. لیبرال‌ها برای ایجاد و حفظ صلح در صحنه بین‌المللی بر اصول زیر تأکید دارند:

۱. رعایت حقوق و اخلاق بین‌المللی؛
۲. توسل به راه‌های مسالمت آمیز برای حل اختلافات بین‌المللی؛
۳. ایجاد و گسترش سازمان‌های بین‌المللی؛
٤. ایجاد یک نظام امنیت دسته جمعی؛
٥. ایجاد نوعی«توازن قدرت»

## قسمت دوم: ریشه‌های منازعات در خاورمیانه

خاورمیانه منطقه‌ای است که طی سال‌های گذشته بیش از سایر مناطق جهان با منازعه روبرو بوده است. از ۱٤۸ مورد منازعه و جنگ که طی ٤۰ سال گذشته در جهان روی داده، ٦۳ مورد در آفریقا و آسیا، ٤۸ مورد آن در خاورمیانه، ۲٦ مورد در آمریکای لاتین و تنها ۱۱ مورد در کشورهای درجه دوم و سوم اروپایی مانند قبرس، یونان و اسپانیا بوده است.

در منازعات بین کشورهای خاورمیانه، مؤلفه‌های بسیاری تأثیر گذارند. از ۱٤۸ مورد جنگ و منازعه‌ای که به آن اشاره شد، ٦٤ مورد آن در اثر اختلافات مرزی - سرزمینی یا قومی - مذهبی بوده است. بقیه آن جنگهایی بوده که نیروهای بیگانه در بوجود آوردن و دامن زدن به آن سهیم بوده‌اند.[۱۲] در منازعات بین کشورهای خاورمیانه پنج مؤلفه اختلافات مرزی-سرزمینی، اختلافات قومی-مذهبی، تعارضات ایدئولوژیکی، نفت و دخالت قدرت‌های بزرگ تأثیر داشته‌اند.

### ۱- اختلافات مرزی و سرزمینی

بسیاری از کشورهای خاورمیانه با یکدیگر اختلافات مرزی و سرزمینی دارند. پرزدنت حافظ اسد، رئیس جمهوری سابق سوریه در سال ۱۹۸۰ در سخنرانی خود پرسید «کجا هستند آن دولت‌های عربی که فاقد هر نوع اختلاف مرزی باشند؟ اگر ما نظری به میهن عربی خود از منتهاالیه شرقی تا منتهاالیه غربی آن بیندازیم، به سختی می‌توانیم یک دولت عربی پیدا کنیم که اختلاف مرزی نداشته باشد.» اختلافات مرزی و ارضی کشورهای منطقه با یکدیگر همواره منشاء بسیاری از منازعات بوده است. عبدالحلیم خدام وزیر امور خارجه سوریه در سخنرانی خود در سال ۱۹۸۰ اظهار داشت: «اگر ما به نقشه وطن اعراب بنگریم، به سختی می‌توانیم دو کشور را پیدا کنیم که در حال منازعه با یکدیگر نباشند.»[۱۳]

پرسکات از چهار نوع منازعه مرزی نام می‌برد که همه آنها را امروزه می‌توان در خاورمیانه یافت.[۱٤]

**منازعات مکانی**؛ این منازعات ناشی از مکان دقیق مرز است. این منازعات ممکن است ناشی از تفسیرهای گوناگون اسناد قانونی باشد یا تغییر مکان عوارض طبیعی، که از آنها برای علامت گذاری مرز استفاده می‌شود، در این مورد می‌توان به مرز ایران و عراق در اروند رود اشاره کرد که بارها سبب بروز منازعه بین دو کشور شده است. این اختلاف طبق عهدنامه ۱۹۷۵ حل و فصل شده است.

**منازعات سرزمینی**؛ این منازعات زمانی روی می‌دهد که دو کشور همسایه مدعی بخشی از سرزمین یکدیگر باشند. بارزترین مثال در خاورمیانه ادعاهای سوریه در مورد استان هاتای در ترکیه است یا ادعاهای ترکیه در مورد موصل و کرکوک عراق یا منازعات اعراب اسرائیل در مورد فلسطین.

**منازعات عملکردی**؛ این منازعات در نتیجه تـأثیراتی بـروز مـی‌کنـد کـه مـرز در حرکـت مـردم و کالاهـا می‌گذارد. در این مورد می‌توان به مرزهای ترکیه با عراق و سوریه اشاره کرد. ترکیه ادعا می‌کند که چریک‌هـای پ.ک.ک از پایگاه‌های خود در خاک عراق و سوریه به خاک ترکیه حمله می‌کنند.

**منازعات مربوط به منابع در دو سوی مرز**؛ این منازعات به طور عمد در نتیجه کشف و استخراج نفـت در دوسوی مرز روی می‌دهند. در این مورد می‌توان به اختلافات مصر وسودان، عربستان و یمن و عـراق و کویـت اشاره کرد.

اکثر مرزهای خاورمیانه «مرزهای تحمیلی» هستند زیرا قدرت‌های غربـی آنهـا را تعیـین کـرده‌انـد. در ایـن منطقه، چیزی به نام «مرز طبیعی» وجود ندارد. قسمت اعظم مرزهای خاورمیانه بدون توجه به مسئله قومیت‌هـا، فرهنگ و زبان یا توپوگرافی (شکل ناهمواری‌ها) روی زمین ترسیم شـده‌انـد. در مجمـوع ٥٨ درصـد مرزهـای منطقه «هندسی» هستند. مرزهای هندسی بر اساس طول و عرض جغرافیـایی تعیـین مـی‌شـوند. نمونـه بـارز آن مرزهای بین ترکیه با عراق، ترکیه با سوریه یا مرزهای جنوبی و غربی مصر هـستند. مـرز بـین سـوریه و ترکیـه مطابق با قرارداد مرزی ١٩٢٦ حدود ٣٩٠ کیلومتر آن در امتداد راه آهن حلب - بغداد ترسیم شده است.

در خاورمیانه مداخله اروپایی‌ها بیشترین تأثیر را روی نقشه سیاسی منطقه داشته است. با مداخلـه اروپاییـان کشورهایی مانند سوریه، عراق، اردن، لبنان و اسرائیل بوجود آمدند. این دولت‌ها همه به نحـوی از نظـر شـرایط جغرافیایی دولت‌های نامساعد هستند و با واقعیات جغرافیایی سازگاری ندارند این مـسئله موجـب شـده اسـت خاورمیانه بیش از هر جای دیگر در دنیا صحنه منازعات باشد.

### ۲. اختلافات قومی - مذهبی

مسائل قومی-مذهبی یکی دیگر از عوامل اصلی منازعه بین کشورهای خاورمیانه است. گـروه‌هـای قـومی-مذهبی به عنوان یکی از بازیگران فراملی، اهمیت بسیار زیادی در سیاست‌های داخلی و بین‌المللی پیدا کرده‌انـد. اقدامات گروه‌های قومی- مذهبی فراتر از مرزهای رسمی رفته و حمایت قدرت‌هـای خـارجی را جلـب کـرده است. منازعات قومی - مذهبی در کشورهای خاورمیانه عمدتاً به کردها، شیعیان و اهل تسنن مربوط می‌شود.

کردها یکی از مهمترین گروه‌های قومی در خاورمیانه هستند. اهمیت بعد بین‌المللی قوم کـرد ناشـی از ایـن واقعیت است که گروه‌های کردی در مرزهای سرزمینی یک دولت محدود نیستند و داخل مرزهای چنـد کـشور مانند ترکیه، عراق، ایران و سوریه پراکنده شده‌اند. این مسئله، یکپارچگی ایـن کـشورها را بـا مـشکلات جـدی روبرو کرده است. کشورهای خاورمیانه اغلب از وجود کردها به عنوان اهرمی علیه یکدیگر استفاده کـرده‌انـد و در نتیجه منازعات بین کشورهای منطقه شدیدتر شده است. حرکت و اقدام موفقیت‌آمیـز قـومی در یـک کـشور

سبب می‌شود این خیزش مورد تقلید قومیت‌های کشور دیگر واقع شود یا به صورت خودکار به کشور دیگر سرایت کند. به همین دلیل است که خود مختاری کردهای شمال عراق، کشورهای منطقه از جمله ترکیه را شدیداً نگران کرده است. افزون بر آن فعالیت حزب کارگران کردستان (پ.ک.ک) از خاک عراق علیه ترکیه، بر نگرانی این کشور افزوده است. یکی از علل مداخلات مکرر نیروهای نظامی ترکیه در شمال عراق سرکوبی پ.ک.ک. بوده است. یکی از علل منازعات بین ترکیه و سوریه نیز به همین مسئله باز می‌گردد. ترکیه مدعی است سوریه از پ.ک.ک. حمایت می‌کند. این مسئله دو کشور را در سال ۱۹۹۸ تاآستانه جنگ پیش برد.

مسئله دیگر، وجود شیعیان در عراق، عربستان سعودی، بحرین و لبنان است. این مسئلهٔ نیز از عوامل اصلی درگیری و منازعه بین کشورهای منطقه است که جدیدترین آن، جنگ بین اسرائیل و حزب الله لبنان در سال ۲۰۰٦ است. در عراق شیعیان اکثریت را دارند، اما از زمان تأسیس کشور عراق تا سقوط صدام حسین در سال ۲۰۰۳،حکومت در دست اقلیت سنی بوده است. حدود ۲۰ درصد از جمعیت عراق را اعراب سنی تشکیل می‌دهند. شیعیان عراق به طور عمده در جنوب کشور و اطراف شهرهای مذهبی سامرا، کاظمین، کربلا و نجف سکونت دارند. اقلیتی از شیعیان عراق، تبار ایرانی دارند و با جامعه شیعه ایرانی وابستگی اعتقادی دارند. منشاء این وابستگی، تاریخی است و به زمان به قدرت رسیدن وهابیون ضد شیعه در عربستان باز می‌گردد. در تمام تاریخ عراق، شیعیان مورد سرکوب واقع شدند یا به ایران تبعید گردیدند. این مسئله تنش‌هایی بین ایران و عراق بوجود آورده بود. با سقوط صدام حسین، شیعیان قدرت را در عراق به دست آورده‌اند. این مسئله خوش آیند اقلیت سنی نبوده، لذا به مبارزه مسلحانه روی آورده‌اند. درگیری‌های مسلحانه قومی - مذهبی در عراق، کشور را در آستانه جنگی داخلی قرار داده است. این مسئله سبب مداخله بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در عراق شده است. گفته می‌شود ایران از شیعیان وعربستان از اقلیت سنی حمایت می‌کند.

منشاء منازعات سودان با همسایگان آن نیز اختلافات قومی - مذهبی است. سودان با ۲/۵ میلیون کیلومتر مربع مساحت، بزرگترین کشور قاره آفریقا است. این کشور از شمال تا جنوب آن ۱٦۰۰ کیلومتر فاصله دارد. بین شمال و جنوب سودان یک صحرای باتلاقی به نام ساد وجوددارد. این منطقه باعث جدایی بین شمال و جنوب سودان شده و برقراری ارتباطات را مشکل نموده است. به علت این وضعیت جغرافیایی، شمال و جنوب سودان، ا زمناسبات فرهنگی جداگانه‌ای برخورداند. مناسبات شمال بیشتر با خاورمیانه و منطقه مدیترانه و تماس جنوب با آفریقای سیاه بوده است.

بین شمال و جنوب اختلافات قومی - مذهبی زیادی وجود دارد. سودان ۳۵ میلیون نفر جمعیت دارد که به ۵۷۲ قبیله تقسیم می‌شوند. این جمعیت به ۲٦ زبان، و ده‌ها لهجه سخن می‌گویند، اعراب که بزرگترین گروه را در بر می‌گیرند حدود ٤۰ درصد جمعیت سودان را تشکیل می‌دهند. شمالی‌ها مسلمان، اما جنوبی‌ها عمدتاً

مسیحی هستند. این مسئله از عوامل اصلی جنگ داخلی در سودان بوده است. این جنگ سبب دخالت سایر کشورها در امور داخلی سودان شده است.[15]

منازعات قومی – مذهبی بسیاری در میان کشورهای خاورمیانه وجود دارد که مهمترین آنها عبارتند از: منازعات قومی میان ترکیه و عراق، ترکیه و سوریه و منازعات قومی - مذهبی میان ایران و عراق وسودان با همسایگان آن.

### ۳- تعارضات ایدئولوژیک

منشاء بیشتر منازعات در دنیای معاصر تضادهای ایدئولوژیک است. تأثیر ایدئولوژی در روابط بین‌الملل به حدی است که برخی صاحب نظران آن را همطراز با قدرت ویران کننده و در حال افزایش جنگ‌افزارها دانسته‌اند. جنگ سرد هم که در دوران پس از جنگ جهانی دوم برای مدتی نسبتاً طولانی محور اساسی روابط بین‌الملل را تشکیل می‌داد، بیشتر از ایدئولوژی مایه می‌گرفت.

در خاورمیانه ایدئولوژی‌هایی مانند سکیولاریسم، ناصریسم، بعثیسم، صهیونیسم و اصول‌گرایی اسلامی به منازعات کشورهای منطقه دامن زده است. نمونه آن را در تعارضات ایدئولوژیکی میان ایران و عراق ، ایران و مصر، سودان و مصر، اتیوپی و سودان، سومالی و اتیوپی، سودان و اریتره، اسرائیل و لبنان و اسرائیل و فلسطین می‌توان ملاحظه کرد.

تا سال ۱۹۵۸ ایران و عراق با یکدیگر اختلافات ایدئولوژیکی نداشتند، در نتیجه روابط دو کشور عادی بود. دولت‌های هر دو کشور سلطنتی، طرفدار غرب و محافظه‌کار بودند، اما با به قدرت رسیدن عبدالکریم قاسم و تمایلات چپ این رژیم، عامل ایدئولوژی نیز به اختلافات ایران و عراق افزوده شد. این مسئله اختلافات مرزی دو کشور را تشدید کرد و به بروز بحران اروند رود در سال‌های ۱۹۵۹ و ۱۹٦۰ منجر شد. در سال ۱۹٦۸ با به قدرت رسیدن حزب بعث، مجدداً ایدئولوژی بعث منازعات بین ایران و عراق را تشدید کرد که نمونه آن بحران اروند رود در سال ۱۹٦۹ است. همچنین با پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ و در پیش گرفتن اصول‌گرایی اسلامی از سوی ایران مجدداً منازعات بین دو کشور از سرگرفته شد که سرانجام به جنگ ۸ ساله ایران و عراق منجر شد.

روابط ایران و مصر تا سال۱۹۵۲ که رژیم‌های دو کشور با یکدیگر اختلافات ایدئولوژیکی نداشتند، دوستانه بود. در این سال‌ها رژیم‌های دو کشور سلطنتی، طرفدار غرب و محافظه‌کار بودند. اما به قدرت رسیدن ناصر و اتخاذ سیاست ناصریسم به بروز منازعات بین دو کشور منجر شد. ناصریسم‌با سیاست موازنه مثبت شاه سازگاری نداشت. با توجه به این مسئله ادامه روابط دوستانه بین ایران و مصر امکان‌پذیر نبود، لذا روابط

سیاسی دو کشور در سال ۱۹٦۰ به بهانه برقراری روابط ایران با اسرائیل قطع گردید و جنگ سرد بین دو کشور آغاز شد. ناصر در این مورد گفته بود: «صلح بین این دو اردوگاه با توجه به ائتلاف نامقدس و مخرب ارتجاع و امپریالیسم غیر ممکن است.»[١٦]

با مرگ ناصر در سال ۱۹۷۰ و انتخاب انور سادات به ریاست جمهوری مصر منازعات بین دو کشور فروکش کرد. زیرا سادات سیاست گرایش به شرق ناصر را رها و سیاست گرایش به غرب را اتخاذ کرد. اما انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ بازتاب‌های گسترده‌ای در کشورهای منطقه منجمله مصر داشت و موجب خیزش جنبش‌های اسلامی گردید. اصول‌گرایی انقلاب اسلامی ایران موجب تشویق اصول گرایان مصری گردید. این امر، مقامات مصری را شدیداً نگران کرد و ایران و مصر را رو در روی یکدیگر قرار داد که نتیجه آن قطع روابط سیاسی دو کشور در سال ۱۹۷۹ بود که هنوز بعد از گذشت ۳ دهه از سرگرفته نشده است.

اتخاذ اصول‌گرایی اسلامی از سوی دولت سودان نیز سبب بروز منازعه بین سودان، مصر، ارتیره، سومالی، اتیوپی و اوگاندا گردیده است. این کشورها مدعی هستند سودان از جنبش‌های اصول گرای اسلامی در کشورهای آنها حمایت می‌کند. به نظر آنها «جبهه اسلامی سودان» یک ستاد اصول‌گرایی اسلامی تحت عنوان «رهبران جهانی» ایجاد کرده است که رهبران تمام جنبش‌های اصول‌گرایی اسلامی کشورهای منطقه عضو آن هستند. علاوه بر آن تشدید منازعات میان اسرائیل و لبنان (حزب الله) اسرائیل و فلسطین (حماس و جهاد اسلامی) نیز ریشه در تعارضات ایدئولوژیک دارد.

### ٤- کشف و استخراج نفت

نفت یکی دیگر از علل منازعه بین کشورهای خاورمیانه است. منازعات کشورهای منطقه یا به خاطر چشمداشت به منابع نفت همسایگان آنها است یا به خاطر حوزه‌های نفتی مشترک یا حوزه‌های نفتی جدیدالاکتشاف که حاکمیت بر آنها هنوز مشخص نیست و مورد اختلاف است. در این مورد باید اشاره کرد که نفت در منازعات بین عراق – کویت، ترکیه - عراق، یمن - عربستان و مصر - سودان نقش عمده‌ای دارد. توضیحات زیر این موضوع را بهتر روشن می‌کند.

مسئله نفت به دو صورت سبب بروز منازعه بین عراق و کویت شده که یکی تنگناهای صادرات نفت عراق و دیگری وجود ذخایر سرشار نفت در کویت است. در مورد نخست رهبران عراق همواره ادعا کرده‌اند راه‌های قابل اطمینانی برای صادرات نفت خود ندارند. به همین دلیل همواره کویت را تحت فشار می‌گذاشتند که قسمتی از سرزمین خود رابرای ایجاد یک ترمینال یا بندر نفتی در اختیار آنها قرار دهد. در این مورد، دو مسئله موجب تشدید فشار عراق بر کویت شد. یکی افزایش تولید و صادرات نفت عراق ازحوزه رومیله واقع در

جنوب عراق و دیگری اختلافات این کشور با سوریه در مورد خط لوله‌ای که نفت عراق را از طریق خاک سوریه به دریای مدیترانه منتقل می‌کند. این خط لوله تا کنون چندین بار به علت اختلافات اقتصادی (حق ترانزیت) و سیاسی بین دو کشور قطع شده است؟ مخالفت کویت با درخواست عراق سبب شد، نیروهای عراقی در سال ۱۹۷۳ به کویت تجاوز و بخشی از خاک این کشور را اشغال کنند. در ژوئیه ۱۹۹۰ عراق باردیگر درخواست خود را تکرار کرد، اما این بار نیز چون با مخالفت دولت کویت روبرو شد، در صدد اشغال خاک کویت و الحاق آن به عراق برآمد.

در مورد دوم باید یادآوری کرد ذخایر نفتی کویت همواره چشم رهبران عراق را خیره کرده و موجب حسادت آنها شده است. نوری سعید،عبدالکریم قاسم و صدام حسین هرگز نتوانستند از این ثروت کویت چشم‌پوشی کنند. یکی از انگیزه‌های اصلی عبدالکریم قاسم در بحران سال ۱۹٦۱ با کویت، وجود ذخایر نفتی این کشور بود.

تجاوز عراق به کویت و اشغال این کشور نیز با طرح اختلافات دو کشور در مورد مسئله نفت شروع شد، عراق در ژوئیه ۱۹۹۰ ادعا کرد حوزه نفتی رومیله که در خاک کویت قرار دارد، متعلق به عراق است و کویت را متهم کرد که نفت این منطقه را به سرقت برده است، لذا خواستار پرداخت ۲/٤ میلیارد دلار غرامت شد. عراق، همچنین کویت را متهم کرد که با افزایش تولید نفت سبب کاهش بهای نفت شده و حدود ١٤ میلیارد دلار خسارت به این کشور وارد کرده است. کویت ۱۰ درصد ذخایر شناخته شده نفت جهان را دارد. عراق با تصرف کویت بر ۲۰ درصد ذخایر نفت جهان (با در نظر گرفتن ذخایر عراق) تسلط می‌یافت. صدام حسین در توجیه اشغال کویت و الحاق آن به عراق گفته بود: «برای وی ضروری بود که به کویت برود و مجدداً مرزهایی را ترسیم کند که ثروت‌ها را از آن اقلیتی از اعراب کرده است.»

همچنین یکی از عواملی که سبب منازعه بین عربستان و یمن شده کشف نفت در مناطق مورد ادعای طرفین است. نخستین بار در سال ۱۹۷٦ شرکت شل در منطقه صعده موفق به کشف نفت شد. صعده در مرز شمالی یمن و عربستان واقع شده است و از نظر استراتژیکی اهمیت بسیار دارد. اما شرکت شل کار را ناگهان تعطیل کرد، زیرا گفته شد که سعودی‌ها شرکت مذکور را تطمیع کرده و آن را وادار به تعطیل کردن کارحفاری نموده‌اند.

در جنوب یمن نیز برای نخستین بار در اوت ۱۹۷۹ از شرکت‌های خارجی برای کشف نفت دعوت به عمل آمد. دو منطقه از مناطقی که برای اعطای امتیازات نفتی پیشنهاد شد، در مرز عربستان واقع شده بود. با تلاش کارشناسان نفتی شوروی، حفاری اولین چاه نفت در ١٤ دسامبر ۱۹۸۳ در جنوب یمن آغاز و عملیات اکتشاف نفت به نتیجه رسید. متعاقباً در دسامبر ۱۹۸۳ و ژانویه ١٩٨٤ گزارش‌های متعددی از برخوردهای نظامی بین نیروهای عربستان و یمن منتشر شد.

در سال ۱۹۸٤ نیز در منطقه مآرب که مورد ادعای عربستان است، نفت کشف شد. در سال ۱۹۸۵شرکت آمریکایی هانت در منطقه جوف - مورد ادعای عربستان - به ذخایری از نفت به میزان تجاری دست یافت. میدان‌های نفتی مناطق مآرب و جوف که در شرق یمن در مرز عربستان واقع شده تنها قادر است سی درصد از مایحتاج نفتی داخلی یمن را تأمین کند. در حالیکه عربستان با داشتن ۲٦۵ میلیارد بشکه ذخایرنفت، یک چهارم ذخایر شناخته شده نفت جهان را در اختیار دارد. این کشور با این ذخایر یکی از ثروتمندترین کشورهای جهان است. با این حال به اراضی کشور همسایه خود چشم طمع دارد. در این میان، یمن به علت نداشتن منابع درآمد، یکی از فقیرترین کشورهای جهان است.

در مارس ۱۹۸۷ نیز اعلام شد که شرکت‌های روسی در منطقه شبوا واقع در مثلث مرزی یمن و عربستان نزدیک ربع الخالی به میزان تجاری نفت کشف کرده‌اند. در همین ماه، گزارشات متعددی انتشار یافت که حاکی از برخوردهای نظامی بین نیروهای عربستان و یمن در منطقه یاد شده بود.

در آوریل ۱۹۹۲ ریاض، نامه‌هایی به شرکتهای نفتی غرب ارسال کرد که مشغول اکتشاف در یمن بودند. عربستان در این نامه‌ها ادعا کرده بود مناطق مورد اکتشاف جزو خاک آن کشور است و شرکت‌های نفتی را به نقض تمامیت ارضی و حاکمیت خود متهم کرده بود. در این نامه‌ها به شرکت‌های نفتی اخطار شده بود که از عملیات اکتشافات نفت در مناطق یاد شده خودداری کنند. متعاقب آن شرکت نفت بریتانیایی بی پی عملیات اکتشافی خود را در دریای سرخ و در یک منطقه واقع در خشکی که مورد ادعای هر دو کشور یمن و عربستان بود، متوقف کرد. شرکت نفت فرانسوی ای. ال. اف نیز که در این منطقه مشغول فعالیت اکتشافی بود، کارهای خود را متوقف کرد.

در همین حال عربستان شروع به حفاری چاه‌های نفت در مناطق مورد ادعای یمن کرد. شرکت آرامکو که مهمترین کمپانی نفتی عربستان است، اولین چاه نفت را در استان جیزان واقع در ۷۰ کیلومتری مرز فعلی با یمن، حفر کرده است. این منطقه یکی از سه استانی است که در حال حاضر زیر نظر عربستان اداره می‌شود ولی صنعا ادعا می‌کند این استان و نیز دو استان عسیر و نجران متعلق به یمن است.

به طور کلی عربستان ادعا کرده است مناطق نفت‌خیز یمن مانند حضرموت، مأرب، الجوف، شبوا و ربع الخالی به آن کشور تعلق دارد. دولت عربستان برای الحاق این مناطق به خاک خود به دادن شناسنامه و تابعیت سعودی به شهروندان یمنی ساکن این مناطق اقدام نموده است و به آنان حقوق‌های گزافی پرداخت می‌کند. بعد از برخوردهای مرزی متعددی که بین عربستان و یمن روی داد، با تحریکات عربستان سعودی، جنگ داخلی در یمن در سال ۱۹۹٤ آغاز شد. در این جنگ عربستان سعودی مستقیماً دخالت داشت.

ترکیه نیز از دیرباز به نفت کرکوک و موصل چشمداشت داشته است. تا سال ۱۹۱۸ موصل جزو خاک ترکیه بود. اما در سال ۱۹۲٦ یک قرارداد مرزی بین عراق و ترکیه بسته شد که به موجب آن موصل بخشی از خاک عراق شناخته شد. در مقابل قرار شد به مدت ۲۵ سال ۱۰ درصد از حق الامتیاز نفت موصل به ترکیه واگذار شود. در این سال، هنوز نفت در موصل کشف نشده بود. نفت در موصل برای نخستین بار در سال ۱۹۲۷ کشف و استخراج شد. در سال ۱۹۵۸ عبدالکریم قاسم در عراق به قدرت رسید. وی ٦۰ درصد از مناطق امتیاز شرکتهای نفتی را باز پس گرفت. این امر، موجب نگرانی کمپانی‌های نفتی غرب شد. لذا ترکیه و آمریکا که به نفت موصل چشم دوخته بودند ، تصمیم گرفتند در صورتی که قاسم از صدور نفت به غرب جلوگیری کند، مناطق نفتی موصل و کرکوک را اشغال کنند. اما قاسم به علت نیاز به درآمدهای نفتی، اقدامی در این مورد به عمل نیاورد.

طی جنگ ایران و عراق، چندین بار نیروهای نظامی ترکیه وارد شمال عراق شدند. دخالت‌های ترکیه نشان داد که این کشور هنوز امید خود رابرای کنترل میادین نفتی موصل و کرکوک از دست نداده است. در دهه ۱۹۹۰ نیروهای ترکیه به طور مکرر وارد شمال عراق شدند.

سلیمان دمیرل رئیس جمهوری ترکیه در مه ۱۹۹۵ به صراحت اظهار داشت که استان نفت خیر موصل هنوز متعلق به ترکیه است، زیرا در پیمان لوزان بندی وجود ندارد که حاکی از پیوستگی آن به خاک عراق باشد. ناسیونالیست‌های ترکیه می‌گویند اگر موصل در اختیار ترکیه باشد، مشکل نیاز نفتی آنها حل خواهد شد و دیگر لازم نیست تمام درآمدهای حاصل از صادرات خود رابرای خرید نفت هزینه کنند. ترکیه از نظر منابع انرژی بسیار فقیر است و نیازهای نفتی خود را از کشورهای خلیج فارس به ویژه عراق تأمین می‌کند.

همچنین در اواخر سال ۱۹۹۱ دولت سودان امتیاز اکتشاف نفت در منطقه‌ای به وسعت ۳۸٤۰۰ کیلومتر مربع در کناره دریای سرخ را به یک شرکت نفتی بین‌المللی کانادایی واگذار کرد. منطقه مورد امتیاز، حلایب را نیز - که مورد اختلاف با مصر بود - در بر می‌گرفت. لذا مصر هم به سودان و هم به شرکت نفت بین‌المللی ثبت شده در کانادا اعتراض کرد. مصر اعلام کرد امتیاز مذکور غیرقانونی است زیرا سودان مالک اراضی که برای امتیاز اکتشاف نفت واگذار کرده است، نیست. مصر همچنین به تمام شرکت‌های نفتی اخطار کرد که سودان حق امضاء موافقتنامه برای اکتشاف نفت در شمال مدار ۲۲ درجه(مرز سیاسی) را ندارد. مصر اعلام کرد این منطقه را سودان اداره می‌کند، اما به موجب موافقتنامه ۱۹۵٦ تحت حاکمیت مصر باقی مانده است. در مقابل، سودان اعلام کرد حق دارد موافقتنامه‌های مربوط به بهره‌برداری از نفت شمال مرزی را - که توسط مدار ۲۲ درجه بر اساس معاهده ۱۸۹۹ تعیین شده است - امضا کند.

درهمین حال، مصر عملیات اکتشافی در منطقه دریای برون ساحلی در جنوب مدار ۲۲ درجه مرز سیاسی بین دو کشور را توسعه داد. مصر ٤ منطقه از حوزه کناره دریای سرخ را برای اکتشاف‌های نفتی به مناقصه گذاشت. این مناطق باریکه زیر مدار ۲۲ درجه را نیز در برمی‌گرفتند، به عبارت دیگر، شامل منطقه حلایب نیز می‌شد. مصر تأکید کرد که این امر مرز بین دو کشور را ترسیم می‌کند. واگذاری مناقصه به مفهوم تلاش مصر برای تحکیم ادعای خود نسبت به این منطقه تلقی شد. یکی از شرکت‌هایی که در مناقصه برنده شد، همان شرکت بین‌المللی نفت ثبت شده در کانادا بود که سودان امتیاز نفت این منطقه را به آن واگذار کرده بود. متعاقب مناقصه، وزارت نفت مصر اعلام کرد چندین شرکت نفتی شامل شرکت‌های آمریکایی، آماکو و موبیل و چند شرکت انگلیسی و ایتالیایی در مورد اکتشاف در منطقه مذکور اظهار علاقه کرده‌اند.

به دنبال آن شرکت کانادایی اعلام کرد به بررسی‌های لرزه‌نگاری در ده هزار کیلومتر مربع منطقه حلایب ادامه خواهد داد. این شرکت دو لرزه نگاری در طرف مصری و شرق طرف سودانی اراضی مورد اختلاف به فاصله یک کیلومتر انجام داد، ولی پس از آن عملیات اکتشاف را متوقف کرد زیرا مصر و سودان نتوانستند حدود این منطقه را که برای اکتشاف واگذار کرده بودند ، به طور دقیق معین کنند. به دنبال آن سفارت کانادا در قاهره اعلام کرد تا مسئله مورداختلاف حل و فصل نشود، عملیات اکتشاف انجام نخواهد شد.

### ۵- دخالت قدرت‌های بزرگ

دخالت قدرت‌های بزرگ به دو شکل به منازعات کشورهای خاورمیانه دامن زده است. یکی دولت و کشور سازی است و دیگری دخالت در مسایل منطقه و حمایت از یکی از طرفین در منازعات.در مورد نخست به طوری که قبلاً اشاره شد، دخالت قدرت‌های غربی باعث پیدایش کشورهای عراق، سوریه، لبنان، اردن و اسرائیل شده است. به موجب پیمان سایکس-پیکو در ۱۹۱٦ فرانسه و انگلستان توافق کردند سوریه و موصل دراختیار فرانسه و شهرهای بغداد، بصره، حیفا و عکا در اختیار انگلیسی‌ها باشد.

از سوی دیگر انگلستان در سال ۱۹۱۷ به موجب اعلامیه بالفور وعده تشکیل یک کشور یهودی را به یهودیان داد. در سال ۱۹۲۰ فرانسه موافقت کرد موصل به انگلستان واگذار شود، در مقابل، سهمی از نفت آن برای فرانسه در نظر گرفته شود. همچنین این کشور موافقت کرد فلسطین در اختیار انگلیسی‌ها باشد. بدنبال آن انگلستان، کشورهای عراق و اردن و فرانسه نیز سوریه و لبنان را تأسیس کرد. سپس در کنفرانس سان رمو در سال ۱۹۲۰ قیمومت عراق، اردن و فلسطین به انگلستان و سوریه و لبنان به فرانسه واگذار شد. در سال ۱۹۲٦ انگلیسی‌ها موصل را که مورد ادعای ترکیه بود، ضمیمه عراق کردند. فرانسه نیز در سال ۱۹۳۹ هاتای یا اسکندرون را که بین سوریه و ترکیه مورداختلاف بود ، به ترکیه واگذار کرد. در همین سال دولت انگیس که

قیمومت فلسطین را بر عهده داشت و وعده ایجاد یک کشور یهود را داده بود، پیشنهاد کرد فلسطین به دو کشور عرب و یهود تقسیم شود. این پیشنهاد سرانجام در سال ۱۹٤۷ با رأی مجمع عمومی سازمان ملل مبنی بر تقسیم فلسطین به دو کشور عرب و یهود عملی شد. این شکل کشورسازی کاملاً مصنوعی بود. قدرت‌های غربی بنا به نیازهای امنیتی- اقتصادی خود به تجزیه و اتحاد پاره‌های مختلف به یکدیگر اقدام کردند و کشورهای مذکور را بوجود آوردند.

از جنگ جهانی دوم تا فروپاشی شوروی در ۱۹۹۱ یک نظام دو قطبی بر جهان حاکم بود. تحت تأثیر این نظام، خاورمیانه نیز دو قطبی شده بود. آمریکا و سایر قدرت‌های غربی از کشورهای محافظه کار و متمایل به غرب در منطقه حمایت می‌کردند. شوروی نیز از دولت‌های متمایل به آن کشور پشتیبانی می‌کرد. به عنوان مثال، در منازعات اعراب و اسرائیل، آمریکا از اسرائیل و شوروی از اعراب حمایت می‌کرد.

آمریکا اهداف متعددی را در منطقه دنبال می‌کند که برخی از آنها عبارتند از:

- تضمین امنیت انرژی آمریکا
- تضمین امنیت اسرائیل
- دسترسی به بازارهای خاورمیانه
- تسلط بر نقاط استراتژیک منطقه
- حمایت از کشورهای طرفدار خود

شوروی نیز اهداف گوناگونی را دنبال می‌کرد. اهداف شوروی در خاورمیانه ارتباط چندانی با نفت نداشت، بلکه بیشتر جلوگیری از نفوذ غرب، حفظ منافع تجاری و بازرگانی، عبور ترانزیتی و استقرار ناوگان خود در منطقه بود. شوروی جز در سطح مشاوره، تمایل چندانی به درگیری فیزیکی در منطقه نداشت. در حالیکه غرب به ویژه آمریکا بارها در منازعات منطقه مداخله نظامی کرد. در سال ۱۹۵۳ انگلستان و آمریکا از طریق کودتای نظامی دولت ایران را سرنگون کردند. در بحران‌های داخلی لبنان و اردن در سال ۱۹۵۸ نیروهای نظامی این دو کشور مداخله کردند. در جریان ملی شدن کانال سوئز در سال ۱۹٥٦ نیروهای نظامی انگلستان، اسراییل و فرانسه به مصر حمله کردند.

به دنبال پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ و ورود نیروهای نظامی شوروی به افغانستان، آمریکا به اقدامات زیر در خاورمیانه مبادرت نمود:۱- ایجاد «نیروی واکنش سریع» و طرح «فرماندهی مرکزی آمریکا» برای مداخله سریع در خاورمیانه ۲- حمایت از تشکیل شورای همکاری خلیج فارس برای مقابله با تهدیدات امنیتی منطقه‌ای. ساندویک می‌نویسد: «تشکیل شورای همکاری خلیج فارس سیاستی بود که غرب به ویژه آمریکا بدنبال تشدید احساس نگرانی از سوی انقلاب اسلامی ایران و تجاوز شوروی به افغانستان در پیش گرفت.»[17]

در سال ۱۹۹۰ به دنبال اشغال کویت از سوی عراق، آمریکا سیاست «نظام امنیتی تک قطبی» را اتخاذ نمود. این سیاست بر حمایت یک قدرت بزرگ از متحدین خود در منطقه مبتنی است. در مقابل، متحدین نیز از نظر مالی، سیاسی و نظامی (اعطاء پایگاه‌های نظامی) از قدرت بزرگ پشتیبانی می‌کنند. این نظام امنیتی سه جزء کامل دارد.

۱. انعقاد پیمان با کشورهای منطقه

۲. انعقاد پیمان اتحاد میان کشورهای کوچک منطقه

۳. ایجاد یک شبکه دفاعی و فرماندهی در منطقه مانند تشکیل ناوگان پنجم آمریکا در دریای سرخ و خلیج فارس و ایجاد مرکز فرماندهی نظامی آمریکا در قطر.

# زیرنویس‌ها و یادداشت‌ها

۱- حمید بهزادی، *اصول روابط بین‌الملل و سیاست خارجی* (تهران: انتشارات دهخدا، ۱۳۵۲) ص ۱۴۳.

۲- جیمز دوئرتی، رابرت فالتزگراف، *نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل*، جلد اول، ترجمه علیرضا طیب، وحید بزرگی (تهران: نشر قومس، ۱۳۷۲) ص ۴۸۰.

۳- همان، ص ۲۹۸.

۴- بنگرید به:

Abraham H.Maslow, ***Motivation and personality*** (New york: Harper & Row, 1954) pp.80-98.

5- Robert C.North, Toward a Framework for The Analysis of scarcity and Conflict, ***internationals studies Quarterly*** (Dec.1977) pp. 569-591.

6- Ted Robert Gurr, A Comparative study of Civil Strike ,in Hugh Davis Graham and Ted Robert Gurr, eds. ***Violence in America*** (New york: Bantam, 1970) pp. 620-621.

7- I V O K.and Rosalind,. Feierabend, Aggressive Behaviors Within Politics 1948-1962 Across - National Study, ***Journal of Conflict Resolution***, (Sep. 1966) pp. 250-256.

۸- بهزادی، پیشین، صص ۱۴۸ و ۲۰۷.

۹- همان

۱۰- دوئرتی، فالتزگراف، پیشین ، صص ۶۳-۱۶۲.

11- Kenneth N.Waltz, ***Man, The State and War:A Theoretical Analysis*** (new york: Columbia University Press, 1959)

۱۲- علی اصغر کاظمی، *روابط بین‌الملل در تئوری و عمل* (تهران: نشر قومس، ۱۳۷۲) ص ۱۵۲.

۱۳- اصغر جعفری ولدانی، تحولات مرزها و نقش ژئوپولیتیک آن در خلیج فارس (تهران: نشر قومس، ۱۳۷۴) ص ۹ (مقدمه کتاب)

14- J.R.V.Presctott, ***The Geography of Frontiers and Boundaries*** (London:Hutchinson, 1965) pp. 34 – 40.

١٥- اصغر جعفری ولدانی، ***ژئوپولیتیک جدید دریای سرخ و خلیج فارس*** (چاپ دوم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ١٣٨٤) صص ٥٥-٥٤.

١٦- ***فصلنامه مطالعات خاورمیانه***، شماره ٢٥ (بهار ١٣٨٠)، صص ٣٤-٣٢٣.

17- John, Sandwick, ***The "Persian" Gulf Cooperation Council*** (Washington D.C, Westreview press, 197) p. 10.

# گفتار چهارم

## چالش‌های بین ایران و مصر

بیش از ربع قرن از زمانی که روابط سیاسی ایران و مصر قطع شد، می‌گذرد. دراین مدت بسیار طولانی روابط سیاسی ایران با بسیاری از کشورها که قطع شده بود، به‌رغم وجود چالش‌های عمیق سیاسی - ایدئولوژیک از سر گرفته شده است. در این مورد می‌توان از تجدید روابط سیاسی ایران با اردن، عراق، الجزایر و عربستان سعودی نام برد. حتی به‌رغم ۸ سال جنگ بین ایران و عراق و وارد شدن خسارات بسیار زیاد و صدها هزار کشته و زخمی، روابط سیاسی بین ایران و عراق برقرار شد و حتی گسترش یافت. اما روابط سیاسی بین ایران و مصر از سرگرفته نشد.

این در حالی است که در این ربع قرن، برخی از موانع برقراری روابط سیاسی بین ایران و مصر مانند جنگ ایران و عراق پایان یافت. در همین حال تحولات جدیدی در سطح منطقه روی داد که بر ضرورت نزدیکی دو کشور به یکدیگر تأکید داشت. اشغال کویت از سوی عراق، پیمان نظامی ترکیه و اسرائیل، کند شدن روند مذاکرات صلح خاورمیانه، گسترش روابط ایران باعربستان سعودی، به قدرت رسیدن سید محمد خاتمی در ۱۹۹۷ و اتخاذ سیاست تنش‌زدایی از سوی وی از جمله این تحولات بوده است. اما هیچ یک به برقراری روابط سیاسی بین دو کشور کمک نکرد. سؤال این است که چه عوامل یا متغیرهایی مانع از سرگیری روابط سیاسی رسمی بین ایران و مصر شده یا می‌شود؟ در این گفتار به این سؤال پاسخ داده خواهد شد.

## چالش‌های ایران و مصر در حوزه سیاست خارجی

### ۱. مشکلات سیاست خارجی ایران

اصولاً دونوع گفتمان اساسی در سیاست خارجی وجوددارد، یکی گفتمان واقع‌گرا که بر منافع ملی تأکید می‌کند و دیگری گفتمان آرمان‌گرا که بر اخلاق، ایدئولوژی و مصالح دینی مبتنی است. به نظر برخی از پژوهشگران یکی از آفت‌ها و آسیب‌های سیاست خارجی ایران، تنوع و تلون گفتمانی است. به نظر آنها از زمان پیروزی انقلاب، گفتمان‌های متعددی در سیاست خارجی ایران شکل گرفته است.[۱] به اعتقاد این پژوهشگران، این مسئله موجب تنوع رفتاری در سیاست خارجی ایران شده و مشکلاتی در روابط خارجی آن بوجود آورده است.

به نظر نگارنده نمی‌توان سیاست خارجی ایران را بعد از انقلاب به گفتمان‌های متعدد تقسیم کرد. در سیاست خارجی ایران هر چند در مقاطعی رگه‌هایی از واقع‌گرایی یا عمل‌گرایی دیده شده، با این حال عنصر آرمان‌گرایی همیشه بر آن غالب بوده است. به نظر چارلز تریپ و شهرام چوبین ایران بعد از انقلاب همواره اصول انقلاب اسلامی را مقدم شمرده، به نحوی که عمل‌گرایی (دوره رفسنجانی) یا فرهنگ‌گرایی (دوره خاتمی) مغلوب مسایل ایدئولوژیک شده است.[۲]

سیاست خارجی ایران بعد از انقلاب با آسیب‌ها و آفت‌های دیگری نیز روبرو بوده که نه تنها در روابط ایران با مصر بلکه در روابط ایران باسایر کشورهای جهان تأثیرات نا مطلوبی بر جای گذارده است. عدم تعریف شفاف از منافع ملی، عدم تعریف و تعیین اولویت‌های اهداف ملی، عدم درک فرصت‌ها و تهدیدها، اتخاذ استراتژی‌های متعارض، عدم تناسب اهداف با امکانات و ابزارها، اهداف ناسازگار و نامتوازن و ساختارهای متعدد تصمیم‌گیری از مهمترین این آفت‌ها و آسیب‌ها هستند.[۳]

ظهور مراکز مختلف تصمیم‌گیری نه تنها سیاست خارجی ایران را ناکار آمد می‌کند و داده‌های متعارضی تولید می‌کند، بلکه با ارسال پیام‌های متعارض، بازیگران دیگر را دچار سردرگمی و بلاتکلیفی می‌کند. اظهار نظرهای متعارض مقامات ایرانی در مورد سیاست خارجی که خود از مراکز متعدد تصمیم‌گیری ناشی است، کشور را با مشکلات بسیاری روبرو کرده است.

این مشکلات را در مورد روابط ایران و مصر به خوبی می‌توان مشاهده کرد. یک روز سخنگوی دولت اعلام می‌کند که دولت تصمیم به برقراری روابط سیاسی با مصر گرفته است، اما فردای آن روز گروهی دیگر با این امر مخالفت می‌کنند. یک روز شورای شهر تهران اعلام می‌کند که به منظور برقراری روابط سیاسی با مصر، تصمیم گرفته نام خیابان خالد اسلامبولی را که یکی از موانع برقراری روابط است، تغییر دهد، اما این تصمیم، بلافاصله با مخالفت گروهی دیگر روبرو می‌شود. این امر موجب شده است مقامات مصری به صراحت اعلام کنند که نمی‌دانند در ایران با چه کسانی طرف هستند.

اما مهمترین اختلاف ایران و مصر در حوزه سیاست خارجی مربوط به روابط دو کشور با اسرائیل و آمریکا است. مواضع دو کشور در این مورد با یکدیگر اختلافات عمیق و اساسی دارد. در سال‌های بعد از انقلاب،حمایت از فلسطین، مخالفت با اسرائیل و آمریکا تحت عنوان «شیطان بزرگ» همواره جزء سیاست خارجی ایران بوده، در حالیکه ادامه روابط با اسرائیل و داشتن روابط نزدیک با آمریکا از اصول ثابت، لایتغیر و پایدار سیاست خارجی مصر است.

## ۲- اولویت‌های سیاست خارجی مصر

در سیاست خارجی مصر داده‌های جغرافیایی و عوامل ژئوپولیتیک نقش تعیین کننده‌ای دارند. این کشور به علت قرار گرفتن درمحل تلاقی ۳ قاره آفریقا، آسیا و اروپا از یک موقعیت ژئوپولیتیکی مهمی برخوردار است. مصر کشوری است که بخشی از آن در قاره آسیا ( شبه جزیره سینا) و بخش دیگر آن در قاره افریقا قرار دارد. علاوه بر آن، مصر در حوزه جنوبی دریای مدیترانه واقع شده و با کشورهای اروپایی همسایه است. این موقعیت ژئوپولیتیکی سبب شکل‌گیری سیاست خارجی مصر بر اساس سه محور آسیاگرایی، آفریقاگرایی و اروپاگرایی شده است.

مصر از یکسو جزء کشورهای خاورمیانه است و مایل است نقش عمده‌ای در مسایل این منطقه ایفاءکند. این امر، موجب تنش و درگیری این کشور با دیگر کشورهای این منطقه شده است. در دهه ۱۹۶۰ دخالت‌های مصر در مسایل داخلی یمن، سوریه و خلیج فارس موجب درگیری آن باعربستان سعودی، سوریه و ایران شد. دردهه ۱۹۷۰ انعقاد پیمان صلح مصر با اسرائیل، خشم عمومی اعراب را بر انگیخت، به طوری که مصر از اتحادیه عرب طرد شد و کلیه کشورهای عربی به غیر از عمان، روابط سیاسی خود را با این کشور قطع کردند. ایران نیز روابط خود را با مصر قطع کرد. دردهه ۱۹۸۰ انقلاب اسلامی ایران و سپس جنگ ایران و عراق و حمایت مصر از کشور اخیر، اختلافات بین ایران و مصر را تشدید کرد. در دهه ۱۹۹۰، پیمان استراتژیک اسرائیل و ترکیه، موجب سردی روابط مصر بااین دو کشور شد.

از سوی دیگر مصر کشوری آفریقایی است و به مسایل این قاره به ویژه سودان علاقه زیادی نشان می‌دهد. مصر با همسایگان آفریقایی خود نیز همواره تنش داشته است. با لیبی در مورد وحدت دو کشور اختلاف نظر و با سودان در مورد مسایل ایدئولوژیک و اختلافات مرزی بر سر منطقه حلایب درگیری داشته است و هنوز هم دارد. سودان از این نظر که منابع آب رود نیل را تحت تسلط دارد، برای مصر اهمیت ژئوپلیتیکی فوق العاده ای دارد. هرگونه تهدیدی نسبت به آب نیل، برای این کشور به منزله اعلان جنگ است. به همین دلیل از خئوپس (فرعون مصر) تا محمد علی و از محمد علی تا جمال عبدالناصر و از جمال عبدالناصر تا حسنی مبارک،

سیاست خارجی مصر به شدت تحت تأثیر این مسئله بوده است. به همین دلیل مصر، حضور ایران در سودان و رشد اصول‌گرایی اسلامی دراین کشور را برنمی‌تابد و آن را تهدیدی علیه منافع استراتژیک خود می‌داند.

سیاست خارجی مصر در دوره جمال عبدالناصر بر خاورمیانه، جهان عرب و آفریقا متمرکز بود و به اروپا و آمریکا توجه زیادی مبذول نمی‌شد. حتی مصر در این دوره (سال ۱۹۵۶) با اروپا برسر کانال سوئز درگیر جنگ شد. با آمریکا نیز ناصر اکثراً اختلاف و تنش داشت، حمایت آمریکا از اسرائیل، انعقاد پیمان بغداد ۱۹۵۵، دکترین آیزنهاور و دخالت آمریکا در بحران لبنان و اردن در ۱۹۵۸ مصر و آمریکا را از یکدیگر دور کرد.

در دوره حسنی مبارک سیاست خارجی مصر بیشتر برمناطق جدید مانند اروپا، آمریکا و شرق دور متمرکز شده است. با این حال، اولویت‌های سیاست خارجی مصر در این دوره به شرح زیر است:

۱- پای‌بندی به قرارداد کمپ دیوید و ادامه روند صلح با اسرائیل. مصر معتقد است با امضای قرارداد صلح با اسرائیل توانسته است صحرای سینا را باز پس گیرد و ناحیه مورد اختلاف طابا را از طریق اقدامات حقوقی در ۱۹۸۷ به مصر بازگرداند و در عین حال روابط خود را با کشورهای عربی که به دنبال مذاکرات صلح قطع شده بود، بهبود بخشد. البته مصر ناگزیر بوده است به منظور بهبود روابط خود با کشورهای عربی و ایفای یک نقش فعال منطقه‌ای روابط خود را با اسرائیل محدود کند. لذا انتظار ایران از مصر مبنی بر اینکه روابط خود را با اسرائیل قطع و پیمان کمپ دیوید را لغو کند، بی‌نتیجه است. مصر صریحاً اعلام کرده است به روابط خود با اسرائیل ادامه خواهد داد و پیمان کمپ دیوید را نیز لغو نخواهد کرد.[۴] از نظر مصر، قرارداد کمپ دیوید، به تاریخ پیوسته است.

۲- دومین اولویت سیاست خارجی مصر، ادامه روابط نزدیک این کشور با آمریکا است.[۵] مصر از نظر مالی و اقتصادی به کمک‌های این کشور متکی است و از زمان به قدرت رسیدن حسنی مبارک روابط نزدیک خود را با آمریکا حفظ کرده است. البته این به آن مفهوم نیست که مصر با این کشور اختلاف نظر ندارد. دو کشور درمورد برخی مسایل مانند طرح خاورمیانه بزرگ، جزئیات مذاکرات صلح با اسرائیل و سیاست خارجی مصر نسبت به عراق، لیبی و سودان با یکدیگر اختلاف نظر دارند.

## صلح مصر با اسرائیل: چالش ایدئولوژیک - استراتژیک

صلح مصر با اسرائیل مانع اصلی بهبود روابط ایران و مصر است، اگرچه طرفین احساس می‌کنند شکاف بین آنها در این مورد کمتر شده است. مصر به طور رسمی روابط سیاسی خود را با اسرائیل حفظ کرده است و از روند مذاکرات صلح حمایت می‌کند. در حالیکه ایران موجودیت اسرائیل را به رسمیت نمی‌شناسد و با روند مذاکرات صلح نیز مخالف است. این مسئله مانع اصلی پیشرفت بیشتر روابط ایران و مصر است.

### ۱. نگاه ایرانیان

از نگاه ایرانیان، مصر با امضای موافقتنامه کمپ دیوید، مقصر اصلی تیرگی و قطع روابط دو کشور شناخته می‌شود. زیرا به دنبال اقدام مصر، بسیاری از کشورها با اسرائیل تجدید رابطه کردند. در عین حال با خروج مصر از جرگه کشورهای درگیر، احتمال از سرگیری جنگی بزرگ و کلاسیک علیه اسرائیل از بین رفت.

مواضع رهبران ایران برای بهبود روابط با مصر تاحدودی با یکدیگر متفاوت است. مواضع اصلاح‌طلبان ایران برای بهبود روابط با مصر بر سردی رفتار مصر نسبت به اسرائیل مبتنی است. به نظر آنها هر چه مصر از اسرائیل دورتر شود، ایران و مصر به یکدیگر نزدیک‌تر می‌شوند. اما محافظه‌کاران ایران انتظار دارند مصر روابط خود را با اسرائیل قطع کند و علیه مبارزه با اسرائیل به ایران بپیوندد. فلدنر می‌گوید هم برای اصلاح‌طلبان و هم محافظه‌کاران، بهبود روابط با مصر بستگی به تغییر رفتار مصر نسبت به اسرائیل دارد. به نظر وی بسیاری این مسئله را «توافق برای عدم توافق» می‌دانند.[۶]

از نظر محافظه‌کاران، مصر ناقض اجماع نظر کشورهای عربی نسبت به اسرائیل بود و بنابر این از نظر اخلاقی و تاریخی مسئول روند شناسایی اسرائیل از سوی کشورهای عربی است. در حالیکه موافقتنامه صلح اردن با اسرائیل به ندرت در مطبوعات ایران مطرح می‌شود، محافظه‌کاران ایران هنوز از موافقتنامه کمپ دیوید به عنوان «پرچم سرخ» نام می‌برند.[۷] برخی مطبوعات این جناح مانند روزنامه جمهوری اسلامی سادات را «خائن» و از اسرائیل به عنوان یک «غده سرطانی» در منطقه یاد می‌کنند که باید از ریشه کنده شود.

البته برخی از اصلاح‌طلبان ایران نظر دیگری دارند. به نظر آنها تصمیم به قطع روابط با مصر در آن زمان و تحت آن شرایط تصمیم درست و به جایی بود ولی بعداز آن زمان قضیه منتفی شد و علی‌القاعده حکم قضیه هم تغییر پیدا می‌کند. به نظر آنها در حال حاضر شرایط به کلی متفاوت از شرایط زمان قطع روابط دوکشور است. اکنون مصالح و منافع دو کشور با نزدیکی آنها به یکدیگر، بیشتر تأمین می‌شود.[۸]

### ۲. نگاه مصریان

سیاستمداران و نخبگان مصری معتقدند سادات با امضای موافقتنامه کمپ دیوید، علاوه بر بازپس‌گیری صحرای سینا، زمینه صلح را برای مصر فراهم آورد تا در آن بتوان به بازسازی کشور اقدام کرد. آنها محکوم کردن سادات و قرارداد کمپ دیوید را از جانب ایران، خلاف منافع ملی مصر می‌دانند. مقامات مصری می‌گویند برای مقامات محافظه‌کار ایران توضیح داده‌اند که معاهده صلح بین مصر و اسرائیل در جهت ملاحظات امنیت ملی مصر بسته شده است و ایران باید این ملاحظات را در نظر گیرد.[۹]

بسیاری از نخبگان مصری که در میزگرد دو جانبه روابط ایران و مصر در تهران شرکت کرده بودند، نگرانیهای خود را از سوءتفاهمات طرفین نسبت به سیاست‌های اصلی طرف دیگر ابراز داشتند. وحید عبدالمجید گزارشگرالاهرام بعد از شرکت در این میزگرد نوشت: «اگر چه اعتراض ایرانیان نسبت به روند مذاکرات صلح معتدل تر شده و مصر نیز در این مورد رفتار احتیاط آمیز در پیش گرفته است، ولی هیچ نشانه‌ای در دست نیست که نشان دهد ایران روند مذاکرات صلح با اسرائیل را پذیرفته یا مصر صلح با اسرائیل را به عنوان یک «انتخاب استراتژیک» رها کرده است. این مسئله که روابط بین ایران ومصر بر بنیان‌های غیرواقع‌گرایانه و نادرست گذاشته شود، برای هر دو کشور خطرناک است و انتخابی برای فروپاشی و اضمحلال خواهد بود، زیرا مذاکرات صلح کلید آینده منطقه است. آینده روابط باید برای هر دو طرف روشن باشد و هیچ یک از طرفین در انتظارات خود از طرف دیگر راه افراط نپیماید.»[10]

عبدالمنعم، سعید رئیس مرکز تحقیقات استراتژیک الاهرام نیز، که در میز گرد ایران و مصر شرکت کرده بود، می‌گوید: سعی کرده است برای ایرانیان روشن کند که آنها نباید انتظار داشته باشند یک تغییر استراتژیک در سیاست‌های مصر نسبت به روند صلح ایجاد شود. وی می‌گوید: مصر درک می‌کند که موضوع اسرائیل برای ایران یک مسئله اساسی است. اما بین دولتی که با اسرائیل مرز مشترکی ندارد و سیاست‌های آن نسبت به اسرائیل بلندپروازانه است، با دولتی که با اسرائیل مرز مشترک دارد، تفاوت اساسی وجود دارد.[11]

تارق آتیا، نویسنده مصری هفته نامه الاهرام، نیز می‌گوید: ایران موافقتنامه صلح مصر با اسرائیل را محکوم می‌کند، اما در عین حال با اردن که موافقتنامه صلح با اسرائیل دارد، روابط دارد و قراردادهایی بسته است، این رفتار ایران تناقض‌آمیز است.[12] همچنین عمرو موسی، وزیر امورخارجه مصر، می‌گوید: «من نمی‌توانم بفهمم که اگر مصر با اسرائیل رابطه خوبی داشته باشد، چرا باید ایران از رابطه‌اش با مصر عقب‌نشینی کند. ما معتقدیم این، یک شکل دخالت در امور داخلی ما است».[13]

مصریان معتقدند صلح با اسرائیل سبب شده است دولت مصر توجه بیشتری به مسایل اقتصادی کند و در نتیجه آن، وضعیت اقتصادی کشور بهتر شده است. منجمله یک امنیت نسبی در مصر ایجاد شده و این به نوبه خود به گسترش صنعت جهانگردی کمک کرده است. همچنین مصر توجه خود را به کشف حوزه‌های جدید نفتی معطوف کرده و این امر نیز درآمدهای مصر را افزایش داده است. لازم به یادآوری است که صنعت جهانگردی، نفت و کانال سوئز سه منبع عمده درآمد دولت مصر هستند.

همچنین از آغاز امضای موافقتنامه کمپ دیوید، کمک‌های اقتصادی آمریکا به مصر افزایش پیدا کرده است. آمریکا بین سال‌های ۱۹۹۱-۱۹۸۰ مبلغ ۲۸ میلیارد دلار به صورت کمک خارجی دراختیار مصر نهاده و ٦/٨ میلیارد دلار وامی را هم که مصر هرگز قادر به پرداخت آن نبوده به این کشور بخشیده است.[14]

با این حال از زمان امضای موافقتنامه صلح بین مصر و اسرائیل در ۱۹۷۹، روابط دو کشور همچنان سرد باقی مانده است. دو کشور، طی دو دهه گذشته، تنش‌های زیادی با یکدیگر داشته‌اند و اختلافات متعددی نیز با یکدیگر دارند.[۱۵] به طوری که اسرائیل از «صلح سرد» با مصر انتقاد می‌کند و می‌گوید دولت این کشور هیچ تلاشی برای عادی سازی روابط انجام نمی‌دهد.

## عدم اجماع سیاسی در دو کشور

به طور کلی در ایران و مصر اجماع سیاسی در مورد ضرورت نزدیکی بیشتر دو کشور وجود ندارد. مصری‌ها به مبارزه سیاسی بین جناح‌های سیاسی ایران اشاره می‌کنند و معتقدند میانه‌روها یک روابط عادلانه را با مصر می‌پذیرند، اما محافظه‌کاران می‌گویند که برای عادی سازی روابط، مصر باید از اسرائیل فاصله بگیرد. در میان سیاستگذاران مصری نیز چنین شکافی وجود دارد. برخی از آنها در مورد از سرگیری روابط با ایران نگران هستند و از عادی‌سازی روابط مصر با اسرائیل حمایت می‌کنند. اما گروهی دیگر قاهره را به داشتن روابط نزدیک‌تر با تهران تشویق می‌کنند.

### ۱. دیدگاه ایرانیان

اصلاح‌طلبان ایران خواستار بهبود کامل روابط دو کشور هستند. آنها اظهار می‌کنند که ایران روابط کامل دیپلماتیک با اردن و عمان دارد، به‌رغم اینکه این دو کشور قراردادهایی با اسرائیل بسته‌اند. ایران همچنین روابط سیاسی کامل با سوریه دارد، به‌رغم اینکه سوریه با اسرائیل وارد مذاکرات صلح شده است. موسی قربانی، نماینده مجلس ششم، گفته است: «ما با وجود هشت سال جنگ با عراق و از دست دادن بسیاری از جوانان خود، با عراق تجدید رابطه کردیم، ما همچنین روابط باعربستان سعودی را به‌رغم شهادت حجاج ایرانی، در ۱۹۹۵ از سر گرفتیم. بنابر این خطا است اگر همین رویه در مورد مصر نادیده گرفته شود».[۱۶]

بر همین اساس، اصلاح‌طلبان ایران چندین بار تلاش کردند روابط ایران و مصر از سر گرفته شود. در سال ۱۹۹۹، شدیداً شایع شد روابط سیاسی رسمی بین دو کشور به زودی از سر گرفته خواهد شد.[۱۷] عطاءالله مهاجرانی، سخنگوی دولت و وزیر فرهنگ و ارشاد دولت خاتمی، در این مورد گفت: نظر دولت و شورای عالی امنیت ملی حرکت به سمت برقراری روابط فراگیر با مصر است.[۱۸] معاون وزارت امور خارجه ایران نیز در ژوئن ۲۰۰۰ اعلام کرد ظرف چند هفته آینده روابط کامل دیپلماتیک بین ایران و مصر بعد از ۲۱ سال برقرار خواهد شد.[۱۹]

همچنین بعد از اینکه رؤسای جمهوری ایران و مصر برای اولین بار از سال ۱۹۷۹ در حاشیه اجلاس جهانی جامعه اطلاعاتی در ژانویه ۲۰۰۳ در ژنو با یکدیگر ملاقات ومذاکره کردند، محمدعلی ابطحی، معاون رئیس

جمهوری ایران گفت ایران و مصر موافقت کرده‌اند پس از ۲۵ سال روابط خود را از سر گیرند. حتی گفته شد متن بیانیه مشترک ایران و مصر در خصوص از سرگیری روابط تهیه شده است و به زودی منتشر خواهد شد. همزمان اعلام شد حسنی مبارک، رئیس جمهوری مصر به دعوت محمد خاتمی رئیس جمهوری ایران در فوریه یا مارس ۲۰۰٤ از ایران دیدار خواهد کرد.

اما برقراری روابط سیاسی رسمی با مصر با مخالفت جناح محافظه کار ایران روبرو شد. محافظه کاران ایران معتقد بودند سیاست اصولی نظام جمهوری اسلامی در زمینه روابط تهران- قاهره داشتن روابط اقتصادی و فرهنگی بدون روابط سیاسی است. آنها برقراری روابط سیاسی باقاهره را به جدا شدن دولت مصر ازقرارداد کمپ دیوید مشروط می‌کردند.[٢٠]

برای محافظه‌کاران ایران مسئله مصر با اردن، عمان و عربستان سعودی تفاوت داشت. به نظر آنها، مصر اولین کشوری بود که موافقتنامه صلح با اسرائیل را منعقد کرد، در حالی که اردن و عمان بعداً با اسرائیل قرارداد امضاء کردند. در این میان، برخی روزنامه‌های جناح تندرو ایران ضمن چاپ بیانیه‌های جهاد اسلامی مصر، از حسنی مبارک به عنوان «سرکرده رژیم قاهره» نام می‌برند.[٢١]

فلدنر معتقد است که محافظه‌کاران ایران، کاملاً مخالف بهبود روابط با مصر نیستند ولی گرفتار مسایل تاریخی هستند. لذا با عادی‌سازی روابط مخالفت می‌کنند و مانع از سرگیری روابط بین دو دولت می‌شوند. زیرا این مسئله در روابط بین ملت‌های دو کشور تأثیر می‌گذارد.[٢٢] به نظر می‌رسد در جناح محافظه‌کار ایران نیز در مورد روابط با مصر اختلاف‌نظر وجود داشت. به عنوان مثال، علی‌اکبر ناطق نوری، رئیس مجلس شورای اسلامی ایران گفته بود که موافق بهبود روابط ایران با مصر است.[٢٣]

اختلاف نظر بین دو جناح ایران در مورد برقراری روابط سیاسی با مصر و عدم اجماع سیاسی بین آنها موجب سردرگمی مقامات مصری شده بود. شرقاوی، از تحلیل‌گران مصری به مقامات این کشور توصیه کرده بود با توجه به اینکه مرکز تصمیم‌گیری سیاست خارجی ایران در دست جناح تندرو است و این جناح حق وتو دارد، مصر باید بکوشد به آن نزدیک‌تر شود.[٢٤]

به هر حال بعد از اینکه محافظه‌کاران ایران در سال ۲۰۰۵ قدرت را در دست گرفتند آنها نیز خواستار بهبود روابط با مصر شدند. در این راستا احمدی‌نژاد رئیس جمهوری ایران تلفنی با حسنی مبارک رئیس جمهوری مصر در مورد مسائل مورد علاقه دو طرف در سال ۲۰۰۷ مذاکره نمود و سپس در مصاحبه‌ای اعلام کرد که جمهوری اسلامی ایران آماده است که همین فردا در صورت آمادگی طرف مصری، روابط سیاسی خود را با آن کشور برقرار کند. از سوی دیگر بدنبال سفر رئیس مجلس شورای اسلامی به مصر به منظور شرکت در اجلاس رؤسای مجالس کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی در سال ۲۰۰۸ اعلام شد که ایران و مصر در آستانه از

سرگیری روابط سیاسی بین دو کشور هستند. در واقع ایران تمایل و آمادگی خود را برای برقراری روابط سیاسی با مصر اعلام نموده بود. اما تلاش‌های ایران به علت مخالفت جناح قدرتمند مصر از جمله مقامات امنیتی – نظامی این کشور به نتیجه نرسید.

### ۲. دیدگاه مصریان

در بین مقامات مصری نیز در مورد برقراری روابط سیاسی رسمی با ایران اجماع سیاسی وجود ندارد. در مصر دو دیدگاه دراین باره هست. یکی دیدگاهی که اسامه الباز، رئیس دفتر حسنی مبارک رئیس جمهوری مصر، تنتاوی، وزیر دفاع مصر و عمر سلیمان رئیس سازمان اطلاعات و امنیت مصر آن را رهبری می‌کنند. این دیدگاه، نظر مساعدی به ایران ندارد و معتقد است ایران از طریق تخریب تلاش‌های صلح بین اعراب و اسرائیل، بر هم زدن ثبات داخلی مصر با حمایت از اسلام گرایان و نیز از طریق سودان، تهدید روز افزونی برای نقش منطقه ای مصر است.[۲۵] تنتاوی ایران را بزرگترین تهدید برای مصر می‌داند.

ولی جناح دیگری که عمرو موسی در رأس آن است، دیدگاه مثبتی به ایران دارد. این جناح معتقد است برقرای روابط سیاسی با ایران از نظر اقتصادی، تجاری و سرمایه‌گذاری به نفع مصر است. از نظر آنها ایران به دلیل خصومت با اسرائیل، عمق ژئوپولیتیکی مصر به شمار می‌رود. از نظر این جناح تنها اسرائیل از عدم برقرای روابط سیاسی مصر با ایران، سود می‌برد. روزنامه مصری الاحرار می‌نویسد: «باید از موانعی که بر سر برقراری روابط سیاسی بین ایران و مصر وجود دارد، عبور کرد و اشتباهات گذشته را - که در نهایت به نفع اسرائیل خواهد بود - جبران نمود.»[۲٦]

نخبگان مصری و مردم این کشور نیز خواستار گسترش روابط ایران و مصر هستند و آن را برای مقابله با تهدیدات آمریکا، اسرائیل و جهانی شدن فرهنگ غربی و پیمان نظامی ترکیه و اسرائیل ضروری می‌دانند. به عنوان مثال، فهمی هویدی، در مقاله‌ای در الشرق الاوسط، اعراب را به برقراری روابط استراتژیک با ایران فرا می‌خواند. وی می‌نویسد:« دفاع در برابر تهدیدات خارجی اقتضا می‌کند روابط کشورهای عربی با ایران در سطوح مختلف و تا ابعاد استراتژیک ارتقاء یابد.»[۲۷] حسنین هیکل نیز می‌نویسد: «چگونه ممکن است مصر نسبت به ایران که همسایه بزرگی برای کشورهای عربی است و ویژگی‌های مشترکی این دو کشور را به یکدیگر پیوند می‌دهد – بی‌تفاوت باشد.»[۲۸]

اکثریت مردم مصر نیز در یک نظر سنجی با از سرگیری روابط سیاسی باایران موافق بوده‌اند. در یک نظرسنجی که مؤسسه مطالعات سیاسی استراتژیک الاهرام در سال ۲۰۰۱ انجام داد ۸۲ درصد مردم مصر و ۹۵ تا ۹۷ در صد نخبگان مصری خواستار برقراری مجدد روابط سیاسی میان قاهره - تهران شده‌اند. در این نظر

سنجی ٦٥ درصد از روشنفکران، ٩٤ درصد از دانشگاهیان و ٨٧ در صد از روزنامه‌نگاران مصر از این اقدام پشتیبانی کرده‌اند. تنها ٦ درصد با از سرگیری روابط مخالفت کرده‌اند.[٢٩]

انتخاب سید محمد خاتمی به ریاست جمهوری در این مورد بی‌تأثیر نبود. انتخاب وی از سوی مصریان مورد استقبال قرار گرفت و به عنوان یک تحول مثبت تلقی شد.[٣٠] یکی از مقامات مصری اعلام کرد: «سیاست‌های محمد خاتمی، رئیس جمهوری ایران، در برابر کشورهای عربی قابل ستایش است.»[٣١] حسنی مبارک، رئیس جمهوری مصر نیز اظهار داشت: «ما از روی کارآمدن خاتمی بااعتدالی که دارد خشنود هستیم سخنان خاتمی دلگرم کننده است.»[٣٢]

محمد خاتمی، سیاست نزدیکی با کشورهای عربی از جمله مصر را در پیش گرفت. به دنبال آن لحن برخی از مقامات ایرانی نسبت به مصر تغییر پیدا کرد. روزنامه الاهرام در این مورد نوشت: «چنین به نظر می‌رسد که ایران زبان دو گانه خود را در این مورد ظاهراً کنار گذاشته است. زبانی که از یک طرف از دوستی با مصر سخن می‌گوید و از طرف دیگر هر از چندگاه مصر را مورد پرخاشگری‌های باقیمانده از افراط‌گرایی انقلابی قرار می‌دهد. به نظر می‌رسد با دور شدن از چنین زبانی، تهران زبان عاقلانه‌تری برای گفت و گو با قاهره برگزیده است.»[٣٣]

با انتخابات دوم خرداد و همکاری نظامی ترکیه و اسرائیل، افق‌های جدیدی در روابط ایران و مصر گشوده شد. بدنبال آن، لحن تند پاره ای از مطبوعات دوکشور در حملات تبلیغی بر ضد یکدیگر تا حدودی کاهش یافت. همچنین لحن مقامات مصری از جمله رئیس جمهوری این کشور نیز مثبت گردید. با این حال این تحولات موجب از سرگیری روابط سیاسی رسمی بین دو کشور نشد.

طارق آتیا، از نویسندگان مصری، معتقد است ایران شروع به قطع روابط کرد و لذا باید در از سرگیری روابط نیز پیشقدم شود. به نظر وی، مصر به اندازه کافی برای از سرگیری روابط با تهران گام برداشته است و اکنون در «انتظار می‌ماند» و «دلیلی ندارد که بیش از این گام بردارد». وی می‌افزاید مصر حداقل سه یا چهار بار گام‌های مثبت برداشته که ایران پاسخی به آنها نداده است. به نظر وی این گام‌ها عبارتند از:

١- درکنفرانس ژنو به قطعنامه ای که نقض حقوق بشر را در ایران محکوم می‌کرد، رأی نداد؛

٢- از عضویت ایران در سازمان تجارت جهانی دفاع کرده است؛

٣- به عضویت ایران درگروه ١٥ رأی مثبت داده است؛

٤- حسنی مبارک رئیس جمهوری مصر با خاتمی رئیس جمهوری ایران تماس تلفنی گرفته است.[٣٤]

امّا برخلاف نظر طارق آتیا، ایران در چه زمان ریاست جمهوری محمد خاتمی و چه در دوره احمدی‌نژاد بارها برای برقراری روابط با مصر پیشقدم شد. علاوه بر آن ایران گام‌های بسیار مهمی برای نزدیکی به مصر برداشته است که برخی از آنها عبارتند از:

– ایران از زمان پیروزی انقلاب بهترین دوست اعراب بوده است و از آنها به ویژه فلسطینی‌ها در مقابل اسرائیل حمایت کرده است.

– کمک‌های نظامی و تسلیحاتی مصر را به عراق در جریان جنگ ایران و عراق – که وضعیت جبهه‌ها را به زیان ایران تغییر داد – فراموش کرده است.

– دوازده هزار اسیر مصری را که در جریان جنگ ایران و عراق به اسارت نیروهای ایرانی درآمده بودند، به طور یکجانبه آزاد کرده است.

– حمایت‌های مصر از ادعاهای واهی امارات عربی متحده در مورد جزایر ایرانی سه‌گانه تنب و ابوموسی را نادیده گرفته است.

حسنین هیکل معتقد است: «مصر برای نزدیک‌تر شدن به ایران به تلاش در خور توجهی دست نزده است. حال آنکه ایران در ۲۰ سال اخیر به خوبی نشان داده که با ارزش ترین دوست برای کشورهای عربی است... ایران از روزهای نخستین پیروزی انقلاب اسلامی، دشمنی با اسرائیل و حمایت از حقوق تضییع شده کشورهای عربی به ویژه مردم فلسطین را سرلوحه سیاست خارجی خود قرار داده، اما مورد بی مهری کشورهای عربی قرار گرفته است.»[۳۵]

به هر حال تصمیم به برقراری روابط را باید جناح مخالف و قدرتمند مصر بگیرد. به نظر می‌رسد این جناح مایل به این کار نباشد. حسنی مبارک، رئیس جمهوری مصر می‌گوید: «به‌رغم گام‌های آشتی‌جویانه‌ای که ایران برداشته است، دولت قاهره در از سرگیری روابط سیاسی با تهران راه احتیاط درپیش خواهد گرفت.»[۳۶] وی می‌افزاید قاهره قبل از مشاهده علائمی مبنی بر این که ایران افراط‌گرایی را رها نموده، تحرکی انجام نخواهد داد... ما می‌خواهیم قبل از برقراری روابط درباره برخی مسایل اطمینان داشته باشیم. می‌خواهیم اطمینان داشته باشیم ایران دست از صدور انقلاب برداشته است، از تروریست‌ها حمایت نمی‌کند و نام تروریست‌ها را بر خیابان‌های خود نمی‌گذارد.[۳۷]

## چالش ایران و مصر در مورد اسلام سیاسی

تعارضات ایران و مصر را نه در حوزه‌های اقتصادی و تجاری، بلکه در حوزه‌های اندیشه سیاسی-ایدئولوژیک باید جستجو کرد. تهران و قاهره در تبیین نوع رابطه دین و سیاست در دو طیف کاملاً مجزا واقع شده‌اند. پیامد طبیعی چنین فرایندی تعارض منافع دو کشور و اختلاف در نگرش‌های نافذ در تشخیص آن منافع و تحلیل مسایل منطقه و جهان است که غالباً به اتخاذ سیاست‌های ناهماهنگ و متعارض منجر شده است.

## ۱. اسلام سیاسی در مصر

مصر، مهد اسلام سیاسی بوده است و اخوان المسلمین در این کشور در ۱۹۲۸ تأسیس شد. فعالیت اخوان المسلمین از سال ۱۹٥٤ به طور رسمی ممنوع اعلام گردید، اما اسلام گرایان این حزب به عنوان یک گروه مخالف تا کنون تحمل شده‌اند. به‌رغم تجربه طولانی مصر در مورد اسلام سیاسی، انقلاب اسلامی ایران شدیداً مورد توجه اسلام‌گرایان مصری قرار گرفت و مدل حکومتی ایران مورد قبول آنها واقع شد. به طوری که در سال ۱۹۸۵ سازمان جهاد اسلامی مصر صریحاً خواستار ایجاد یک جمهوری اسلامی به سبک ایران در مصر شد.[۳۸]

گروه‌های اسلام‌گرا در مصر مانند اخوان المسلمین، جماعت اسلامی و سازمان الجهاد در جهت رسیدن به هدف خود، یعنی تأسیس یک جمهوری اسلامی، در گذشته سیاست دوگانه‌ای - شامل فعالیت سیاسی و مبارزه مسلحانه - در پیش گرفته بودند. اما در سال‌های اخیر بیشتر به فعالیتهای سیاسی روی آورده اند.[۳۹] عوامل زیر دراین مورد مؤثر بوده است:

۱- سیاست حسنی مبارک مبنی بر اعلام فضای نسبتاً باز سیاسی

۲- سردی روابط مصر با اسرائیل

۳- به بن‌بست رسیدن مبارزات مسلحانه

٤- تشدید فعالیت سرکوب و درعین حال آزادی زندانیان اسلام‌گرا

٥- تغییر سیاست اسلام گرایان از مبارزه با مصر به مبارزه با آمریکا و اسرائیل

٦- بهبود وضعیت اقتصادی مصر

سیاست‌های اقتصادی دولت مبتنی بر تأمین رفاه اجتماعی،کاهش فاصله میان فقیر و غنی، فقدان فساد مالی میان نخبگان حاکم، توزیع عادلانه و برابر منافع و ثروت عمومی در جامعه، اقدامات خشونت‌گرایانه اسلام‌گرایان را کاهش داده است. همچنین وجود مشارکت سیاسی واقعی، آزادی فعالیت احزاب سیاسی، برگزاری انتخابات آزاد و به طور کلی جامعه مدنی فعال و پویا، باعث می‌شود اسلام‌گرایان از خشونت خود بکاهند. در واقع، در جامعه ای که فرصت کافی برای بیان آزادانه عقاید و برنامه‌های سیاسی و مشارکت وجود داشته باشد، توسل به خشونت غیرقابل توجیه خواهد بود.

بر همین اساس، انتخابات پارلمان مصر در سال ۲۰۰۰، در مقایسه با انتخابات ۱۹۹٥، با خشونت کمتری برگزار شد. در سال ۱۹۹٥ تعداد کشته‌ها ٦۰ نفر و زخمی‌ها هزاران نفر بود، اما در سال ۲۰۰۰ حدود ۱۰ نفر کشته و ده‌ها نفر زخمی شدند.[٤۰] در انتخابات سال ۲۰۰۰، اخوان المسلمین ۱۷ کرسی از مجموع ٤٥٤ کرسی پارلمان را به دست آورد و بعد از حزب دموکراتیک ملی به رهبری حسنی مبارک با ۳۸۸ کرسی (حزب حاکم)، دومین جناح قدرتمند در پارلمان شد.

مصطفی مشهور، رهبر اخوان المسلمین، پس از راه‌یابی ۱۷ نفر از طرفداران خود به پارلمان با تأکید بر التزام خود به اصول پارلمانی و تکثر حزبی نظام سیاسی مصر گفت: «ما به انتقال آرام قدرت (سیاسی) از طریق برگزاری انتخابات در چارچوب یک نظام پارلمانی مبتنی بر قانون اساسی معتقدیم.»[41]

## ۲. دیدگاه مصر

اما نخبگان حاکم بر مصر و برخی از پشتیبانان آنها در غرب استدلال می‌کنند بنیادگرایان اسلامی ماهیتی اقتدار گرایانه و غیردموکراتیک دارند. آنها با بهره‌گیری ابزار گونه از فضای دموکراتیک و مشارکت سیاسی تلاش می‌کنند به قدرت برسند. اما پس از به قدرت رسیدن و تحکیم پایه‌های اقتدار خود، نظامی غیردموکراتیک برقرار خواهند کرد و به سرکوب نیروهای اجتماعی خواهند پرداخت.[42]

در این میان، دولت به دلایل زیر فضای نسبتاً باز سیاسی ایجاد کرده است:

۱. دولت سعی می‌کند به ویژه در برابر غربی‌ها خود را معتقد و پای بند به اصول دموکراسی نشان دهد.

۲. دولت مصر معتقد است اسلام‌گرایان نخواهند توانست در انتخابات پیروز شوند. در یک بررسی که جامعه‌شناس مصری، سعدالدین ابراهیم از انتخابات ۱۹۹۵ انجام داده، برآورد شده است، اسلام‌گرایان در بهترین موقعیت تنها ۱۵ درصد آراء یعنی ۶۸ کرسی از ۴۵۴ کرسی پارلمان را به دست خواهند آورد. به نظر وی، مردم نه به دلیل طرفداری از اسلام گرایان، بلکه بیشتر به دلیل اعتراض به حزب حاکم به آنها رأی می‌دهند.[43] نتیجه آخرین انتخابات پارلمانی مصر در سال ۲۰۰۵ ارزیابی وی را تقریباً تأیید نمود. اخوان المسلمین در این انتخابات ۷۶ کرسی را بدست آورد.

۳. دولت مصر ادعا می‌کند الگوی حکومتی ایران برای مصریان جاذبه خود را از دست داده است. روزنامه مصری الاهرام نوشته است، «نمونه حکومت دینی که انقلاب ایران پدید آورد و روحانیون را به قدرت رساند، در ایران شکست خورده و عملاً نتوانسته است برای دیگر کشورها نمونه‌ای عرضه کند که قابل پیروی باشد.»[44]

به‌رغم ادعاهای مذکور، مدل حکومت دینی ایران در رشد اسلام سیاسی در مصر، تأثیر قابل توجهی داشته است. همین امر، نگرانی‌هایی در بین مقامات آن کشور بوجود آورده است. آنها مدعی‌اند جمهوری اسلامی ایران از اسلام‌گرایان مصری حمایت می‌کند. به نظر آنها طرح استراتژیک ایران در خاورمیانه و شمال آفریقا و در هر جای دیگر، حمایت از بنیادگرایان اسلامی چه سنی و چه شیعه است.[45]

قاهره خواستار آن است که ایران اطمینان دهد از گروه‌های مبارز اسلام‌گرا در مصر فاصله خواهد گرفت و در صدد ایجاد یک دولت اسلامی در مصر نیست.[46] عمرو موسی وزیر خارجه مصر می‌گوید: «مصحلت نیست ایران و مصر با هم روابط منفی و خصمانه داشته باشند. اما در اینجا یک سری علامت‌های سؤال نیر وجود دارد

که به پشتیبانی ایران از بعضی سازمان‌های اسلامی مربوط است. ما یک سری انتظارات سیاسی از ایران داریم. دخالت در امور داخلی یا کمک به کسانی که می‌خواهند رژیم ما را عوض کنند، نباید صورت گیرد. ما نباید به یک جریان یا گروهی کمک کنیم که می‌خواهند رژیم ایران را عوض کنند. عکس این قضیه هم صادق است. ما این پرسش را داریم؟ اتهام نیست و اگر با این قضیه برخورد نکنیم مثل این است که خودمان را گول زده‌ایم. آیا کسی می‌تواند بگوید ما می‌خواهیم به گروه‌های اصول‌گرا و جماعت اسلامی کمک کنیم و این جزء مواضع ایدئولوژیک ما است. ما هم یک کشور مسلمان هستیم، نماز می‌خوانیم و روزه می‌گیریم.»[۴۷]

### ۳. دیدگاه ایران

اصولاً ایران با اسلام گرایان معارض در کشورهای عربی سنخیتی ندارد. موضع ایران نسبت به اخوان المسلمین سوریه بهترین مثال در این مورد است. ایران، هیچگاه خط‌مشی و شیوه مبارزه این گروه‌ها را تأیید نکرده است. این گروه‌های متعصب و مسلح عمدتاً از مکتب فکری وهابی و سلفی برخاسته‌اند، این جریان‌های تندرو به تکفیر سایر مسلمانان اعتقاد دارند.[۴۸] شیخ‌الازهر و مرجع اصلی مسلمانان اهل سنت تأکید می‌کند بنیادگرایان اسلامی باید کشته شوند یا مصلوب شوند یا به خارج از مصر تبعید گردند.[۴۹]

بین ایران و اسلام‌گرایان مصری، اختلافات عمده در مورد نوع حکومت اسلامی وجود دارد. شاهرخ اخوی می‌گوید: «روحانیون ایران و مصر هر چند در مورد مفهوم حکومت اسلامی یعنی یکی بودن دین و سیاست با هم توافق نظر دارند، در مورد موضوعاتی مانند نقش حکومت‌های سکیولار، مسئله جهاد، مسئله ارتداد، دعوت به شورش، اعطاء اختیارات فوق‌العاده به دولت‌های اسلامی و میزان اقتدار روحانیون در حکومت با یکدیگر اختلاف‌نظر دارند.[۵۰] بر همین اساس تردید بسیار جدی وجود دارد که در صورت به قدرت رسیدن گروه‌های اسلام‌گرا در مصر، اختلاف مصر و ایران در مورد مسایل اعتقادی و مذهبی کاهش یابد. علاوه بر آن تجربه اسلامی شدن حکومت در الجزایر و سودان نوید دهنده نبوده است.[۵۱]

به طور کلی، اسلام سیاسی برای دولت ایران در سطح جهانی فرصت‌های چشمگیری فراهم می‌کند، مشروط بر اینکه از نقش قدرت بخشی آن به نحو هشیارانه‌ای بهره گرفته شود. اسلام سیاسی می‌تواند منبع فشاری برای ایران در برخورد با کشورهای دیگر باشد و در جهت اهداف دیپلماتیک منطقه‌ای خود از آن بهره جوید. اما ایران نتوانسته است به نحو مطلوب از این مسئله استفاده کند. از سوی دیگر جنبش‌های اسلام‌گرا به صورت منشأ تنگناهای بزرگ برای ایران در مناسبات خود با کشورهای منطقه و غرب در آمده اند. همچنین این جنبش‌ها با ارتکاب اقدامات تروریستی می‌توانند بیشترین لطمه را به تصویر و اعتبار ایران وارد کنند.[۵۲]

## چالش‌های ایران و مصر در مورد تروریسم

### ۱. دیدگاه مصر

دولت مصر ادعا می‌کند که ایران از تروریسم حمایت می‌کند و این یکی از موانع اصلی بهبود روابط دو کشور است. وزیر کشور مصر ایران را به خاطر حمایت از تروریسم محکوم می‌کند و می‌گوید: «ایران از طریق یکی از سفارت خانه‌های خود از سازمان‌های تروریستی بنیادگرا و اعضای آن پشتیبانی می‌کند. وی می‌افزاید ایران در سودان حضور دارد و از رژیم اسلامی سودان حمایت می‌کند. ایران به رهبران تروریست پناه می‌دهد، آنها را آموزش می‌دهد و از نظر مالی حمایت می‌کند.»[۵۳]

حسنی مبارک رئیس جمهوری مصر، نیز گفته است: «اغلب عملیات تروریستی که ایران منکر آن است، از ایران هدایت می‌شود و برخی رهبران تروریسم همچنان در ایران به سر می‌برند. اطلاعات ما حاکی از آن است که رهبران تروریسم میان افغانستان و ایران در حال رفت و آمد هستند و از آنجا به سودان وکشورهای دیگر می‌روند. مشکل تروریسم مانع اصلی در برقراری روابط است.»[۵۴]

قاهره برقراری روابط سیاسی با تهران را به قطع حمایت ایران از تروریسم موکول می‌کند. یک مقام مصری در این مورد به الاهرام گفته است :« هیچ شرطی در مورد همکاری‌های اقتصادی با ایران وجود ندارد، اما مصر نمی‌خواهد قبل از اینکه ایران موضع خود را در مورد نگرانی‌های مصر از ارتباط آن با تروریسم روشن نماید، هیچگونه پیشرفتی در روابط سیاسی دو کشور صورت گیرد.»[۵۵] حسنی مبارک نیز در همین ارتباط گفته است: «ایران باید به حمایت از عملیات تروریستی پایان دهد. تا زمانی که مطمئن نشوم فعالیت‌های تروریستی قطع شده است، روابط با تهران از سرگرفته نخواهد شد.»[۵۶]

بیشتر عملیات تروریستی در مصر در دهه ۱۹۹۰ صورت گرفته است. در این دهه، اسلام‌گرایان درگیر مبارزه خشونت‌آمیز علیه دولت مصر بودند که بیش از ۱۰۰۰ کشته و ۲۰ هزار زخمی بر جای گذاشت.[۵۷] در ۱۹۹۰، رئیس پارلمان مصر و در ۱۹۹۳، وزیر کشور مصر ترور شد. دوبار به حسنی مبارک، رئیس جمهوری مصر، سوء قصد شد. یک بار در سال ۱۹۹۵ هنگامی که وی برای شرکت در کنفرانس سران سازمان وحدت آفریقا به آدیس آبابا رفته بود، در راه فرودگاه ترور شد و یک بار نیز در ۱۹۹۹ هنگام بازدید از پرت سعید با چاقو مورد سوء قصد قرار گرفت. پایگاه اینترنتی الاهرام ادعا کرد مصطفی حمزه، متهم ردیف اول عملیات ترور نافرجام حسنی مبارک در آدیس آبابا، در یکی از مناطق تهران اقامت دارد.[۵۸] در نوامبر ۱۹۹۷ نیز بیش از ۵۸ نفر جهانگرد خارجی در مصر قتل عام شدند.

عملیات یاد شده را سازمان جهاد اسلامی مصر انجام داده است. جهاد اسلامی یکی از پیچیده‌ترین سازمان‌های «تروریستی» در جهان عرب است و در بسیاری از کشورهای خاورمیانه و ظاهراً در اروپا

سلول‌هایی ایجاد کرده است. جهاد اسلامی خواستار براندازی رژیم‌های سکیولار و ایجاد یک امپراتوری پان عرب اسلامی است.[۵۹]

مصر مدعی است جهاد اسلامی و دولت ایران همواره همکاری نزدیک داشته‌اند آنها نه فقط کمک و راهنمایی از ایران می‌گیرند، بلکه از حمایت کشورهایی مانند لیبی، سودان، سوریه، پاکستان، افغانستان و برخی کشورهای عربی خلیج فارس - که طرفدار گروه‌های افراطی فلسطینی هستند - برخوردارند و کمک دریافت می‌کنند.[۶۰]

در سال‌های اخیر یک تغییر راهبردی در سیاست‌های جهاد اسلامی ایجاد شده و سازمان حملات خود را به جای دولت مصر، متوجه اهداف آمریکایی کرده است. به نظر این سازمان، این کشور، پیشقراول مبارزه جهانی علیه اسلام و پیروان آن است.[۶۱] این تغییر سیاست سازمان، در نتیجه ائتلاف آن با سازمان القاعده و بن لادن بوده است. جهاد اسلامی در این راستا عملیات تروریستی درنیویورک در ۱۹۹۳، حمله به تأسیسات آمریکا در آلبانی در ژوئن ۱۹۹۸، بمب گذاری در سفارت خانه‌های آمریکا در نایروبی و دارالسلام را - که به کشته شدن ۲۲٤ نفر و زخمی شدن ۲۰۰۰ نفر منجر گردید - انجام داده است.

عملیات مذکور موجب افزایش همکاری بین آمریکا و مصر درمبارزه علیه سازمان جهاد اسلامی شده است. مصر از طریق همکاری با آمریکا موفق شد حمایت بسیاری از کشورهای دیگر مانند آلبانی، آذربایجان، بلغارستان، آفریقای جنوبی، اکوادر، عربستان سعودی، کویت و امارات عربی متحده را برای مبارزه با تروریسم به دست آورد. این حمایت‌ها به دستگیری و استرداد بسیاری از اعضای سازمان جهاد اسلامی و شبکه بن‌لادن در مصر منجر شد.

در ۱۸ آوریل ۱۹۹۹ یکی از بزرگترین محاکمه‌ها در مصر برگزار شد. در این محاکمه ۱۰۷ اسلام‌گرا محاکمه شدند که ٦۳ نفر از آنها غایب بودند. بسیاری از این افراد با بن‌لادن و سازمان القاعده ارتباط داشتند. بیشتر متهمین عضو سازمان جهاد اسلامی بودند. یکی از آنها رهبر سازمان یعنی ایمن ظواهری بود ظواهری دستیار نزدیک بن‌لادن است. در این محاکمه، اطلاعات بسیاری در مورد ساختار سازمان جهاد اسلامی، اعضاء، سیاست‌ها و توانایی عملیاتی آن و نیز ارتباطات آن با بن‌لادن و سازمان القاعده فاش گردید.[۶۲]

### ۲. دیدگاه ایران

ایران ادعاهای مصر مبنی بر حمایت از گروه‌های مذکور را رد کرده است. وزارت امور خارجه ایران حتی کشتار گردشگران را در مصر اقدامی غیرانسانی خواند و اعلام کرد از دیدگاه اسلام پدیده شوم تروریسم و کشتن افراد بیگناه عملی مذموم و محکوم است.[۶۳] همچنین تهران تقاضای پناهندگی ۲ نفر از رهبران سازمان جهاد اسلامی مصر را رد کرد. این دو نفر که از آلمان اخراج شده و با هواپیما به تهران آمده بودند، در فرودگاه

مهرآباد برگردانده شدند. مصر از این موضوع اظهار خرسندی کرد و آن را دلیل تمایل تهران بـه توسـعه روابـط توصیف نمود.[٦٤]

باکینام شرقاوی، استاد دانشگاه قاهره، می‌نویسد :«ادعای رهبران برخی از کشورهای عربی در مورد حمایـت ایران از تروریسم مبالغه‌آمیز است. اگر رهبران عرب بر اهمیت جنبش‌های اسلامی تأکید مستمر داشته‌اند عمـدتاً در چارچوب فرایند صلح اعراب و اسرائیل بوده است تا هشدار دهند اگر صلح عقب‌گرد داشته باشد، تروریـسم و خشونت هم در منطقه افزایش می‌یابد.[٦٥]

گفته می‌شود مصر حتی اطمینان‌هایی از ایران دریافت کرده است مبنی بر اینکه ایـران هیچگونـه کمکـی بـه عناصر تروریستی مخالف دولت مصر نمی‌کند و هیچکدام از این عناصر را در ایران نمی‌پذیرد و با سازمان‌هـای مخالف دولت مصر نیز رابطه ندارد. ایران حتی آمادگی خود را برای تحقیق درمورد کمک به عناصر تروریـستی مصر اعلام کرده است. ایران همچنین اعلام نموده است با مصر در زمینه امنیت همکاری و اطلاعات مربـوط بـه فعالیت عناصر افراطی را مبادله نماید. ایران از وزیر کشور مصر برای سفر به تهران و انجـام گفتگوهـای امنیتـی دعوت به عمل آورده است.[٦٦]

بعداز حوادث تروریستی ١١ سپتامبر ٢٠٠١ هماهنگی‌هـایی بـین ایـران و مـصر بـرای مبـارزه بـا تروریـسم صورت گرفت. وزیر امورخارجه ایران به منظـور ایجـاد همـاهنگی در مواضـع ایـران و مـصر در مبـارزه علیـه تروریسم و واکنش یکسانی نسبت به مبارزه آمریکا علیه تروریسم در اکتبر ٢٠٠١ از قاهره دیدار کـرد. وی پـس از دیدار با رئیس جمهوری مصر گفت: «تفاهم کامل بین ایران و مصر نسبت به راه‌های مبارزه بـا تروریـسم بـه طور ریشه ای وجود دارد. نظر ما روشن است، نباید به طور سطحی باتروریسم مبارزه کرد، بلکه باید با علـل آن برخورد نمود.» در این ملاقات قرار شد وزرای خارجه دو کشور روی راه‌های از بین بردن شکاف بین دوکـشور کار کنند.[٦٧]

در واقع مواضع ایران درمبارزه با تروریسم در مواردی با مواضع مصر یکسان است و در مواردی هم تفاوت دارد. دو کشور در موارد زیر بایکدیگر مواضع یکسان دارند:

١. ایران و مصر معتقدند غرب «استانداردهای دوگانه» برای مبارزه با تروریسم دارد. غرب از یکسو بـسیاری از تروریست‌ها را پناه می‌دهد و از سوی دیگر چشمان خود را روی اقدامات تروریـستی اسـرائیل مـی‌بنـدد. در عین حال صحبت از ضرورت مبارزه با تروریسم می‌کند.

٢. هم ایران و هم مصر بر این باورند که بین تروریسم و جنگ مشروع و عادلانه ملت‌ها بـرای مقاومـت در برابر اشغالگران باید تفاوت گذاشته شود. ایران و مصر معتقدند گروه‌هـای فلـسطینی کـه علیـه اسـرائیل مبـارزه می‌کنند، نباید تروریست تلقی شوند.

۳. هر دوکشور معتقدند مبارزه علیه تروریسم را سازمان ملل متحد باید انجام دهد. همچنین ایران و مصر برای مقابله با تروریسم پیشنهاد کرده‌اند یک کنفرانس بین‌المللی تشکیل شود.

## چالش ایران و مصر در مورد نام‌ها و نشانه‌ها

مصداق عینی اختلاف‌نظر بین دو کشور در مورد تروریسم را، در نام خیابان خالد اسلامبولی می‌توان مشاهده کرد. نام خیابان خالداسلامبولی به عنوان یک مانع در برقراری زوابط سیاسی رسمی بین ایران و مصر بوده است. وی قاتل انور سادات رئیس جمهوری مصر است که در سال ۱۹۸۰ به قتل رسید. در تهران، عکس وی بر خیابانی که به نام وی نام‌گذاری شده است، با این عبارت که «من فرعون مصر را کشتم» به تصویر کشیده شده است. این تصویر هم زمان با گشایش کنفرانس سران کشورهای اسلامی در تهران کشیده شد. در این کنفرانس هیئتی از مصر به ریاست وزیر امور خارجه آن شرکت کرده بود. تصویر خالد اسلامبولی همچنین در دومین خیابان ایران در شهر ساری (خیابان انقلاب) نیز کشیده شده است.

### ۱. دیدگاه ایرانیان

در ایران در مورد تغییر نام این خیابان اختلاف نظر وجود دارد. در ژوئن ۲۰۰۱ اعلام شد شورای شهر تهران که اصلاح‌طلبان اکثریت را در آن داشتند، تغییر نام این خیابان را به نام «محمد الدوره» نوجوان فلسطینی که کشته شد، تصویب کرده است. علیزاده طباطبایی، عضو شورای شهر، در این خصوص گفت: «اصل نام‌گذاری خیابان خالد اسلامبولی یک اقدام نسنجیده و شتابزده بود زیرا نامبرده در وصیت‌نامه خود به رهبر انقلاب اسلامی و اهل بیت اهانت کرده است.»[۶۸]

اما اقدام شورای شهر تهران با اعتراض برخی از گروه‌ها روبرو شد و عملاً اقدامی در این مورد صورت نگرفت. این در حالی بود که ناطق نوری، رئیس پیشین مجلس شورای اسلامی نیز با تغییر نام این خیابان موافقت کرده بود. سخنان ناطق نوری مورد انتقاد شدید روزنامه جمهوری اسلامی قرار گرفت. این روزنامه سخنان رئیس مجلس را«اظهاراتی نسنجیده» ارزیابی کرد که باعث «گستاخی رژیم قاهره» می‌شود.[۶۹]

برخی از افراد جناح اصلاح‌طلب ایران معتقد بودند همانطور که ایران از مصر نمی‌خواهد اهرام ثلاثه را خراب کند یا قبر شاه را ویران کند، مصر نیز نباید تغییر نام خیابان خالداسلامبولی را درخواست کند. محمدعلی ابطحی، رئیس دفتر رئیس جمهوری ایران با اشاره به توقع مصر برای تغییر نام خیابان خالد اسلامبولی گفته که ایران ممکن است در برابر درخواست دولت مصر، مسئله جابجایی قبر شاه را مطرح کند. شاه در مسجد رفاعی که متعلق به قرن ۱۸ میلادی است، دفن شده است.

به هر حال برای دومین بار شورای شهر تهران، که این بار محافظه کاران اکثریت را در آن داشتند، در ژانویه ۲۰۰٤ تغییر نام خیابان خالد اسلامبولی را به «انتفاضه» تصویب نمود. اما این بار نیز این مسئله با اعتراض برخی محافل داخل ایران روبرو شد. جمعی از افرادی که خود را انصار حزب‌الله می‌خواندند در اعتراض به تغییر نام خیابان خالداسلامبولی در طول خیابان انقلاب راهپیمایی کردند. عده ای نیز با همین نام با تجمع در بهشت زهرا بر ضد وزارت امور خارجه و شورای شهر تهران شعار دادند. آنها اعلام کردند تندیسی از خالد اسلامبولی در بهشت زهرا نصب خواهند کرد.

## ۲. دیدگاه مصریان

در داخل مصر نیز برخی جناح‌ها مانند ایران عمل می‌کنند. برخی مقامات مصری می‌گویند در مورد درخواست تغییر نام خیابان خالد اسلامبولی نمی‌توانند مصالحه کنند. یک مقام مصری گفته است مصر به روابط اقتصادی خود با ایران ادامه خواهد داد، اما در زمینه روابط سیاسی هیچ گامی بر نخواهد داشت مگر اینکه نام خیابان تغییر کند. به نظر وی تغییر نام خیابان یک پیام روشن دارد و آن این است که ایران حمایت خود را از همه گروه‌های مبارز اسلامی قطع خواهد کرد.[۷۰] مقامات مصری همچنین اظهار می‌کنند که نام این خیابان بمنزله مداخله غیرقابل قبول در امور داخلی مصر است و به احساسات مردم مصر آسیب می‌رساند. حسنی مبارک، رئیس جمهوری مصر دراین مورد گفته است: «نام‌گذاری خیابانی در تهران به نام خالد اسلامبولی احساسات مردم مصر را جریحه‌دار می‌کند و مانعی بر سر راه عادی سازی روابط مصر و ایران است.»[۷۱]

در مقابل برخی دیگر خواستار آنند که مصر بر تغییر نام خیابان پا فشاری نکند. فهمی هویدی حساسیت برخی افراد در مصر را نسبت به نام خیابان خالداسلامبولی موردانتقاد قرارداده و خواستار آن است که مسایل جزئی و حاشیه‌ای کنار گذاشته شود.[۷۲] روزنامه الاحرار، چاپ قاهره نیز از تلاش برخی جناح‌های داخل مصر در بزرگ نمایی نام و تصویر خالد اسلامبولی بر خیابانی درتهران انتقاد کرده و نوشته است: «این جناح‌ها اقدام بدون توجیه انور سادات را در استقبال از شاه که حتی آمریکا و سایر کشورهای دوستش او را اخراج کرده بودند، فراموش می‌کنند.»[۷۳]

برخی هم مانند اسامه السرایا، مدیر مرکز مطبوعات دولتی مصر و سر دبیر هفته نامه الاهرام که در رأس یک هیئت ۱۲ نفره از روزنامه‌نگاران مصری دراکتبر ۱۹۹۹ از تهران دیدار کرد، در مورد استقبال انور سادات از شاه می‌گوید: «شاه ایران در جستجو برای سفر آخرت خویش در مصر مورد استقبال قرار گرفت. بر اساس تعالیم اسلام ما وظیفه داشتیم مسلمان دیگر را در چنین شرایطی پناه دهیم و گرامی بداریم.»[۷٤]

برخی هم معتقدند انور سادات نظر خوبی نسبت به انقلاب اسلامی ایران داشت. روح‌الله رمضانی می‌نویسد: سادات بعداز مرگ شاه، سعی کرد انتقاد از دولت ایران را کم کند و از مخالفین دولت ایران فاصله بگیرد. بهترین مثال در این مورد پاسخ سادات به فعالیت‌های سلطنت طلبان مخالف دولت جمهوری اسلامی ایران بود. به نظر وی وقتی پسر شاه در ۳۱ اکتبر ۱۹۸۰ در قاهره خود را جانشین پدرش اعلام کرد، روز بعد، سادات اعلام کرد مصر دولت انقلابی ایران را به رسمیت شناخته است و با توجه به ادعای پسر شاه، تغییری در موضع خود نخواهد داد. اما این موضع دوستانه سادات در انقلابیون ایران تأثیری نداشت.[۷۵] سادات همچنین در جنگ ایران و عراق، نسبت به کشور اخیر موضعی منفی اتخاذ کرد و صدام حسین را آغازگر جنگ اعلام نمود.

به هر حال تغییر نام این خیابان در برقراری روابط سیاسی بین ایران و مصر تأثیرگذار خواهد بود. اما مسئله مهم‌تر این است که مصر مایل نیست با نزدیکی بیشتر به ایران، دشمنی آمریکا و اسرائیل را موجب شود. احمد ماهر، وزیر خارجه مصر دراین مورد به صراحت گفته است: «مسئله عمیق‌تر از نام یک خیابان است. این مسئله بخش کوچکی از یک واقعیت بسیار بزرگتر است.»[۷٦]

## چالش‌های ناسیونالیستی ایران و مصر

برخی معتقدند ناسیونالیسم عامل جدایی ایران و مصر است.خصومت بین ناسیونالیسم ایران و ناسیونالیسم عرب پیشینه دیرینه دارد. ناسیونالیسم از افتخارات یک کشور دفاع می‌کند، لذا به طور طبیعی ناسیونالیسم ایرانی درتقابل با ناسیونالیسم عربی قرار می‌گیرد و موجب بروز شکاف بین آنها می‌شود.

ناسیونالیسم ایرانی سابقه چند هزار ساله دارد. اما ناسیونالیسم عربی به اوایل قرن بیستم باز می‌گردد، ولی گاهی آن را به دوران خلافت امویان و عباسیان ربط می‌دهند، ناسیونالیسم ایرانی و ناسیونالیسم عربی در دهه ۱۹۵۰ و دهه ۱۹٦۰ بایکدیگر در چالش بوده‌اند. جمال عبدالناصر، بانی گسترش ناسیونالیسم عربی بود، محمدرضا شاه از این موضوع نگران بود، لذا در صدد برآمد با آن مقابله و احساسات ناسیونالیستی را در ایران تقویت کند. در این راستا شاه توجه زیادی به احیاء فرهنگ و تمدن ایران باستان کرد. چالش بین ناسیونالیسم عربی و ناسیونالیسم ایرانی در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹٦۰ در پیمان بغداد ۱۹۵۵، دکترین آیزنهاور ۱۹۵۷، بحران اردن و لبنان ۱۹۵۸، وحدت مصر و سوریه ٦۱-۱۹۵۸، کودتای عراق ۱۹۵۸، شناسایی اسرائیل از سوی ایران در ۱۹٦۰، دخالت مصر در شیخ‌نشین‌های خلیج فارس و دخالت‌های ایران و مصر در یمن تبلور یافت.

اما امروزه برخی معتقدند ناسیونالیسم عربی اصلاً وجود ندارد. آنها صحبت از ناسیونالیسم مصری، اردنی، عراقی و... می‌کنند. در این صورت ناسیونالیسم ایرانی و ناسیونالیسم مصری با هم خصومت ندارند، بلکه هر

دو وجه مشترکی دارند و آن افتخارات تاریخی، تمدنی و فرهنگی دیرینه و کهنسال آنها است. از سوی دیگر مصر با اکثر کشورهای عربی اختلاف دارد، اما اختلافات آن با ایران،کمتر از اختلافات آن با اعراب است. بنابراین هر چند در دهه‌های گذشته ناسیونالیسم عامل جدایی ایران و مصر بود، امروزه با ظهور ناسیونالیسم مصری و کم رنگ شدن ناسیونالیسم در ایران بعد از انقلاب اسلامی این مسئله نمی‌تواند عامل جدایی ایران و مصر باشد. حمایت مصر از عراق در جنگ با ایران یا از امارات عربی متحده در مورد جزایر ایرانی تنب و ابوموسی دلایل سیاسی دارد.[۷۷]

## نظام‌های پاتریمونیال دو کشور

مسئله پاتریمونیال نیز در روابط ایران و مصر تأثیرگذار است. از نظر تئوریک، جامعه ایران و مصر پاتریمونیال (پدرسالار) یا به عبارت دیگر «رأس محور» در مقابل «قاعده محور» هستند؛ یعنی قواعد بازی در بالا تعریف و بعد به پایین القا می‌شود. لذا مصر و ایران در رفتارهای داخلی و خارجی نیز پاتریمونیال هستند ولی در عین حال سعی می‌کنند برخلاف رفتار خود و منطقه، حرکت دموکراتیک داشته باشند و به قاعده پل بزنند.

از سوی دیگر یکی از سطوح تحلیل رفتار دولت ها، رهیافت تصمیم‌گیری است؛ یعنی تصمیمات مربوط به سیاست خارجی را چه کسی یا چه سازمان‌هایی اتخاذ می‌کنند. به نظر جیمز روزنا این عوامل در تصمیم گیری‌های مربوط به سیاست خارجی نقش دارند: شخصیت تصمیم‌گیرنده، میزان اختیارات تصمیم گیرنده، دیوانسالاری حکومتی، جامعه و نظام بین‌المللی. به نظر وی درکشورهای توسعه یافته اولویت این عوامل به این ترتیب هستند: جامعه، دیوانسالاری دولتی، نظام بین‌المللی و شخصیت؛ اما در کشورهای توسعه نیافته نقش این عوامل به این ترتیب است: شخصیت، نظام بین‌المللی، جامعه و دیوانسالاری.[۷۸]

به گفته گراهام فولر، تقریباً کلیه پژوهشگران با این نظر موافقند که در سرتاسر تاریخ ایران، شاه شخصیت تعیین کننده سیاست خارجی ایران بوده است. در واقع، فقط در جمهوری اسلامی است که می‌توان از جناح‌های مختلف صحبت کرد که در مورد مسایل سیاست خارجی آشکارا با هم مجادله می‌کنند.[۷۹]

در مصر نیز وضعیت، مشابه ایران قبل از انقلاب است. مصر، مدعی حکومتی دموکراتیک است ولی از زمان انقلاب ۱۹۵۲ تا کنون تنها محفل کوچکی از نخبگان بر آن حکم رانده‌اند. حکومت این کشور جمهوری است، ولی اقتدار و اختیارات رئیس جمهور به قدری زیاد است که حتی سلاطین نیز به آن رشک می‌ورزند.[۸۰]

در مصر انتخابات ریاست جمهوری برگزار می‌شود و حسنی مبارک همواره با آراء بسیار زیاد انتخاب شده است. وی از سال ۱۹۸۱ تا کنون بر مصر حکومت کرده است. وی در همه‌پرسی سال ۲۰۰۵ برای پنجمین بار

برای یک دوره ٦ ساله دیگر به ریاست جمهوری برگزیده شد. حسنی مبارک ۸۰ سال سن دارد و ٢٦ سال گذشته را با اقتدار بر کشور حکم رانده است. بسیاری از سیاستمداران مصری بر این اعتقادند که به مردم مصر باید قدرت انتخاب بیشتری داد، شاید رهبر دیگری برای اداره کشور بر گزینند. به هر حال با توجه به اینکه تصمیمات مربوط به سیاست خارجی مصر را حسنی مبارک و مشاوران نظامی - امنیتی وی اتخاذ می‌کنند لذا برقراری روابط سیاسی با ایران بستگی به تصمیم وی و مشاورانش دارد.

# زیرنویس‌ها و یادداشت‌ها

۱- بنگرید به: سید جلال دهقانی فیروزآبادی، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: روندها و بازتاب‌ها، ***فصلنامه مطالعات خاورمیانه***، سال نهم، شماره ۳۱ (پاییز ۱۳۸۱) و نیز علیرضا ازغندی، ***سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران***، (تهران: نشر قومس، ۱۳۸۱)

2- Shahram chubin and charles Tripp, ***Iran-saudi Arabia Relations and Regional order***, (Oxford: Oxford University press: 1996) p. 62.

۳- دهقانی، پیشین.

4- Osama al-Ghazali Harb, "Egypt,s Foreign policy in Mubarak,s Fourth Term", ***Al-Ahram Weekly***. March 17, 2002

5- Ibid.

6- Yotam Feldner, "Developments in Egyptian-Iranian Relations", ***MEMRI: Inquiry & Analysis***, No.37, (August 2000) p.2.

7- Ibid.

۸- ابرار، ۳ مرداد ۱۳۸۰.

9- http: //WWW. Ahram. Org. eg/ weekly/1999 / 439/ eg 11. htm.

10- Feldner, op. cit. p.3.

11- Ibid

12. http: //WWW. Ahram. Org. eg/ weekly/2001 / 544/ eg 5. htm.

۱۳- اطلاعات، ۱۹ آذر ۱۳۷۶.

۱٤- ریچارد نیکسون، ***فرصت‌ها را دریابیم، وظیفه آمریکا در جهانی با یک ابرقدرت***، ترجمه حسین وفی‌نژاد (تهران: طرح نو).

۱۵- برای اطلاع بیشتر بنگرید به: اصغر جعفری ولدانی، "اسرائیل وحوزه دریای سرخ"، ***فصلنامه مطالعات خاورمیانه***، شماره ۱٦ (زمستان ۱۳۷۷) صص ۱۱٦-۱۱٤.

16- ***Tehran Times***, June 20, 1999.

۱۷- بنگرید به: *ابرار*، ۱۰ آذر ۱۳۷۸.

۱۸-*اطلاعات*، ۲ تیر ماه ۱۳۷۸.

۱۹. *کیهان*، ۱۳ تیر ماه ۱۳۷۹.

۲۰-*جمهوری اسلامی*، ۷ اردیبهشت ۱۳۷۸.

۲۱- بنگرید به: *جمهوری اسلامی*، ۳۰ خرداد ۱۳۷۸.

22- Feldner, op. cit. p. 1.

۲۳- اطلاعات، ۲ تیر ماه ۱۳۷۸.

۲٤- باکینام شرقاوی، "روابط ایران و مصر"، ترجمه محمود موسوی بجنوردی، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، سال هفتم، شماره ۲٤ (زمستان ۱۳۷۹) ص ۱۱۲.

۲۵- احمد هاشم، «*امنیت ملی مصر و ایران و خلیج فارس*»، ترجمه باقر نصیری، *مجموعه مقالات چهارمین سمینار خلیج فارس* (تهران: مؤسسه چاپ و انتشارت وزارت امور خارجه، ۱۳۷۳) ص ۲۸۸.

۲٦-*جمهوری اسلامی*، ۹ تیر ماه ۱۳۷۸.

۲۷-*اطلاعات*، ۲ تیر ماه ۱۳۷۸.

۲۸-*ابرار*، ٤ اردیبهشت ۱۳۸۰.

29- http: //WWW. Ahram. Org. eg/ weekly/2001 / 544/ eg 5. htm.

و نیز *ابرار*، ۱٦ مرداد ۱۳۸۰.

30- ***Al-Ahram weekly on – line***. 6-12 July 2000, No.489. http : //WWW. Ahram. Org. eg/ weekly/2000 / 489/ ed.htm.

۳۱- *جمهوری اسلامی*، ۸ آبان ۱۳۷۸.

۳۲- *جمهوری اسلامی*، ۱۱ دی ۱۳۷٦.

۳۳-*کیهان*، ۲۱ تیر ماه ۱۳۷۹.

34. Tarek Atia. "More Than a street Name". Al-Ahram weekly on-line. 26 Juey-1 August 2001 , No.544.

۳۵-*ابرار*، ٤ اردیبهشت ۱۳۸۰.

۳٦-*کیهان*، ۱۱ تیر ماه ۱۳۷۹.

۳۷-*جمهوری اسلامی*، ۱۱ دیماه ۱۳۷٦.

38- ***Washington post***, June 29. 1985.

39- ***Economist***. 1 May. 1999.

٤۰- المجلة، ۲٤ دسامبر ۲۰۰۰ نقل از: *ترجمان سیاسی*، شماره ۹ (بهمن ۱۳۷۹) ص ۲۳.

٤۱- همان.

42- Glenn E.Robinson, "Can Islamists Be Democrates? The Case of Jordan", ***Middle East Journal***. Vol. 51, No. 3 (summer 1997) pp. 373-378.

43- Mona Makram- Ebeid, "Egypt,s 2000 Parlemantary Elections", ***Middle East policy***. Vol. V111, No. 2 (June 2001) p. 42.

٤٤- *کیهان*، ۲۱ تیر ماه ۱۳۷۹.

45- ***Defence and Foreign Affairs Strategic policy***, No. 4-5, Vol. xx1, April- May 1993, p. 1.

46- Dina Ezzat, "A Conditional rapport", ***Al-Ahram Weekly***, No. 405, 26 Nov.2Dec. 1998.

٤٧- *اطلاعات*، ۱۹ آذر ماه ١٣٧٦.

٤٨- *ایران*، ۱۵ دی ماه ۱۳۸۱.

٤٩- ***فصلنامه مطالعات خاور میانه***، سال دوم، شماره ۱ ( بهار ١٣٧٤) ص ۲۹۲.

50- Shahrough Akhavi, "The Clergy,s Concepts of Rule in Egypt and Iran", ANNALS, AAPSS, No. 524 ( Nov. 1992) p. 92.

۵۱- حسن نافعه، «نگاهی به تحولات و چشم‌انداز روابط ایران و مصر»، ترجمه لواء رودباری، ***مطالعات آفریقا***، سال اول، شماره سوم (تابستان ١٣٧٤) ص ٣٤٥.

۵۲. هوشنگ امیراحمدی، «سیاست خارجی منطقه‌ای ایران»، ***اطلاعات سیاسی- اقتصادی***، شماره ۷۲-۷۱ (مرداد - شهریور ۱۳۷۲) ص ۵.

53- ***Middle East Times***. 11 May, 1997.

٥٤- ***جمهوری اسلامی***، ۲۵ اردیبهشت ١٣٧٦.

55- http: //WWW. Ahram. Org. eg/ weekly/1998 /382/ ec2. htm

56- Liala Danesh, "Iran-Egypt Relations Revised", ***The Middle East Times***.

57- ***Economist***, 1 May, 1999.

۵۸- *آیینه جنوب*، ۱۳ مرداد ۱۳۸۱.

59- Boaz Ganor, "***The Islamic Jihad: The Imprative of Holy War***", Jan. 1, 1993, http: //www. 1ca. Org. 1 L / articles, articledt, cfm.articleid = 405.

60- Ibid.

61- Yoram sehwitzer, "***Osama bin Ladin and the Egyptian Terrorist Groups***", June 25, 1999. http: //www. Iet. Org. 1 L / articles, articledt, cfm

62- Ibid.

٦٣- *رسالت*، ۲۸ آبان ١٣٧٦.

٦٤- ***جمهوری اسلامی***، ١٦ اسفند ١٣٧٨.

۶۵- الشرقاوی، پیشین، ص ۱۲۰.

۶۶- *جمهوری اسلامی*، ۱۷ فروردین ۱۳۷۶.

67- Iran and Egypt More Closer Together, ***Al-Ahram weekly online***. 4-10 Oct. 2001, No. 554.

۶۸- *ابرار*، ۲ خرداد ۱۳۸۰.

۶۹- *جمهوری اسلامی*، ۳۰ تیر ماه ۱۳۷۸.

70- Amira Howeidy, "Afro- Asian gateways", Al-Ahram weekly, No. 382, 18-24 June. 1998.

۷۱- *اطلاعات*، ۵ تیر ماه ۱۳۷۸.

۷۲. *اطلاعات*، ۲ تیر ماه ۱۳۷۸.

۷۳. *جمهوری اسلامی*، ۹ تیر ماه ۱۳۷۸.

۷۴. *جمهوری اسلامی*، ۲۵ مهر ۱۳۷۸.

75- Rouhollah K.Ramazani, ***Revolutionary Iran challenge and Response in The Middle East*** (Baltimore and London: The Johns Hopkins University press. 1968) p. 166.

76- Atia. op. cit.

۷۷. برای آگاهی از مواضع مصر در مورد جزایر یاد شده بنگرید به:

اصغر جعفری ولدانی، نگاهی تاریخی به جزایر ایرانی تبت و ابوموسی (چاپ دوم، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۴).

78. James Rosenau, After Theory of Foreign policy, in: W.D. Coplin. e.w.kegley (ed.) ***Analyzing International Relations*** (New York: Preager publishers. 1975) pp. 37-48.

۷۹- گراهام فولر، *قبله عالم ژئوپولیتیک ایران*، ترجمه عباس مخبر (تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۳) ص ۸

80- ***The Economist***, April. 2000.

# گفتار پنجم

## کشورهای عربی و تحولات عراق

کشورهای عربی از تحولات عراق نگرانند و پیوسته پی آمدهای آن را بر کشورهای خود بررسی می‌کنند. این نگرانی هم، ناشی از روند تحولات داخلی عراق است و هم به اهداف سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه باز می‌گردد. روند تحولات داخلی عراق برای کشورهای عربی به ویژه کشورهای همسایه بسیار اهمیت دارد. مسائلی مانند ثبات سیاسی، استقرار دموکراسی، حضور آمریکا در عراق، فدرالیسم و نوع حکومت عراق توجه کشورهای عربی را به خود جلب کرده است. این مسئله را در برگزاری نشست‌های متعدد کشورهای همسایه عراق می‌توان مشاهده کرد.

همچنین اهداف سیاست خارجی آمریکا در منطقه به عراق محدود نمی‌شود. بلکه عراق نقطه آغازین سیاست خارجی آمریکا در خاور میانه است. لذا بعد از عراق نوبت سایر کشورهای منطقه فرا خواهد رسید. به عبارت دیگر، دولتمردان آمریکا در صدد هستند در خاور میانه طرحی نو بیندازند و در اوضاع و احوال منطقه تغییر جدّی دهند، لذا در این راستا برای خود رسالتی تاریخی قائلند. این مسئله نیز کشورهای عربی را نگران می‌کند.

در این جا ابتدا طرح آمریکا برای خاورمیانه پس از جنگ عراق بررسی می‌شود و مواضع و عملکرد کشورهای عربی نسبت به آن توضیح داده خواهد شد، سپس تحولات عراق و سیاست منطقه‌ای کشورهای عربی بررسی می‌شود. در آخر، سیاست‌های دو کشور عرب تأثیرگذار در تحولات داخلی عراق یعنی سوریه و عربستان سعودی مورد مطالعه قرار خواهد گرفت.

## تهدیدات امنیتی در خاورمیانه

جف سیمونز، حمله آمریکا به عراق را در چارچوب طرح کلان آمریکا برای بازسازی خاورمیانه می‌داند. به نظر وی خاورمیانه به دلایل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی و ارتباطی در کانون توجهات سیاست خارجی آمریکا قرار گرفته است. او می‌گوید این منطقه می‌تواند تکلیف مهم‌ترین خط تعارض بین تمدن‌ها یعنی اسلام و لیبرال دموکراسی را روشن کند.[۱] آمریکا واقف است که اکثر دولت‌های عربی فاسد، ناکارآمد، سرکوبگر و فاقد مشروعیت مردمی هستند و اگر به حال خود رها شوند، دیری نمی‌گذرد که قدرت را به آسانی به مسلمانان رادیکال واگذار می‌کنند. لذا طرح آمریکا مبتنی بر جایگزین کردن نیروهای جدید به جای نیروهای سنتی در جهان عرب است.[۲] پل ولفو ویتر می‌گوید در ۲۲ کشور عضو اتحادیه عرب، حتی یک دموکراسی هم وجود ندارد، چرا باید این‌گونه باشد.

خاورمیانه تنها منطقه در جهان است که حکام آن به صورت فردی و برای مدت‌های طولانی حکومت می‌کنند. حکومت ملک حسین در اردن حدود ٤٠ سال، حکومت حافظ اسد در سوریه به مدت ۲۹ سال، حکومت ملک فهد در عربستان حدود ۲۵ سال، حکومت حسنی مبارک در مصر حدود ۲٤ سال و نیز ۳۰ سال حکومت شیخ زاید در امارات عربی متحده، بیان کننده این مسئله است. به طور کلی میانگین حکومت هر حاکم، ۲۵ سال است. این مسئله سبب می‌شود سیستم‌های سیاسی بر مبنای افراد معنی‌دار شوند.

در گزارشی که دانیل بایمن تهیه و مؤسسهٔ رند آن را منتشر کرده، آمده که تهدیدات علیه امنیت سیاسی خاور میانه بعد از جنگ سال ۱۹۹۱ به طور جدی افزایش یافته است. اقدامات تروریستی سبب انزوای اقتصادی و سیاسی منطقه گردیده است. افزایش وام، اخذ مالیات‌های گزاف و فساد سیاسی مانع از رشد اقتصادی منطقه شده است. این منطقه از بیکاری، فقر، افزایش تقاضا برای آب آشامیدنی سالم و فقدان امنیت غذایی رنج می‌برد.[۳]

خاورمیانه به‌رغم ٦٦٥ میلیارد بشکه ذخایر نفت - یک سوم ذخایر جهان - از نظر اقتصادی از عقب‌افتاده‌ترین مناطق جهان است. رشد تولید ناخالص داخلی در این منطقه در مدت ۳۰ سال گذشته در حد ۳/٤ در صد بوده است. این رقم از نظر میانگین کمتر از سایر کشورهای در حال توسعه است.[٤]

تولید نا خالص داخلی کشورهای خاورمیانه در سال ۱۹۸۳ بیش از کشورهای آسیایی بوده اما در سال ۲۰۰۳ یعنی ۲۰ سال بعد این رقم به نصف کاهش یافته است.[٥] در گزارشی که گروه ۸ تحت عنوان خاورمیانه بزرگ تهیه کرده، به نکات نگران کننده‌ای اشاره شده است:

- تولید ناخالص داخلی ۲۲ کشور عضو اتحادیه عرب کمتر از اسپانیا است.
- ٤٠ در صد از ٦٠ میلیون نفر اعراب بزرگسال، بیسواد هستند، یک سوم این افراد را زنان تشکیل می‌دهند.

- بیش از ۵۰ میلیون نفر تا سال ۲۰۱۰ و بیش از ۱۰۰ میلیون نفر تا سال ۲۰۲۰ وارد بازار کار می‌شوند. حداقل ٦ میلیون شغل جدید در هر سال برای جذب این افراد مورد نیاز است.

- بیش از ۱۰ میلیون نفر در کشورهای عربی بیکار هستند. این رقم تا سال ۲۰۱۰ به ۲۵ میلیون نفر می‌رسد.

- یک سوم از مردم منطقه با کمتر از ۲ دلار در روز زندگی می‌کنند. برای بهبود وضعیت زندگی، رشد اقتصادی باید حداقل به ٦ در صد برسد. این رقم در حال حاضر حدود ۳ در صد است، یعنی باید ۲ برابر شود.

- فقط ٦/١ در صد مردم منطقه دسترسی به اینترنت دارند، که این رقم کمتر از هر منطقه دیگر در جهان منجمله از آفریقای زیر صحرا نیز کمتر است.

- زنان فقط ۵/۳ در صد از صندلی‌های پارلمان را بدست آورده‌اند، در حالیکه در منطقه زیر صحرا این رقم ٤/٨ در صد است.

- ۵۱ در صد از جوانان عرب تمایل دارند به کشورهای دیگر مهاجرت کنند و یک چهارم فارغ التحصیلان دانشگاهی از کشورهای خود مهاجرت می‌کنند.[٦]

این آمار وضعیت بحرانی خاور میانه را نشان می‌دهد. خاورمیانه می‌تواند مثل گذشته اداره شود وهر سال بر جمعیت بیسواد و بیکار آن اضافه و خواسته‌های جوانان آن برای انجام اصلاحات نیز نادیده گرفته شود. ادامه این روش تهدیدات مستقیم علیه ثبات منطقه، منافع آمریکا و کشورهای اروپایی است. طبیعی است این امر نمی‌تواند مورد قبول آمریکا قرار گیرد.

## طرح خاورمیانه بزرگ آمریکا

آمریکا اعلام کرده برنامه آن گسترش دموکراسی در منطقه است. آمریکا با حمله به عراق و سر نگون کردن رژیم صدام حسین در نظر دارد عراق را به یک نمونه موفق دموکراسی و سر مایه داری در منطقه تبدیل کند تا در سایه آن بتواند روند دموکراسی در منطقه را آغاز و آن را به مورد اجرا در آورد. نئومحافظه‌کاران آمریکا در صددند تئوری دومینو را در خاورمیانه اجرا کنند. براساس این تئوری در صورت بر قراری دموکراسی در عراق، حکومت‌های مستبد منطقه، یکی پس از دیگری ریزش خواهند کرد. پل ولفوو ویتز می‌گوید: ایجاد دموکراسی در عراق، حتی به صورت ناقص، امواجی ایجاد خواهد کرد که تمام منطقه را تکان خواهد داد.[٧] در این میان، کشورهایی مانند سوریه، عربستان سعودی و مصر در کانون توجه خواهند بود و برای انجام اصلاحات دموکراتیک تحت فشار قرار خواهند گرفت.الگوی عملیاتی طرح، آلمان و ژاپن پس از جنگ جهانی دوم است. براساس این طرح، آلمان مدلی برای اروپا، ژاپن مدلی برای آسیا و اکنون عراق مدلی برای خاورمیانه است.

جرج بوش گفته است که مردم خاورمیانه مانند مردم هر جای دیگر تمایل دارند در آزادی زندگی کنند و از مواهب دموکراسی بر خوردار شوند. ایالات متحده آمریکا از اصلاح و اصلاح‌طلبان در منطقه حمایت می‌کند. او افزوده است: همانطور که ما اصلاحات را در منطقه تشویق می‌کنیم در اندیشه ما نوسازی به مفهوم غربی شدن نیست. حکومت‌های خاورمیانه فرهنگ خودشان را خواهند داشت. آنها نمی‌توانند و نباید شبیه ما باشند.[۸]

پس از جنگ اول خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ شیمون پرز، نخست‌وزیر اسرائیل طرحی تحت عنوان خاورمیانه جدید ارائه کرد. در این طرح گفته شده بود صلح از طریق توسعه امکان‌پذیر است در سال ۲۰۰٤ این الگو تکرار شد. در طرح خاورمیانه بزرگ نیز گفته شده که مشکل اصلی منطقه توسعه است. چوک هیگل می‌گوید: مبارزه با تروریسم که در رأس سیاست خارجی آمریکا قرار دارد، در صورتی موفقیت‌آمیز خواهد بود که به مسایل توسعه توجه شود. به نظر وی سیاست خارجی جمهوری خواهان بر ایجاد ثبات، توسعه دموکراسی در منطقه متمرکز است.[۹]

در طرح آمریکا تغییرات در خاورمیانه اجتناب‌ناپذیر است. دیگ چنی می‌گوید روزگار بی‌توجهی و نگریستن به دیگری در حالی به سر آمده است که حکومت‌های استبدادی خاورمیانه آزادی و حقوق بشر را پایمال می‌کنند، ثروت ملل خود را می‌دزدند و سپس با خوراندن دائمی نفرت ضدغربی (ضد آمریکایی) به مردم درصدد هستند ناکامی‌هایشان را توجیه کنند.[۱۰] به نظر کراتهامر، جنگ عراق، آغاز یک تجربه تاریخی عظیم برای دنیای عرب است. به نظر وی بعد از ۱۱ سپتامبر، آمریکا به این نتیجه رسید که نباید اجازه دهد رهبران عرب به همان شیوه گذشته به حکومت خود ادامه دهند. زیرا با نابودی اقتصاد کشور خود و کاشتن تخم ناامیدی تعداد بیشتری بن‌لادن تولید خواهند کرد. آمریکا به این نتیجه رسید که باید دنیای عرب را خودش بسازد.[۱۱]

به نوشته روزنامه واشنگتن پست دولت بوش امیدوار است که جنگ در عراق به تشکیل دموکراسی در هلالی از کشورهای منطقه، شامل ایران. عراق، سوریه، مناطق خود مختار فلسطینی و عربستان سعودی منجر شود. به گفته بوش، برکناری صدام حسین می‌تواند فرایند اصلاحات در خاورمیانه را در دراز مدت فراهم آورد.[۱۲]

به اعتقاد آمریکا مبارزه با تروریسم جز از طریق توسعه و استقرار دموکراسی در خاورمیانه میسر نیست. دیک چنی، معاون رئیس جمهور آمریکا، می‌گوید: «باید از طریق ترویج آزادی در سراسر خاورمیانه بزرگ و فراتر از آن با سرچشمه ایدئولوژی‌های خشونت برخورد کنیم، این یعنی شکست خشونت از طریق پیشبرد آزادی، چون رفاه بدون امنیت وجود ندارد و امنیت در غیاب رفاه نمی‌تواند بدست آید، پس پاسخ آن را در ارزش آزادی باید جستجو کرد. انتخاب، بین جهان تک‌قطبی و چندقطبی نیست، بلکه انتخاب، جهانی آزاد و عادلانه است، کمک به مردم خاورمیانه بزرگ برای فائق آمدن بر فقدان آزادی نهایتاً رمز پیروزی در جنگ گسترده با تروریسم است.»[۱۳]

جرج بوش نیز می‌گوید: «ما و انگلیس در مأموریتی ورای موازنه قدرت یا پیگیری عادی منافع مان سهیم هستیم. ما به دنبال پیشرفت صلحی هستیم که آزادی به دنبال آورد. اگر آزادی در خاورمیانه شکوفا نشود، این منطقه در رکود تورمی، عصبیت و خشونت باقی می‌ماند و آن را به خارج صادر می‌کند. خرابه‌های برج‌های دو قلوی نیویورک به ما می‌گویند که هر چندفاصله مکانی ما دور باشد، ولی این امر قادر به حفظ حیات و شیوه زندگی ما نیست، اگر خاورمیانه بزرگ به روند انقلاب دموکراتیک جهانی بپیوندد، زندگی میلیون‌ها انسان در این منطقه بهبود می‌یابد و منشاء ترس و خصومت از بین می‌رود».[۱۴]

برخی معتقدند برقراری دموکراسی در خاورمیانه به راحتی امکان‌پذیر نیست و مخالفت‌های داخلی در عراق با آمریکا، بیان کننده این مسئله است. برژینسکی می‌گوید در مورد استقرار دموکراسی در خاورمیانه باید، با احتیاط پیش رفت. زیرا ممکن است عواقب ناخواسته‌ای در پی داشته باشد. اگر فلسطینی‌ها می‌توانستند در انتخاباتی واقعاً آزاد رهبری برای خود برگزینند، از کجا معلوم، رهبر حماس را انتخاب نکنند.[۱۵] اگر قرار شود به زودی انتخابات آزاد در عربستان سعودی برگزار شود، چه تضمینی وجود دارد که شاهزاده عبدالله اصلاح‌طلب بر اسامه بن‌لادن یا هر رهبر اسلام‌گرای ستیزه‌جوی دیگر، پیروز شود.[۱۶]

بر این اساس درمورد برقراری دموکراسی در خاورمیانه، بین دولتمردان آمریکا اختلاف‌نظر وجود دارد. در این مورد دو دیدگاه قابل ملاحظه است. دیدگاه اول را که نئومحافظه‌کاران مطرح کرده‌اند، خواهان برقراری دموکراسی و سرنگونی رژیم‌های موجود در خاورمیانه است و عراق اولین آزمون این دیدگاه است. اما دیدگاه دوم را میانه‌روها مطرح کرده‌اند که خواستار اصلاحات تدریجی در خاور میانه است. این دیدگاه را علاوه بر وزارت خارجه آمریکا برخی از متخصصین آمریکایی نیز حمایت می‌کنند. فرض اصلی این دیدگاه این است که کشورهای خاورمیانه برای برقراری دموکراسی آماده نیستند و هر گونه تغییرات رادیکال سبب بی ثباتی در این کشورها خواهد شد. محمد ایوب می‌گوید مسئله عراق ممکن است خطری جدی برای رژیم‌های طرفدار غرب در جهان عرب باشد، زیرا شکاف میان حاکمان و مردم منطقه بسیار شدید است. به نظر وی ممکن است جهان عرب به دوره رادیکالیسم سال‌های ۵۸-۱۹۵۶ باز گردد که در آن چندین رژیم طرفدار غرب سرنگون شدند.[۱۷] دانیل بایمن می‌گوید آمریکا می‌بایست بین تغییرات دموکراتیک در خاورمیانه و احتمال بی‌ثباتی و سرنگونی متحدان خود، توازن ایجاد کند.[۱۸]

## کشورهای عربی و طرح آمریکا

کشورهای عربی در مورد طرح آمریکا برای خاورمیانه موضع واحدی ندارند. اما اکثر آنها با آن مخالف هستند. رهبران تمام کشورهای عربی، بدون استثناء از آینده حکومت خود نگرانند.[۱۹] در ده سال آینده مشروعیت‌یابی

سیاسی در کشورهای عربی، اساسی‌ترین چالش آنها خواهد بود. زیرا با استقرار دموکراسی در عراق، اساسی‌ترین ملاک مشروعیت حکومتهای عربی، دموکراتیک بودن آنها خواهد بود.[۲۰] براین اساس، استقرار دموکراسی در عراق شدیداً موجب نگرانی حاکمان کشورهای عربی است، لذا به بهانه‌های مختلف به مخالفت با آن برخاسته‌اند. این مسئله در ۳ کشور عربی بزرگ منطقه یعنی سوریه، مصر و عربستان سعودی شدیدتر بوده است.

رهبران این ۳ کشور با سفر به کشورهای یکدیگر به رایزنی پرداخته‌اند. حسنی مبارک، رئیس جمهوری مصر، در فوریه ۲۰۰٤ به عربستان سعودی سفر و با مقامات این کشور در این مورد مذاکره کرد. در بیانیه مشترک سران دوکشور در این خصوص آمده است: «رهبران عربستان سعودی و مصر تأکید کردند کشورهای عربی باید در مسیر توسعه، مدرنیته و اصلاحات توأم با حفظ منافع و ارزش‌های ملت‌هایشان گام بردارند. مدرنیته و اصلاحات همچنین باید نیازهای مردم آنها را بر آورده سازد و با هویت عربیشان سازگار باشد. کشورهای عربی نمی‌پذیرند الگوی خاصی از اصلاحات از بیرون به کشورهای عربی و اسلامی تحمیل شود».[۲۱] همچنین مصر، اردن و عربستان سعودی طی بیانیه مشترکی اعلام کردند: «هرگز اجازه نمی‌دهند شکل خاصی از اصلاحات از خارج بر کشورهای عربی تحمیل شود.» جالب آنکه اردن و مصر از متحدین آمریکا در منطقه و تنها امضاء کنندگان پیمان صلح با اسرائیل هستند. عمرو موسی، دبیرکل اتحادیه عرب در مورد طرح خاورمیانه بزرگ گفت: «این طرح مانند پرواز پرنده‌ای با یک بال است که مسلماً نخواهد توانست تعادل خود را حفظ کند.»[۲۲] حسنی مبارک، رئیس جمهوری مصر نیز گفت: «هرگونه اقدام آمریکا برای تحمیل مردم سالاری بر جوامع عربی می‌تواند به گردابی از خشونت و هرج و مرج بینجامد.» وی با اشاره به نمونه الجزایر گفت :« آزادی و دموکراسی فوری می‌تواند اثراتی تکان دهنده برای هر کشور داشته باشد. اگر اکثریت پارلمانی به دست افراطیون بیفتد، چه کارمی توان کرد. تراژدی الجزایر ۱۲ سال استمرار داشته است، لذا ما اجازه نمی‌دهیم الگویی از خارج به ما تحمیل شود که ما را ویران و آشوبزده کند. ما کشورهایمان را بهتر از هر کس دیگری می‌شناسیم.»[۲۳]

به هر حال بعد از اینکه طرح آمریکا با مخالفت کشورهای عربی روبرو شد، کشورهای اروپایی طرحی را در این مورد ارائه دادند که آن هم مورد موافقت کشورهای عربی قرار نگرفت. پس از آن بر اساس توافقی که میان برخی از کشورهای عربی و کشورهای اروپایی صورت گرفت، قرار شد که کشورهای عربی طرحی متناسب با طرح کشورهای اروپایی تهیه کنند و آن را در اجلاس سران عربی در تونس به تصویب برسانند. اما به‌رغم رایزنی‌های متعدد عمرو موسی، دبیرکل اتحادیه عرب، به دلیل دیدگاه‌های متضاد و تشتت آراء دولت‌های عربی درباره انجام اصلاحات در خاورمیانه، اجلاس هفدهم سران عرب در تونس برگزار نشد. جالب آنکه این طرح از دستور اجلاس‌های بعدی نیز حذف گردید. به این ترتیب این گفته جودیت یافه به تحقق پیوست که گفته بود: «انجام اصلاحات سیاسی در کشورهای عربی با مقاومت جدی حاکمان این کشورها روبرو خواهد شد.»[۲٤]

دولت‌های عربی برای رد کردن طرح آمریکا به بهانه‌های زیر متوسل شده‌اند:

- وارداتی بودن طرح
- نامعلوم بودن تبعات آن
- عدم توجه به خصلت‌های بومی منطقه
- عدم شناخت واشنگتن از ظرفیت مردم و دولت‌های منطقه
- اولویت ندادن به حل مسئله اسرائیل
- عدم تأکید بر ارزش‌های اسلامی به جای ارزش‌های غربی

اما به‌رغم مخالفت‌های صریح و ضمنی با طرح آمریکا دولت‌های عرب نیک می‌دانند که قدرت زیادی برای چالش با آمریکا ندارند.[۲۵] زیرا اصلاحات، اینک، گفتمان اصلی در آهنگ تغییرات جاری در سرتاسر منطقه است. طی چندسال گذشته مخالفان دولت‌های عربی از مراکش تا عربستان سعودی با تهیه بیانیه‌ها و دادخواست‌های متعدد خواستار تغییرات دموکراتیک در تمامی کشورهای عربی شده‌اند. در بیانیه پایانی کنفرانس «اصلاحات د رجهان عرب» که با مشارکت بیش از ۱۷۰ نفر از شخصیت‌های عرب در اسکندریه برگزار شد، از کشورهای عربی خواسته شد هر چه سریع‌تر تفکیک میان قدرت مذهبی و مردمی صورت گیرد، انتخابات آزاد برگزار شود، آزادی بیان به مردم داده شود و آزادی تشکیل احزاب به رسمیت شناخته شود.

همچنین گروهی از نویسندگان عربستان سعودی خواستار انجام اصلاحات درکشورشان شدند و نسبت به عقب‌نشینی دولت این کشور از انجام اصلاحات به بهانه مبارزه با تروریسم هشدار دادند. آنها اصلاحات ر اسرآغاز مبارزه با تروریسم دانستند. از طرف دیگر صدها نفر از روشنفکران عربستان سعودی منشور موسوم به دیدگاه مربوط به اصلاحات سیاسی را به امیر عبدالله ولیعهد عربستان سعودی ارائه کردند. این کشور به ناچار در سال ۲۰۰۳ وعده داد که ۵۰ درصد از کرسی‌های شورای شهر در اختیار مردم قرار گیرد. اما مهم تر از آن عربستان سعودی در همین سال برای اولین بار در تاریخ خود با برگزاری انتخابات عمومی موافقت نمود.[۲۶] مجلس شورای عربستان ۱۲۰ عضو دارد که از سوی پادشاه منصوب می‌شوند. این مجلس اختیار قانون‌گذاری ندارد و فقط جنبه مشورتی دارد. همچنین برای اولین بار، مذاکرات این مجلس بدون سانسور از رادیو و تلویزیون پخش شد.

در این میان زنان عربستان سعودی از برندگان تحولات عراق محسوب می‌شوند. آنها توانسته‌اند برخی امتیازات زیر را کسب کنند:

- زنان عربستان سعودی برای اولین بار از حق رأی دادن برخوردار شده‌اند؛

- آنها می‌توانند شناسنامه بگیرند. تا کنون زنان عربستان سعودی فاقد شناسنامه بودند، به طوری که برگه‌ای که هویت آنها را مشخص می‌کند به شناسنامه پدر و شوهرانشان ضمیمه می‌شد؛

- ۹ نفر از اعضای انجمن حقوق بشر عربستان - که برای اولین بار در تاریخ این کشور تشکیل شده است - زن هستند.

- دولت همچنین در نظر دارد به زنان حق رانندگی اعطاء کند؛

امواج دموکراسی درعراق به سوریه نیز رسیده است. در سال ۲۰۰۳ به مناسبت سالروز به قدرت رسیدن حزب بعث در سوریه، بنا به دعوت تعدادی از کمیته‌ها و انجمن‌های حقوق بشر سوریه، تحصنی اعتراض‌آمیز در مقابل مجلس ملی این کشور در دمشق برگزار شد. هدف از این تحصن درخواست لغو حالت فوق‌العاده، رعایت حقوق بشر، دادن آزادی‌های سیاسی و بیان به مردم این کشور بود.

حالت فوق‌العاده در سوریه از ٤١ سال پیش یعنی از اولین روز به قدرت رسیدن حزب بعث دراین کشور برقرار شده است و تا کنون در بخش‌هایی از این کشور ادامه دارد. همزمان با این مسئله، تظاهراتی نیز علیه سفارت خانه‌های سوریه در شهرهای لندن و پاریس برگزار شد و تظاهر کنندگان خواستار اجرای اصلاحات در سوریه و لغو قانون فوق‌العاده شدند. در همین حال بشار اسد دستور آزادی ٦٠٠ نفر از زندانیان سیاسی را صادر کرد که برخی از آنها وابسته به اخوان المسلمین هستند.

در کویت نیز بعد از گذشت ٤٠ سال در سال ٢٠٠٤ دولت لایحه‌ای به تصویب رساند که زنان می‌توانند در انتخابات رأی دهند و خود را نامزد نمایندگی پارلمان کنند.[۲۷] ۷۰ درصد از فارغ‌التحصیلان دانشگاهی را در کویت زنان تشکیل می‌دهند. نخستین پارلمان کویت پس از استقلال این کشور در دهه ۱۹٦۰ تشکیل شد. کویت نخستین کشور عربی در میان کشورهای خلیج فارس است که دارای پارلمان انتخابی است، با این حال زنان کویت حق رأی دادن و انتخاب شدن را نداشتند.

در بحرین نیز در سال ٢٠٠٤ حالت وضعیت فوق‌العاده لغو شد و انتخابات مجلس بحرین نیز در سال ۲۰۰۲ برگزار شد. اما فقط ۵۰ درصد کرسی‌های مجلس دراختیار نمایندگان مردم قرار گرفت. در مصر نیز حسنی مبارک قانون وضعیت فوق‌العاده را لغو کرد و به احزاب سیاسی جدید اجازه فعالیت داد.

## سیاست منطقه‌ای کشورهای عربی

کشورهای عربی با حمله آمریکا به عراق مخالفت کردند. قبل از حمله؛ وزیران خارجه کشورهای عرب در بیانیه خود در قاهره حمله به عراق و تهدید بر ضد امنیت کشورهای عرب را رد کردند. آنها ضمن تأکید بر تعهد خود بر حفظ امنیت و تمامیت ارضی عراق، اعلام نمودند که به هیچ وجه از حمله به این کشور و منطقه

پشتیبانی نخواهند کرد. همچنین در بیانیه پایانی چهاردهمین اجلاس سران عرب در بیروت در مارس ۲۰۰۲ گفته شد: «سران تهدید حمله به بعضی از کشورهای عربی به ویژه عراق را مورد مطالعه قرار دادند و بر مخالفت مطلق خویش با حمله به عراق یا تهدید امنیت و سلامت هر دولت عربی تأکید کردند که به مثابه تهدید امنیت ملی همه کشورهای عربی قلمداد می‌گردد».[۲۸] در بیانیه پایانی پانزدهمین اجلاس سران اتحادیه عرب در قاهره در مارس ۲۰۰۳ بار دیگر بر مخالفت مطلق تهاجم به عراق و تهدید امنیت و ثبات هر کشور عربی، تأکید شده است، در این بیانیه کشورهای عربی خواستار حل بحران عراق به شیوه‌های مسالمت‌آمیز شدند و تأکید نمودندکه از مشارکت در هرگونه اقدام نظامی خودداری خواهند کرد که امنیت، یکپارچگی ارضی عراق یا هر دولت عربی دیگری را هدف قرار دهد.

به‌رغم اعلام مواضع مذکور، برخی از کشورهای عربی در حمله آمریکا به عراق مشارکت کردند. در این مورد می‌توان از عربستان سعودی، کویت و قطر نام برد. عربستان سعودی موافقت نمود هواپیماهای نظامی آمریکا در حمله به عراق از فضای این کشور استفاده کنند. آمریکا همچنین از ۳ پایگاه خود در عربستان سعودی از جمله پایگاه شاهزاده سلطان واقع در ۵۵ کیلومتری جنوب ریاض، برای حمله به عراق استفاده کرد.[۲۹] عربستان سعودی همچنین سوخت ارزان قیمت در اختیار ارتش آمریکا قرار داد.[۳۰]

کویت نیز اجازه داد نیروهای آمریکایی در خاک این کشور به ۲ برابر افزایش یابند و برای حمله به عراق تمرین نظامی کنند. نیروهای زمینی ارتش آمریکا از خاک کویت به عراق حمله کردند. قطر نیز در حمله آمریکا به عراق مشارکت نمود و ارتش آمریکا یک مرکز فرماندهی برای حمله به عراق در قطر تأسیس کرد. این مرکز به عنوان ستاد نظامی آمریکا در جنگ عراق، عمل می‌کرد. قطر در مجموع دو پایگاه در اختیار آمریکا قرار داد که یکی از آنها پایگاه العدید بود.

بعد از حمله آمریکا به عراق و سقوط رژیم صدام حسین، به دعوت عربستان سعودی وزرای خارجه کشورهای همسایه عراق از جمله سوریه، اردن، کویت، عربستان سعودی، ایران، ترکیه، بحرین و مصر برای بررسی تحولات عراق پس از جنگ در آوریل ۲۰۰۳ در ریاض گرد هم آمدند. وزاری خارجه کشورهای همسایه عراق اجلاس‌های دیگری نیز در دمشق، کویت، عمان، مصر و تهران برگزار کردند. وزیر خارجه عراق نیز بعداً به این اجلاس‌ها پیوست. دراین اجلاس‌ها بر اصول مشترک زیر تأکید شده است:

- مخالفت با تجزیه عراق و حفظ تمامیت ارضی آن کشور؛
- برخورداری عراق از حق تعیین سرنوشت و برگزاری انتخابات آزاد در این کشور؛
- تأکید بر نقش سازمان ملل در امور عراق
- لزوم عقب نشینی نیروهای آمریکایی از عراق

- محکوم کردن عملیات تروریستی در عراق
- مراقبت جدی و مؤثر کشورهای همسایه عراق از مرزهای خود جهت ممانعت از ورود تروریست‌ها به خاک عراق
- مشارکت در امر بازسازی عراق
- تأکید بر حفظ امنیت عراق توسط نیروهای ائتلاف

کشورهای عربی به دلیل اینکه منافع و ملاحظات هر یک با دیگری متفاوت است، در اجلاس‌های متعدد خود نتوانسته‌اند، فراتر از صدور بیانیه و اعلام مواضع کلی منشأ اثر باشند. علاوه بر آن برخی از کشورهای همسایه عراق بر خلاف مواضع مذکور عمل کرده‌اند. در اینجا برخی از مواضع و عملکرد کشورهای همسایه درباره مهمترین مسایل یاد شده، مانند عدم دخالت در امور داخلی عراق، خروج نیروهای ائتلاف و حفظ تمامیت ارضی عراق بررسی می‌شود.

وزرای خارجه کشورهای همسایه دراجلاس ریاض اعلام نمودند کشورهایشان نه تمایلی دارند که در امور داخلی عراق دخالت کنند و نه آن را می‌پذیرند و بر تشکیل حکومت جدید عراق بر اساس اراده ملت عراق اصرار ورزیدند.

اما بر خلاف آن، کشورهای همسایه در امور داخلی عراق دخالت کردند. از زمان سقوط رژیم صدام حسین، عراق شاهد درگیری‌های داخلی بوده است. دخالت کشورهای همسایه به این امر دامن زده است. این کشورها هر کدام از گروه‌های طرفدار خود حمایت می‌کنند. در میان کشورهای عربی، سوریه و عربستان سعودی بیشترین نقش را در ناآرامی‌های عراق دارند. آنها با باز گذاشتن مرزها، اعطای کمک‌های تسلیحاتی و مالی به گروه‌های مخالف دولت عراق کمک می‌کنند. عربستان سعودی ماهانه بیش از ۶۰ میلیون دلار به گروه‌های مخالف دولت عراق کمک می‌کند.[۳۱]

سوریه و عربستان سعودی تمایلی ندارند که حزب بعث مجدداً به قدرت برسد، آنها تجزیه عراق را نیز نمی‌پذیرند و خواستار قدرت‌یابی اسلام‌گرایان تندرو نیز نیستند. سؤالی که مطرح می‌شود، این است که پس آنها چه اهدافی در عراق دنبال می‌کنند. فالح جبار، جامعه‌شناس عراقی در این مورد می‌گوید: «کشورهای همسایه عراق، عراقی می‌خواهند که بین دموکراسی و آشوب غوطه‌ور باشد آنها از استقرار دموکراسی در عراق نگرانند. آنها نمی‌خواهند عراق سبب شود حضور آمریکا در منطقه افزایش یابد، ولی درعین حال به دلایل امنیتی خواهان شکست آمریکا و خروج کامل آن از منطقه نیز نیستند.»[۳۲]

کشورهای عربی به ظاهر خواستار خروج نیروهای آمریکایی از عراق هستند ولی در باطن خواستار باقی ماندن آنها هستند، زیرا عقب‌نشینی نیروهای آمریکایی موجب هرج ومرج و تجزیه عراق خواهد شد.

یک نظامی آمریکایی گفته است: «اگر چه اعراب به طور علنی مارابه خروج از عراق فرا می‌خوانند، به طور ویژه‌ای بر ماندن ما اصرار می‌ورزند.»[۳۳] به طور کلی کشورهای عربی نمی‌خواهند آمریکا در هدف خود، یعنی تبدیل عراق به یک الگوی دموکراسی از نظر سیاسی و پیشرفته از نظر اقتصادی برای خاورمیانه موفق شود.

همچنین هیئت عراقی در اجلاس سران عرب در تونس در ژوئن ۲۰۰٤ از کشورهای عربی خواست نیروهای خود را برای برقراری ثبات و امنیت در عراق، به این کشور اعزام کنند. یمن نیز طرحی در این زمینه ارائه داد، که بر اساس آن نیروهای بین‌المللی تحت نظارت سازمان ملل و اتحادیه عرب به عراق و نیروهای ائتلاف به پادگان‌های خارج از شهرها منتقل می‌شدند. این طرح در اتحادیه عرب در آوریل ۲۰۰٤ مطرح شد. اما در مورد آن توافق حاصل نگردید. عمرو موسی، دبیر کل اتحادیه عرب، گفت: برای اعزام نیروهای عربی به عراق سه شرط ضرورت دارد؛

۱- ابتدا شورای امنیت سازمان ملل متحد قطعنامه‌ای در این خصوص صادر کند ؛

۲- اتحادیه عرب دراین مورد به توافق برسد؛

۳- دولت عراق درخواست رسمی نماید.

عربستان سعودی نیر پیشنهاد کرد یک نیروی نظامی اسلامی جایگزین نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا شوند. در این نیرو کشورهای اسلامی همسایه عراق، سهمی نخواهند داشت. وزیر خارجه آمریکا از اعزام نیروهای کشورهای اسلامی استقبال کرد، اما گفت: «نیروهای اسلامی می‌توانند در کنار نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا به عنوان موجودیتی جدا، اما همچنان بخشی از چارچوب فعالیت‌های این نیروها در عراق باشند.»[۳٤] هوشیار زیباری، وزیر خارجه عراق نیز دراین مورد گفت: «تا زمانی که نیروهای امنیتی عراق نتوانند خودشان امنیت کشور را بدست گیرند، مردم عراق به حضور نیروهای ائتلاف در کشور نیاز دارند.»[۳۵]

به هر حال توافقی دراین مورد صورت نگرفت. لذا نیروهای آمریکایی برای مدت‌های طولانی در عراق باقی خواهند ماند. فوکویاما می‌گوید: «تجربه تاریخی نشان میدهد هر جایی دردنیا که دولت سازی کارآیی داشته باشد نظیر آلمان، ژاپن و کره جنوبی، نیروهای ارتش آمریکا حداقل ۲ نسل در آنجا باقی مانده‌اند. که حدود ٤۰ تا ۵۰ سال می‌شود. برعکس در کشورهایی که در آنها حضور نظامی آمریکا کمتر از ۵ سال طول کشیده، دخالت آمریکا هیچ اثر مثبتی نداشته، بلکه ضرر ساز هم بوده است، نمونه آن کشور هائیتی است.»[۳٦]

مسئله دیگری که در نشست‌های مختلف کشورهای همسایه عراق مطرح شده، حفظ تمامیت ارضی عراق و مخالفت با تجزیه این کشور است. کشورهای عربی از مسئله فدرالیسم در عراق شدیداً نگران هستند و به بهانه

اینکه این امر در نهایت به تجزیه عراق منجر خواهد شد، با آن مخالفت می‌کنند. زیرا مسئله فدرالیسم در عراق بر امنیت کشورهای عربی به ویژه سوریه، مصر و عربستان سعودی تأثیر می‌گذارد وممکن است اقلیت کرد در سوریه، اقلیت شیعه در عربستان سعودی و اقلیت قبطی در مصر نیز خواستار فدرالیسم گردند.

نگرانی کشورهای یاد شده را از سفرهای شتابزده آنها به کشورهای یکدیگر می‌توان درک کرد. بشار اسد در ژانویه ۲۰۰۳ به آنکارا سفر کرد. وی پس از مذاکره با مقامات ترکیه - که آنها نیز از مسئله فدرالیسم درعراق نگرانند – گفت: نظر آنکارا و دمشق درباره فدرالی کردن عراق یکسان است و هر دو کشور با آن مخالف هستند. به نظر وی این موضوع می‌تواند خطرهایی برای منطقه در بر داشته باشد.

حسنی مبارک، رئیس جمهوری مصر نیز در فوریه ۲۰۰٤ از ترکیه دیدار کرد. هدف از این سفر اتخاذ مواضع یکسان با ترکیه در رابطه با حکومت فدرال در عراق بود. در این دیدار هر دو کشور از برقراری نظام فدرالی در آن کشور ابراز نگرانی کردند. اسامه الباز، مشاور سیاسی حسنی مبارک نیز گفت: تجزیه عراق به هیچ وجه قابل قبول نیست و این می‌تواند ویروس جدایی‌طلبی را به کشورهای عربی همسایه عراق صادر کند. حرکت‌های جدایی‌طلبانه به فروپاشی منطقه و بر هم خوردن توازن در جهان عرب منجر خواهد شد.[۳۷]

عربستان سعودی نیز با مسئله فدرالیسم در عراق و خود مختاری کردها مخالف است و نسبت به هویت عربی عراق حساسیت دارد. عربستان سعودی همچنین از تغییر قدرت در عراق و انتقال آن از اعراب سنی به کردها و شیعیان نگران است. این کشور خواستارجلوگیری از تشکیل حکومت کرد در شمال و حکومت شیعه در جنوب عراق است. نگرانی کشورهای عربی از مسئله فدرالیسم در عراق به حدی بود که می‌خواستند حکومت انتقالی عراق، موضوع فدرالیسم را که از اهمیت و حساسیت زیادی هم برای خود عراقی‌ها و هم برای کشورهای همسایه برخوردار است، تا زمان تصویب قانون اساسی دائم عراق و تشکیل حکومت منتخب به تعویق اندازد. در قسمت بعدی مواضع و عملکرد دوکشور عرب یعنی سوریه و عربستان سعودی نسبت به تحولات عراق بطور ویژه بررسی می‌شود.

## دولت سوریه و تحولات عراق

در میان کشورهای عربی، سوریه بیش از هر کشور دیگری نگران تحولات عراق است. سرنگونی رژیم صدام حسین و استقرار نیروهای نظامی آمریکا در مرزهای مشترک عراق و سوریه و تحولات جدید عراق باعث تغییرات اساسی و جدی در محیط سیاسی ـ امنیتی خاورمیانه شده است. سوریه احساس می‌کند محیط جدید، تهدیدات جدید و جدی‌تری علیه امنیت ملی این کشور بوجود آورده است.

زمانی که مقدمات حمله نظامی آمریکا و انگلیس به عراق فراهم می‌شد، سوریه به شدت مخالفت کرد. سوریه ادعا می‌کرد عراق با بازرسان سازمان ملل همکاری می‌کند و لذا جنگ علیه این کشور توجیه‌پذیر نیست. قبل از

حمله به عراق، بشاراسد از انگلستان دیدار کرد. این دیدار زمانی صورت گرفت که لندن، میزبان معارضان عراقی برای بررسی اوضاع عراق بعداز صدام حسین بود. اسد در این دیدار مخالفت کشورش را با حمله به عراق اعلام کرد. در مقابل لندن نیز اعلام کرد حمله به عراق قطعی است و از اسد خواست طرح آمریکا را به اطلاع صدام حسین برساند. براساس این طرح، صدام حسین می‌توانست به همراه خانواده و یارانش به یک کشور عربی برود و در خواست پناهندگی کند. همچنین از اسد خواسته شد صدام حسین را به کناره‌گیری از قدرت تشویق کند.

روابط سوریه با عراق از زمان استقلال سوریه در ۱۹٤٦ تا ۲۰۰۱ یعنی به مدت بیش از نیم قرن، تقریباً تیره بوده است. سوریه همواره از جاه‌طلبی‌های عراق نگران بود و تلاش می‌کرد در مقابل طرح‌های توسعه‌طلبانه عراق، استقلال خود را حفظ کند. عراق نسبت به سوریه مطامع توسعه‌طلبانه داشت این کشور به ظاهر تحت عنوان «وحدت» و در واقع برای ضمیمه کردن سوریه به خاک خود، طرح‌های مختلفی ارائه کرده بود که ازجمله آنها طرح «هلال خصیب» بود. بر اساس این طرح، علاوه بر سوریه، لبنان، اردن و فلسطین ضمیمه خاک عراق می‌گردید و «عراق بزرگ» بوجود می‌آمد. بعد از اینکه حزب بعث در عراق به قدرت رسید این طرح‌ها تحت عنوان شعار «امه عربیه واحده ذات رساله خالده» (یک ملت عرب با یک مأموریت ابدی) ادامه یافت. براساس ایدئولوژی بعث، مرزهای کشورهای عربی باید از میان برداشته شود و اعراب، ملت واحدی را زیر پرچم حزب بعث عراق تشکیل دهند.[۳۸]

علاوه بر آن بین دو جناح عمده حزب بعث در عراق و سوریه، از نظر ایدئولوژی، اختلاف وجود داشت و هر یک دیگری را متهم می‌کرد که از اصول اساسی حزب و خط مشی آن دور شده است و خود را پیرو واقعی حزب بعث می‌دانست. عراق و سوریه در مورد مسایل منطقه‌ای نیز مانند لبنان، فلسطین، جنگ عراق و ایران بایکدیگر اختلاف نظر داشتند. سوریه در جنگ ایران و عراق، از ایران حمایت می‌کرد. علاوه بر آن، دو کشور در مورد مسایل اقتصادی مانند میزان آبی که از رود فرات وارد خاک عراق می‌شد و نیز حق ترانزیت عبور نفت از خط لوله عراق - سوریه، با یکدیگر اختلاف داشتند. سوریه این خط لوله را ٤ بار بست که آخرین آن در سال ۱۹۸۲ و در جهت حمایت سوریه از ایران در جنگ با عراق بود.[۳۹]

اما در سال‌های آخر رژیم صدام حسین، روابط دو کشور رو به بهبود نهاده بود. یکی از تاکتیک‌های صدام حسین این بود که زمانی که تحت فشار قرار می‌گرفت، در صدد بر می‌آمد به همسایگان خود نزدیک شود. بر این اساس دو کشور در سال ۲۰۰۱ به اختلافات خود پایان دادند. به دنبال آن روابط تجاری بین دو کشور رو به گسترش نهاد و خط لوله نفت عراق - سوریه بازگشایی شد.

در آستانه تجاوز آمریکا و انگلیس به عراق، مصطفی میرو، نخست‌وزیر سوریه در اوت ۲۰۰۱ از بغداد دیدار و با صدام حسین ملاقات کرد. وی بلندپایه‌ترین مقام سوری بود که پس از سال ۱۹۸۲ از بغداد دیدار می‌کرد.

میرو در ملاقات با صدام، هرگونه تجاوز به عراق راتجاوز به سوریه تلقی کرد. این موضع گیری سوریه و نیز حمایت این کشور از گروه‌های فلسطینی که آمریکا آنها را تروریست می‌داند، روابط سوریه با آمریکا را تیره کرد.

سقوط رژیم صدام حسین، سوریه را به شدت نگران کرد. زیرا در آن زمان گفته می‌شد بعد از عراق نوبت سوریه خواهد بود. به همین جهت وزیر خارجه سوریه حمله آمریکا به عراق را به شدت محکوم کرد و گفت: «سناریویی که آمریکا در نظر دارد، نه فقط بر ضد سوریه، بلکه بر ضد تمام منطقه است.» نخست‌وزیر سوریه نیز گفت: «که آمریکا در عراق برای کشورهای همسایه به اندازه صدام حسین خطرناک است.»[۴۰]

اظهارنظر نخست‌وزیر سوریه بیان کننده این مسئله بود که جنگ عراق، سوریه را در وضعیت نامناسبی قرار داده است به طوری که بعضی آن را با پیمان بغداد در سال ۱۹۵۵ مقایسه کرده‌اند. در آن سال سوریه بین سه متحد غرب، یعنی ترکیه، عراق و اسرائیل قرار گرفته بود.[۴۱] اکنون نیز وضع به همان صورت در آمده بود. با این تفاوت که وضعیت کنونی سوریه خطرناک‌تر از سال ۱۹۵۵ بود. زیرا در آن سال سوریه از حمایت شوروی برخوردار بود و همین امر مانع از حمله کشورهای مذکور به سوریه شد. در حالیکه در ۲۰۰٤ سوریه از حمایت متحد سنتی خود محروم بود.

به هر حال، سوریه در جریان حمله نظامی آمریکا به عراق با دولت صدام حسین همکاری کرد و تجهیزات نظامی از جمله تجهیزات دید در شب را برای جنگ با آمریکا در اختیار عراق قرار داد.[۴۲] این عمل موجب هشدار شدیدالحن دونالد رامسفلد، وزیر دفاع آمریکا به سوریه شد. وی ارسال تجهیزات نظامی برای ارتش عراق را یک «عمل خصمانه» از سوی دمشق تلقی کرد. پس از سقوط صدام حسین، سوریه بسیاری از مقام‌های فراری رژیم بعث عراق را در خاک خود پناه داده است.[۴۳] آمریکا ادعا می‌کند سوریه سلاح‌های کشتار جمعی عراق را درخاک خود انبار کرده است. علاوه بر آن خود به تولید و انبار کردن این سلاح‌ها ادامه می‌دهد. آمریکا خواستار آن بود که سوریه با این کشور در عراق همکاری کند و به رهبران ارشد عراقی و خانواده‌های آنها پناه ندهد، بلکه آنها را به مقامات آمریکایی تحویل دهد.

از سوی دیگر آمریکا می‌گوید سوریه مرزهای خود با عراق را باز گذاشته است که این به تروریست‌های عرب اجازه می‌دهد از خاک آن کشور وارد عراق شوند. آمریکا بارها از سوریه درخواست کرده است مرزهای خود را مسدود کند. سوریه اظهار می‌کند که نمی‌تواند تمام مرزهای خود را کنترل کند. این امر موجب استقرار تعداد زیادی از نیروهای آمریکایی در مرز عراق با سوریه شده است. مقامات سوریه اظهار می‌کنند فعالیت‌های القاعده نه تنها خطری برای آمریکا در عراق است، بلکه تهدیدی برای امنیت سوریه نیز محسوب می‌شود. آنها می‌گویند که اطلاعاتی درباره شبکه تروریستی القاعده در اختیار سیا قرار داده‌اند.

سوریه همچنین دارایی‌های چند میلیارد دلاری صدام حسین و سایر مقامات حزب بعث عراق را در بانک‌های خود نگهداری می‌کند.[٤٤] سوریه اظهار می‌کند این دارایی‌ها را توقیف کرده است و اجازه برداشت از آنها را نمی‌دهد. آمریکا نیز در مقابل، خط لوله نفتی عراق به سوریه را مسدود کرده است. این خط لوله روزانه ۲۰۰ هزار بشکه نفت عراق را به سوریه انتقال می‌داد.

سوریه نگران است در صورتی که آمریکا در عراق به آسانی موفق شود، سپس نوبت آن فرا رسد. لذا درگیری آمریکا در عراق و ادامه مقاومت گروه‌های عراقی به نفع سوریه است. سوریه می‌خواهد برای واشنگتن در عراق مانع تراشی کند و موفقیت آن را به تأخیر اندازد و یا هزینه‌های آمریکا را افزایش دهد تا مانع از حمله نظامی آن به سوریه شود. سوریه در حالیکه خواهان شکست استراتژی آمریکا در عراق است، از تشدید بحران در مرزهایش و بی‌ثباتی کنترل نشده در عراق وحشت دارد.

سوریه از یک مسئله دیگر نیز نگران است. این کشور از ناحیه مانورهای سیاسی اکراد برای تحقق آرمان‌های تاریخی خود احساس خطر می‌کند. به طوری که گفته شد، سوریه با مسئله فدرالیسم در عراق به شدت مخالف است. این مسئله موجب شد بشار اسد یک سفر شتابزده به آنکارا انجام دهد. هر دو کشور این مسئله را مقدمه تقویت هویت سیاسی کردهای عراق و در مرحله بعد تشکیل دولت مستقل کرد تلقی می‌کنند.

مسئله فدرالیسم در عراق بلافاصله در سوریه بازتاب پیدا کرد و کردهای این کشور نیز خواستار احقاق حقوق خود شدند. در پی تظاهرات اعتراض‌آمیز کردهای سوریه در مارس ۲۰۰۳ که از شمال سوریه شروع شد و به دمشق کشیده شد، ۱۵ نفر کشته و بسیاری زخمی شدند.[٤٥] همچنین کردهای مقیم بلژیک در اعتراض به کشته شدن ١٤ نفر کرد در سوریه به سفارت این کشور در بروکسل حمله کردند.[٤٦] به دنبال آن سوریه مرزهای خود را با عراق درمناطق کردنشین مسدود کرد. این در حالی است که مرزهای عرب‌نشین این کشور با عراق باز است.

## عربستان سعودی و تحولات عراق

عربستان سعودی یکی از کشورهایی است که از سقوط رژیم صدام حسین در عراق خشنود است. دولت صدام حسین نه تنها بر سر رهبری جهان عرب با عربستان سعودی رقابت می‌کرد، بلکه نسبت به این کشور مطامع ارضی داشت. عربستان سعودی در سال ۱۹۹۱ به نیروهای آمریکایی اجازه داد از خاک این کشور به نیروهای عراقی در کویت حمله کنند. عراق در جریان جنگ ۱۹۹۱ بیش از ٤۰ موشک اسکاد به شهرهای ظهران، ریاض و شهر نظامی خالد پرتاب کرد.

عراق نسبت به سواحل شرقی عربستان سعودی در خلیج فارس که دارای ذخایر عظیم نفتی است، مطامع ارضی داشت. در دوره ملک غازی (دهه ۱۹۳۰) از حساء و قیطف - سواحل عربستان در خلیج فارس - به عنوان

توابع کویت نام برده می‌شد. در دوره عبدالکریم قاسم (۶۳-۱۹۵۸) ادعاهای عراق نسبت به سواحل شرقی عربستان ادامه یافت. در زمان صدام حسین از کشورهای کرانه جنوبی خلیج فارس به عنوان «امارات ماوراء کویت» نام برده می‌شد. من جمله در نامه صدام حسین به رئیس جمهوری ایران در ۳۰ ژوئیه ۱۹۹۰آمده است که مرزهای عراق با ایران در دریا ۸۰۰ کیلومتر است. به عبارت دیگر، صدام حسین سواحل عربستان در خلیج فارس را جزو قلمرو عراق محسوب کرده بود. در همین راستا عراق در ژانویه ۱۹۹۱ تمام معاهدات مرزی خود را با عربستان سعودی لغو کرد که شامل معاهدات سال‌های ۱۹۲۲، ۱۹۳۸، ۱۹۷۵ و ۱۹۸۱ می‌شد. بدنبال آن عراق در ۱۹۹۱ به عربستان سعودی حمله کرد و شهر خفجی این کشور را در سواحل خلیج فارس اشغال نمود.[۴۷]

عربستان سعودی به‌رغم مخالفت ظاهری خود با حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ با این کشور همکاری نمود. عربستان سعودی در نظر داشت با این عمل، کمی از خشم آمریکا را نسبت به خود بکاهد. زیرا بعد از حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر، روابط عربستان سعودی و آمریکا رو به تیرگی نهاده بود. از ۱۹ نفر هواپیما ربایی که به برج‌های دو قلو حمله کردند، ۱۵ نفر آنها تبعه عربستان سعودی بودند. بنا به گزارش مؤسسه راند عربستان سعودی که قبل از ۱۱ سپتامبر از متحدان آمریکا بود، بعد از آن به دشمن آمریکا تبدیل شد. زیرا عربستان سعودی از تأمین کنندگان مالی مبارزان اسلامی در سراسر جهان بود. لازم به یادآوری است که القاعده با حمایت ترکی فیصل یکی از شاهزادگان سعودی پا گرفت. القاعده درمیان نهادهای نظامی و امنیتی عربستان سعودی طرفدارانی دارد.

بعد از ۱۱ سپتامبر دربرخی محافل آمریکایی صحبت از تجزیه عربستان سعودی به سه قسمت شد. همچنین مسئله تصرف چاه‌های نفت عربستان، حمله به مراکز القاعده در خاک عربستان و جایگزین کردن صادرات نفت عراق بعد از صدام به جای عربستان سعودی در محافل آمریکایی مطرح شد.[۴۸] لذا حمله امریکا به عراق، می‌توانست توجهات را از این کشور به عراق معطوف کند.

از زمان حمله آمریکا به عراق و سقوط صدام حسین، عربستان سعودی با مداخلات خود در امور داخلی عراق سعی کرد به چند هدف نایل شود:[۴۹]

۱- با ایجاد درگیری‌های داخلی در عراق، ارتش آمریکا را زمین‌گیر کند تا فکر حمله آمریکا به عربستان سعودی منتفی شود.

۲- با باز گذاشتن مرزهای خود با عراق، به مخالفین خود اجازه داد وارد عراق شوند. اسلام‌گرایان تندرو که در داخل عربستان به مبارزه علیه حکام این کشور دست زده بودند، اکنون محل جایگزینی یافته‌اند و آن عراق است. به این ترتیب عربستان سعودی برای دور نگهداشتن اسلام گرایان تند رو از حوزه امور داخلی، به یک محل جایگزینی نیازمند بود و اکنون این محل را یافته است.

۳- عربستان سعودی با سقوط صدام حسین تلاش‌های بسیاری کرد تا وهابیت را در عراق توسعه دهد. عربستان سعودی به عراقی‌هایی که وهابیت را بپذیرند، کمک‌های مالی می‌کند.

٤- عربستان با مداخله در امور داخلی عراق سعی می‌کند تا مانع از پیشرفت شیعیان عراق شود.

عربستان سعودی از قدرت گرفتن شیعیان در عراق نگران است. قدرت یافتن شیعیان تهدیدی برای غنی‌ترین کشور خاورمیانه از نظر ذخایر نفتی، یعنی عربستان سعودی است. چرا که اقلیت شیعه این کشور را تحریک خواهد کرد تا با دولت پادشاهی آن به مخالفت بپردازند. عربستان سعودی دارای یک اقلیت شیعه در شمال شرقی کشور است جایی که ذخایر نفتی این کشور واقع شده است. ولیدبن طلال یکی از شاهزادگان سعودی گفته است: «اگر بیداری جامعه شیعیان عراق هر چه زودتر مهار نشود، تبدیل به یک بمب ساعتی روز شمار همانند انقلاب اسلامی ایران می‌شود و تمام منطقه را زیرو رو خواهد کرد.»[٥٠] وی مدعی شد ١٤ سال بعد از پایان جنگ ایران و عراق و ۹ماه پس از سقوط صدام حسین، ایران، بار دیگر، ولی این بار به دست شیعیان عراقی، تقریباً تمام جنوب عراق را به تصرف درآورده است. این مسئله موجب شد تا دونالد رامسفلد وزیر دفاع آمریکا رسماً اعلام کند که آمریکا تحت هیچ شرایطی اجازه روی کار آمدن دولتی مشابه تهران را در عراق نخواهد داد.

به طور کلی، عربستان سعودی از قدرت‌یابی بعثی‌ها، کردها و شیعیان در عراق نگران است. این کشور خواستار شکل‌گیری یک دولت میانه‌رو سنی در عراق است که با این کشور دشمنی نداشته باشد و منافع ملی آن را به مخاطره نیندازد. در عین حال ریاض تمایلی ندارد که عراق جدید به رقیبی برای آن در منطقه تبدیل شود.

# زیرنویس‌ها و یادداشت‌ها

1- Geoff Simons, ***Iraq Future*** (London: SAG 1 , 2003).

2- Ibid.

۳- محیط آینده امنیتی خاورمیانه، ***نشریه سازمان سرمایه گذاری و کمک‌های فنی و اقتصادی ایران***، شماره ٤٨ (تیر ماه ١٣٨٣) ص۱.

4- I.M.F.***World Economic Outlook Database and Staff Calculations***, 2003.

5- San Francisco Chronicle. 16 April , 2003.

6- Greater Middle East Partnership – G8plan.

۷- سید روح الله کامل، «هژمونی آمریکا در عراق»، ***راهبرد***، شماره ۲۹ (پاییز ۱۳۸۲) ص ٦٦.

8- Nicholas Burns , U.S. Ambassador to Nato- Brussel , Belgium ,,Nato and The Greater Middle East ,, May 18 , 2004.

9- Chuck Hagel, "A Republican Foreign Policy", ***Foreign Affairs***, July -Aug , 2004. p. 11.

۱۰- گزارش مرکز تحقیقات استراتژیک، «طرح خاورمیانه بزرگ آمریکا: ملازمات و پیامدها»، شماره ٦٥ (اردیبهشت ۱۳۸۳) ص ٦.

۱۱- کامل، همان، ص ٦٧.

۱۲- کامل، همان، ص ٦٧.

۱۳- گزارش مرکز تحقیقات استراتژیک، همان، ص ٦٧.

١٤- گزارش مرکز تحقیقات استراتژیک، همان، ص ۳.

۱۵- پیش‌بینی برژینسکی به واقعیت پیوست و در انتخابات ۲۰۰٦ حماس توانست اکثریت آراء را بدست آورد.

١٦- برژینسکی،«راه خطای بوش در تشویق اعراب به دموکراسی» ***نیویورک تایمز***، به نقل از ایران، ٢٦ اردیبهشت ۱۳۸۲.

17- Mohamad Ayoob. "The war against iraq: Normative and strategic implications", ***Middle East policy***, vol.x (Summer 2003).

۱۸- محیط آینده امنیتی خاورمیانه، همان ص ٥.

19- Kamran Tarami, "Iranian perspectives on security in persian Gupf", ***Iranian Studies***, Vol. 36, No. 3 (Sep. 2003).

20- Amyn Sagoo, ***Civil Society in The Muslim World: Contemporary Perspectives*** (New York: 10b. Joor is co. 1Td. Press, 2002).

۲۱- *ایران*، ۷ اسفند ۱۳۸۲.

۲۲- *ایران*، ۵ اسفند ۱۳۸۲.

۲۳- *ایران*، ۱٦ اسفند ۱۳۸۲.

24- Juditn S.Yaphe (ed) ***The Middle East in 2015: The Impact of Regional Trends in U.S. Strategic Planing*** (Washington D.C.National Defence University Press , 2002).

25- Raphael Israeli, ***The Iraq War*** (Port Pand: Sussey Academic Press, 2004).

۲٦- میثم طاهری بن چناری، «زنان عربستان سعودی برندگان ۱۱ سپتامبر»، *شرق*، ١٤ اردیبهشت ۱۳۸۳.

۲۷- ایران، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۸۳.

۲۸- ***فصلنامه مطالعات خاورمیانه***، (ضمیمه) شمار ه ۳۰ (تابستان ۱۳۸۱) ص ۹.

۲۹- ***فصلنامه مطالعات خاورمیانه*** (ضمیمه) شماره ۳۲، سال نهم، شماره ٤ (زمستان ۱۳۸۱) ص ۱۵۳.

۳۰- *شرق*، ۷ اردیبهشت ۱۳۸۳.

۳۱- کریستین ساینس مونتیور، به نقل از ***روزنامه شرق***، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۸۳.

۳۲- همان.

۳۳- *شرق*، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۸۳.

۳٤- *ایران*، ۱۰ مرداد ۱۳۸۳.

۳۵- *شرق*، ۱٦ اردیبهشت ۱۳۸۳.

۳٦- *شرق*، ۲٦ فروردین ۱۳۸۳.

۳۷- شرق، ۸ بهمن۱۳۸۳.

۳۸- اصغر جعفری ولدانی، ***بررسی تاریخی اختلافات مرزی ایران و عراق*** (چاپ سوم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی وزارت امو رخارجه، ۱۳۷٦) ص ۳۳۱.

۳۹- اصغر جعفری ولدانی، ***کانون‌های بحران در خلیج فارس*** (چاپ دوم، تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۷۷) صص ٦۱-۲۵۸.

٤۰- ***فصلنامه مطالعات خاورمیانه***، شماره ۳٤، سال دهم، شماره ۲ (تابستان ۱۳۸۲) ضمیمه، ص ۹٦.

41- ***The Future of European Policies in The Middle East after the Iraq War***, Discussion Paper Presented by the Bertelsman Group for Policy Research, Munich, 10-12 July, 2003.

٤۲- «نبرد بزرگ در وادی شام»، ***ایران دیپلماتیک***، سه شنبه ۱۵ اردیبهشت ۱۳۸۳، ص ۱٦.

٤۳- همان و نیز *شرق*، ۲۸ آذر ۱۳۸۳، شرق ۲۳ آذر ۱۳۸۳.

۴۴-*ایران دیپلماتیک*، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۸۳.

۴۵- **همشهری**، ۲۵ اسفند ۱۳۸۲.

۴۶- **همشهری**، ۲۵ اسفند ۱۳۸۲.

۴۷- اصغر جعفری ولدانی، ***تحولات مرزها و نقش ژئوپولیتیک آن در خلیج فارس*** (تهران: نشر قومس، ۱۳۷۴) صص ۵-۱۰۴.

۴۸- اصغر جعفری ولدانی، «همکاری‌های منطقه‌ای: چارچوبی برای گسترش روابط ایران و مصر» ***مطالعات آفریقا***، دوره جدید. سال هفتم، شماره ۶ (پاییز و زمستان ۱۳۸۱)صص ۱۳-۱۱.

۴۹- «همسایگان از عراق چه می‌خواهند» ***شرق***، ۴ خرداد ۱۳۸۳.

۵۰- به نوشته تایمز مالی مردم بصره در فکر خود مختاری هستند زیرا جنوب عراق در آمد قابل ملاحظه نفتی دارد، در حالیکه در دولت مرکزی در بغداد سهم زیادی ندارند (به نقل از *ایران*، ۲۵ تیر ۱۳۸۳).

# گفتار ششم

## خاورمیانه کانون تهدیدات امنیتی برای اروپا

رویکرد اتحادیه اروپا در خاورمیانه از دیرباز اساساً امنیتی بوده است. طی این سال‌ها نگرانی اروپا درخصوص امنیت صدور نفت از خاورمیانه بوده است. اما اخیراً مقامات اتحادیه اروپا از چالش‌های نوین امنیتی بحث می‌کنند که هراس و نگرانی را دراین اتحادیه دامن می‌زند. آنها در مناسبت‌های گوناگون از خاورمیانه به عنوان «کانون تولید و صدور تهدیدات نوین» نام می‌برند که اتحادیه اروپا باید آن را زیر نظر داشته باشد. مقامات ناتو نیز خاورمیانه را در سال‌های آتی یکی از کانون‌های بی‌ثباتی می‌دانند که امنیت اتحادیه اروپایی را در معرض تهدیدات جدی قرار می‌دهد. زیرا میزان آسیب‌پذیری اتحادیه اروپا به ۳ دلیل بیشتر از آمریکاست:

۱. به دلیل موقعیت جغرافیایی، اتحادیه اروپا به خاورمیانه نزدیک‌تر است.
۲. تعداد اعراب ساکن اروپا بیشتر از آمریکاست.
۳. اتحادیه اروپا به نفت خاورمیانه بیشتر از آمریکا وابستگی دارد.

چالش‌های نوین امنیتی که ازخاورمیانه مایه می‌گیرد و موجب نگرانی اتحادیه اروپا شده، در سند مربوط به استراتژی امنیتی اتحادیه اروپا در سال ۲۰۰۳ آمده است. این سند، متن سخنرانی خاویر سولانا مسئول سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا است که در ۲۰ ژوئن ۲۰۰۳ تحت عنوان «اروپایی امن‌تر در دنیایی بهتر» ایراد شده است. براساس این سند، چالش‌های نوین امنیتی عبارتند از: گسترش تکنولوژی موشک‌های بالستیک، گسترش سلاح‌های کشتار جمعی، تروریسم نو یا نو تروریسم، دولت‌های ضعیف و جنایات سازمان یافته، چالش‌های ناشی از عدم توسعه سیاسی و اقتصادی منطقه، مهاجرت‌های گسترده مسلمانان و رشد جمعیت آنان در اروپا.

## چالش‌های نوین امنیتی درخاورمیانه

۱. **گسترش تکنولوژی موشک‌های بالستیک:** این موشک‌ها که اتحادیه اروپا را در تیررس مستقیم خودقرار می‌دهد، تهدیدی برای امنیت این قاره تلقی می‌شوند. پرتاپ دو موشک از سوی لیبی به یک جزیره ایتالیا در۱۹۸٦ اغلب به عنوان نمونه‌ای از تهدید اروپا از سوی کشورهای خاورمیانه نام برده می‌شود. در جریان جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ که موشک‌های عراقی اهدافی را در عربستان سعودی و اسرائیل هدف قرار دادند، این مسئله در اروپا مطرح شد که اتحادیه اروپا چگونه می‌تواند تضمین کند موشک‌های خاورمیانه درحالی که می‌توانند به سواحل اروپا برسند، صرفاً به سوی هدف‌های خاورمیانه نشانه‌گیری شوند.[1]

بسیاری از کشورهای خاورمیانه به این موشک‌ها مجهز شده‌اند یا درصدد دستیابی به آن هستند. در گزارش فوریه ۲۰۰۱ کمیسیون اروپا تأکید شده که توسعه موشک‌های دور برد و سلاح‌های کشتار جمعی، موجب نگرانی جدی در اتحادیه اروپا شده است. کشورهای عضو اتحادیه اروپا از موشک شهاب ۳و٤ ایران ابراز نگرانی می‌کنند. زیرا این موشک‌ها می‌تواند قلب اروپا را هدف قرار دهد. در سند مربوط به استراتژی امنیتی اتحادیه اروپا در سال ۲۰۰۳ آمده است:«گسترش فن‌آوری موشک، عنصر دیگری از بی‌ثباتی را مطرح می‌کند و اروپا را هم درحالت خطر زاینده قرار می‌دهد.» آنچه این موشک‌ها را برای اتحادیه اروپا خطرناک می‌کند، قابلیت آنها برای حمل سلاح‌های کشتار جمعی است.

۲. **گسترش سلاح‌های کشتار جمعی:** دسترسی برخی از کشورهای خاورمیانه به سلاح‌های کشتار جمعی تهدیدی برای امنیت اتحادیه اروپا است. این تهدیدات وقتی نگران کننده‌تر می‌شود که برخی از این کشورها با گروه‌های تروریستی ارتباط داشته باشند و این سلاح‌ها را در اختیار آنها قرار دهند. نگرانی کشورهای اروپایی از زمانی شروع شد که یک گروه تروریستی ژاپنی برای نخستین بار از این سلاح‌ها استفاده کرد. در ژوئن سال ۱۹۹٤ فرقه آئوم از گاز اعصاب در شهر ماتسوموتو استفاده کرد. بدنبال آن در مارس ۱۹۹۵ حمله مشابهی در شبکه متروی توکیو صورت گرفت. در سند مربوط به استراتژی امنیتی اتحادیه اروپا در سال ۲۰۰۳ آمده است:

«ما اکنون به مقطع زمانی خطرناک و جدیدی وارد شده ایم که احتمال مسابقات تسلیحاتی سلاح‌های کشتار جمعی را افزایش می‌دهد. ترسناک‌ترین سناریو آن است که گروه‌های تروریستی، سلاح‌های کشتار جمعی را به دست آورند. هر چه گسترش اینگونه سلاح‌ها بیشتر ادامه یابد، ریسک فوق بیشتر خواهد بود، دراین حال یک گروه کوچک قادر خواهد بود در مقیاسی که قبلاً فقط برای دولت‌ها و ارتش‌ها امکان‌پذیر بود، خسارت وارد کند. در اینگونه موارد بازدارندگی شکست خواهد خورد. پیشرفت‌های حاصله در علوم بیولوژیک ممکن است قابلیت سلاح‌های بیولوژیک را در سال‌های آینده افزایش دهد، حملات از طریق مواد شیمیایی یک امکان جدی به شمار می‌رود.»[2]

اروپائیان حدود ۵ دهه متوالی سایه تهدید هسته‌ای دو ابرقدرت را بر فراز سرزمین خود حس کرده‌اند. طبیعی است که احساسات ضد هسته‌ای در این کشورها بسیار جدی است. در دهه‌های گذشته در سایه گسترش دانش و فن‌آوری در جوامع مختلف و امکان دستیابی سهل‌تر دانشمندان در اقصی نقاط جهان به منابع علم و فن‌آوری، امکان دسترسی قدرت‌های کوچک منطقه‌ای به تسلیحات هسته‌ای نسبت به گذشته بسیار بیشتر شده است.[۳]

شورای اروپایی در سند سال ۲۰۰۳، تکثیر تسلیحات کشتار جمعی را مهمترین تهدید برای امنیت و صلح کشورها خواند. این شورا و نیز کمیسیون اروپایی در آن تاریخ، راهبردی تصویب کردند که شامل طرح اقدام قطعی برای توقف تکثیر تسلیحات کشتار جمعی است. این استراتژی، موضعی قوی‌تر از مواضع قبلی اروپا است که شامل مجموعه‌ای از اقدامات و حتی استفاده از زور می‌شود و با اقدامات منفعلانه قبلی اروپا که همواره در چارچوب تمامیت ارضی خلاصه می‌شود، تفاوت دارد.[۴]

در همین راستا مواضع اتحادیه اروپا در مورد برنامه‌های هسته‌ای ایران قابل ارزیابی است. اتحادیه اروپا همانند آمریکا به شدت مخالف دستیابی ایران به فن‌آوری هسته‌ای است. با اصرار اتحادیه اروپا بود که ایران پروتکل الحاقی را امضاء کرد. اتحادیه اروپا مانند آمریکا بر این باور است که به هیچ وجه نباید اجازه داد ایران به تسلیحات اتمی دست یابد.

نگرانی‌های امنیتی اروپا از یک ایران صاحب سلاح اتمی، حتی از آمریکا بیشتر است. زیرا اتحادیه اروپا از نظر جغرافیایی به ایران نزدیک‌تر است. اگر ایران به سلاح‌های اتمی دست یابد، با توجه به داشتن توانمندی موشکی، می‌تواند مستقیماً اروپا را هدف قراردهد. علاوه بر آن یک ایران برخوردار از سلاح اتمی از جهات دیگر نیز برای امنیت اروپا خطرناک است. نخست، ممکن است که امنیت صدور نفت را به مخاطره اندازد. دوم، رقابت تسلیحات اتمی را در منطقه گسترش دهد. ممکن است عربستان سعودی و مصر نیز در صدد دست‌یابی به سلاح‌های اتمی بر آیند. بر این اساس اتحادیه اروپا حاضر نیست، حق ایران را در دستیابی به فن‌آوری هسته‌ای بپذیرد.

۳. **تروریسم نو چالش استراتژیک:** وحشت از عملیات تروریستی بر اروپا سایه افکنده است. هر چند اروپا از اوائل دهه ۱۹۸۰ با این مسئله درگیر بوده است، اما اکنون این مسئله ابعاد گسترده‌تری به خود گرفته و مستقیماً شهروندان اروپایی را هدف قرارداده است. دردهه ۱۹۸۰ و اوائل دهه ۱۹۹۰ چندین عملیات تروریستی دراروپا انجام شد که ایران به دخالت در آنها متهم گردید. در سال ۱۹۸٦ طی یک بمب‌گذاری در پاریس ۹ نفر کشته و ۱۵۰ نفر زخمی شدند. فرانسه ایران را به دخالت در این مسئله متهم کرد. بدنبال آن روابط سیاسی دو کشور در ژوئن ۱۹۸۷ قطع گردید. در سال ۱۹۹۱ شاپور بختیار، آخرین نخست‌وزیر محمدرضا شاه پهلوی در

پاریس به قتل رسید. دولت فرانسه این بارنیز ایران را به دست داشتن در این ترور متهم کرد و سفر برنامه‌ریزی شده فرانسوا میتران رئیس جمهوری خود را به ایران لغو کرد. در آلمان نیز در سپتامبر ۱۹۹۲، چهار نفر از رهبران کرد در یک رستوران به نام میکونوس به قتل رسیدند.

از نظر اتحادیه اروپا اقدامات تروریستی ایران در کشورهای عضو اتحادیه از سال ۱۹۹۵ متوقف شده است. اما در مقابل فعالیت‌های القاعده با ابعاد گسترده‌تر و وحشتناک‌تر جای آن را گرفته است. تاکنون القاعده باعث دو حادثه تروریستی مهیب در اروپا شده است. نخستین حادثه در یازده سپتامبر ۲۰۰٤ درمادریدروی داد که به یازده سپتامبر اروپا معروف شد. در ده انفجار همزمان که در سه ایستگاه راه‌آهن زیرزمینی مادریدروی داد، بیش از ۲۰۰ نفر کشته و ۱۵۰۰ نفر زخمی شدند. پس از حادثه لاکربی در سال ۱۹۸۸ که ۲۷۰ نفر کشته بر جای گذاشت، انفجارهای مادرید پر تلفات‌ترین عملیات تروریستی در اروپا بود. گروه ابوحفص المصری از گروه‌های وابسته به القاعده، مسئولیت انفجارهای مادرید را بر عهده گرفت.[5]

دومین عملیات مرگبار تروریستی القاعده در ۷ ژوئیه ۲۰۰۵ در لندن روی داد. در این روز طی چندین انفجار همزمان بیش از ۵۰ نفر کشته و ۷۰۰ نفر زخمی شدند. این انفجارها زمانی صورت گرفت که لندن میزبان سران گروه ۸ بود و این شهر برای برگزاری بازی‌های المپیک ۲۰۱۲ انتخاب شده بود. سازمان جهاد القاعده در اروپا مسئولیت این انفجارها را بر عهده گرفت.[6] القاعده با این عملیات نشان داد شهرهای بزرگ اروپا کاملاً بی‌دفاع هستند و این سازمان تروریستی هرگاه که اراده کند، قادر است ضربه‌های مرگبار به این شهرها وارد کند. بدنبال انفجارهای لندن، ترس و وحشت از عملیات تروریستی، اروپا و آمریکا را فرا گرفت.

تروریسم جدید، یک تهدید استراتژیک است. این مسئله زندگی اروپائیان را در معرض تهدید قرار می‌دهد، هزینه‌های زیادی بر آنان تحمیل و بردباری و باز بودن این جوامع را تهدید می‌کند. تروریسم جدید از سازمانهای تروریستی که ما با آنها آشنا هستیم، متفاوت است. نه تنها این تروریسم پدیده‌ای بین‌المللی است و از طریق شبکه‌های الکترونیکی به یکدیگر وصل و به لحاظ مالی تجهیز شده، بلکه از قیود مربوط به سازمان‌های متعارف تروریستی نیز آزاد است. سازمان‌های متعارف تروریستی چون معمولاً در آرزوی حمایت سیاسی هستند، نوعی خویشتن‌داری را تمرین می‌کنند. آنها در نهایت ممکن است برای جلوگیری از خشونت تن به مذاکره بدهند، جنبش‌های نوتروریستی به نظر می‌رسد در پی استفاده از خشونت نامحدود و ایجاد تخریب‌های انبوه هستند. به این دلیل، دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی در حالیکه برای سازمان‌های تروریستی متعارف جالب نیست، برای گروه‌های نو تروریستی جذاب است.[7]

برای تروریست‌های نو، اروپا هم یک هدف و هم یک پایگاه است. شبکه‌های تدارکاتی القاعده در انگلستان، ایتالیا، آلمان، اسپانیا و بلژیک ایجاد شده است. بسیاری از اعضای القاعده مانند محمد عطا نه در

افغانستان یا عربستان سعودی، بلکه در اروپای غربی پرورش یافته‌اند. القاعده کشورهای عضو اتحادیه اروپا را هدف بالقوه خود اعلام کرده است.

٤. **دولت‌های ضعیف و جنایات سازمان یافته:** در بسیاری از کشورهای خاورمیانه، ضعف دولت‌های مرکزی و از بین رفتن ساختارهای دفاعی - امنیتی آنان، به بروز جنایات سازمان‌یافته منجر شده است. افغانستان و عراق بهترین مثال‌ها دراین مورد هستند. ضعف دولت در این کشورها سبب شده است گروه‌های جنایت کار، زمینه را برای فعالیت‌های خود مناسب ببینند.

از سوی دیگر جنایت‌های سازمان یافته خود به ضعف دولت مرکزی در این کشورها، منجر شده است. روزی نیست که حداقل ۲۰ الی ۳۰ نفر در اثر جنایات سازمان یافته در عراق به قتل نرسند. بسیاری از اتباع کشورهای اروپایی نیز در افغانستان و عراق یا به گروگان گرفته شده‌اند یا به قتل رسیده‌اند. درآمد این گروه‌ها عمدتاً از طریق مواد مخدر به دست می‌آید. فعالیت‌های جنایتکارانه بر امنیت اروپا تأثیر می‌گذارد. لذا کشورهای اروپایی برای تقویت دولت‌های مرکزی دراین کشورها و آموزش نیروهای دفاعی- امنیتی آنها ناگزیر شده‌اند مداخله کنند. زیرا به نفع اروپاست که کشورهای نزدیک به آن خوب اداره شوند. کشورهایی که درگیر مبارزات خشونت‌گرایانه شده‌اند و دولت‌های ضعیفی که جرایم سازمان یافته را شکوفا نموده‌اند، چالش‌های امنیتی جدی برای اروپا ایجاد کرده‌اند.

٥. **چالش‌های ناشی از عدم توسعه سیاسی و اقتصادی:** وضعیت بد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خاورمیانه، چالش دیگری برای امنیت اروپا است. به گفته کنت بوث، برقراری امنیت، مستلزم درجه‌ای از عدالت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است. آموزه‌های سنتی امنیت این مسئله را نادیده می‌گرفت. اما درگفتمان‌های جدید، این مسئله بعد جدا ناپذیر مفهوم امنیت است. امروزه مسئله امنیت با درجه توسعه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کشورها ارتباط مستقیم دارد. نابرابری‌های اقتصادی، اجتماعی و فقدان مشارکت سیاسی تأثیرات منفی بر امنیت کشورها می‌گذارد.

بد حکومت کردن، فساد، سوءاستفاده از قدرت، نهادهای ضعیف و فقدان حسابگری، دولت‌های خاورمیانه را از درون پوسانده و به ناامنی منطقه‌ای کمک کرده است. امنیت، پیش شرط توسعه است. منازعه نه تنها باعث نابودی زیر ساخت‌ها مانند زیر ساخت‌های اجتماعی می‌شود، بلکه ارتکاب جرائم را نیز تشویق می‌کند، سرمایه‌گذاران را فراری می‌دهد و فعالیت عادی اقتصادی را غیرممکن می‌کند. کشورهای خاورمیانه در معرض گیر افتادن در مارپیچ تنزلی «منازعه- ناامنی- فقر» قرار دادند.

گزارش توسعه انسانی کشورهای عربی نشان می‌دهد که از بین ۷ منطقه در جهان، کشورهای عربی در کمترین سطح از آزادی قرار دادند. جهان عرب از نظر جایگاه زنان تنها بر کشورهای جنوب صحرای آفریقا

برتری دارد. تولید کتاب در کشورهای عربی ۱/۱ درصد کل تولید کتاب در جهان است. بر اساس گزارش توسعه انسانی سازمان ملل متحد برای هر ۱۰۰۰ نفر شهروند عرب ۵۳ روزنامه یا نشریه وجود دارد، در حالی که این رقم برای کشورهای پیشرفته ۲۸۵ نشریه برای ۸ نفر است. بسیاری از جوانان و فارغ التحصیلان کشورهای منطقه مایل‌اند که به اروپا مهاجرت کنند.[۸]

به همین جهت، اتحادیه اروپا طی نشستی در ایرلند، حمایت خود را از انجام اصلاحات سیاسی و اقتصادی در خاورمیانه اعلام کرد و طرح خاورمیانه بزرگ آمریکا را با اندکی تغییرات مورد تأکید قرار داد. اتحادیه اروپا برخلاف نظر آمریکا، بر این باور است که اصلاحات در خاورمیانه، برای موفقیت و ماندگاری باید از درون کشورهای این منطقه آغاز شود.

٦. **مهاجرت‌های گسترده و مسئله هویت در اروپا:** مهاجرت گسترده مسلمانان از کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا، مشکلات امنیتی اروپا را دامن می‌زند. اتحادیه اروپا به موج‌های مهاجرت، قاچاق انسان و قاچاق مواد مخدر از شمال آفریقا به عنوان منبع تهدید می‌نگرد. آفریقایی تبارها سوار بر قایق، طنجه را به دروازه ورود به اروپا تبدیل کرده‌اند، هر سال ۵۰۰ هزار نفر به اروپا مهاجرت می‌کنند.[۹] این مسئله در کنار نرخ بالای زاد و ولد مسلمانان در اروپا، بر احساس ترس اروپائیان افزوده است. نرخ زاد و ولد مسلمانان در اروپا سه برابر بیشتر از اروپائیان است. با ادامه روند کنونی، جمعیت مسلمانان اروپا از ۱۵ میلیون نفر کنونی تا سال ۲۰۱۵ دو برابر می‌شود، در حالی که جمعیت اروپائیان ۳/۵ درصد کمتر می‌شود.[۱۰]

لوئیز باتسری در تابستان ۲۰۰٤ اسلامی شدن اروپای غربی را در آینده پیش‌بینی کرد. وی می‌گوید: «اروپا جزیی از غرب عرب یا مغرب خواهد شد، مهاجرت و روند جمعیتی این را نشان می‌دهد.» به نظر وی اروپائیان دیر ازدواج می‌کنند و کم بچه دار می‌شوند یا اصلاً بچه‌دار نمی‌شوند. با ادامه روند مهاجرت روز افزون و زاد و ولد زیاد مسلمانان، حداکثر تا پایان قرن بیست و یکم، اکثریت جمعیت اروپا را مسلمانان تشکیل خواهند داد.[۱۱]

برای اولین بار، ژاک دلور، رئیس کمیسیون اروپا، دردهه ۱۹۸۰ از رشد مسلمانان در اروپا به عنوان خطری برای امنیت این قاره یاد کرد. ساموئل هانتینگتون از دانشگاه هاروارد و برنارد لوئیز استاد ممتاز دانشگاه پرینستون و کارشناس امور خاورمیانه، ابعاد ثبات و امنیت اروپا را در قرن آینده به دلیل رشد فزاینده مسلمانان زیر سؤال بردند.

مسلمانان اروپا بعد از حوادث یازده سپتامبر از نظر سیاسی بسیار فعال شده‌اند. حادثه یازده سپتامبر موجب خیزش مسلمانان در اروپا یا به قول طارق رمضان «انقلاب خاموش در اروپا» شده است.[۱۲] مسلمانان اروپا به طرق زیر بر کشورهای اروپایی تأثیر می‌گذارند:

۱. بر سیاست داخلی این کشورها تأثیر می‌گذارند . نمونه آن موضع دولت فرانسه بر ضد جنگ عراق است. حضور ۱۵ میلیون مسلمان در مقابل ۷۰۰ هزار نفر یهودی در اروپا، سبب شده است اروپا جانب اعراب را

بگیرد. مسلمانان از رسانه‌های گروهی اروپا برای تأثیرگذاری بر افکار عمومی استفاده می‌کنند. به عنوان مثال، می‌توان از تظاهرات برخی کشورهای اروپایی به طرح پیشنهادی فرانسه نام برد که پوشیدن روسری برای دختران را در مدارس دولتی ممنوع کرده بود.

۲. به نظر اروپائیان بعد از یازده سپتامبر، مسلمانان اروپا به منبع تهدید برای اروپا تبدیل شده‌اند و از حملات تروریستی آنان نگرانند. کشف هسته‌های القاعده در آلمان، فرانسه، ایتالیا، انگلیس و اسپانیا، این نگرانی را تشدید کرده است. کشیش بیلی گراهام پس از حادثه ۱۱ سپتامبر گفت: «ما به اسلام حمله نمی‌کنیم، بلکه اسلام به ما حمله کرده است. خدای اسلام، خدای واقعی نیست (معاذالله) بنابراین اسلام دینی بسیار پلید و شوم است.»[۱۳]

۳. ادعا می‌شود که مسلمانان اروپا موجب افزایش جرایم دراین قاره شده‌اند. به گفته فوکویاما، ضریب همبستگی نیرومندی بین مهاجران و جرائم وجود دارد، همانطور که در آمریکا بین نژاد و جرائم وجود دارد.[۱٤] در رسانه‌های گروهی اروپا نیز این ادعا قوت گرفته است که بین اسلام و خشونت رابطه ارگانیک وجود دارد.[۱۵]

٤. مسلمانان اروپا وفاق داخلی ریشه دار بین سیاست و مذهب را در اروپا به چالش می‌کشند. پیم فورتوین، سیاستمدار هلندی استدلال کرد مهاجرت مسلمانان باید متوقف شود، زیرا مسلمانان روا داری سنتی هلندی‌ها را نمی‌پذیرند.[۱٦]

۵. به نظر اروپائیان مسلمانان هویت آنها را به طور جدی مورد تهدید قرار داده‌اند. یک سازمان امنیت داخلی فرانسه، درگزارشی که در سال ۲۰۰٤ تهیه نموده، از وجود ۳۰۰ ناحیه در کشور نام برده است که در آن وضعیت شبه جدایی‌طلبانه وجود دارد. در این نواحی واعظان بنیادگرای مسلمان فعال هستند. فرتین بولکشتاین یک عضو هلندی کمیسیون اتحادیه اروپا به شهرهای بزرگی در اروپا اشاره می‌کند که به زودی دارای اقلیت اروپایی می‌شوند. مهمترین آنها آمستردام و روتردام در خود هلند است. او نتیجه می‌گیرد که این امر، اروپا را اسلامی می‌کند.[۱۷]

مسلمانان در اروپا از مزایا و دست آوردهای تمدن غربی استفاده می‌کنند ولی در عین حال از مصرف‌گرایی افراطی غرب، اضمحلال خانواده، بی‌بند و باری، فساد و انحراف عقیدتی انتقاد می‌کنند. مسلمانان سعی می‌کنند از هضم شدن در فرهنگ غالب محل سکونتشان جلوگیری کنند. هانتینگتون در کتاب خود به نام «مارکیستیم» می‌گوید مسلمانان در اروپا مقاومت شدیدی در برابر یکپارچه شدن نشان می‌دهند. به نظر وی چه بسا اروپا تا ۲۵ سال آینده عمیقاً دچار تفرقه شود. او می‌گوید جوهر دید چند فرهنگی ضد تمدن اروپایی است، چون اساساً ضد ایدئولوژی غربی است.

فوکویاما به صراحت می‌گوید مسلمانان هویت اروپائیان را تهدید می‌کنند. او از اروپائیان می‌خواهد با قوت بیشتری از هویت فرهنگی یگانه خود دفاع کنند و تسلیم مسلمانان مهاجری نشوند که جذب فرهنگ میزبان

نمی‌شوند. درجریان مسابقه فوتبال بین تیم‌های ملی فرانسه و الجزایر، مسلمانان مهاجر شمال آفریقا در فرانسه، سرود ملی فرانسه (مارسیز) را هو کرند و اسم بن‌لادن را فریاد زدند.[۱۸]

## سیاست‌های امنیتی اتحادیه اروپا

هر چند اتحادیه اروپا دارای یک سیاست امنیتی مشترک است که به موجب پیمان ماستریخت در ۱۹۹۱ پایه‌گذاری شد، اما بحران بوسنی و کوزوو نشان داد این سیاست، فاقد کارآیی است. زیرا به گفته اشتورمر سیاست امنیتی مشترک فقط در حد وجود یک نام است.[۱۹] اتحادیه اروپا برای مقابله با تهدیدات امنیتی فاقد توانایی‌های لازم است. بر این اساس اتحادیه اروپا برای تأمین امنیت خود به آمریکا وابستگی شدیدی دارد. این اتحادیه از قابلیت کافی برای انتقال نیرو به مناطق بحرانی جهان، نظام جهانی اطلاعاتی، فضایی و شبکه گسترده پایگاه‌های نظامی برخوردار نیست، در حالی که آمریکا از همه این امکانات برخوردار است. اتحادیه اروپا حتی از حل و فصل بحران‌های داخلی خود مانند کوزوو ناتوان است. در صورتی که آمریکا توانایی مقابله با هر نوع تهدید امنیتی درهر گوشه‌ای از جهان را دارد. به طور کلی، اتحادیه اروپا در مقایسه با آمریکا، به دلایل زیر قادر نیست با چالش‌های امنیتی مقابله کند.

۱. اتحادیه اروپا ماهیتاً نهادی اقتصادی وسیاسی و نه نظامی است. با وجود برخی تلاش‌ها برای تعریف یک هویت دفاعی و امنیتی، این اتحادیه کاربرد ویژه نظامی و امنیتی ندارد. از این جهت برای آن نمی‌توان نقش یک بازدارنده نظامی را در برابر سایر بازیگران در نظر گرفت.

۲. رویکرد اتحادیه اروپا به مسایل و موضوعات امنیتی، بیشتر در حوزه مسایل نرم‌افزاری امنیت است نه حوزه سخت‌افزاری آن. در حالی که برای مقابله با چالش‌های امنیتی جدید، از سخت‌افزار به موازات نرم‌افزار استفاده می‌شود.[۲۰] در جریان جنگ عراق در سال ۲۰۰۳، آمریکا به طور هماهنگ و مشترک از هر دو ابزار استفاده کرد.

۳. مخالفت افکار عمومی در کشورهای عضو اتحادیه اروپا با نظامی‌گری و نیز وجود اختلاف‌نظر اعضای اتحادیه در خصوص مسایل امنیتی - دفاعی مانع از آن می‌شود رفتارهای نظامی‌گرایانه اتخاذ کنند.

٤. تفاوت زیاد بودجه و هزینه‌های دفاعی اتحادیه اروپا با آمریکا، به این اتحادیه اجازه نمی‌دهد در حوزه‌های امنیتی و نظامی با آمریکا رقابت کند. هزینه‌های دفاعی آمریکا دو برابر بیشتر از پیمان ناتو است و بودجه نظامی آن ٤۰۰ میلیارد دلار است.

بر این اساس، اتحادیه اروپا زیر چتر امنیتی آمزیکا است و بالطبع در خاورمیانه تابع آمریکا خواهد بود. با این توضیحات کلی، سیاست‌های امنیتی اتحادیه اروپا در خاورمیانه بررسی می‌شود.

باری بوزان، واضع نظریه مجموعه‌های امنیتی بر این باور است که در خاورمیانه سه مجموعه امنیتی شامل حوزه دریای مدیترانه، شامات و خلیج فارس وجود دارد. به نظر بوزان، اتحادیه اروپا در مجموعه‌های امنیتی خاورمیانه، نقش فرعی دارد. مشارکت اروپا در این مجموعه‌ها نه امنیتی و نظامی، بلکه بیشتر اقتصادی است. بر این اساس، سیاست‌های امنیتی اتحادیه اروپا در این سه مجموعه امنیتی بررسی می‌شود.

۱. **اتحادیه اروپا و چالش‌های امنیتی در مدیترانه؛** اروپایی‌ها در سال ۱۹۷۸ به طور رسمی پذیرفتند که امنیت اروپا به امنیت حوزه دریای مدیترانه پیوند خورده است. اتحادیه اروپا صریحاً گفته است شمال آفریقا برای عضویت در این اتحادیه، واجد شرایط نیست اما با هدف ایجاد ثبات در این منطقه به منظور پیش‌گیری از تهدیدهای مهاجرتی، جرایم، تروریسم و قطع جریان نفت و نیز برای سطحی از مشارکت اقتصادی و دریافت کمک مناسب است.[۲۱] جمعیت خاورمیانه بین سال‌های ۱۹٤۵ تا ۱۹۹۵ پنج برابر افزایش یافته و استمرار این رشد سریع، توسعه اقتصادی منطقه را با خطر روبرو کرده است. این مسئله موجب مهاجرت‌های گسترده به اروپا می‌شود و مشکلات امنیتی آن را دامن می‌زند. صریح‌ترین شیوه اظهارنظر در این خصوص در ناتو صورت می‌گیرد که از خاورمیانه به ویژه حوزه دریای مدیترانه، به عنوان منطقه تهدید بالقوه برای اتحادیه اروپا نام می‌برد.[۲۲]

از دید اروپا، رفع تهدیدات امنیتی، از طریق کمک‌های اقتصادی میسر است. اتحادیه اروپا در نظر دارد یک منطقه آزاد تجاری «اروپایی - مدیترانه‌ای» تا سال ۲۰۱۰ ایجاد کند. این مسئله در بارسلون در سال ۱۹۹۵ پذیرفته شد.[۲۳] به نظر باری بوزان این تلاش آشکارا از جانب اتحادیه اروپا با هدف روبرو شدن با گستره‌ای از تهدیدهای «ملایم امنیتی» از حوزه پیرامونی خود در جنوب بود و با این ذهنیت به آن پرداخته می‌شد که اقدامات آزاد سازی اقتصادی نه تنها مهاجرت را ثبات می‌بخشد، بلکه دموکراسی و صلح دموکراتیک را نیز تقویت می‌کند.[۲٤] همچنین این امر می‌تواند از تأسیس رژیم‌های تندرو در سواحل شمالی آفریقا مثل الجزایر جلوگیری به عمل آورد. اتحادیه اروپا آشکارا از اقدام دولت الجزایر در سرکوب پیروزی انتخاباتی جبهه نجات اسلامی الجزایر پشتیبانی کرد.

در همین زمینه اتحادیه اروپا در صدد است فرمول نفتا (پیمان کشورهای آمریکای شمالی در زمینه تجارت آزاد) را در مدیترانه پیاده کند. اتحادیه اروپا بر این باور است که چنین الگویی در مدیترانه می‌تواند همانطور که آمریکایی‌ها بر اساس پیمان نفتا در مکزیک سرمایه‌گذاری کرده و ضمن ارتقای سطح زندگی مکزیکی‌ها، از مهاجرت آنان به آمریکا جلوگیری کرده است، اتحادیه اروپا هم می‌تواند به چنین اقدامی مبادرت کند.[۲۵]

اتحادیه اروپا همچنین در چارچوب ناتو طرحی تحت عنوان «ابتکار گفت و گوهای مدیترانه‌ای» را با کشورهای حوزه دریای مدیترانه از سال ۱۹۹٤ آغاز کرده است. اعضای ناتو در چارچوب این طرح با کشورهای

این حوزه، همکاری دارند. این طرح، کشورهای اسرائیل، اردن، مصر، الجزایر، تونس، مراکش و موریتانی را در برمی‌گیرد. همکاری ناتو در چارچوب این طرح، به انجام آزمایش‌های نظامی، عملیات جستجو و نجات، مقابله باحملات احتمالی با استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی و تهدیدات نوین امنیتی از جمله تروریسم محدود است.[۲۶]

البته اتحادیه اروپا به مقوله امنیت از بعد نظامی هم بی‌توجه نبوده است. از سال ۱۹۹۵، اتحادیه اروپا چند نیروی جدید را سازماندهی کرده است که شامل نیروهای اروپا با مقر فرماندهی در ایتالیا و نیروی دریایی اروپا متشکل از ارتش کشورهای فرانسه، ایتالیا، اسپانیا و پرتقال می‌شود. این نیروها به طور اساسی در مدیترانه غربی درگیر هستند و تمایلی ندارند نقش مهمی در خاورمیانه ارائه دهند. به طور کلی، اتحادیه اروپا بر این باور است که رفع تهدیدات امنیتی از سوی کشورهای شمال آفریقا با حضور نظامی و توسل به قوه قهریه و گسترش تسلیحات نظامی میسر نیست.

۲. **اتحادیه اروپا و چالش‌های امنیتی در حوزه شامات**؛ اتحادیه اروپا قبلاً توجه زیادی نسبت به روند صلح خاورمیانه از خود نشان نمی‌داد. این امر ۲ دلیل داشت. نخست اینکه اکثر کشورهای اروپایی از نظر تاریخی وجهه خوش آیندی در اسرائیل ندارند، این امر ناشی از روابط تاریخی آنها با اعراب است. این مسئله اعتبار اتحادیه اروپا را در روند صلح خاورمیانه زیر سؤال می‌برد. دوم اینکه اروپائیان سالیان متمادی است در روند مذاکرات صلح اعراب و اسرائیل به خاطر انحصارطلبی آمریکا، در حاشیه قرار گرفته‌اند.

مواضع اتحادیه اروپا نسبت به روند مذاکرات صلح اعراب و اسرائیل را از بیانیه سران این اتحادیه در آوریل ۱۹۹۹ در برلین می‌توان استنباط کرد. در این بیانیه، اتحادیه اروپا پشتیبانی خود را از گفت و گوی متکی بر اصول «زمین در مقابل صلح» و تضمین امنیت اجتماعی و فردی ملت‌های اسرائیل و فلسطین اعلام نمود. در این بیانیه آمده است: «اتحادیه اروپا به تصمیم مجلس ملی فلسطین و جمعیت‌های وابسته به آن در تأکید بر الغای بندهای موجود در میثاق ملی فلسطین که خواهان نابودی اسرائیل بوده است و نیز تأکید مجدد این مجلس بر شناسایی اسرائیل و زندگی مسالمت‌آمیز با آن خوش آمد می‌گوید.»[۲۷]

بعد از حوادث یازده سپتامبر ۲۰۰۱، سیاست اتحادیه اروپا نسبت به روند صلح خاورمیانه دچار یک تحول اساسی شد. برای نخستین بار اتحادیه اروپا اعلام نمود برقراری صلح بین اعراب و اسرائیل، برای ثبات و امنیت اروپا بسیار حایز اهمیت است. به همین دلیل در اجلاس وزرای خارجه اتحادیه اروپا در فوریه ۲۰۰۲ تأکید شد مسئله صلح خاورمیانه در حوزه امنیتی آن قرار دارد.[۲۸] بر این اساس اتحادیه اروپا به فرایند صلح در این منطقه پیوست. نمونه آن «نقشه راه» است که اتحادیه اروپا آن را پذیرفته است.

با این حال تفاوت‌هایی بین مواضع و عملکرد اتحادیه اروپا و آمریکا نسبت به روند صلح خاورمیانه مشاهده می‌شود؛

۱) دیدگاه رهبران اتحادیه اروپا برخلاف آمریکا نسبت به روند صلح خاورمیانه یکپارچه نیست. ۲۵ کشور عضو این اتحادیه، همانند آمریکا نسبت به روند صلح، سیاست منسجمی ندارند.

۲) مشارکت اتحادیه اروپا هر چند بیشتر اقتصادی است، اما کمک‌های مالی آن در مقایسه با کمک‌های مالی آمریکا به هیچوجه قابل مقایسه نیست. در مدت ۱۰ سالی که از انعقاد صلح کمپ دیوید می‌گذرد، آمریکا ۱۰۰ میلیارد دلار برای روند صلح به اسرائیل و مصر کمک کرده است.[۲۹] در مقابل، کمک‌های مالی اتحادیه اروپا بسیار کم و آن هم فقط به فلسطینی‌ها بوده است. در این راستا، اتحادیه اروپا بخشی از هزینه‌های دولت فلسطین شامل حقوق مدیران، پلیس، نیروهای امنیتی و معلمان را پرداخت کرده است.[۳۰]

۳) اتحادیه اروپا به ملاحظات امنیتی- سیاسی اسرائیل کمتر از آمریکا حساسیت نشان می‌دهد، در حالی که هدف اصلی آمریکا درخاورمیانه، حفظ امنیت اسرائیل است. زیرا گروه‌های ذی‌نفوذ یهودی که بر سیاست‌های آمریکا تأثیر می‌گذارند، در اروپا از چنان قدرت و نفوذی برخوردار نیستند. بلکه بر عکس، همانطور که گفته شد به دلیل تعداد زیاد اعراب مسلمان در اروپا، اروپا ناگزیر است، جانب فلسطینی‌ها را بگیرد. اتحادیه اروپا همواره از اقدامات تلافی‌جویانه اعراب احساس نگرانی می‌کند.

۳. **اتحادیه اروپا و چالش‌های امنیتی در حوزه خلیج فارس**؛ در حوزه خلیج فارس، مهمترین نگرانی اتحادیه اروپا وابستگی آن به انرژی این منطقه است. اتحادیه اروپا بزرگترین وارد کننده نفت و گاز در جهان است. اتحادیه اروپا ۵۰ درصد از انرژی مصرفی خود را وارد می‌کند که این رقم در سال ۲۰۳۰ به ۷۰ درصد خواهد رسید. بخش عمده‌ای از این انرژی از حوزه خلیج فارس تأمین می‌شود. بر این اساس، جنگ ۱۹۹۱ خلیج فارس که به «جنگ نفت» معروف شد، شدیداً موجب نگرانی اتحادیه اروپا گردید. زیرا این جنگ موجب شد کنترل منابع انرژی منطقه در دست آمریکا قرار گیرد. آمریکا بعد از جنگ خلیج فارس، با انعقاد قراردادهای نظامی دو جانبه باکشورهای حوزه خلیج فارس مانند کویت، بحرین، قطر، امارات متحده عربی و عمان و نیز ایجاد ناوگان پنجم خود در خلیج فارس و دریای سرخ، نقش اصلی نظامی و امنیتی را در منطقه برعهده گرفت.

به نظر یوردیس فون لوهازن جنگ خلیج فارس، جنگی بر ضداروپا بود. بدنبال آن اتحادیه اروپا برای تضمین دسترسی بلند مدت خود به انرژی به ایران روی آورد. زیرا ایران تنها کشور در حوزه خلیج فارس بود که آمریکا در آن هیچگونه نفوذی نداشت. بلکه از زمان انقلاب اسلامی ایران روابط دو کشور خصمانه بود. اما آمریکا باتصویب قانون داماتو که سرمایه‌گذاری بیش از ۴۰ میلیون دلار در صنایع نفت و گاز ایران را تحریم می‌کرد، در صدد بر آمد اتحادیه اروپا را از دسترسی به منابع نفت و گاز ایران باز دارد و امنیت آن را از نظر انرژی به مخاطره اندازد. کریستوس پاپوتیس کمیسر انرژی اتحادیه اروپا با ابراز نگرانی عمیق از قانون داماتو

اعلام کرد این قانون مشکلات جدی و بزرگی برای صنعت نفت اروپا ایجاد خواهد کرد. یک هفته بعد از اعلام قانون داماتو، کشورهای عضو اتحادیه اروپا به طور یکپارچه با آن مخالفت کردند.

در جنگ دوم خلیج فارس درسال۲۰۰۳،کشورهای عضو اتحادیه اروپا به غیر از انگلستان با حمله آمریکا به عراق مخالفت کردند. اما این مخالفت صرفاً اعلانی بود و نه اعمالی، زیرا اتحادیه اروپا نمی‌توانست برای جلوگیری از حمله آمریکا به عراق اقدام جدی کند. اما بعد از اینکه آمریکا با مشکلات بسیار در عراق روبرو شد، ازناتو برای برقراری امنیت درعراق کمک خواست.

به دنبال آن لهستان از ناتو درخواست کرد کنترل بخش‌هایی از مناطق تحت اداره خود را در عراق برعهده گیرد. اما ناتو اعلام کرد در آموزش نیروهای امنیتی و پلیس عراق آماده است به آمریکا کمک کند. پس از آن حدود ٦۰ نفر از نیروهای ناتو در عراق مستقر شدند که قرار است به ۲۰۵ نفر افزایش یابند.[۳۱] بدیهی است که این نیروی اندک در مقابل حضور ۱۳۰ هزار نفر نیروی نظامی آمریکا در عراق نقش حاشیه‌ای بر عهده دارد و نقش اصلی در بر قراری امنیت را نیروهای نظامی آمریکا در عراق بر عهده دارند.

ناتو همچنین اجلاس‌های مشترکی با کشورهای خلیج فارس برگزار کرده است. یکی از این اجلاس‌ها در ۲۰۰۵ در رم برگزار شد و «اجلاس مشترک ناتو و کشورهای خلیج فارس» نام گرفت.[۳۲] ممکن است ناتو در آینده نقش مهم‌تر و مؤثرتری در منطقهٔ برعهده گیرد، ولی درحال حاضر نقش آن بسیار کم رنگ است.

به طور کلی آمریکا تمایلی ندارد حضور و نفوذ اتحادیه اروپا در منطقه را افزایش دهد. در دوران جنگ سرد، هدف اصلی آمریکا درخلیج فارس، جلوگیری از نفوذ شوروی بود، اما پس از فروپاشی شوروی، هدف اصلی آمریکا مخالفت با نفوذ قدرت‌های بزرگ اروپایی در این منطقه است.[۳۳]

اتحادیه اروپا از آسیب‌پذیری خود در حوزه خلیج فارس، وقوف کامل دارد. اتکای زیاد آنها به نفت خلیج فارس و سهم بزرگ آنها از تجارت منطقه با قدرت نظامی آنها در این قسمت حساس از جهان، تناسبی ندارد. دراین حوزه، بیش از هر قسمت دیگر خاورمیانه، اتحادیه اروپا با برتری استراتژیک آمریکا باید رقابت کند. اروپائیان به این نتیجه رسیده‌اند که نخواهند توانست برتری ایالات متحده در حوزه خلیج فارس را به چالش بکشند. کشورهای خلیج فارس نیز از نظر امنیتی کاملاً به آمریکا متکی هستند و این کشور را حامی بزرگ خود می‌دانند.

# زیرنویس‌ها و یادداشت‌ها

۱- ***فصلنامه مطالعات خاورمیانه***، شماره ۱۵-۱٤ ( تابستان و پائیز ۱۳۷۷) ص ۱٦۲.

۲- خاویر سولانا، «اروپایی امن‌تر در دنیایی بهتر»، ***فصلنامه سیاست خارجی***، سال هفدهم، شماره ۳ ( پاییز ۱۳۸۲) صص ۹۷-۷۹٦.

۳- اصغر جعفری ولدانی، ***روابط خارجی ایران بعد از انقلاب اسلامی*** ( تهران: انتشارات آوای نور، ۱۳۸۲) ص ۲٤۲.

٤- شرق، ۱۳ اسفند۱۳۸۲.

۵- ایران. ۱۸ تیر ۱۳۸٤.

6- ***The Non Proliferation Review***, Spring- 2004.

۷- سولانا، پیشین، ص ۷۹٦.

8- Greater Middle East Partnership- G8 Plan..

۹- «پنج نبرد جهانی شدن»، ***سیاست خارجی***، شماره ۳ (پاییز ۱۳۸۲) ص ۸۲٤

۱۰- «وزنه سیاسی مسلمانان اروپا» ***همشهری دیپلماتیک***، شماره ۲۷ ( ۹ ابان ۱۳۸۳) ص ۱٤.

۱۱- بنگرید به:

***International Herald Tribune***, Sep.20 ,2004

۱۲- طارق رمضان، «انقلاب خاموش در اروپا»، ***همشهری دیپلماتیک***، شماره ۲۷ ( ۹ آبان ۱۳۸۳) ص ٦.

۱۳- «اسلام سیاسی»، ***همشهری دیپلماتیک***، شماره ۲۷، (۹ آبان ۱۳۸۳) ص ۱۲.

۱٤- فوکویاما، «جدال هویت در اروپا»، ***همشهری دیپلماتیک***، شماره ۲۷ (۹ آبان ۱۳۸۳) ص ٤.

۱۵- همان.

۱٦- غسان سلامه، «خاورمیانه در کشاکش میان اقیانوس اطلس و مدیترانه»، ***فصلنامه مطالعات خاورمیانه***، شماره ۱۵-۱٤ ( تابستان و پاییز ۱۳۷۷) ص ۱٤۸.

۱۷- بنگرید به:

***International Herald Tribune***, Sep.20,2004

18- Ibid.

۱۹- میشاییل اشتورمر، «سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا»، ***سیاست خارجی***، شماره ۲، (تابستان ۱۳۷۵)، ص ٤٧٤.

20- Barry Buzan, Ole Waver and pap de Wild, ***Security: A new Framework For Analysis*** (Boulder: lynne Rienner co.1998)

21- Rosemary Holis, "Europe and the Middle East: Power by Wealth", ***International Affairs***. 73:1, 1997.

۲۲- باری بوزان، «خاورمیانه: ساختاری همواره کشمکش‌زا»، ***فصلنامه سیاست خارجی***، سال شانزدهم، شماره ۳(پاییز ۱۳۸۱) ص ٦٦٥.

23- Marina Ottaway and Thomas Carothers, ***The Greater Middle East Initiative: off To a False Story***, Policy Brief,29 March, 2004.p.4.

۲٤- بوزان، پیشین، ص ٦٦٦.

۲۵- جورج اوون، «مؤلفه‌های اقتصادی امنیت درخاورمیانه، گزینه‌های فرا روی خاورمیانه در قرن بیست و یکم» در کتاب ***چهره جدید امنیت در خاورمیانه***، ترجمه قدیر نصری،( تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳) صص٩٦-۲۹۳.

۲٦- ***کتاب اروپا، ویژه روابط ایران و اتحادیه اروپا***، شماره ۲ ( تهران: انتشارات ابرار معاصر، ۱۳۸۲) ص ۱۷۹.

۲۷- ***فصلنامه مطالعات خاورمیانه***، سال ششم، شماره ۱۷ ( بهار ۱۳۷۸) ص ۱۷۳.

۲۸- بنگرید به:

EU Disagree With U.S. Concept on Axis of Evil, ***Bejin Times***, Feb.10, 2002.

29- Ch.A.Ribenberg, ***Israel and The American National Interests: A Critical Examination***, (Chicago: University illinois Press, 1986).

30- Martin Walker, "EU Seeks Bigger Role in Middle East Peace", ***The Guardian***, Jan. 17, 1998.

۳۱- ***همشهری دیپلماتیک***، شماره ۲۳ (آبان ۱۳۸۳) ص ۱۵.

۳۲- ***شرق***، ۲۸ فروردین ۱۳۸٤.

33- David W.Lesch. ***The middle East and United States, A Historical Reassesment***, Trint University, 1996.

# گفتار هفتم

## ژئوپولیتیک خلیج فارس در آغاز هزاره جدید

در آغاز هزاره جدید، ژئوپولیتیک خلیج فارس دچار تحول اساسی خواهد شد. در نظریه‌های ژئوپولیتیکی گذشته، خلیج فارس جزو سرزمین‌های حاشیه‌ای به شمار می‌رفت. اما در نظریه‌های جدید، خلیج فارس به سرزمین هارتلند یا محور یا به گفته لوهازن به «مرکز مرکز» تبدیل شده است.

همچنین با اهمیت‌یابی اقتصاد در نظام جدید جهانی، مناطقی در جهان اهمیت خواهند یافت که از نظر انرژی غنی باشند. از این‌رو خلیج فارس در نظریه‌های ژئواکونومیکی موقعیت بی‌نظیری در آغاز هزاره سوم میلادی خواهد داشت. به طوری که هیچ منطقه‌ای در جهان نمی‌تواند از این نظر با آن رقابت کند.

این عوامل موجب شده است حوزه خلیج فارس درنظام جدید جهانی، بیش از گذشته مورد توجه قدرت‌های بزرگ قرار گیرد. به طوری که از آغاز دهه ۱۹۹۰ رقابت شدیدی بین قدرت‌های بزرگ برای کنترل منابع انرژی خلیج فارس آغاز شده است. باتوجه به افزایش مصرف انرژی در آغاز هزاره جدید، این رقابت در آینده شدیدتر خواهد شد.

در این گفتار، ابتدا جایگاه خلیج فارس در نظریه‌های مکیندر، اسپایکمن، لوهازن، لانواک و شرایبر بررسی خواهد شد. سپس با ذکر آماری، جایگاه خلیج فارس از نظر انرژی تا سال ۲۰۲۰ مورد بررسی قرار خواهد گرفت. در پایان نیز رقابت آمریکا با اروپا در منطقه خلیج فارس بررسی می‌شود.

## جایگاه خلیج فارس در نظریه‌های ژئوپولیتیک

هالفورد مکیندر ( ۱۹٤۷-۱۸٦۱) در مقاله‌ای تحت عنوان «محور جغرافیایی تاریخ» که در ۱۹۰٤ منتشر شد، اعلام نمود برای کسب قدرت جهانی،کشوری موفق خواهد شد که خشکی‌های زمین را در اختیار داشته باشد. وی نظریه هارتلند یا محور یا قلب زمین را ارائه کرد. بر اساس این نظریه، هر دولتی که بر هارتلند حاکم باشد، بر جهان مسلط خواهد بود. از نظر وی اروپای شرقی هارتلند بود. مکیندر متذکر شد ناحیه هارتلند را یک حاشیه هلالی شکل محاصره کرده است و اگر کشوری که ناحیه هارتلند را در اختیار دارد، بتواند بر سرزمین‌های حاشیه مسلط شود و به این ترتیب به دریا را ه یابد «آنگاه امپراتوری جهان در معرض دید خواهد بود.»

در نظریه مکیندر خلیج فارس جزو حاشیه هلالی شکل بود. به همین دلیل جزو مناطق کلیدی کشمکش بین آمریکا و شوروی به شمار می‌رفت. با توجه به اینکه هارتلند در تصرف دولت شوروی بود، این امر سبب نگرانی دائم آمریکا شد. آمریکایی‌ها نگران تسلط شوروی بر حاشیه هلالی شکل بودند. لذا به انعقاد پیمان‌های نظامی مانند ناتو، سنتو و سیتو در این ناحیه اقدام نمودند. آنها همچنین به ایجاد پایگاههای نظامی در سرتاسر هلال حاشیه‌ای مبادرت کردند. هدف این اقدامات آمریکا مبارزه با قدرت هارتلند یعنی شوروی و جلوگیری از گسترش آن به طرف خارج از منطقه محور بود.

در سال‌های بعد یکی دیگر از صاحب نظران ژئوپولیتیک به نام ان‌جی اسپایکمن با ایجاد تغییراتی در نظریه هارتلند، نظریه ریملند (سرزمین حاشیه) را ارائه داد. وی معتقد بود هر دولتی که ریملند را کنترل کند، بر جهان حکومت خواهد کرد. در نظریه اسپایکمن، خلیج فارس جزو ریملند بود.

اس. بی کُهن نیز نظریه «کمربندهای شکننده» را ارائه داد که خلیج فارس و خاورمیانه در آن جای می‌گرفت. بر اساس نظریه وی خاورمیانه میان دو قدرت بری و بحری یعنی شوروی و آمریکا واقع شده است و لذا در زیر فشار این دو قدرت خرد می‌شود.

در سال ۱۹۹٦ یوردیس فون لوهازن کتابی تحت عنوان«امپراتوری‌ها و قدرت: ژئوپولیتیک امروزین» منتشر کرد. وی دراین کتاب از خلیج فارس به منزله «مرکز مرکز» نام می‌برد. وی می‌نویسد نقشه جهان به سادگی به ما نشان می‌دهد قاره‌های سیاره زمین همچون سه نوار خاکی از شمال به جنوب کشیده شده‌اند. نخستین نوار از آلاسکا تا سرزمین آتش است که دنیای جدید را در بر می‌گیرد: آمریکا. دومین نوار که از دماغه شمال به دماغه امید نیک کشیده شده و ضلع قاره‌ای دنیای قدیم را تشکیل می‌دهد: ارو آفریقا (اروپا و آفریقا) و سومین نوار از کامچاتکا به تاسمانی است که از چین و آسیای جنوب شرقی و اندونزی می‌گذرد و ضلع شرقی آن را می‌سازد: استرالیا و آسیا.

میان دو نوار اروپا و آفریقا و استرالیا و آسیا،سرزمین‌های روسی – سیبریه - واقع شده‌اند و در مرزهای جنوبی آن خاورمیانه قرار دارد. خاورمیانه مرکز دنیای قدیم است، مرکزی که در دل آن، منطقه خلیج فارس قراردارد و به منزله «مرکز مرکز» شناخته می‌شود. منطقه خلیج فارس پاشنه اشیل قاره قدیم است؛ همچون شانه زیگفرید که برگ درخت زیرفون روی آن افتاد. در این منطقه فقط مسئله نفت مطرح نیست. درهیچ جای دیگر، اقیانوس‌ها تا به این حد در آفریقا و اورآسیا رخنه نکرده‌اند: اقیانوس هند، با دو بازوی خود یعنی دریای سرخ و خلیج فارس و اقیانوس اطلس از راه دریای مدیترانه و دریای سیاه. در میان این دو اقیانوس که به یک اندازه از سواحل آفریقا و آسیا فاصله دارند، سرزمین باستانی اور (Ur ) در مصب رودخانه‌های دجله و فرات قرار گرفته است. این منطقه که همان «مرکز مرکز» را تشکیل می‌دهد، از هر جهت حساس‌ترین نقطه دنیای قدیم است. هر گونه آشفتگی که براثر عوامل بیرونی در این منطقه پدید آید، پی‌آمدهایی برای دو قاره اروپا و آفریقا خواهد داشت.

خلیج فارس دقیقاً دراین منطقه حساس یعنی در محل تلاقی محورهای بزرگ ارتباطی زمینی قرار دارد که خاور دور رابه آفریقا و اروپا و هند متصل می‌کند. هر قدرتی که دراینجا استقرار یابد به صرف همین واقعیت، می‌تواند پشتیبان یا تهدیدی همه جانبه برای جناح ها یا خطوط جبهه خلفی نه فقط کشورهای خاورمیانه، بلکه وَرای آن، جناح‌ها یا خطوط جبهه خلفی اروپا، شبه قاره هند و آفریقا به شمار آید. وانگهی چنین امری می‌تواند پیش طرح تکوین جبهه سومی را در برابر قدرت نظامی روسیه تشکیل دهد و خطوط جبهه خلفی کشور متحد آمریکا یعنی ترکیه را در برابر روسیه تقویت کند و بر کشورهای مصر، سوریه، ایران و نیز اروپا و ژاپن- عمدتاً از طریق نفت – فشار وارد کند.[۱]

## جایگاه خلیج فارس در نظریه‌های ژئواکونومیک

یکی از ویژگی‌های اصلی نظام جدید جهانی، اهمیت یابی اقتصاد در عرصه جهانی است. به طوری که قدرت اقتصادی تعیین کننده جایگاه و نقش کشورها در نظام بین المللی است. در این راستا مناطقی اهمیت می‌یابند که از نظر انرژی غنی باشند. بنابراین در نظام جدید جهانی، مناطق ژئواکونومیک اهمیت بیشتری یافته‌اند.

بر این اساس، در توازن قدرت‌های آینده، برتری از آن قدرتی خواهد بود که بر مناطق ژئواکونومیکی تسلط داشته باشد. از این نظر هر کشوری که بر خلیج فارس تسلط داشته باشد، برجهان مسلط خواهد بود. از نظریه‌پردازان ژئواکونومیک می‌توان ادوارد لاتواک و ژان ژاک شرایبر را نام برد.

شرایبر در کتاب « تکاپوی جهانی» نوشته است: «آمریکایی‌ها سرانجام به اهمیت عربستان سعودی پی می‌برند و کارشناسان پنتاگون به این نتیجه می‌رسند که این قلعه را هر که در دست داشته باشد، برتری بزرگی

خواهد داشت، حتی می‌گویند ظرف ۱۰ سال هرکه بر عربستان و خارمیانه مسلط باشد، بر همه قاره اروپا مسلط خواهد بود.»[۲]

به این ترتیب خلیج فارس که در نظریه‌های مکیندر و اسپایکمن، ریملند، محسوب می‌شد، در نظریه‌های جدید به هارتلند تبدیل و بر اهمیت آن افزوده می‌شود. این مسئله مورد توجه آمریکا نیز بوده است. لذا در نظم نوین جهانی خلیج فارس جایگاه شایسته‌ای دارد.

## جایگاه خلیج فارس در نظم نوین جهانی

برای نخستین بار جرج بوش، رئیس جمهوری آمریکا در جریان جنگ خلیج فارس در ۱۹۹۰ از نظم نوین جهانی سخن گفت. این نظم در ارتباط با آینده مناسبات جدید جهانی است و در واقع بیان کننده دیدگاه‌های آمریکا در آغاز هزاره جدید است. آمریکا در نظر دارد در نظم نوین جهانی هژمونی خویش را به عنوان برترین قدرت جهانی تثبیت کند. جرج بوش پدر در این زمینه گفته است: «ایالات متحده آمریکا به‌رغم ظهور مراکز جدید قدرت، کماکان یگانه کشوری است که از توان واقعی جهانی برای اعمال قدرت سیاسی، اقتصادی و نظامی درتمام ابعادش برخوردار است... در دهه ۱۹۹۰ همچون بخش اعظمی از تاریخ هیچگونه جایگزینی برای رهبری آمریکا وجود ندارد. مسئولیت ما حتی در عصر نوین نیز محوری و گریزناپذیر است.»[۳]

اما هژمونی آمریکا بر جهان، بدون اعمال هژمونی آن بر خلیج فارس امکان‌پذیر نبود. به همین جهت، نظم نوین جهانی در واقع طرحی نو، برای کنترل مناطق مهم ژئوپولیتیک و ژئواکونومیک جهان توسط آمریکا بود. تئوریسین‌ها و استراتژیست‌های آمریکایی به خوبی دریافته بودند رهبری یگانهٔ آمریکا بر جهان و تبعیت اروپا از آمریکا، بدون هژمونی این کشور بر خلیج فارس امکان‌پذیر نخواهد بود.

جرج بوش به هنگام بحران خلیج فارس د ر۱۹۹۱ در گزارشی تحت عنوان «استراتژی امنیت ملی آمریکا» به کنگره چنین گفت:«تأمین مستمر عرضه انرژی برای پیشرفت و امنیت ما حیاتی است. تمرکز ٦٥ درصد از ذخایر شناخته شده نفت جهان در خلیج فارس، بدین معنی است که ما باید تضمین کنیم در آینده هم به مواد نفتی باقیمت قابل رقابت دربازار جهان دسترسی داشته باشیم و هم باید بتوانیم به هر گونه اختلال عمده‌ای در عرضه نفت در این منطقه، پاسخی مناسب و سریع بدهیم.»

این برای اولین بار بودکه آمریکا از تأمین نفت فقط برای خود سخن می‌گفت و ذکری از متحدین خود به میان نمی‌آورد. به هر حال بحران خلیج فارس فرصت بسیار نادری در اختیار آمریکا قرار داد تا هژمونی خود را بر منطقه اعمال کند. به دنبال آن آمریکا نیروهای نظامی خود را د رمنطقه مستقر، با کشورهای کویت، عربستان،

بحرین، قطر، امارات عربی متحده و عمان قراردادهای نظامی امضاء و برای اولین بار بـه تأسیس ناوگـان پـنجم خود در خلیج فارس و دریای سرخ اقدام کرد.

## جایگاه خلیج فارس از نظر انرژی

از ۱۰۰۳ میلیارد بشکه کل ذخایر اثبات شده نفت در جهان، ٦٦٣ میلیارد بشکه آن طبق جدول زیر در خلیج فارس است.

**ذخایر اثبات شده نفت در مناطق مختلف جهان در ۲۰۰۷**

واحد: میلیارد بشکه

| عنوان | خلیج فارس | آمریکای شمالی و جنوبی | آفریقا | اروپا | آسیای دور و اقیانوسیه | کل جهان |
|---|---|---|---|---|---|---|
| ذخایر نفت | ٦٦٣ | ۱۵۸ | ٦۲ | ۷٦ | ٤۳ | ۱۰۰۳ |
| سهم ( درصد) | ٦٦ | ۱۵/۸ | ٦/۲ | ۷/٦ | ٤/۳ | ۱۰۰ |

علاوه بر آن، نفت خلیج فارس از ویژگی‌هایی مانند بازدهی بالای چاه‌های نفت، پایین بـودن هزینـه تولیـد، ارزان بودن هزینه حمل و نقل، کیفیت بالای نفت خام، امکان کشف ذخـایر جدیـد و بـالا بـودن میـزان ذخـایر چاه‌های نفت برخوردار است. در هر چاه نفت در منطقه خلیج فارس بین ۲۵۰ هزار تن تـا ۱ میلیـون تـن نفـت ذخیره وجود دارد، در حالی که این رقم در ونزوئلا حدود ۲۰ هزار تن و در آمریکا ٦۰۰ تن است.

هر چند در سالهای اخیر کوشش‌های فراوانی در جهت جایگزین کردن نفت با دیگر منـابع انـرژی صـورت گرفته و در مواردی موفقیت‌هایی نیز به دست آمده، اما به هیچوجـه از اهمیـت نقـش حیـاتی و حـساس نفـت کاسته نشده، بلکه باتوجه به افزایش نیازهای جهانی، تنوع فراورده‌های آن به عنوان ماده اولیـه در صـنایع رو بـه گسترش پتروشیمی، بر اهمیت آن افزوده شده است. طبق برآورد مصرف کل سالانه انرژی دنیا در ۲۰۲۰ حـدود ۷۵ درصد بیشتر از مصرف کل انرژی در سال ۱۹۹۰ خواهد بود.[٤]

آژانس بین‌اللملی انرژی در سندی به نام «چشم‌اندازهای انرژی جهانی تـا سـال ۲۰۲۰» در مـورد وابـستگی فزاینده به نفت خلیج فارس در آینده، پیش‌بینی‌هایی به عمل آورده است. بر اساس این پیش‌بینی‌ها، تولیـد نفـت از ٦۲/۷ میلیون بشکه در روز در سال ۱۹۹٦ به ۷۸/۹ میلیون بـشکه در روز در سـال ۲۰۱۰ و سـپس بـا انـدکی

کاهش به ۷۲/۲ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۲۰ خواهد رسید. در فاصله بین ۱۹۹٦ تا ۲۰۲۰ تولید جهانی نفت در خارج از حوزه خلیج فارس از ٤٥/٥ میلیون بشکه در روز به ۲۷ میلیون بشکه در روز کاهش خواهد یافت. در مقابل، طی همین مدت، تولید نفت خلیج فارس از ۱۷/۲ میلیون بشکه در روز به ٤٥/۲ میلیون بشکه در روز خواهد رسید؛ یعنی ١٦٢/٧ درصد رشد خواهد داشت.[٥]

وابستگی آمریکا و اروپا به نفت خلیج فارس نیز افزایش خواهد یافت. واردات نفت آمریکا از ۲۵ درصد در سال ۱۹۹۰ به ۵۷ درصد افزایش یافته است.[٦] در این میان، وابستگی اتحادیه اروپا و ژاپن به نفت خلیج فارس بیشتر از آمریکا است. اتحادیه اروپا ۸۸ در صدد نفت مورد نیاز خود را از خارج تأمین می‌کند. ژاپن نیز تمام نفت مصرفی خود را از خارج وارد می‌کند. این مسئله موجب شده است کشورهای صنعتی نسبت به امنیت انرژی مورد نیاز خود ابراز نگرانی کنند.

## چالش آمریکا و اروپا در حوزه خلیج فارس

در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، موفقیت طرح مارشال و بازسازی اروپا و ژاپن مرهون قیمت ارزان نفت بود. جرج مارشال، وزیر خارجه وقت آمریکا در سال ۱۹٤۸ اظهار داشت:« نفت خلیج فارس عامل مهمی در موفقیت برنامه بازسازی اقتصادی اروپا و تداوم رفاه اقتصادی آن است.»[۷] پرزیدنت آیزنهاور نیز در خاطرات خود این مطلب را تأیید نموده و نوشته است: «نفت خلیج فارس برای اروپا پیوسته اهمیت بیشتری پیدا کرده است. اقتصاد اروپا در صورت قطع نفت، متلاشی خواهد شد و در نتیجه این امر، آمریکا نیز در وضع بسیار دشواری قرار خواهد گرفت.»[۸]

اما در اوایل دهه ۱۹۷۰ وضعیت کاملاً بر عکس شد. اروپای غربی و ژاپن که تا دیروز به کمک‌های آمریکا نیاز داشتند، به صورت رقبای اقتصادی جدی برای آمریکا در آمدند. آمریکا دیگر نه تنها اقدامی به تزریق سرمایه‌های آمریکایی به اقتصاد اروپا و ژاپن نکرد، بلکه سیاست خود را در جهت مقابله باتوان اقتصادی و صنعتی آنها جهت داد. در نخستین گام، دولت نیکسون برای حفظ قابلیت رقابت کالاهای آمریکایی در بازارهای جهانی در برابر ژاپن و اروپا، نرخ برابری دلار را در سال ۱۹۷۱ کاهش داد.

در دومین گام، دولت نیکسون خواهان افزایش بهای نفت از اوایل سال ۱۹۷۱شد. اینهایم می‌نویسد یکی از اهدافی که آمریکا از افزایش بهاء نفت دنبال می‌کرد، کاهش توان رقابت اقتصادی آلمان و ژاپن بود که به نفت وارداتی بسیار وابسته بودند. وی می‌نویسد: «افزایش قیمت نفت، منافع اقتصادی زیادی برای آمریکا در مقابل رقبای صنعتی‌اش یعنی ژاپن و اروپای غربی خواهد داشت.»[۹]

در سال ۱۹۷۵ کیسینجر طرحی برای اشغال چاه‌های نفت خلیج فارس تهیه کرد که در نشریه کامنتری* انتشار یافت. درهمین سال مقاله‌ای نیز تحت عنوان «تسلط یافتن بر نفت» در مجله هارپر** منتشر گردید، که نویسنده آن با نام مستعار ام. ایکنوتوس*** با صراحت پیشنهاد کرده بود که حوزه‌های نفتی خلیج فارس و قبل از همه عربستان و کویت اشغال شوند.[۱۰]

جنگ خلیج فارس در۱۹۹۱ این فرصت طلایی را در اختیار آمریکا قرارداد تا بر نفوذ خود در خلیج فارس بیفزاید. نرآم چامسکی می‌نویسد آمریکا چهار هدف عمده مربوط به نفت را در خلیج فارس دنبال‌می‌کند:

۱. از دخالت قدرت‌های محلی یا غیرمحلی در کشورهای دوست جلوگیری کند؛

۲. به دلیل نفوذ بر کشورهای تولید کننده نفت، از آنها برای تأثیرگذاری بر قیمت نفت استفاده می‌کند.

۳. آمریکا با استفاده از روابط مخصوص خود با کشورهای منطقه، آنها را تشویق می‌نماید تا دلارهای نفتی را در بانک‌ها و مؤسسات مالی آمریکا ذخیره کنند.

٤. به دلیل وابستگی شدید متحدان آمریکا به نفت خلیج فارس، این کشور می‌تواند در روابط با هم پیمانان خود از حق وتو نسبت به تحولات نظامی و صنعتی در ژاپن و آلمان برخوردار شود.[۱۱]

اروپا با ایجاد یک نظام تک قطبی به رهبری آمریکا مخالف است. اروپا خواستار آن است که در نظم نوین جهانی جایگاه مناسب و شایسته خود را داشته باشد. رئیس پارلمان اروپا در این مورد گفته است: «اروپا باید نقش عمده‌ای در زمینه نوین سازی نظم جهانی ایفا کند. جامعه اروپا نه تنها به عنوان اولین قدرت تجاری جهان، مسئولیتی برعهده دارد، بلکه باید مسئولیت سیاسی نیز بر عهده بگیرد.»

واقعیت این است که اروپایی‌ها نمی‌خواهند صرفاً بازیگر صحنه اقتصادی جهان باشند، بلکه راغب هستند در اتخاذ تصمیمات سیاسی و اداره نظم نوین جهانی فعالانه مشارکت کنند. در حالی که آمریکا خواهان آن است که اروپا همچنان رهبری آن را در نظم نوین جهانی بپذیرد.

اروپا و آمریکا به عنوان دوقطب نیرومند اقتصادی جهان در تعدیل روابط اقتصادی خود، آینده دشواری پیش‌رو خواهند داشت. چالش بین دو قطب یاد شده در عرصه‌های مختلف اقتصادی، بازرگانی، علمی و فن‌آوری در آینده تشدید خواهد شد. به همین دلیل برخی معتقدند که آینده، ناظر جنگ سرد اقتصادی بین اروپا و آمریکا خواهد بود. فیلیپ کراسه در سال ۱۹۹۲ زیر عنوان «راهبرد نوین آمریکا» از قول سناتور هالینگز نوشت: «سال گذشته در جنگ سرد و امسال در جنگ خلیج فارس پیروز شدیم. اکنون هنگام آن

---

*. Commentary

**. Harper, s Magazine

***. M. Ignotus

است در جنگی که به راستی برای آینده آمریکا مهم است، پیروز شویم، جنگ بازرگانی». از سال ۱۹۹۲ اتحادیهٔ اروپا با آمریکا در موارد متعددی درگیر جنگ بازرگانی بوده که که یک مورد آن جنگ موز در ۱۹۹۹ است. این مسئله تا به آن حد مهم بود که دیدار رؤسای جمهور آمریکا و فرانسه را در مارس ۱۹۹۹ تحت‌الشعاع قرار داد و سازمان تجارت جهانی پیشنهاد تشکیل یک جلسهٔ اضطراری میان اتحادیهٔ اروپا و آمریکا را کرد. مورد دیگر، جنگ فولاد در سال ۲۰۰۳ بود که چند کشور اروپایی از آمریکا به دلیل وضع عوارض گمرکی بر واردات فولاد به سازمان تجارت جهانی شکایت کردند و سازمان رأی به محکومیت آمریکا داد.

اما به نظر می‌رسد جنگ اصلی بر سر منابع انرژی خواهد بود به همین جهت یکی از اهداف آمریکا در ارائه نظم نوین جهانی کنترل منابع انرژی است. در این راستا منابع نفتی خلیج فارس برای آمریکا و سایر مراکز جدید قدرت اهمیت زیادی پیدا می‌کند. جیان فرانکو میگلیو، استاد علوم سیاسی دانشگاه میلان ایتالیا دراین مورد نوشته است: «آمریکا به این امر پی برده که اگر نمی‌خواهد به سرنوشت اتحاد شوروی دچار شود، باید به مقابله با هماوردان آینده‌اش، یعنی ژاپن و اروپای متحد - که قدرت اقتصادی آلمان کانون آن را تشکیل می‌دهد، - برخیزد. هیچکس اجازه نمی‌دهد به آسانی از اریکه قدرت به زیر کشیده شود. آمریکا، اروپایی را که از نظر اقتصادی و فنی فراتر و برتر باشد - همان‌گونه که اکنون هست - برنمی‌تابد. آمریکا به این موضوع پی برده است که سرانجام روزی فرا خواهد رسید که اروپا از فرمانبری و پیروی‌اش سر خواهد پیچید؛ لذا از هم اکنون روی خاورمیانه و کنترل نفت عربستان به منزله اهرم فشار حساب می‌کند، چرا که آلمان و ژاپن برای دهه‌های آینده به آن وابسته خواهند بود.» در هر دو جنگ جهانی، هدف آمریکایی‌ها نابود کردن قدرت آلمان و ژاپن بود. اکنون نیز آمریکایی‌ها تضعیف قدرت این دو کشور را دنبال می‌کنند به گفته دانیل بل: «اقتصاد، ادامه جنگ است با ابزاری دیگر.»

یوردیس فون لوهازن می‌نویسد: جنگ خلیج فارس، جنگی بر ضد اروپا بود. نتیجه جنگ خلیج فارس یک ناکامی بزرگ برای سیاست آمریکا و ناکامی و شکستی برای اروپا بود. در حال حاضر اروپائیان، یعنی خریداران اصلی نفت خلیج فارس، آنچه را این کشورها به دست می‌آورند تنها با رضایت و موافقت و به لطف واشنگتن است. این دنیای جدید است و نه دنیای قدیم که سرنوشت خلیج فارس را در ید قدرت خود دارد: قدرتی که اکنون بر مرکز دنیای قدیم پنجه افکنده است و در عین حال، مرکز ثقل آن را کنترل می‌کند، قدرتی است که بیرون از فضای جغرافیایی آن قرار دارد. آمریکا با تسلط بر نفت خلیج فارس، سرنوشت رونق و رفاه اروپای غربی و ژاپن را در اختیار خواهد داشت.[۱۲]

## چالش آمریکا و اروپا درمورد نفت ایران

نفوذ آمریکا بر کشورهای نفت‌خیز خلیج فارس، موجب نگرانی اروپا شد، لذا برای مقابله با آمریکا به دو اقدام مبادرت کرد:

۱. در نخستین گام، اتحادیه اروپا کمتر از ۳ ماه بعد از اعلام نظم نوین جهانی، با آغاز مذاکرات ماستریخت در ۱۰ دسامبر ۱۹۹۰ نسبت به آن پاسخ داد. مذاکرات ماستریخت منجر به امضای عهدنامه ماستریخت در فوریه ۱۹۹۲ و ایجاد «اتحادیه اروپا» گردید.

۲. در دومین گام، سران ۱۴ کشور عضو اتحادیه اروپا در اجلاس ادینبورگ در ۱۲ دسامبر ۱۹۹۲، سیاست «گفت و گوی انتقادی» با جمهوری اسلامی ایران را اتخاذ کردند. ایران کشوری نفت‌خیز بود که از حوزه آمریکا دور مانده بود. در نتیجه اتحادیه اروپا سیاست نزدیکی با ایران را در پیش گرفت. آمریکا که از این مسئله خشنود نبود، در ۱۸ مه ۱۹۹۳ سیاست «مهار دوجانبه» را اتخاذ کرد و از اروپا خواست در جهت اجرای بهتر این سیاست با آمریکا همکاری کند. اما اتحادیه اروپا به این درخواست توجهی نکرد و به سیاست نزدیکی با ایران ادامه داد. این امر موجب شد آمریکا در ۵ اوت ۱۹۹۶ قانون داماتو را تصویب و سرمایه‌گذاری بیش از ۴۰ میلیون دلار را در صنایع نفت و گاز ایران و لیبی تحریم کند. ایران و لیبی ۲۰ درصد نفت اتحادیه اروپا یعنی هر یک ۱۰ در صد آن را تأمین می‌کنند و جایگزین چنین منبعی برای اتحادیه چندان ساده نیست.

یک روز بعداز اعلام قانون داماتو، اتحادیه اروپا شدیداً به آن واکنش نشان داد و آن را محکوم کرد. وزیر خارجه انگلیس گفت: «ما نمی‌توانیم فشار آمریکا بر متحدان خود را در خصوص اعمال تحریم‌ها و تهدید به مجازات اجباری شرکت‌هایی بپذیریم که با این کشورها در بخش نفت و گاز فعالیت می‌کنند.» ژاک شیراک نیز در ۷ اوت ۱۹۹۶ اعلام کرد: «اگر شرکت‌های فرانسوی به طور مستقیم تحت تأثیر چنین اقداماتی قرار گیرند، فرانسه می‌بایست فوراً دست به اقدامات تلافی‌جویانه بزند.»

اما این هنوز آغاز درگیری است که پایانش فرا نرسیده است. در آستانه هزاره سوم میلادی، به گفته لوهازن، اروپائیان چاره‌ای ندارند جز این که برای دسترسی به انرژی به واسطه‌های آمریکایی متوسل شوند.

# زیرنویس‌ها و یادداشت‌ها

۱- یوردیس فون لوهازن، «جنگ خلیج فارس: جنگی بر ضد اروپا» ترجمه شهروز رستگار نامدار، ***اطلاعات سیاسی - اقتصادی***، شماره ۱۰۸-۱۰۷ ( مردادو شهریور ۱۳۷۵) صص ٤٦-٤٥.

۲- ژان ژاک شرایبر، ***تکاپوی جهانی***، ترجمه عبدالحسین نیک گهر ( چاپ ششم، تهران: نشر نو، ١٣٦٥) ص ۱۱۰

۳- اصغر جعفری ولدانی، «ایران و اروپا: از گفت و گوی انتقادی تا مشارکت اقتصادی» ***سیاست خارجی***، سال سیزدهم، ویژه اروپا، شماره ۲ (پاییز ۱۳۷۸) ص ۲٤۲.

٤- ***اطلاعات سیاسی، اقتصادی***، شماره ١٥٦ - ١٥٥ (مرداد وشهریور ۱۳۷۹) ص ١٦.

5- ***A.I.E.World Energy Prospeets to 2020***, Mars 31,1998

6- F.J.Al-Chalabi, Comment, ***Energy Studies Review***, No.4,2000 ,pp.40-44.

7- ***Foreign Relations of The United States***, 1948 (Washington D.C.,U.S.Government Printing office, 1974), pp. 5 - 47.

8- R.H.Ferrell, ed, ***The Eisenhower Diaries*** (New york:w.w.Norton.1981), p. 319.

9- H.Oppenhiem, "Why Oil prices Goup? The Past: We Pushed Them", ***Foreign Policy***. No. 25(Winter 1976 - 77) pp. 24-57.

۱۰- اسکندر دلدم، ***سلطه‌جویان و استعمارگران در خلیج فارس***، (تهران: مؤسسهٔ انتشارات نوین، ١٣٦٣) ص٢٨٦ و نیز فون لوهازن، پیشین، ص ٤٦.

11- N.Chomsky, ***On Power and Ideology***, (Montreal: black Rose Books, 1987)

۱۲- لوهازن، پیشین، ص ٤٧.

# گفتار هشتم

# اسلام سیاسی در فلسطین و زمینه‌های آن

جنبش‌های اسلام‌گرا در فلسطین مانند جنبش مقاومت اسلامی (حماس)، جنبش جهاد اسلامی و حزب
فلسطین در انتفاضه مردم فلسطین نقش قابل توجهی بر عهده دارند. آنها از طریق بسیج مردم برای تظاهر
انجام عملیات تهارت‌طلبانه علیه اسرائیل مبارزه می‌کنند. حزب الله لبنان نیز پس از وادار کردن اسرا
خروج نیروهایش از جنوب لبنان، به نظر می‌رسد که مبارزات خود را به سرزمین فلسطین گسترش داده
از سوی دیگر داخل اسرائیل نیز اسلام‌گرایان «جنبش اسلام‌گرای اسرائیل» را تأسیس کرده‌اند که
شاخه عملگرا و رادیکال است.

زمینه‌های اسلام‌گرایی در فلسطین متعدد است. برخی از آنها کلی و به تمام جنبش‌های اسلام
هستند، اما بعضی دیگر ویژه جنبش‌های اسلام‌گرا در فلسطین هستند. در این گفتار، ابتدا زمینه‌های اس
و سپس جنبش‌های اسلام‌گرا و مواضع آنها نسبت به مذاکرات صلح، حکومت خودگردان فلسطین
بررسی می‌شود.

## ۱- زمینه‌های اسلام‌گرایی در فلسطین

### رشد جمعیت و افزایش نرخ بیکاری

جف هاینز عقیده دارد طی سال‌های نیمه دوم سده بیستم، در جهان سوم تغییراتی به وقوع
می‌توان ریشه‌های رشد اندیشه مذهبی را در آنها یافت. نخست، بروز بحران هویت در میان
... تاکنون با صنعتی شدن جوامع خود، به شهرهای پر جمعیت مهاجرت کرده‌اند و

افزون روبرو شده‌اند و دوم، سرخوردگی اقتصادی این جوامع. از دید وی، ناکامی‌های اقتصادی که عمدتاً با باز
تاب‌های سیاسی همراه است، در آنها اثر می‌گذارد، همانگونه که در الجزایر عمده‌ترین حمایت کنندگان جنبش
اسلامی (FIS) جوانانی هستند که به سن کار رسیده‌اند ولی کاری برایشان وجود ندارد.[1]

این مسئله در فلسطین بسیار شدیدتر است. میانگین نرخ رشد جمعیت سالیانه یهودیان ۱/۵ در صد و
فلسطینی‌ها ۳ درصد است. به این ترتیب، نرخ رشد جمعیت فلسطینی‌ها ۲ برابر یهودیان است. میانگین تعداد
اعضای خانواده یهودیان اسرائیل ۳/۳ نفراست. در حالی که این رقم برای فلسطینی‌ها ۵/۷ نفراعلام شده است. با
توجه به گزارش مرکز آمار فلسطین در فوریه ۱۹۹۹ جمعیت فلسطینی‌ها ۲/۸۷ میلیون نفر بوده است که ۱/۶۵
میلیون نفر در کرانه باختری، ۱/۰۲ میلیون نفر در نوار غزه و ۲۱۰ هزار نفر در بیت المقدس شرقی سکونت
داشته‌اند.[2]

بر اساس گزارش دفتر هماهنگ کننده ویژه سازمان ملل متحد در مناطق اشغالی فلسطین در آوریل ۱۹۹۹،
ان کل بیکاری ۲۷/۳ درصد است، که از این رقم ۲۳/۲ درصد در کرانه باختری و ۳۲/٤ درصد در نوار غزه بوده
. بر اساس همین گزارش، جمعیت در سن کار در سال ۱۹۹۸ تا حدود ۱/۳۸ میلیون نفر افزایش یافته است.[3]
ین جوانان بیکارکه هیچگونه امیدی به بهبود وضعیت اقتصادی خود ندارند، جذب گروه‌های اسلام‌گرا
ند. به نظر شیرین هانتر، اسلام‌گرایی در فلسطین، هم متأثر از ویژگی‌های ذاتی اسلام و هم ناشی از
خاص اقتصادی است.[4] بنجامین ولدکینسن، در بررسی مشکلات فرا روی فلسطینی‌ها برای به دست
غل به این نتیجه می‌رسد که اشتغال آنان کاهش یافته و این در مبارزات آنها بی تأثیر نبوده است.[5]

## ز مذاکرات صلح

تی اسرائیل در مذاکرات صلح و سیاست‌های خشن و سرکوب‌گرانه آن، بسیاری از مردم فلسطین را
اسلام‌گرا نزدیک کرده است. این گروه‌ها بر این باورند که سازمان آزادیبخش فلسطین پس از
نامه اسلو و پیروی از شیوهٔ گفت و گو، مذاکره و معامله با دولت‌های پیاپی اسرائیل و دادن امتیاز به
سته است به اندکی از نتایج مورد نظر خود دست یابد. افزون بر اینکه حکومت خودگردان فلسطین
رد با دولت اسرائیل نخواهد توانست قدس شرقی را از اسرائیلی‌ها باز پس گیرد و آن را به عنوان
فلسطین تعیین کند، همچنان که نمی‌تواند شهرک‌های اسرائیلی کرانه باختری و نوار غزه را نابود
فلسطینی را از حق باز گشت به سرزمین شان برخوردار کند. علاوه بر همه این ها، نخواهد
سطینی مستقلی تشکیل دهد که از حق حاکمیت ملی برخوردار باشد، چه آنکه این دولت در
ی نیز از جنبه‌های مختلف زیر نفوذ و نظارت مستقیم یا غیرمستقیم اسرائیل خواهد بود.

## نارضایتی از حکومت خودگردان

نارضایتی از حکومت خود گردان یکی دیگر از عواملی بوده که به رشد گروه‌های اسلام‌گرا کمک کرده است. جیمز پیسکاتوری می‌گوید: «مسلمانان اکثراً عقیده دارند در جهان کنونی، پس از آن همه تلاش به منظور در انداختن طرحی نو برای سیاست، رهبرانشان همچنان مشغول چپاول و آلوده به فسادند و مردم بازنده اصلی هستند. لذا به اسلام به عنوان عاملی نجات بخش می‌نگرند.»[۶]

این مسئله در مورد مقامات حکومت خود گردان هم صادق است. فلسطینی‌ها معتقدند پیرامون عرفات را عناصر فاسدی گرفته بودند که در صدد چنگ اندازی بر امتیازهای تجاری بودند. عرفات ٦٠ در صد از بودجه عمومی دولت را به دستگاه امنیتی و دیوان سالاری خود اختصاص داده بود. در حالی که برای انجام کارهای زیر بنایی تنها ۲ در صد در نظر گرفته شده بود. حسابرسان عرفات اعتراف کرده‌اند ٤٠٠ میلیون دلار از حساب‌ها ناپدید شده است.[۷] به گفته یکی از نمایندگان پارلمان فلسطین، اقتصاد هزار فامیلی و فساد مالی برای فلسطین در حکم مرگ و زندگی است. از جمله مهمترین فعالیت اقتصادی تشکیلات خود گردان، می‌توان به کازینوی اریحا اشاره کرد که ۳٤٥ میلیون دلار سرمایه دارد و عرفات و مشاوران اقتصادی او آن را اداره می‌کردند. درآمد روزانه این کازینو بعضاً از یک میلیون مارک هم فراتر رفته است، ولی معلوم نیست این درآمد به کجا رفته است.[۸] گفته می‌شود دارایی‌هایی عرفات در بانک‌های اروپا، آمریکا و اسرابیل ۷ تا ۸ میلیارد دلار بود.[۹] یک مقام مسئول حکومت خودگردان اعتراف کرده است ٥ وزیر این حکومت به اتهام فساد مالی محاکمه شده‌اند. وی گفته است این وزیران به غارت و اختلاس ۳۲٦ میلیون دلار اموال دولت متهم شده‌اند.[۱۰]

از سوی دیگر تشکیلات خودگردان متهم شده است که در مواردی حتی بدتر از سربازان اسرائیلی با مردم فلسطین رفتار می‌کند. ناراضیان و از جمله گروه‌های اسلام‌گرا به افزایش دستگیری‌های خودسرانه و شکنجه در زندان‌های فلسطینی اشاره می‌کنند. آنها می‌گویند آزادی عقیده در فلسطین سرکوب می‌شود. بسیاری از مردم فلسطین از جریانات سیاسی کاملاً به دور مانده‌اند. آنها می‌گویند عرفات هیچگونه انتقاد از تشکیلات حکومت خودگردان را بر نمی‌تابید و آن را مستحق مجازات می‌دانست.

در مقابل، طرفداران حکومت خودگردان اظهار می‌کنند فضای نسبتاً باز سیاسی که آنها ایجاد کرده‌اند، موجب افزایش فعالیت مخالفین و از جمله گروه‌های اسلام‌گرا شده است. من جمله حکومت خودگردان به رهبران حماس و جهاداسلامی اجازه انتشار روزنامه و حمل اسلحه داده است. همچنین گفته می‌شود برخی عوامل حکومت خودگردان، تسلیحات نظامی ساخت این حکومت مانند نارنجک‌های دست‌ساز، کمربندهای مجهز به تی. ان. تی و خمپاره را در اختیار گروه‌های اسلام‌گرا قرار می‌دهند. آنها می‌گویند یاسر عرفات برخی از مبارزان حماس را از زندان بیرون آورد و آنها را برای بمب‌گذاری در شهرک‌های اسرائیلی آزاد گذاشته بود.

## سرخوردگی از کشورهای عربی

یکی دیگر از دلایل رشد اسلام‌گرایی در فلسطین سرخوردگی از کشورهای عربی است. معمولاً فراموش می‌شود که کشورهای عربی دو ضربه سهمگین بر فلسطینی‌ها وارد کرده‌اند. نخست اینکه تعداد فلسطینی‌هایی که کشورهای عربی کشته‌اند، به مراتب بیشتر از تعدادی است که اسرائیل به قتل رسانده است. دوم اینکه دولت‌های عربی با اشغال اراضی فلسطین در ۱۹۴۹ آخرین ضربه را به شانس ایجاد یک کشور فلسطینی وارد کرده‌اند.

در مورد نخست باید گفت دولت‌های اردن، سوریه و لبنان از جمله کشورهایی هستند که بسیاری از فلسطینی‌ها را کشته یا آنها را از خاک خود بیرون رانده‌اند. دولت اردن در سپتامبر ۱۹۷۰ (سپتامبر سیاه) فلسطینی‌ها را قتل عام کرد. بدنبال آن فلسطینی‌ها از اردن به لبنان رفتند. در لبنان نیز وقایع اردن تکرار شد. در جنگ داخلی لبنان که از ۱۹۷۵ آغاز شد، شبه نظامیان مسیحی لبنان بسیاری از فلسطینی‌ها را کشتند. با این حال وقتی آشکار شد فلسطینی‌ها و مسلمانان در جنگ داخلی درآستانه پیروزی هستند، سوریه به حمایت از مسیحیان لبنان درمقابل فلسطینی‌ها قرار گرفت. در بهار ۱۹۷۶ ارتش سوریه در کنار مسیحیان لبنان به کشتار فلسطینی‌ها پرداخت.

در مورد دوم باید گفت دولت‌های عربی با اشغال سهم دولت فلسطین، عملاً مانع از ایجاد کشور فلسطین شدند. به موجب تقسیم فلسطین از سوی سازمان ملل، نوار غزه و ساحل غربی رود اردن سهم دولت فلسطین شد. اما به دنبال جنگ ۱۹۴۸ اعراب و اسرائیل، مصر، کنترل نوار غزه را در اختیار گرفت. دولت اردن نیز ساحل غربی رود اردن را تصرف کرد و آن را در سال ۱۹۵۰ به خاک خود ملحق کرد. به این ترتیب از سهم دولت فلسطین، سرزمینی باقی نماند. این مسئله موجب خشم فلسطینی‌ها شد به گونه‌ای که وقتی امیر عبدالله، پادشاه اردن برای اقامه نماز به قدس رفته بود، فلسطینی‌ها وی را به قتل رساندند.[۱۱]

همچنین دولت‌های عربی برای سازمان آزادیبخش فلسطین در مبارزه با اسرائیل موانعی ایجاد می‌کردند. سازمان آزادیبخش فلسطین، فدراسیونی متشکل از چندین سازمان بود که درون آن الفتح یک موضعی مسلط داشت و نه کنترل کامل و مطلق بر سایر سازمان‌ها. هر یک از سازمان‌های فلسطینی تابع کمک این یا آن دولت عربی بودند و در نتیجه زیر نفوذ و سلطه دولت کمک کننده قرار می‌گرفتند. پس از جنگ ۱۹۶۷ دولت‌های عربی که برای باز پس‌گیری سرزمین‌های خود، سیاست خاصی در پیش گرفتند، سازمان‌های فلسطینی را مانع آزادی عمل خود دیدند. لذا این سازمان‌ها به تدریج از اردن، سوریه و لبنان بیرون رانده شدند.

مذاکرات صلح اعراب و اسرائیل، فلسطینی‌ها را به این نتیجه رسانده است که دولت‌های عربی هر کدام در صدد هستند مسایل سرزمینی خود را با اسرائیل حل کنند و در این میان مسئله فلسطین، یک موضوع حاشیه‌ای شده است. این موضوع سبب شده است فلسطینی‌ها احساس کنند دولت‌های عرب نمی‌توانند به آنها کمک

...های عربی حتی آنها که از متحدان نزدیک آمریکا هستند، حرکات اسرائیل را محکوم و جدی که از فلسطین حمایت می‌کنند، اما هیچ یک از آنها به رویارویی مسلحانه با اسرائیل علاقه‌ای ندارند. ...شورهای عربی هیچگونه تظاهرات و راهپیمایی‌های اعتراض‌آمیز را تحمل نمی‌کنند و اگر برخی از آنها ...جازه اینگونه تظاهرات و راهپیمایی را علیه اسرائیل می‌دهند، قصد دارند از اعتراض‌های کنترل شده به عنوان سوپاپ اطمینانی استفاده کنند تا مشکلات داخلی خود را تحت‌الشعاع قرار دهند و نگاه‌ها را از عدم وجود مردم سالاری در کشورهایشان منحرف کنند. به طور کلی، سرخوردگی فلسطینی‌ها از ناسیونالیسم عربی، در رش... گروه‌های اسلام‌گرا بی‌تأثیر نبوده است. به گفته اسپوزیتو وقتی در جریان مبارزه فلسطینی‌ها با اسرائیل، مر... دریافتند رهبرانشان از حل بحران عاجزند، به اسلام روی آوردند و از آن پس ماهیت مبارزه از ملیت‌گرای... ناسیونالیسم عربی به اسلامی تبدیل شد.[12]

## اخراج نیروهای اسرائیل از جنوب لبنان

پیروزی حزب الله لبنان در وادار کردن اسرائیل به خروج از جنوب آن کشور نیز موجب رشد ج... اسلام‌گرا در فلسطین شده است. گروه‌های اسلام‌گرا در فلسطین معتقدند که همانگونه که لبنان ... اسطوره شکست‌ناپذیری اسرائیل پیروز شود و به‌رغم ضعف و ناتوانی خود اشغالگران را بیرون ک... هم می‌توانند در صورت پیروی از شیوه لبنان و تکرار مقاومت در برابر اسرائیل، به‌رغم ضعف و ... در نوار غزه و کناره باختری به پیروزی برسند. کسانیکه به این دیدگاه اعتقاد دارند، شعار «امر... فلسطین» را سر می‌دهند. آنها می‌گویند مقاومت لبنان و از جمله مقاومت حزب الله باعث پیرو... این کشور علیه دولت یهود شد. زیرا پس از سال‌ها رویارویی، سرانجام، نیروهای اسرائیلی با... خاک لبنان عقب نشستند. یکی از این افراد سیدحسن نصرالله، دبیرکل حزب الله لبنان اس... جنوب لبنان، خطاب به فلسطینی‌ها گفت: «راهی که فلسطین را به آزادی می‌رساند، راه... انتفاضه واقعی است. شما برای آزادی سرزمین خود نه به تانک نیازمندید و نه به توازن... شیوه نیروهای شهادت‌طلبی پیروی کنید که رژیم اسرائیل را به لرزه در آوردند و آن را... حال انتخاب باشماست ، درعین حال که نمونه‌ای واقعی در برابر دیدگان شما قرار د... حزب الله در جنوب لبنان به گروه‌های اسلام‌گرا در فلسطین اعتماد به نفس بخشیده... شیوه حزب الله لبنان پیروی می‌کنند.

## جهانی شدن ارتباطات و فرهنگ غربی

جهانی شدن فرهنگ و تمدن غربی یکی از دلایل رشد اسلام‌گرایی است. بدون شک ب...
احیاء دوباره اسلام واکنش دربرابر غرب است. بازگشت به اسلام را می‌توان در حکم یک اعتر... مهم
قلمداد کرد. بنیادگرایان مسلمان از این بابت نگران هستند که مبادا فرهنگ غربی تهدیدی برای آنها ب...
...آید. از این رو بر تفاوت میان مدرنیسم و غربی شدن جوامع خود تأکید می‌کنند. دانیل پایپس علل ر...
...سلام‌گرایی را ترس اسلام‌گرایان از جذابیت و قدرت فرهنگ غربی می‌داند. وی می‌گوید: «فرهنگ بیگانه هر
... گیراتر باشد، اصول گرایان اسلامی بیشتر از آن می‌ترسند و با آن می‌جنگند.»[14]
...ه اعتقاد هانتینگتون رشد بنیاد گرایی اسلامی محصول فرایند مدرنیسم اجتماعی و اقتصادی در سراسر جهان
...که تقریباً در تمام مذاهب بزرگ جهان به ظهور جنبش‌های بنیاد گرایانه منجر شده است. به ویژه آنها که از
...به شهرها مهاجرت کرده‌اند، به این جنبش‌ها پیوسته‌اند. این دسته از مهاجران در شهرها باشرایط کاملاً
...وبر، گشتند. اما این شرایط لزوماً با رویاهای آنها قبل از مهاجرت به شهر یکسان نبوده است.[15]
... رشد اسلام‌گرایی با بهبود امکانات و شرایط آموزشی در ارتباط است. اسلام‌گرایان از این امکانات
... آنها توانسته‌اند از ماهواره و اینترنت برای نشر افکار خود، جذب طرفداران جدید، جلب افکار
...له فلسطین و مبارزه با اسرائیل استفاده کنند. بهره‌برداری مناسب اسلام‌گرایان از تلویزیون
...ره، انتفاضه دوم فلسطین را به انتفاضه‌ای منطقه‌ای و جهانی تبدیل کرد. الجزیره در تمام
...داشت و آن را برای تماشا گران خود در سراسر منطقه و جهان به تصویر کشید. این مسئله
...های زیادی در جهت حمایت از فلسطینی‌ها در پایتخت کشورهای عربی برگزار شود.
...دها توسط الجزیره، نشان دهنده تفاوت انتفاضه ۲۰۰۰ با انتفاضه سال ۱۹۸۷ بود. الجزیره به
...ین گفتن می‌دهد که قبلاً به ندرت صدایشان در رسانه‌ها به گوش می‌رسید. گفته می‌شود
...واضع و نظرات بنیادگرایان اسلامی را ترویج می‌کند.

...ت نیز استفاده می‌کنند. آنها در این زمینه جنگ جدیدی علیه اسرائیل به نام «اینتر ـ
...ر آغاز انتفاضه دوم، اسلام‌گرایان بسیاری از سایت‌های اسرائیلی را در شبکه اینترنت
...بسنور درد سر ایجاد کردند. جنگ الکترونیکی با انتفاضه دوم نمود بیشتری یافت،
...ن ها در شبکه اینترنت باور داشتند جنگ الکترونیکی یکی از راه‌های مقابله با
...نی عمومی جهانیان به حقانیت مردم فلسطین است به ویژه که این جنگ هزینه
...لات سایت اسرایلی و ۲۴ سایت متعلق به فلسطینی‌ها در شبکه ا...
...طلاعات موجود در آن نابود ش...

## جهانی شدن ارتباطات و فرهنگ غربی

جهانی شدن فرهنگ و تمدن غربی یکی از دلایل رشد اسلام‌گرایی است. بدون شک یکی از دلایل مهم احیاء دوباره اسلام واکنش دربرابر غرب است. بازگشت به اسلام را می‌توان در حکم یک اعتراض فرهنگی قلمداد کرد. بنیادگرایان مسلمان از این بابت نگران هستند که مبادا فرهنگ غربی تهدیدی برای آنها به حساب آید. از این رو بر تفاوت میان مدرنیسم و غربی شدن جوامع خود تأکید می‌کنند. دانیل پایپس علل رشد اسلام‌گرایی را ترس اسلام‌گرایان از جذابیت و قدرت فرهنگ غربی می‌داند. وی می‌گوید:« فرهنگ بیگانه هر قدر گیراتر باشد، اصول گرایان اسلامی بیشتر از آن می‌ترسند و با آن می‌جنگند.»[۱۴]

به اعتقاد هانتینگتون، رشد بنیاد گرایی اسلامی محصول فرایند مدرنیسم اجتماعی و اقتصادی در سراسر جهان است که تقریباً در تمام مذاهب بزرگ جهان به ظهور جنبش‌های بنیاد گرایانه منجر شده است. به ویژه آنها که از روستاها به شهرها مهاجرت کرده‌اند، به این جنبش‌ها پیوسته‌اند. این دسته از مهاجران در شهرها باشرایط کاملاً متفاوتی روبر، گشتند. اما این شرایط لزوماً با رویاهای آنها قبل از مهاجرت به شهر یکسان نبوده است.[۱۵]

همچنین رشد اسلام‌گرایی با بهبود امکانات و شرایط آموزشی در ارتباط است. اسلام‌گرایان از این امکانات بهره جسته‌اند. آنها توانسته‌اند از ماهواره و اینترنت برای نشر افکار خود، جذب طرفداران جدید، جلب افکار عمومی به مسئله فلسطین و مبارزه با اسرائیل استفاده کنند. بهره‌برداری مناسب اسلام‌گرایان از تلویزیون ماهواره‌ای الجزیره، انتفاضه دوم فلسطین را به انتفاضه‌ای منطقه‌ای و جهانی تبدیل کرد. الجزیره در تمام صحنه‌ها حضور داشت و آن را برای تماشا گران خود در سراسر منطقه و جهان به تصویر کشید. این مسئله سبب شد راهپیمایی‌های زیادی در جهت حمایت از فلسطینی‌ها در پایتخت کشورهای عربی برگزار شود. پخش مستقیم رویدادها توسط الجزیره، نشان دهنده تفاوت انتفاضه ۲۰۰۰ با انتفاضه سال ۱۹۸۷ بود. الجزیره به تمام کسانی مجال سخن گفتن می‌دهد که قبلاً به ندرت صدایشان در رسانه‌ها به گوش می‌رسید. گفته می‌شود این شبکه بیش از حد، مواضع و نظرات بنیادگرایان اسلامی را ترویج می‌کند.

اسلام‌گرایان از اینترنت نیز استفاده می‌کنند. آنها در این زمینه جنگ جدیدی علیه اسرائیل به نام «اینتر - فاضه» به راه انداخته‌اند.[۱۶] با آغاز انتفاضه دوم، اسلام‌گرایان بسیاری از سایت‌های اسرائیلی را در شبکه اینترنت از کار انداختند و برای این کشور دردسر ایجاد کردند. جنگ الکترونیکی با انتفاضه دوم نمود بیشتری یافت، زیرا بسیاری از حامیان فلسطینی‌ها در شبکه اینترنت باور داشتند جنگ الکترونیکی یکی از راه‌های مقابله با دشمن در مسیر متقاعد کردن افکار عمومی جهانیان به حقانیت مردم فلسطین است به ویژه که این جنگ هزینه چندانی ندارد. طی چند هفته ۲٤٦ سایت اسرائیلی و ۲٤ سایت متعلق به فلسطینی‌ها در شبکه اینترنت هدف حملات متقابل قرار گرفت و تمامی اطلاعات موجود در آن نابود شد. اسرائیلی‌ها به سایت حزب الله نفوذ و از

جدی کنند. تمام دولت‌های عربی حتی آنها که از متحدان نزدیک آمریکا هستند، حرکات اسرائیل را محکوم و از انتفاضه مردم فلسطین حمایت می‌کنند، اما هیچ یک از آنها به رویارویی مسلحانه با اسرائیل علاقه‌ای ندارند. بیشتر کشورهای عربی هیچگونه تظاهرات و راهپیمایی‌های اعتراض‌آمیز را تحمل نمی‌کنند و اگر برخی از آنها اجازه اینگونه تظاهرات و راهپیمایی را علیه اسرائیل می‌دهند، قصد دارند از اعتراض‌های کنترل شده به عنوان سوپاپ اطمینانی استفاده کنند تا مشکلات داخلی خود را تحت‌الشعاع قرار دهند و نگاه‌ها را از عدم وجود مردم سالاری در کشورهایشان منحرف کنند. به طور کلی، سرخوردگی فلسطینی‌ها از ناسیونالیسم عربی، در رشد گروه‌های اسلام‌گرا بی‌تأثیر نبوده است. به گفته اسپوزیتو وقتی در جریان مبارزه فلسطینی‌ها با اسرائیل، مردم دریافتند رهبرانشان از حل بحران عاجزند، به اسلام روی آوردند و از آن پس ماهیت مبارزه از ملیت‌گرایی و ناسیونالیسم عربی به اسلامی تبدیل شد.[۱۲]

## اخراج نیروهای اسرائیل از جنوب لبنان

پیروزی حزب الله لبنان در وادار کردن اسرائیل به خروج از جنوب آن کشور نیز موجب رشد جنبش‌های اسلام‌گرا در فلسطین شده است. گروه‌های اسلام‌گرا در فلسطین معتقدند که همانگونه که لبنان توانست بر اسطوره شکست‌ناپذیری اسرائیل پیروز شود و به‌رغم ضعف و ناتوانی خود اشغالگران را بیرون کند، فلسطینی‌ها هم می‌توانند در صورت پیروی از شیوه لبنان و تکرار مقاومت در برابر اسرائیل، به‌رغم ضعف و ناتوانی خود، در نوار غزه و کناره باختری به پیروزی برسند. کسانیکه به این دیدگاه اعتقاد دارند، شعار «امروز لبنان و فردا فلسطین» را سر می‌دهند. آنها می‌گویند مقاومت لبنان و از جمله مقاومت حزب الله باعث پیروزی بزرگی برای این کشور علیه دولت یهود شد. زیرا پس از سال‌ها رویارویی، سرانجام، نیروهای اسرائیلی بدون قید وشرط از خاک لبنان عقب نشستند. یکی از این افراد سیدحسن نصرالله، دبیرکل حزب الله لبنان است که پس از آزادی جنوب لبنان، خطاب به فلسطینی‌ها گفت: «راهی که فلسطین را به آزادی می‌رساند، راه مقاومت سرسختانه و انتفاضه واقعی است. شما برای آزادی سرزمین خود نه به تانک نیازمندید و نه به توازن استراتژیک، بلکه باید از شیوه نیروهای شهادت‌طلبی پیروی کنید که رژیم اسرائیل را به لرزه در آوردند و آن را مرعوب خویش کردند. حال انتخاب باشماست ، درعین حال که نمونه‌ای واقعی در برابر دیدگان شما قرار دارد.»[۱۳] به هر حال پیروزی حزب الله در جنوب لبنان به گروه‌های اسلام‌گرا در فلسطین اعتماد به نفس بخشیده است و آنها نیز از همان شیوه حزب الله لبنان پیروی می‌کنند.

## سرخوردگی از کشورهای عربی

یکی دیگر از دلایل رشد اسلام‌گرایی در فلسطین سرخوردگی از کشورهای عربی است. معمولاً فراموش می‌شود که کشورهای عربی دو ضربه سهمگین بر فلسطینی‌ها وارد کرده‌اند. نخست اینکه تعداد فلسطینی‌هایی که کشورهای عربی کشته‌اند، به مراتب بیشتر از تعدادی است که اسرائیل به قتل رسانده است. دوم اینکه دولت‌های عربی با اشغال اراضی فلسطین در ۱۹۴۹ آخرین ضربه را به شانس ایجاد یک کشور فلسطینی وارد کرده‌اند.

در مورد نخست باید گفت دولت‌های اردن، سوریه و لبنان از جمله کشورهایی هستند که بسیاری از فلسطینی‌ها را کشته یا آنها را از خاک خود بیرون رانده‌اند. دولت اردن در سپتامبر ۱۹۷۰ (سپتامبر سیاه) فلسطینی‌ها را قتل عام کرد. بدنبال آن فلسطینی‌ها از اردن به لبنان رفتند. در لبنان نیز وقایع اردن تکرار شد. در جنگ داخلی لبنان که از ۱۹۷۵ آغاز شد، شبه نظامیان مسیحی لبنان بسیاری از فلسطینی‌ها را کشتند. با این حال وقتی آشکار شد فلسطینی‌ها و مسلمانان در جنگ داخلی درآستانه پیروزی هستند، سوریه به حمایت از مسیحیان لبنان درمقابل فلسطینی‌ها قرار گرفت. در بهار ۱۹۷۶ ارتش سوریه در کنار مسیحیان لبنان به کشتار فلسطینی‌ها پرداخت.

در مورد دوم باید گفت دولت‌های عربی با اشغال سهم دولت فلسطین، عملاً مانع از ایجاد کشور فلسطین شدند. به موجب تقسیم فلسطین از سوی سازمان ملل، نوار غزه و ساحل غربی رود اردن سهم دولت فلسطین شد. اما به دنبال جنگ ۱۹٤۸ اعراب و اسرائیل، مصر، کنترل نوار غزه را در اختیار گرفت. دولت اردن نیز ساحل غربی رود اردن را تصرف کرد و آن را در سال ۱۹۵۰ به خاک خود ملحق کرد. به این ترتیب از سهم دولت فلسطین، سرزمینی باقی نماند. این مسئله موجب خشم فلسطینی‌ها شد به گونه‌ای که وقتی امیر عبدالله، پادشاه اردن برای اقامه نماز به قدس رفته بود، فلسطینی‌ها وی را به قتل رساندند.[۱۱]

همچنین دولت‌های عربی برای سازمان آزادیبخش فلسطین در مبارزه با اسرائیل موانعی ایجاد می‌کردند. سازمان آزادیبخش فلسطین، فدراسیونی متشکل از چندین سازمان بود که درون آن الفتح یک موضعی مسلط داشت و نه کنترل کامل و مطلق بر سایر سازمان‌ها. هر یک از سازمان‌های فلسطینی تابع کمک این یا آن دولت عربی بودند و در نتیجه زیر نفوذ و سلطه دولت کمک کننده قرار می‌گرفتند. پس از جنگ ۱۹٦۷ دولت‌های عربی که برای باز پس‌گیری سرزمین‌های خود، سیاست خاصی در پیش گرفتند، سازمان‌های فلسطینی را مانع آزادی عمل خود دیدند. لذا این سازمان‌ها به تدریج از اردن، سوریه و لبنان بیرون رانده شدند.

مذاکرات صلح اعراب و اسرائیل، فلسطینی‌ها را به این نتیجه رسانده است که دولت‌های عربی هر کدام در صدد هستند مسایل سرزمینی خود را با اسرائیل حل کنند و در این میان مسئله فلسطین، یک موضوع حاشیه‌ای شده است. این موضوع سبب شده است فلسطینی‌ها احساس کنند دولت‌های عرب نمی‌توانند به آنها کمک

## نارضایتی از حکومت خودگردان

نارضایتی از حکومت خود گردان یکی دیگر از عواملی بوده که به رشد گروه‌های اسلام‌گرا کمک کرده است. جیمز پیسکاتوری می‌گوید: «مسلمانان اکثراً عقیده دارند در جهان کنونی، پس از آن همه تلاش به منظور در انداختن طرحی نو برای سیاست، رهبرانشان همچنان مشغول چپاول و آلوده به فسادند و مردم بازنده اصلی هستند. لذا به اسلام به عنوان عاملی نجات بخش می‌نگرند.»[۶]

این مسئله در مورد مقامات حکومت خود گردان هم صادق است. فلسطینی‌ها معتقدند پیرامون عرفات را عناصر فاسدی گرفته بودند که در صدد چنگ اندازی بر امتیازهای تجاری بودند. عرفات ۶۰ در صد از بودجه عمومی دولت را به دستگاه امنیتی و دیوان سالاری خود اختصاص داده بود. در حالی که برای انجام کارهای زیر بنایی تنها ۲ در صد در نظر گرفته شده بود. حسابرسان عرفات اعتراف کرده‌اند ۴۰۰ میلیون دلار از حساب‌ها ناپدید شده است.[۷] به گفته یکی از نمایندگان پارلمان فلسطین، اقتصاد هزار فامیلی و فساد مالی برای فلسطین در حکم مرگ و زندگی است. از جمله مهمترین فعالیت اقتصادی تشکیلات خود گردان، می‌توان به کازینوی اریحا اشاره کرد که ۳۴۵ میلیون دلار سرمایه دارد و عرفات و مشاوران اقتصادی او آن را اداره می‌کردند. درآمد روزانه این کازینو بعضاً از یک میلیون مارک هم فراتر رفته است، ولی معلوم نیست این درآمد به کجا رفته است.[۸] گفته می‌شود دارایی‌هایی عرفات در بانک‌های اروپا، آمریکا و اسرابیل ۷ تا ۸ میلیارد دلار بود.[۹] یک مقام مسئول حکومت خودگردان اعتراف کرده است ۵ وزیر این حکومت به اتهام فساد مالی محاکمه شده‌اند. وی گفته است این وزیران به غارت و اختلاس ۳۲۶ میلیون دلار اموال دولت متهم شده‌اند.[۱۰]

از سوی دیگر تشکیلات خودگردان متهم شده است که در مواردی حتی بدتر از سربازان اسرائیلی با مردم فلسطین رفتار می‌کند. ناراضیان و از جمله گروه‌های اسلام‌گرا به افزایش دستگیری‌های خودسرانه و شکنجه در زندان‌های فلسطینی اشاره می‌کنند. آنها می‌گویند آزادی عقیده در فلسطین سرکوب می‌شود. بسیاری از مردم فلسطین از جریانات سیاسی کاملاً به دور مانده‌اند. آنها می‌گویند عرفات هیچگونه انتقاد از تشکیلات حکومت خودگردان را بر نمی‌تابید و آن را مستحق مجازات می‌دانست.

در مقابل، طرفداران حکومت خودگردان اظهار می‌کنند فضای نسبتاً باز سیاسی که آنها ایجاد کرده‌اند، موجب افزایش فعالیت مخالفین و از جمله گروه‌های اسلام‌گرا شده است. من جمله حکومت خودگردان به رهبران حماس و جهاداسلامی اجازه انتشار روزنامه و حمل اسلحه داده است. همچنین گفته می‌شود برخی عوامل حکومت خودگردان، تسلیحات نظامی ساخت این حکومت مانند نارنجک‌های دست‌ساز، کمربندهای مجهز به تی. ان. تی و خمپاره را در اختیار گروه‌های اسلام‌گرا قرار می‌دهند. آنها می‌گویند یاسر عرفات برخی از مبارزان حماس را از زندان بیرون آورد و آنها را برای بمب‌گذاری در شهرک‌های اسرائیلی آزاد گذاشته بود.

افزون روبرو شده‌اند و دوم، سرخوردگی اقتصادی این جوامع. از دید وی، ناکامی‌های اقتصادی که عمدتاً با بـاز تاب‌های سیاسی همراه است، در آنها اثر می‌گذارد، همانگونه که در الجزایر عمده‌ترین حمایت کننـدگان جنـبش اسلامی (FIS) جوانانی هستند که به سن کار رسیده‌اند ولی کاری برایشان وجود ندارد.[۱]

این مسئله در فلسطین بسیار شدیدتر است. میـانگین نـرخ رشـد جمعیـت سـالیانه یهودیـان ۱/۵ در صـد و فلسطینی‌ها ۳ درصد است. به این ترتیب، نرخ رشد جمعیت فلسطینی‌ها ۲ برابر یهودیان اسـت. میـانگین تعـداد اعضای خانواده یهودیان اسرائیل ۳/۳ نفراست. در حالی که این رقم برای فلسطینی‌ها ۵/۷ نفراعلام شده است. با توجه به گزارش مرکز آمار فلسطین در فوریه ۱۹۹۹ جمعیت فلسطینی‌ها ۲/۸۷ میلیون نفر بـوده اسـت کـه ۱/٦٥ میلیون نفر در کرانه باختری، ۱/۰۲ میلیون نفر در نوار غزه و ۲۱۰ هزار نفـر در بیـت المقـدس شـرقی سـکونت داشته‌اند.[۲]

بر اساس گزارش دفتر هماهنگ کننده ویژه سازمان ملل متحـد در منـاطق اشـغالی فلـسطین در آوریـل ۱۹۹۹، میزان کل بیکاری ۲۷/۳ درصد است، که از این رقم ۲۳/۲ درصد در کرانه باختری و ۳۲/٤ درصد در نوار غزه بـوده است. بر اساس همین گزارش، جمعیت در سن کار در سال ۱۹۹۸ تا حدود ۱/۳۸ میلیون نفر افزایش یافته است.[۳]

این جوانان بیکارکه هیچگونه امیدی به بهبود وضعیت اقتصادی خود ندارند، جـذب گـروه‌هـای اسـلام‌گـرا می‌شوند. به نظر شیرین هانتر، اسلام‌گرایی در فلسطین، هم متـأثر از ویژگـی‌هـای ذاتـی اسـلام و هـم ناشـی از شرایط خاص اقتصادی است.[٤] بنجامین ولدکینسن، در بررسی مشکلات فرا روی فلـسطینی‌هـا بـرای بـه دسـت آوردن شغل به این نتیجه می‌رسد که اشتغال آنان کاهش یافته و این در مبارزات آنها بی تأثیر نبوده است.[۵]

## ناامیدی از مذاکرات صلح

سرسختی اسرائیل در مذاکرات صلح و سیاست‌های خشن و سرکوب‌گرانه آن، بسیاری از مردم فلـسطین را به گروه‌های اسلام‌گرا نزدیک کرده است. این گروه‌ها بر این باورنـد کـه سـازمان آزادیـبخش فلـسطین پـس از امضای توافقنامه اسلو و پیروی از شیوهٔ گفت و گو، مذاکره و معامله با دولت‌های پیاپی اسرائیل و دادن امتیاز به آنها، تنها توانسته است به اندکی از نتایج مورد نظر خود دست یابد. افزون بر اینکه حکومت خودگردان فلسطین درمذاکرات خود با دولت اسرائیل نخواهد توانست قدس شرقی را از اسرائیلی‌ها باز پس گیرد و آن را به عنـوان پایتخت دولت فلسطین تعیین کند، همچنان که نمی‌تواند شهرک‌های اسرائیلی کرانه باختری و نوار غزه را نـابود سازد و آوارگان فلسطینی را از حق باز گشت به سرزمین شان برخوردار کند. علاوه بر همـه ایـن هـا، نخواهـد توانست دولت فلسطینی مستقلی تشکیل دهد که از حق حاکمیت ملی برخوردار باشد، چه آنکه ایـن دولـت در صورت شکل‌گیری نیز از جنبه‌های مختلف زیر نفوذ و نظارت مستقیم یا غیرمستقیم اسرائیل خواهد بود.

# گفتار هشتم

# اسلام سیاسی در فلسطین و زمینه‌های آن

جنبش‌های اسلام‌گرا در فلسطین مانند جنبش مقاومت اسلامی (حماس)، جنبش جهاد اسلامی و حزب الله فلسطین در انتفاضه مردم فلسطین نقش قابل توجهی بر عهده دارند. آنها از طریق بسیج مردم برای تظاهرات و انجام عملیات تهارت‌طلبانه علیه اسرائیل مبارزه می‌کنند. حزب الله لبنان نیز پس از وادار کردن اسرائیل به خروج نیروهایش از جنوب لبنان، به نظر می‌رسد که مبارزات خود را به سرزمین فلسطین گسترش داده است. از سوی دیگر داخل اسرائیل نیز اسلام‌گرایان «جنبش اسلام‌گرای اسرائیل» را تأسیس کرده‌اند که دارای دو شاخه عملگرا و رادیکال است.

زمینه‌های اسلام‌گرایی در فلسطین متعدد است. برخی از آنها کلی و به تمام جنبش‌های اسلامی مربوط هستند، اما بعضی دیگر ویژه جنبش‌های اسلام‌گرا در فلسطین هستند. در این گفتار، ابتدا زمینه‌های اسلام‌گرایی و سپس جنبش‌های اسلام‌گرا و مواضع آنها نسبت به مذاکرات صلح، حکومت خودگردان فلسطین و اسرائیل بررسی می‌شود.

## ۱- زمینه‌های اسلام‌گرایی در فلسطین

### رشد جمعیت و افزایش نرخ بیکاری

جف هاینز عقیده دارد طی سال‌های نیمه دوم سده بیستم، در جهان سوم تغییراتی به وقوع پیوسته است که می‌توان ریشه‌های رشد اندیشه مذهبی را در آنها یافت. نخست، بروز بحران هویت در میان کسانی که از ۳۰ سال پیش تاکنون با صنعتی شدن جوامع خود، به شهرهای پر جمعیت مهاجرت کرده‌اند و با مشکلات روز

# زیرنویس‌ها و یادداشت‌ها


۱- یوردیس فون لوهازن، «جنگ خلیج فارس: جنگی بر ضد اروپا» ترجمه شهروز رستگار نامدار، ***اطلاعات سیاسی - اقتصادی***، شماره ۱۰۸-۱۰۷ ( مردادو شهریور ۱۳۷۵) صص ٤٦-٤٥.

۲- ژان ژاک شرایبر، ***تکاپوی جهانی***، ترجمه عبدالحسین نیک گهر ( چاپ ششم، تهران: نشر نو، ۱۳٦٥) ص ۱۱۰

۳- اصغر جعفری ولدانی، «ایران و اروپا: از گفت و گوی انتقادی تا مشارکت اقتصادی» ***سیاست خارجی***، سال سیزدهم، ویژه اروپا، شماره ۲ (پاییز ۱۳۷۸) ص ۲٤۲.

٤- ***اطلاعات سیاسی، اقتصادی***، شماره ۱٥٦ - ۱٥٥ (مرداد وشهریور ۱۳۷۹) ص ۱٦.

5- ***A.I.E. World Energy Prospeets to 2020***, Mars 31,1998

6- F.J.Al-Chalabi, Comment, ***Energy Studies Review***, No.4,2000 ,pp.40-44.

7- ***Foreign Relations of The United States***, 1948 (Washington D.C.,U.S.Government Printing office, 1974), pp. 5 - 47.

8- R.H.Ferrell, ed, ***The Eisenhower Diaries*** (New york:w.w.Norton.1981), p. 319.

9- H.Oppenhiem, "Why Oil prices Goup? The Past: We Pushed Them", ***Foreign Policy***. No. 25(Winter 1976 - 77) pp. 24-57.

۱۰- اسکندر دلدم، ***سلطه‌جویان و استعمارگران در خلیج فارس***، (تهران: مؤسسهٔ انتشارات نوین، ۱۳٦۳) ص۲۸٦ و نیز فون لوهازن، پیشین، ص ٤٦.

11- N.Chomsky, ***On Power and Ideology***, (Montreal: black Rose Books, 1987)

۱۲- لوهازن، پیشین، ص ٤۷.

## چالش آمریکا و اروپا درمورد نفت ایران

نفوذ آمریکا بر کشورهای نفت‌خیز خلیج فارس، موجب نگرانی اروپا شد، لذا برای مقابله با آمریکا به دو اقدام مبادرت کرد:

۱. در نخستین گام، اتحادیه اروپا کمتر از ۳ ماه بعد از اعلام نظم نوین جهانی، با آغاز مذاکرات ماستریخت در ۱۰ دسامبر ۱۹۹۰ نسبت به آن پاسخ داد. مذاکرات ماستریخت منجر به امضای عهدنامه ماستریخت در فوریه ۱۹۹۲ و ایجاد «اتحادیه اروپا» گردید.

۲. در دومین گام، سران ۱٤ کشور عضو اتحادیه اروپا در اجلاس ادینبورگ در ۱۲ دسامبر ۱۹۹۲، سیاست «گفت و گوی انتقادی» با جمهوری اسلامی ایران را اتخاذ کردند. ایران کشوری نفت‌خیز بود که از حوزه آمریکا دور مانده بود. در نتیجه اتحادیه اروپا سیاست نزدیکی با ایران را در پیش گرفت. آمریکا که از این مسئله خشنود نبود، در ۱۸ مه ۱۹۹۳ سیاست «مهار دوجانبه» را اتخاذ کرد و از اروپا خواست در جهت اجرای بهتر این سیاست با آمریکا همکاری کند. اما اتحادیه اروپا به این درخواست توجهی نکرد و به سیاست نزدیکی با ایران ادامه داد. این امر موجب شد آمریکا در ۵ اوت ۱۹۹٦ قانون داماتو را تصویب و سرمایه‌گذاری بیش از ٤۰ میلیون دلار را در صنایع نفت و گاز ایران و لیبی تحریم کند. ایران و لیبی ۲۰ درصد نفت اتحادیه اروپا یعنی هر یک ۱۰ در صد آن را تأمین می‌کنند و جایگزین چنین منبعی برای اتحادیه چندان ساده نیست.

یک روز بعداز اعلام قانون داماتو، اتحادیه اروپا شدیداً به آن واکنش نشان داد و آن را محکوم کرد. وزیر خارجه انگلیس گفت: «ما نمی‌توانیم فشار آمریکا بر متحدان خود را در خصوص اعمال تحریم‌ها و تهدید به مجازات اجباری شرکت‌هایی بپذیریم که با این کشورها در بخش نفت و گاز فعالیت می‌کنند.» ژاک شیراک نیز در ۷ اوت ۱۹۹٦ اعلام کرد: «اگر شرکت‌های فرانسوی به طور مستقیم تحت تأثیر چنین اقداماتی قرار گیرند، فرانسه می‌بایست فوراً دست به اقدامات تلافی‌جویانه بزند.»

اما این هنوز آغاز درگیری است که پایانش فرا نرسیده است. در آستانه هزاره سوم میلادی، به گفته لوهازن، اروپائیان چاره‌ای ندارند جز این که برای دسترسی به انرژی به واسطه‌های آمریکایی متوسل شوند.

است در جنگی که به راستی برای آینده آمریکا مهم است، پیروز شویم، جنگ بازرگانی». از سال ۱۹۹۲ اتحادیهٔ اروپا با آمریکا در موارد متعددی درگیر جنگ بازرگانی بوده که که یک مورد آن جنگ موز در ۱۹۹۹ است. این مسئله تا به آن حد مهم بود که دیدار رؤسای جمهور آمریکا و فرانسه را در مارس۱۹۹۹ تحت‌الشعاع قرار داد و سازمان تجارت جهانی پیشنهاد تشکیل یک جلسهٔ اضطراری میان اتحادیهٔ اروپا و آمریکا را کرد. مورد دیگر، جنگ فولاد در سال ۲۰۰۳ بود که چند کشور اروپایی از آمریکا به دلیل وضع عوارض گمرکی بر واردات فولاد به سازمان تجارت جهانی شکایت کردند و سازمان رأی به محکومیت آمریکا داد.

اما به نظر می‌رسد جنگ اصلی بر سر منابع انرژی خواهد بود به همین جهت یکی از اهداف آمریکا در ارائه نظم نوین جهانی کنترل منابع انرژی است. در این راستا منابع نفتی خلیج فارس برای آمریکا و سایر مراکز جدید قدرت اهمیت زیادی پیدا می‌کند. جیان فرانکو میگلیو، استاد علوم سیاسی دانشگاه میلان ایتالیا دراین مورد نوشته است: «آمریکا به این امر پی برده که اگر نمی‌خواهد به سرنوشت اتحاد شوروی دچار شود، باید به مقابله با هم‌آوردان آینده‌اش، یعنی ژاپن و اروپای متحد - که قدرت اقتصادی آلمان کانون آن را تشکیل می‌دهد، - برخیزد. هیچکس اجازه نمی‌دهد به آسانی از اریکه قدرت به زیر کشیده شود. آمریکا، اروپایی را که از نظر اقتصادی و فنی فراتر و برتر باشد - همان‌گونه که اکنون هست - برنمی‌تابد. آمریکا به این موضوع پی برده است که سرانجام روزی فرا خواهد رسید که اروپا از فرمانبری و پیروی‌اش سر خواهد پیچید؛ لذا از هم اکنون روی خاورمیانه و کنترل نفت عربستان به منزله اهرم فشار حساب می‌کند، چرا که آلمان و ژاپن برای دهه‌های آینده به آن وابسته خواهند بود.» در هر دو جنگ جهانی، هدف آمریکایی‌ها نابود کردن قدرت آلمان و ژاپن بود. اکنون نیز آمریکایی‌ها تضعیف قدرت این دو کشور را دنبال می‌کنند به گفته دانیل بل: «اقتصاد، ادامه جنگ است با ابزاری دیگر.»

یوردیس فون لوهازن می‌نویسد: جنگ خلیج فارس، جنگی بر ضد اروپا بود. نتیجه جنگ خلیج فارس یک ناکامی بزرگ برای سیاست آمریکا و ناکامی و شکستی برای اروپا بود. در حال حاضر اروپائیان، یعنی خریداران اصلی نفت خلیج فارس، آنچه را این کشورها به دست می‌آورند تنها با رضایت و موافقت و به لطف واشنگتن است. این دنیای جدید است و نه دنیای قدیم که سرنوشت خلیج فارس را در ید قدرت خود دارد: قدرتی که اکنون بر مرکز دنیای قدیم پنجه افکنده است و در عین حال، مرکز ثقل آن را کنترل می‌کند، قدرتی است که بیرون از فضای جغرافیایی آن قرار دارد. آمریکا با تسلط بر نفت خلیج فارس، سرنوشت رونق و رفاه اروپای غربی و ژاپن را در اختیار خواهد داشت.[۱۲]

در سال ۱۹۷۵ کیسینجر طرحی برای اشغال چاه‌های نفت خلیج فارس تهیه کرد که در نشریه کامنتری* انتشار یافت. درهمین سال مقاله‌ای نیز تحت عنوان «تسلط یافتن بر نفت» در مجله هارپر** منتشر گردید، که نویسنده آن با نام مستعار ام. ایکنوتوس*** با صراحت پیشنهاد کرده بود که حوزه‌های نفتی خلیج فارس و قبل از همه عربستان و کویت اشغال شوند.[10]

جنگ خلیج فارس در۱۹۹۱ این فرصت طلایی را در اختیار آمریکا قرارداد تا بر نفوذ خود در خلیج فارس بیفزاید. نرآم چامسکی‌می‌نویسد آمریکا چهار هدف عمده مربوط به نفت را در خلیج فارس دنبال‌می‌کند:

۱. از دخالت قدرت‌های محلی یا غیرمحلی در کشورهای دوست جلوگیری کند؛

۲. به دلیل نفوذ بر کشورهای تولید کننده نفت، از آنها برای تأثیرگذاری بر قیمت نفت استفاده می‌کند.

۳. آمریکا با استفاده از روابط مخصوص خود با کشورهای منطقه، آنها را تشویق می‌نماید تا دلارهای نفتی را در بانک‌ها و مؤسسات مالی آمریکا ذخیره کنند.

٤. به دلیل وابستگی شدید متحدان آمریکا به نفت خلیج فارس، این کشور می‌تواند در روابط با هم پیمانان خود از حق وتو نسبت به تحولات نظامی و صنعتی در ژاپن و آلمان برخوردار شود.[11]

اروپا با ایجاد یک نظام تک قطبی به رهبری آمریکا مخالف است. اروپا خواستار آن است که در نظم نوین جهانی جایگاه مناسب و شایسته خود را داشته باشد. رئیس پارلمان اروپا در این مورد گفته است: «اروپا باید نقش عمده‌ای در زمینه نوین سازی نظم جهانی ایفا کند. جامعه اروپا نه تنها به عنوان اولین قدرت تجاری جهان، مسئولیتی برعهده دارد، بلکه باید مسئولیت سیاسی نیز بر عهده بگیرد.»

واقعیت این است که اروپایی‌ها نمی‌خواهند صرفاً بازیگر صحنه اقتصادی جهان باشند، بلکه راغب هستند در اتخاذ تصمیمات سیاسی و اداره نظم نوین جهانی فعالانه مشارکت کنند. در حالی که آمریکا خواهان آن است که اروپا همچنان رهبری آن را در نظم نوین جهانی بپذیرد.

اروپا و آمریکا به عنوان دوقطب نیرومند اقتصادی جهان در تعدیل روابط اقتصادی خود، آینده دشواری پیش‌رو خواهند داشت. چالش بین دو قطب یاد شده در عرصه‌های مختلف اقتصادی، بازرگانی، علمی و فن‌آوری در آینده تشدید خواهد شد. به همین دلیل برخی معتقدند که آینده، ناظر جنگ سرد اقتصادی بین اروپا و آمریکا خواهد بود. فیلیپ کراسه در سال ۱۹۹۲ زیر عنوان «راهبرد نوین آمریکا» از قول سناتور هالینگز نوشت: «سال گذشته در جنگ سرد و امسال در جنگ خلیج فارس پیروز شدیم. اکنون هنگام آن

---

*. Commentary

**. Harper, s Magazine

***. M. Ignotus

کاهش به ۷۲/۲ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۲۰ خواهد رسید. در فاصله بین ۱۹۹۶ تا ۲۰۲۰ تولید جهانی نفت در خارج از حوزه خلیج فارس از ٤٥/٥ میلیون بشکه در روز به ۲۷ میلیون بشکه در روز کاهش خواهد یافت. در مقابل، طی همین مدت، تولید نفت خلیج فارس از ۱۷/۲ میلیون بشکه در روز به ٤٥/۲ میلیون بشکه در روز خواهد رسید؛ یعنی ١٦٢/٧ درصد رشد خواهد داشت.[٥]

وابستگی آمریکا و اروپا به نفت خلیج فارس نیز افزایش خواهد یافت. واردات نفت آمریکا از ۲۵ درصد در سال ۱۹۹۰ به ۵۷ درصد افزایش یافته است.[٦] در این میان، وابستگی اتحادیه اروپا و ژاپن به نفت خلیج فارس بیشتر از آمریکا است. اتحادیه اروپا ۸۸ در صدد نفت مورد نیاز خود را از خارج تأمین می‌کند. ژاپن نیز تمام نفت مصرفی خود را از خارج وارد می‌کند. این مسئله موجب شده است کشورهای صنعتی نسبت به امنیت انرژی مورد نیاز خود ابراز نگرانی کنند.

## چالش آمریکا و اروپا در حوزه خلیج فارس

در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، موفقیت طرح مارشال و بازسازی اروپا و ژاپن مرهون قیمت ارزان نفت بود. جرج مارشال، وزیر خارجه وقت آمریکا در سال ۱۹٤۸ اظهار داشت:« نفت خلیج فارس عامل مهمی در موفقیت برنامه بازسازی اقتصادی اروپا و تداوم رفاه اقتصادی آن است.»[۷] پرزیدنت آیزنهاور نیز در خاطرات خود این مطلب را تأیید نموده و نوشته است: «نفت خلیج فارس برای اروپا پیوسته اهمیت بیشتری پیدا کرده است. اقتصاد اروپا در صورت قطع نفت، متلاشی خواهد شد و در نتیجه این امر، آمریکا نیز در وضع بسیار دشواری قرار خواهد گرفت.»[۸]

اما در اوایل دهه ۱۹۷۰ وضعیت کاملاً بر عکس شد. اروپای غربی و ژاپن که تا دیروز به کمک‌های آمریکا نیاز داشتند، به صورت رقبای اقتصادی جدی برای آمریکا در آمدند. آمریکا دیگر نه تنها اقدامی به تزریق سرمایه‌های آمریکایی به اقتصاد اروپا و ژاپن نکرد، بلکه سیاست خود را در جهت مقابله باتوان اقتصادی و صنعتی آنها جهت داد. در نخستین گام، دولت نیکسون برای حفظ قابلیت رقابت کالاهای آمریکایی در بازارهای جهانی در برابر ژاپن و اروپا، نرخ برابری دلار را در سال ۱۹۷۱ کاهش داد.

در دومین گام، دولت نیکسون خواهان افزایش بهای نفت از اوایل سال ۱۹۷۱شد. اپنهایم می‌نویسد یکی از اهدافی که آمریکا از افزایش بهاء نفت دنبال می‌کرد، کاهش توان رقابت اقتصادی آلمان و ژاپن بود که به نفت وارداتی بسیار وابسته بودند. وی می‌نویسد: «افزایش قیمت نفت، منافع اقتصادی زیادی برای آمریکا در مقابل رقبای صنعتی‌اش یعنی ژاپن و اروپای غربی خواهد داشت.»[۹]

بحرین، قطر، امارات عربی متحده و عمان قراردادهای نظامی امضاء و برای اولین بار بـه تأسـیس ناوگـان پـنجم خود در خلیج فارس و دریای سرخ اقدام کرد.

## جایگاه خلیج فارس از نظر انرژی

از ۱۰۰۳ میلیارد بشکه کل ذخایر اثبات شده نفت در جهان، ٦٦٣ میلیارد بشکه آن طبق جدول زیر در خلیج فارس است.

**ذخایر اثبات شده نفت در مناطق مختلف جهان در ۲۰۰۷**

واحد: میلیارد بشکه

| عنوان | خلیج فارس | آمریکای شمالی و جنوبی | آفریقا | اروپا | آسیای دور و اقیانوسیه | کل جهان |
|---|---|---|---|---|---|---|
| ذخایر نفت | ٦٦٣ | ۱۵۸ | ٦۲ | ۷٦ | ٤۳ | ۱۰۰۳ |
| سهم ( درصد) | ٦٦ | ۱۵/۸ | ٦/۲ | ۷/٦ | ٤/۳ | ۱۰۰ |

علاوه بر آن، نفت خلیج فارس از ویژگی‌هایی مانند بازدهی بالای چاه‌های نفت، پایین بـودن هزینـه تولیـد، ارزان بودن هزینه حمل و نقل، کیفیت بالای نفت خام، امکان کشف ذخـایر جدیـد و بـالا بـودن میـزان ذخـایر چاه‌های نفت برخوردار است. در هر چاه نفت در منطقه خلیج فارس بین ۲۵۰ هزار تن تـا ۱ میلیـون تـن نفـت ذخیره وجود دارد، در حالی که این رقم در ونزوئلا حدود ۲۰ هزار تن و در آمریکا ٦۰۰ تن است.

هر چند در سالهای اخیر کوشش‌های فراوانی در جهت جایگزین کردن نفت با دیگر منـابع انـرژی صـورت گرفته و در مواردی موفقیت‌هایی نیز به دست آمده، اما به هیچوجـه از اهمیـت نقـش حیـاتی و حـساس نفـت کاسته نشده، بلکه باتوجه به افزایش نیازهای جهانی، تنوع فراورده‌های آن به عنوان ماده اولیـه در صـنایع رو بـه گسترش پتروشیمی، بر اهمیت آن افزوده شده است. طبق برآورد مصرف کل سالانه انرژی دنیا در ۲۰۲۰ حـدود ۷۵ درصد بیشتر از مصرف کل انرژی در سال ۱۹۹۰ خواهد بود.[٤]

آژانس بین‌اللملی انرژی در سندی به نام «چشم‌اندازهای انرژی جهانی تـا سـال ۲۰۲۰» در مـورد وابـستگی فزاینده به نفت خلیج فارس در آینده، پیش‌بینی‌هایی به عمل آورده است. بر اساس این پیش‌بینی‌ها، تولیـد نفـت از ٦۲/۷ میلیون بشکه در روز در سال ۱۹۹٦ به ۷۸/۹ میلیون بـشکه در روز در سـال ۲۰۱۰ و سـپس بـا انـدکی

خواهد داشت، حتی می‌گویند ظرف ۱۰ سال هرکه بر عربستان و خارمیانه مسلط باشد، بر همه قاره اروپا مسلط خواهد بود.»[۲]

به این ترتیب خلیج فارس که در نظریه‌های مکیندر و اسپایکمن، ریملند، محسوب می‌شد، در نظریه‌های جدید به هارتلند تبدیل و بر اهمیت آن افزوده می‌شود. این مسئله مورد توجه آمریکا نیز بوده است. لذا در نظم نوین جهانی خلیج فارس جایگاه شایسته‌ای دارد.

## جایگاه خلیج فارس در نظم نوین جهانی

برای نخستین بار جرج بوش، رئیس جمهوری آمریکا در جریان جنگ خلیج فارس در ۱۹۹۰ از نظم نوین جهانی سخن گفت. این نظم در ارتباط با آینده مناسبات جدید جهانی است و در واقع بیان کننده دیدگاه‌های آمریکا در آغاز هزاره جدید است. آمریکا در نظر دارد در نظم نوین جهانی هژمونی خویش را به عنوان برترین قدرت جهانی تثبیت کند. جرج بوش پدر در این زمینه گفته است: «ایالات متحده آمریکا به‌رغم ظهور مراکز جدید قدرت، کماکان یگانه کشوری است که از توان واقعی جهانی برای اعمال قدرت سیاسی، اقتصادی و نظامی درتمام ابعادش برخوردار است... در دهه ۱۹۹۰ همچون بخش اعظمی از تاریخ هیچگونه جایگزینی برای رهبری آمریکا وجود ندارد. مسئولیت ما حتی در عصر نوین نیز محوری و گریزناپذیر است.»[۳]

اما هژمونی آمریکا بر جهان، بدون اعمال هژمونی آن بر خلیج فارس امکان‌پذیر نبود. به همین جهت، نظم نوین جهانی در واقع طرحی نو، برای کنترل مناطق مهم ژئوپولیتیک و ژئواکونومیک جهان توسط آمریکا بود. تئوریسین‌ها و استراتژیست‌های آمریکایی به خوبی دریافته بودند رهبری یگانهٔ آمریکا بر جهان و تبعیت اروپا از آمریکا، بدون هژمونی این کشور بر خلیج فارس امکان‌پذیر نخواهد بود.

جرج بوش به هنگام بحران خلیج فارس د ر۱۹۹۱ در گزارشی تحت عنوان «استراتژی امنیت ملی آمریکا» به کنگره چنین گفت:«تأمین مستمر عرضه انرژی برای پیشرفت و امنیت ما حیاتی است. تمرکز ٦٥ درصد از ذخایر شناخته شده نفت جهان در خلیج فارس، بدین معنی است که ما باید تضمین کنیم در آینده هم به مواد نفتی باقیمت قابل رقابت دربازار جهان دسترسی داشته باشیم و هم باید بتوانیم به هر گونه اختلال عمده‌ای در عرضه نفت در این منطقه، پاسخی مناسب و سریع بدهیم.»

این برای اولین بار بودکه آمریکا از تأمین نفت فقط برای خود سخن می‌گفت و ذکری از متحدین خود به میان نمی‌آورد. به هر حال بحران خلیج فارس فرصت بسیار نادری در اختیار آمریکا قرار داد تا هژمونی خود را بر منطقه اعمال کند. به دنبال آن آمریکا نیروهای نظامی خود را د رمنطقه مستقر، با کشورهای کویت، عربستان،

میان دو نوار اروپا و آفریقا و استرالیا و آسیا،سرزمین‌های روسی – سیبریه – واقع شده‌اند و در مرزهای جنوبی آن خاورمیانه قرار دارد. خاورمیانه مرکز دنیای قدیم است، مرکزی که در دل آن، منطقه خلیج فارس قراردارد و به منزله «مرکز مرکز» شناخته می‌شود. منطقه خلیج فارس پاشنه اشیل قاره قدیم است؛ همچون شانه زیگفرید که برگ درخت زیرفون روی آن افتاد. در این منطقه فقط مسئله نفت مطرح نیست. درهیچ جای دیگر، اقیانوس‌ها تا به این حد در آفریقا و اوراسیا رخنه نکرده‌اند: اقیانوس هند، با دو بازوی خود یعنی دریای سرخ و خلیج فارس و اقیانوس اطلس از راه دریای مدیترانه و دریای سیاه. در میان این دو اقیانوس که به یک اندازه از سواحل آفریقا و آسیا فاصله دارند، سرزمین باستانی اور (Ur) در مصب رودخانه‌های دجله و فرات قرار گرفته است. این منطقه که همان «مرکز مرکز» را تشکیل می‌دهد، از هر جهت حساس‌ترین نقطه دنیای قدیم است. هر گونه آشفتگی که براثر عوامل بیرونی در این منطقه پدید آید، پی‌آمدهایی برای دو قاره اروپا و آفریقا خواهد داشت.

خلیج فارس دقیقاً دراین منطقه حساس یعنی در محل تلاقی محورهای بزرگ ارتباطی زمینی قرار دارد که خاور دور رابه آفریقا و اروپا و هند متصل می‌کند. هر قدرتی که دراینجا استقرار یابد به صرف همین واقعیت، می‌تواند پشتیبان یا تهدیدی همه جانبه برای جناح ها یا خطوط جبهه خلفی نه فقط کشورهای خاورمیانه، بلکه وَرای آن، جناح‌ها یا خطوط جبهه خلفی اروپا، شبه قاره هند و آفریقا به شمار آید. وانگهی چنین امری می‌تواند پیش طرح تکوین جبهه سومی را در برابر قدرت نظامی روسیه تشکیل دهد و خطوط جبهه خلفی کشور متحد آمریکا یعنی ترکیه را در برابر روسیه تقویت کند و بر کشورهای مصر، سوریه، ایران و نیز اروپا و ژاپن- عمدتاً از طریق نفت – فشار وارد کند.[۱]

## جایگاه خلیج فارس در نظریه‌های ژئواکونومیک

یکی از ویژگی‌های اصلی نظام جدید جهانی، اهمیت یابی اقتصاد در عرصه جهانی است. به طوری که قدرت اقتصادی تعیین کننده جایگاه و نقش کشورها در نظام بین المللی است. در این راستا مناطقی اهمیت می‌یابند که از نظر انرژی غنی باشند. بنابراین در نظام جدید جهانی، مناطق ژئواکونومیک اهمیت بیشتری یافته‌اند.

بر این اساس، در توازن قدرت‌های آینده، برتری از آن قدرتی خواهد بود که بر مناطق ژئواکونومیکی تسلط داشته باشد. از این نظر هر کشوری که بر خلیج فارس تسلط داشته باشد، برجهان مسلط خواهد بود. از نظریه‌پردازان ژئواکونومیک می‌توان ادوارد لاتواک و ژان ژاک شرایبر را نام برد.

شرایبر در کتاب « تکاپوی جهانی» نوشته است: «آمریکایی‌ها سرانجام به اهمیت عربستان سعودی پی می‌برند و کارشناسان پنتاگون به این نتیجه می‌رسند که این قلعه را هر که در دست داشته باشد، برتری بزرگی

بازدیدکنندگان با پرچم اسرائیل و سرود ملی آن (تیکوا) استقبال کردند. حزب الله نیز در مقابل سایت رسمی کنست، دفتر نخست وزیر و وزارت امور خارجه اسرائیل را برای مدت طولانی از کار انداخت. در فراخوانی که خطاب به کاربران عرب برای حمله الکترونیکی به اسرائیل تنظیم شده، آمده است: «هر چقدر آنها (اسرائیلی‌ها) بیشتر برای تعمیر سیستم‌های خود و حفاظت از آنها پول خرج کنند، به همان اندازه کمتر برای خرید مهمات و موشک پول خواهند داشت، مهمات و موشکی که علیه فرزندان ما به کار می‌برند. شاید تو نتوانی اسلحه به دست بگیری و مبارزه کنی، ولی به این روش می‌توانی در مبارزه شرکت کنی.»[۱۷]

جنگ الکترونیکی می‌تواند چراغ‌های راهنمایی، اطلاعات بازار بورس، سیستم‌های بانکی و سیستم‌های کنترل فضایی را از کار بیندازد. همچنین تهیه ویروس‌های کامپیوتری می‌تواند نه تنها به دستگاه‌های کامپیوتری طرف دیگر، بلکه به دستگاه‌های کامپیوتری سراسر جهان آسیب برساند. اسرائیلی‌ها خطر را احساس می‌کنند و برای مقابله با آن تا کنون همایش‌های متعددی را برگزار کرده‌اند. در همایشی که دانشگاه بن‌گوریون تحت عنوان «جنگ کاربران، جنگ قلب‌ها» برگزار کرد، اعلام شد که مسلمانان استراتژی «جهاد الکترونیکی» را تدوین می‌کنند و با ایجاد یک جامعه اسلامی در شبکه اینترنت، طرف‌های مختلف در جهان اسلام را به یکدیگر مرتبط می‌سازند و مسلمانان را متحد می‌کنند. این مسئله تنها تلاش برای انتشار اطلاعات نیست، زیرا دیدن صحنه‌های خشونت که اسرائیل بر ضد فلسطینی‌ها اعمال می‌کند یا خواندن مطالبی درباره آن، دیگران را به شرکت در این جنگ تشویق می‌کند و مردم را چه در مناطق تحت کنترل حکومت خودگردان و چه در اروپا و آمریکا به خیابان‌ها می‌کشاند و به این ترتیب، دامنه فعالیت آنها فقط به شبکه اینترنت محدود نمی‌شود.[۱۸]

## ۲. جنبش‌های اسلام‌گرا و مواضع آنها

### جنبش مقاومت اسلامی (حماس)

در پی یک سلسله نشست‌هایی که شیخ احمد یاسین یکی از رهبران اخوان المسلمین در ماه دسامبر ۱۹۸۷ در غزه برگزار کرد، جنبش مقاومت اسلامی (حماس) تأسیس شد. شیخ احمد یاسین و دیگر بنیانگذاران این جنبش در آن هنگام سعی داشتند با پایه‌گذاری آن به حوادثی که در کرانه باختری رود اردن روی می‌داد، واکنش نشان دهند. این حوادث، بعدها به انتفاضه شهرت یافت. شیخ احمد یاسین و دیگر رهبران جنبش از این بیم داشتند که آن دسته از جوانان فلسطینی خارج از جنبش اسلامی، سکان‌دار کشتی قیام مردمی شوند و نیروهای ملی‌گرا و لائیک سازمان آزادیبخش فلسطین براین جنبش تسلط یابند.

با گسترش موج انتفاضه، فعالیت جنبش حماس نیز گسترده‌تر شد. در نتیجه نیروهای اسرائیلی شیخ یاسین را دستگیر کردند. اما نه تنها از فعالیت‌های جنبش کاسته نشد، بلکه با تشکیل گردان‌های نظامی غزین‌الدین

قسام در مسیری خشونت آمیزتر گام بر داشت. این گردان‌ها هم اسرائیلی‌ها و هم فلسطینی‌های متهم به همکاری و همراهی با اسرائیل را نشانه گرفتند.

جنبش حماس به ویژه در نوار غزه از بالاترین سطح سازمان دهی در منطقه بر خوردار است. میزان تحصیلات افراد آن نیز در این منطقه از سایر مناطق بیشتر است. این افراد به کامپیوتر و ویدئو دسترسی دارند و از آن استفاده می‌کنند.[۱۹]

حماس آمیزه‌ای از فعالیت‌های اجتماعی با اقدامات سیاسی - نظامی است. رشد فعالیت‌های حماس، مسالهٔ تقسیم ایدئولوژی و استراتژی را داخل جنبش بوجود آورده است. در حالی که شاخه نظامی آن (گردان‌های عزالدین قسام) حملات خشونت باری داخل اسرائیل سازمان می‌داد، رهبری سیاسی آن مایل بود در قالب یک حزب سیاسی فعالیت کند. اقدامات نظامی حماس سبب شد اسرائیل و عرفات، هر دو حماس را همپایه تروریسم ارزیابی کنند.[۲۰]

مواضع حماس نسبت به مذاکرات صلح، حکومت خودگردان و دولت اسرائیل بعضاً مبهم و متناقض است. شیخ احمد یاسین رهبر حماس گفته بود حماس وارد مذاکره با اسرائیل نمی‌شود زیرا این رژیم را به رسمیت نمی‌شناسد. وی همچنین مذاکرات مقامات فلسطینی با اسرائیل را رد کرده و گفته بود این مذاکره به صلح پایدار منجر نخواهد شد. به گفته وی انتفاضه تا آزادی سرزمین‌های اشغالی ادامه خواهد داشت.[۲۱] اما روشن نمی‌کرد که منظور از اراضی اشغالی بازگشت به قبل از ۱۹٤۸ است یا بعد از ۱۹٦۷.

همچنین به نظر می‌رسد که در پی توافقنامه اسلو در سال ۱۹۹۳ اختلاف نظرهایی در میان جنبش حماس بوجود آمده است و درنتیجه برخی از شاخه‌های آن در صدد بر آمدند تا با مقام‌های اسرائیلی و سازمان آزادیبخش فلسطین به تفاهم برسند. در آوریل ۲۰۰۱ نیز اعلام شد حماس در حال تهیه طرح سیاسی فراگیری است که تمامی نیروها و گروه‌های ملی‌گرا و اسلام‌گرا را درخود جای می‌دهد و حتی شامل حکومت خودگردان هم می‌شود. شیخ احمد یاسین، رهبر حماس گفته بود این طرح در مراحل بررسی است و به منظور رویارویی با واقعیات جدید تهیه شده است.[۲۲]

بدنبال خروج نیروهای اسرائیلی از نوار غزه و کرانه باختری در سال ۲۰۰٦، انتخابات پارلمان فلسطین در همین سال برگزار شد. در این انتخابات حماس توانست اکثریت کرسی‌های پارلمان را به دست آورد و در نتیجه اسماعیل هنیه به عنوان نخست‌وزیر فلسطین انتخاب شد. محمود عباس رئیس حکومت خودگردان فلسطین از وی درخواست نمود تا یک دولت وحدت ملی تشکیل دهد. اما طرح تشکیل دولت وحدت ملی به شکست انجامید زیرا محمود عباس اعلام کرد که دولت وحدت ملی باید توافق نامه‌هایی را که با اسرائیل امضاء شده بپذیرد. اما حماس با این مسئله مخالفت نمود که قصد شناسایی اسرائیل را ندارد. بدنبال آن درگیری میان نیروهای وفادار به حماس با نیروهای وفادار به جنبش فتح آغاز شد و متعاقب آن حماس کنترل کامل نوار غزه را در دست گرفت.

## جنبش جهاد اسلامی

جنبش جهاد اسلامی را فتحی شقاقی در اواخر دهه ۱۹۷۰ بنیان گذاشت. این جنبش در آغاز در مصر شکل گرفت و متشکل از جوانان فلسطینی بود که در دانشگاه‌های مصر تحصیل می‌کردند. شقاقی از اعضای جنبش اخوان المسلمین بود که از بحران جدی موجود در جنبش و غفلت آن از مسئله فلسطین رنج می‌برد. وی معتقد بود اسلام، واقعیت جهان امروز است و جنبش اخوان المسلمین از تقدم آن بر عربیسم و ناسیونالیسم غافل بوده است، لذا پاسخی برای خواسته ملی فلسطینی‌ها ندارد. او می‌گفت مشکل میان ناسیونالیست‌های لائیک و اسلام‌گرایان جهان‌گرا «انتخاب میهن یا مذهب» است. لذا جنبش جهاد اسلامی به خواست فلسطینی‌ها شعار «اسلام-جهاد - فلسطین» را مطرح کرد که در آن اسلام به عنوان نقطه آغاز، جهاد به عنوان وسیله و آزادی فلسطین به عنوان هدف شناخته شد.

فعالیت جنبش در مصر به جذب و گزینش دانشجویان و تأثیر فکری و معنوی در آنها از طریق ارائه آموزش‌های خاص محدود بود. اگر چه سازمان به مقدار زیاد از تفکر و ادبیات اخوان المسلمین سود برد، برنامه‌های آموزشی‌اش با آنها متفاوت بود.

فعالیت جنبش در فلسطین از مساجد و مدارس و دانشگاه‌ها آغاز شد و سعی کرد مردم فلسطین را با دیدگاه‌های جنبش آشنا کند. فعالیت‌های جنبش در نوار غزه و کرانه غربی موجب رویارویی با اخوان المسلین شد، زیرا آنها تصور می‌کردند با رشد دیدگاه‌های جهاد سلامی، موقعیت آنها در معرض تهدید قرار خواهد گرفت.

جهاد اسلامی در اوسط دهه ۱۹۸۰ به صورت یک جنبش مبارز در فلسطین متبلور شد و در همین دوره اولین تشکیلات نظامی جهاد اسلامی پایه‌گذاری شد. در مارس ۱۹۸۶ جنبش تعدادی عملیات نظامی انجام داد که به دنبال آن اسرائیل شقاقی را بازداشت کرد. اوج حرکت جهادی جنبش، نبرد «الشجاعیه» در اکتبر ۱۹۸۷ بود. بدنبال این نبرد، فلسطینی‌ها به خیابان‌ها ریختند و قیام انتفاضه آغاز شد. اسرائیل در مقابل فتحی شقاقی و یارانش را در اوت ۱۹۸۸ به لبنان تبعید کرد. جهاد اسلامی در واکنش، به عملیات شهادت‌طلبانه اقدام نمود. متقابلاً اسرائیل بسیاری از رهبران و کادرهای سیاسی و نظامی مانند هانی عبید و محمود الخواجه را از بین برد. در ۲۶ اکتبر ۱۹۹۵ نیز مأموران موساد فتحی شقاقی، بنیانگذار جهاد اسلامی را در مالتا به شهادت رساندند. پس از آن رمضان عبدالله (شلح)، رهبری جهاد اسلامی را بر عهده گرفت.

بعد از شهادت شقاقی از فعالیت‌های جهاد اسلامی کاسته شد. برای این امر، دلایل متعددی از جمله تشدید فعالیت‌های حماس، حملات اسرائیل، انشعاب در صفوف تشکیلات و سهل‌انگاری سازمان در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی ذکر شده است. اکنون جهاد اسلامی از نظر قدرت، سومین نیروی فلسطینی پس از فتح و حماس است.

جهاد اسلامی هر نوع توافق سیاسی با اسرائیل را رد می‌کند و تنها راه را ادامه جنگ تا نسل‌های بعدی می‌داند؛ یعنی تا زمانی که اسرائیل نابود شود. این موضع سازمان، سبب انشعاب در آن شد. به طوری که عده‌ای از اعضای آن با ادامه مبارزه مطلق مخالفت کرده و به طرفداران صلح و گروه عرفات پیوسته‌اند.[۲۳]

تناقضاتی در مواضع جهاد اسلامی نسبت به منشور فلسطین دیده می‌شود. جهاد اسلامی و حماس، منشور سازمان آزدیبخش فلسطین راتأیید می‌کنند، در حالی که این سازمان را به عنوان یگانه نماینده قانونی مردم فلسطین قبول ندارند. در کنفرانس غزه پیشنهاد ایجاد یک سازمان جانشین برای سازمان آزادیبخش فلسطین با حداقل تجدید ساختار شد، اما جهاد اسلامی و حماس با این پیشنهاد مخالفت کردند.

گروه‌های فلسطینی طرفدار صلح با اسرائیل معتقدند استرداد قسمتی از سرزمین فلسطین و تأسیس دولت در آن، یک واقعیت جدید است، اما خودداری جهاد اسلامی و حماس از پیوستن به آن رژیم و سهیم شدن درفرایند تشکیل دولت، غیرواقع‌بینانه و دارای اثرات منفی است. به نظر این گروه‌ها، مبارزه مسلحانه در باز پس‌گیری سرزمین موفق نبوده، اما مذاکرات شروعی برای به دست آوردن ذره ذره سرزمین فلسطین است.[۲۴]

در مقابل، جهاد اسلامی معتقد است هدف از مذاکرات صلح، حفظ امنیت اسرائیل است نه استرداد سرزمین فلسطین. به باور آنها دولت فلسطین، هم خواستار مشارکت سایر گروه‌ها در دولت ملی است و هم به اعضاء و طرفداران حماس و جهاد اسلامی به بهانه مبارزه با تروریسم، حمله می‌کند. به نظر جهاد اسلامی دولت فلسطین به دلیل فساد، پارتی بازی، دزدی سرمایه‌های مردم و سرکوب مردم فلسطین، جایگاهی در میان این مردم ندارد و هدف آن تخریب روحیه مبارزه در مردم فلسطین و شکستن ارزش‌ها و تخلیه توانایی مردم برای جلوگیری از افزایش مقاومت آنان است.

با این حال، به دنبال مرگ عرفات و انتخاب محمود عباس، حماس و جهاد اسلامی ظاهراً به روش‌های دموکراسی - که مورد تأکید محمود عباس است - روی آورده‌اند. به عنوان مثال در انتخابات شوراهای شهر و مجلس شرکت کردند. با اینحال بدنبال پیروزی حماس در انتخابات سال ۲۰۰۶ و ارائه طرح تشکیل دولت وحدت ملی، جهاد اسلامی اعلام نمود که در این دولت مشارکت نخواهد کرد. خالد البطش سخنگوی جهاد اسلامی گفت که با اصل وحدت ملی مخالف نیست، ولی جهاد اسلامی نمی‌خواهد که در دولت کنونی و یا هر دولتی که در سایه وجود دولت اسرائیل در سرزمین فلسطین تشکیل می‌شود، مشارکت کند.

### حزب الله فلسطین

با منفجر شدن یک بسته مواد منفجره در یک اتوبوس اسرائیلی در روستای کفر داروم در اواخر نوامبر سال ۲۰۰۰ که حاوی ۵۰ کیلوگرم مواد منفجره تی. ان. تی بود، نام حزب الله فلسطین در بیانیه‌ای که داخل اراضی

اشغالی فلسطینی توزیع شد و نسخه‌هایی از آن نیز برای تعدادی از دفاتر خبرگزاری‌های خارجی در کشورهای عربی ارسال گردید، بر سر زبان‌ها افتاد. این تشکل سیاسی، ضمن قبول مسئولیت انفجار مذکور، متعهد شد حملات روزانه مشابهی علیه نیروهای اسرائیلی انجام دهد وسوگند یاد کرد که حملات خود را تا راندن کامل قوای اشغالگر از تمام اراضی اشغال شده اعراب ادامه دهد.

از سوی دیگر، در پی این انفجار، خود اسرائیل نیز در بیانیه‌ای که به همین مناسبت انتشار داد، خاطر نشان کرد که عملیات مقاومت لبنان به مناطق فلسطینی غزه و کرانه غربی گسترش یافته و آنچه در جنوب لبنان، اتفاق افتاده، در عمق اراضی فلسطین نیز در حال وقوع است.[۲۵]

اطلاعات زیادی درباره حزب الله فلسطین در دست نیست. آنچه مسلم است از اکتبر ۲۰۰۰، پرچم‌های «حزب الله فلسطین» در مراسم تشییع قربانیان خشونت‌های خیابانی چندین بار افراشته شده است. کما اینکه در تظاهرات خشمگینانه‌ای که علیه لئونیل ژوسپین، نخست وزیر فرانسه، انجام گرفت، پرچمداران حزب الله فلسطین، پیشاپیش تظاهر کنندگان حرکت می‌کردند.

حزب الله فلسطین بیش از دیگر احزاب اسلام‌گرا، با حزب الله لبنان در ارتباط است و از آن کمک دریافت می‌کند. گفته می‌شود انفجاری که در سال ۲۰۰۰ در شمال تل آویو روی داد و قربانیان زیادی بر جای گذاشت، حزب الله فلسطین انجام داده است. در صورت صحت این امر، مفهوم آن، این است که حزب الله تمام موانع امنیتی اسرائیل را پشت سرگذاشته است و ضرباتش به نیروهای اسرائیلی در آینده نیز شدیدتر خواهد شد. گفته می‌شود بسته‌های منفجر شده مذکور داخل خود تل آویو تهیه شده است.

این مسئله موجب بروز اختلاف بین حزب الله لبنان و حماس شد. آنها که تا پیشتر هم پیمان یکدیگر بودند، به رقابت با یکدیگر برخاستند. به طوری که، حزب الله لبنان تعلیم و آموزش نیروهای حماس را در دره بقاع لبنان متوقف کرد. همچنین چندین نفر از فعالان حماس و شاخه نظامی جهاد اسلامی فلسطین از آنها منشعب شده و به حزب‌الله پیوستند. آنها رهبران سازمانهای متبوع خود را به بی‌کفایتی متهم کردند.[۲۶]

## جنبش اسلام‌گرای اسرائیل

در سال ۱۹۷۹ اسلام‌گرایان یک گروه مخفی نیمه نظامی به نام اسره الجهاد (خانواده جهاد) را در اسرائیل سازماندهی کردند. رهبر روحانی گروه، عبدالله نمیر درویش و رهبر نظامی آن فرید ابو موخ بود. این گروه، خط‌مشی مبارزه مسلحانه را اتخاذ و به تهیه اسلحه اقدام کرد. اما فرصت استفاده از آن را نیافت و اعضای گروه دستگیر و زندانی شدند. درویش وقتی از زندان آزاد شد، فعالیت‌های مخفیانه را کنار گذاشت و به نشر تعالیم

اسلام و کارهای عام المنفعه به شیوه اخوان المسلمین روی آورد. این امر باعث شد افراد بیشتری با تعالیم اسلام آشنا شوند ونسبت به آن علاقه بیشتری نشان دهند.

جنبش اسلام‌گرای اسرائیل در آغاز در سطح محلی حضور داشت و تنها در انتخابات شوراها و نه مجلس شرکت می‌کرد. در سال ۱۹۹۲ درویش کوشید رهبران جنبش اسلامی را به شرکت در انتخابات مجلس متقاعد کند، اما تلاش وی به نتیجه نرسید. او عقیده داشت صرف شرکت در انتخابات به گسترش نفوذ اسلام‌گرایان در کل کشور کمک می‌کند. اما رقبای وی به رهبری شیخ رائد صلاح، مخالفت و اعلام کردند حضور اسلام‌گرایان در مجلس اسرائیل و کارکردن در چنین مجلسی - و در آغاز ابراز سوگند وفاداری به پرچم آبی و سفید حاوی ستاره داود و احترام به سرود ملی موسوم به هتیکوا (Hatikva) - باعث سلب اعتماد مؤمنان از اسلام‌گرایان می‌شود. بالاخره در سال ۱۹۹٦ درویش موفق شد اکثر رهبران جنبش را با خود همراه کند. این مسئله سبب شد جنبش اسلامی به دو شاخه عملگرا و رادیکال تقسیم شود. شاخه عملگرا با ائتلاف با حزب دموکراتیک موفق شد ٥ کرسی در سال ۱۹۹۹ به دست آورد.

از سال ۱۹۹٦ هر کدام از دو شاخه عملگرا و رادیکال، خودش را «جنبش اسلام‌گرا» می‌داند لذا همه تلاش‌ها برای وحدت دو گروه با شکست روبرو شده است. دو گروه، مواضع متفاوت و گاه متضادی دارند. از زمان شروع انتفاضه، شاخه رادیکال «کمیته‌های همیاری» تشکیل داده که وظیفه آنها کمک رسانی به فرزندان کسانی است که کشته شده یا به زندان افتاده‌اند.

شاخه عملگرا موافقت خود را با توافق اسلو اعلام کرده است. نمایندگان این شاخه در مجلس اسرائیل به توافق اسلو رأی دادند. در مقابل، شاخه رادیکال به توافق اسلو حمله کرد و یکی از رهبران آن به نام شیخ کمال خطیب، توافق اسلو را «خیانت به مردم فلسطین» نامید. یکی دیگر از مسایلی که بین دو شاخه مورد اختلاف است، مسئله تروریسم است. در حالی که رهبران شاخه عملگرا، عملیات استشهادی را محکوم می‌کنند، رهبران شاخه رادیکال اعلام کرده‌اند انگیزه‌های این عملیات را باید درک کرد.[۲۷]

در اواخر سپتامبر ۱۹۹۹، اعلام شد اعضای رادیکال جنبش اسلامی در سوء قصدهای حیفا و طبریه دست داشته‌اند.[۲۸] به دنبال آن، رسانه‌های گروهی اسرائیل خواستار جلوگیری از فعالیت جنبش اسلامی شدند. اما این درخواست به نتیجه‌ای نرسید زیرا دلیلی مبنی بر وجود ارتباط مستقیم بین سوءقصد کنندگان و رهبران جنبش یافت نشد. با این حال دولت، نظارت بر فعالیت‌های جنبش و روابط آن با جنبش‌های فعال در سرزمین فلسطین و خارج را تشدید کرد.

# زیرنویس‌ها و یادداشت‌ها

1- Jeff haynes, Religion in Third World politics, (Open University, Bukingham, philadelphia, 1993), p.4.

۲- «جمعیت: نگرانی دائمی اسرائیل» فصلنامه مطالعات فلسطین، سال اول، شماره ۲ (زمستان ۱۳۷۸) ص ٦۰.

۳- «وضعیت اقتصادی - اجتماعی کرانه باختری و نوار غزه»، فصلنامه مطالعات فلسطین، سال اول، شماره ۲. (زمستان ۱۳۷۸) ص ۱٤۲.

4- Shireen Huntre, "The Rise of Islamist Movements and the Western Response: Clash of civilization or interests?" In the Islamist Dilema, ed. Laura Guazzone (London:Thaca , 1995).

5- Benjamin.W.Wildkinson , Arab Employment in Israel:The quest for Equal Employment opportunity (London:GreenWood , press, 1999).

6- Piscatori(ed) Islam in The Political Process, (Cambridge, Cambridge University Press, 1983) pp.3-4-.

۷- روزنامه الحیات، ۱۲ اکتبر ۲۰۰۰.

۸- ترجمان سیاسی، سال پنجم، شماره ۳۵ ( مرداد ۱۳۷۹) ص ۱۵.

۹- جمهوری اسلامی، ۹ شهریور ۱۳۷٦.

۱۰- سلام، ۱٦ خرداد ۱۳۷٦.

۱۱- ژان پی یر درینیک. خاورمیانه در قرن بیستم. ترجمهٔ فرنگیس اردلان ( تهران : انتشارات سازمان جاویدان، ۱۳٦۸) صص ۷-۲۰٦.

12- Esposito, The Islamic Threat: Myth or Reality,(New york:Oxford University Press,1992) pp.182-83.

۱۳- الوطن العربی، ۲۸ ژوئیه ۲۰۰۰.

14- Laura Guazzone, The Islamist Dilema(London: Ithaca,1995)

۱۵- ترجمان سیاسی، شماره ۱۸ (اردیبهشت ۱۳۷۹) ص ۳۸.

۱٦- اینتر- فاضه به مفهوم جنگ الکترونیکی است. برای اطلاع بیشتر بنگرید به:

Uri Bar Joseph(ed)Israel,s National Security Towards The 21 st Century, (London: Frank Gass Publishers, 2001)

۱۷- دی تسایت، « نقش رسانه‌های الکترونیکی در خاور میانه » نقل از ترجمان سیاسی، سال ششم، شماره ۱ (۲۳ اذر ۱۳۷۹) ص ۳۵.

۱۸- الشرق، «جهاد اینترنتی علیه اسرائیل»، نقل از ترجمان سیاسی، سال ششم، شماره ۲۹ (۱٦تیر ۱۳۸۰) ص ۱۲.

۱۹- فصلنامه مطالعات خاورمیانه. سال اول، شماره ۳ (زمستان ۱۳۷۳) ص ٦۷۰.

۲۰- بنگرید به:

John Esposito, Political Islam: Revolution, Radicalism or Reform? (Newyork: Rienner Publishers, 1997).

21- lawrence Davidson,lalamic Fundamentalism (Westprt:Greenwood press, 1998).

22- Ahmad s.Mousalli, Historical Dictionary of Islamic Fundamentalist Movements in The Arab World,Iran and Turke (London: 1999).

۲۳- مصاحبه با رمضان عبدالله (شلح) دبیر کل جنبش جهاد اسلامی فلسطین تحت عنوان «جنبش جهاد اسلامی و فرایند صلح اسلو»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال هفتم. شماره ۲۱ (بهار ۱۳۷۹) صص ۹۸-۱۹۷.

۲٤- همان، ص ۲۰۵.

۲۵- الوطن العربی، «حزب الله فلسطین: از گذشته تا حال»، نقل از ترجمان سیاسی. سال ششم، شماره ۲ (۳۰ آذر ۱۳۷۹) ص ۲۷.

۲٦- همان

۲۷- لوموند دیپلماتیک، «اسلام‌گرایان اسرائیل»، نقل از ترجمان سیاسی، سال پنجم، شماره ۲۰ (۱۳۷۹/۱/۳۱) ص ۳۳.

۲۸- همان.

# گفتار نهم

# منازعات سوریه و ترکیه درباره هاتای

سوریه و ترکیه درباره حاکمیت بر منطقه هاتای با یکدیگر اختلاف دارند. این اختلاف در اکتبر ۱۹۹۸ به بحران شدیدی در روابط دو کشور منجر شد به طوری که آنها تا آستانه جنگ پیش رفتند. ترکیه نیروهای خود را در مرزهای خود با سوریه متمرکز و این کشور را به انجام عملیات نظامی تهدید کرد. ترکیه حتی دو یادداشت به شورای امنیت سازمان ملل متحد فرستاد و طی آن هشدار داد که به سوریه حمله خواهد کرد.

هاتای یا اسکندرون تا سال ۱۹۳۹ بخشی از سوریه بود، اما در این سال فرانسه - که قیمومت سوریه را بر عهده داشت - آن را به ترکیه واگذار کرد. این مسئله همواره باعث تیرگی روابط دو کشور بوده است. دولت سوریه این واگذاری را غیرقانونی می‌داند و آن را به طور رسمی نپذیرفته است. سوریه هاتای را بخشی از سرزمین خود می‌داند و اغلب در نقشه‌های جغرافیایی، این استان را به عنوان بخشی از سرزمین خود نشان می‌دهد. درباره سایر اختلاف‌های سوریه و ترکیه[1] مطالب زیادی منتشر شده است، اما تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد درباره هاتای یا اسکندرون اطلاعات زیادی در دسترس نیست و کمبود منابع در این باره کاملاً محسوس است.

### موقعیت ژئوپولیتیکی منطقه مورد اختلاف

استان هاتای[2] در جنوب ترکیه و در کنار دریای مدیترانه قرار دارد. این استان از غرب به دریای مدیترانه و از شرق و جنوب شرقی با سوریه همجوار است. وسعت آن ۵٤۰۳ کیلومتر مربع و جمعیت آن بر اساس

سرشماری ۱۹۹۰ حدود ۱میلیون و ۱۰۹ هزار نفر است. مرکز این استان، آنتاکیا[3] است. بندر معروف اسکندرون نیز در این استان واقع شده است. هاتای ۱۲ شهرستان دارد که مهمترین آنها «سامان داغ» است. نام قدیمی این استان، اسکندرون[4] است که تا سال ۱۹۳۹ به این نام نامیده می‌شد، اما ترک‌ها در این سال عنوان هاتای را بر آن نهادند. با این حال در سوریه هنوز این استان، اسکندرون یعنی به همان نام قدیمی خود نامیده می‌شود.

هاتای به علت واقع شدن در کنار دریای مدیترانه از اهمیت ژئوپولیتیکی ویژه‌ای برخوردار است. جدایی اسکندرون از سوریه، برای این کشور تأثیرات عمیق ژئوپولیتیکی به دنبال داشت زیرا با جدایی اسکندرون، سوریه تقریباً نیمی از سواحل خود را در دریای مدیترانه از دست داد. سوریه فقط ۱۸٦ کیومتر ساحل در کنار دریای مدیترانه دارد. مهم تراینکه سوریه از دسترسی به بندر معروف اسکندرون محروم گردید.

بندر اسکندرون از نظر وضع طبیعی موقعیت مناسبی دارد. این بندر در خلیج اسکندرون واقع شده و از طوفان در امان است. همچنین این بندر دارای آب عمیق است و کشتی‌های بزرگ به آسانی می‌توانند در آن پهلو بگیرند. بندر اسکندرون تا قبل از بهره برداری از کانال سوئز نقش قابل توجهی در مبادلات بازرگانی بین شرق و غرب داشت. به همین دلیل در طول تاریخ مورد توجه قدرت‌های بزرگ بوده است. با ایجاد پایانه‌های نفتی خطوط لوله نفت عراق در این بندر، بر اهمیت ژئوپولیتیکی آن افزوده شده است. بر اساس قراردادهایی که در سال‌های ۱۹۷۲ و ۱۹۸۲ بین عراق و ترکیه به امضا رسیده، دو خط لوله نفت از کرکوک به اسکندرون احداث شده است. پایانه‌های خطوط لوله نفت حوزه دریای خزر نیز این بندر است.

استان هاتای از نظر نظامی نیز حائز اهمیت است و یکی از پایگاه‌های ناتو در آن واقع شده است. ترکیه از سال ۱۹۵۲ عضو پیمان ناتو است. به همین دلیل ناتو نیز مخالف واگذاری این منطقه به سوریه است. ترکیه اقدام به ایجاد تأسیسات نظامی در هاتای نموده است. اصولاً یکی از مسایلی که موجب شد ترکیه در صدد الحاق این منطقه به خاک خود برآید، اهمیت نظامی و ژئوپولیتیکی هاتای بود.

از نظر ساختار جمعیتی، هاتای شامل اعراب، اکراد و ترک‌ها است. علوی ها، سنی‌ها و حتی تعدادی یهودی در این استان زندگی می‌کنند. تا چند سال قبل علوی‌ها که اکثراً اجداد و نزدیکان آنها در سوریه زندگی می‌کنند، حدود ۲۵ درصد جمعیت هاتای را تشکیل می‌دادند. اما گفته می‌شود اکنون این نسبت تغییر کرده است. اکثر نزدیکان و فامیل رئیس جمهوری سوریه که علوی تبار هستند در سامان داغ زندگی می‌کنند. این مسئله حساسیت‌هایی در ترکیه ایجاد کرده است. اعراب ساکن هاتای نیز اکثراً در این شهرستان و حومه آن بسر می‌برند.

برخی منابع اطلاعاتی ترکیه گفته‌اند که علویان هاتای به شدت برای افزایش جمعیت خود در این منطقه تلاش می‌کنند. آنها همچنین کوشش می‌کنند اقتصاد منطقه را تحت کنترل خود در آورند. آنها ادعا می‌کنند

سوریه برای تحصیل فرزندان علویان عرب تبار هاتای در سوریه تسهیلات زیادی قائل شده است؛ مستقیماً آنها را وارد دانشگاه می‌کند و امکان اشتغال و حق تابعیت سوریه را به آنها می‌دهد.

این مسئله موجب نگرانی مقامات ترکیه شده است. لذا این کشور تلاش کرده است ترکیب جمعیتی این استان را دگرگون کند. در این راستا حدود ۲۰۰ هزار نفر از جمعیت ترک و ترکمن طی دو دهه گذشته در این استان اسکان یافته‌اند. ورود این مهاجران، ترکیب جمعیتی را به ضرر ساکنان علوی مذهب این منطقه بر هم زده و تعداد آنها را از ۲۵ درصد به ۱۵ درصد جمعیت استان کاهش داده است.

اقتصاد هاتای به دلیل موقعیت مناسب جغرافیایی بر کشاورزی متکی است. کشاورزی در این استان به ویژه دردو طرف رودخانه عاصی[5] توسعه زیادی یافته است. رودخانه عاصی، مهمترین منبع تأمین آب هاتای به ویژه بخش جنوبی آن به شمار می‌رود. این رودخانه از لبنان سرچشمه گرفته و بعد از عبور از خاک سوریه وارد استان هاتای می‌شود.

سوریه با اجرای طرح‌های توسعه کشاورزی از میزان آب وارده به هاتای کم کرده است. این مسئله با اعتراض دولت ترکیه روبرو شده است. به این ترتیب یک اختلاف دیگر نیز بر اختلاف‌های دو کشور افزوده شده است.[6] ترکیه تلاش کرده است مذاکرات مربوط به رود فرات را با معامله در مورد رود عاصی مرتبط کند. اما سوریه با این امر مخالفت کرده است. زیرا این امر به معنای شناسایی واقعی حاکمیت ترکیه بر استان هاتای خواهد بود.

از مهمترین تأسیسات صنعتی هاتای کارخانه تولید فولاد است که در سال ۱۹۷۵با کمک شوروی در اسکندرون احداث شده است.[7] در ترکیه علاوه بر کارخانه یاد شده دو کارخانه تولید فولاد دیگر نیز وجود دارد. ظرفیت تولید کارخانه اسکندرون ۱/۱ میلیون تن در سال است که ۴۰ درصد تولید فولاد ترکیه است. قراراست تولید این کارخانه به دو برابر افزایش یابد.

## پیشینه تاریخی موضوع

هاتای از سال ۱۵۱۶ تا انقراض امپراتوری عثمانی در ۱۹۱۸ به مدت چهار قرن از متصرفات عثمانی بود. سوریه نیز بخشی از امپراتوری عثمانی بود و به منطقه‌ای اطلاق می‌شد که بین کوه‌های طوروس در شمال و شبه جزیره سینا در جنوب و مدیترانه در غرب و رود فرات در شرق قرار داشت با ورود امپراتوری عثمانی به جنگ جهانی اول در ۱۹۱۴ متفقین قول و قرارهایی برای تقسیم متصرفات آن گذاشتند. یکی از آنها مکاتبات مک ماهون، کمیسر عالی انگلیس در قاهره با شریف حسین، شریف مکه است. مک ماهون دراین مکاتبات در مقابل ورود شریف حسین به جنگ علیه عثمانی به وی وعده ایجاد یک دولت مستقل عرب را داد. مک ماهون

حدود این دولت را از شمال به نصف النهار ۳۷، از شرق به ایران و از جنوب به دریای عمان محدود کرده بود. اما حدود غربی آن را عمداً مبهم گذاشته بود. ولی شریف حسین در مکاتبات خود حدود غربی را دریای مدیترانه اعلام کرده بود که مک ماهون با آن مخالفت کرد زیرا منکر خصوصیت عربی بودن این مناطق بود. مک ماهون در نامه ۲٤ اکتبر ۱۹۱۵ به شریف حسین نوشته است: «مناطق... اسکندرون... را نمی‌توان سرزمین‌های کاملاً عرب نشین دانست و باید آنها را از فهرست مناطق عربی حذف کرد.»[8] شریف حسین در پاسخ خود طی نامه مورخ ۵ نوامبر ۱۹۱۵ با خارج کردن اسکندرون (واقع در ولایت حلب) از مناطق عربی مخالفت کرد. زیرا این منطقه را برخلاف نظرمک ماهون، عرب نشین می‌دانست.[9] به هر حال، شریف حسین نمی‌خواست مذاکرات طولانی شود بنابراین در نامه چهارم خود ضمن پافشاری بر اسکندرون و مناطق غربی سوریه، حل و فصل این مسئله را به بعد از جنگ موکول کرد.

یکی دیگر از قول و قرارهای زمان جنگ، عهدنامه سایکس-پیکو در ۱۹۱٦ است. به موجب این عهدنامه، مناطق عرب نشین امپراتوری عثمانی بین انگلیس و فرانسه تقسیم شد. منجمله سوریه سهم فرانسه شد که استان اسکندرون را نیز در بر می‌گرفت. اما بندر اسکندرون به علت اهمیت ویژه‌ای که داشت، آزاد شناخته شد. از سوی دیگر به دنبال مکاتبات مک ماهون وشریف حسین، امیر فیصل پسر شخص اخیر الذکر در رأس سپاهی از حجاز حرکت کرد و سوریه را در ۱۹۱۸ به تصرف در آورد. وی درسال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ بر سوریه حکومت می‌کرد.

همچنین به موجب ماده اول منشور ملی ترکیه که در تاریخ ۲۸ ژانویه ۱۹۲۰ به تصویب مجلس آن کشور در آنکارا رسید، حدود ترکیه جدید به مناطق و نواحی محدود شد که اکثریت ساکنان آن را ترک یا کرد تشکیل می‌دادند. درباره جمعیت اسکندرون بین ترکیه، فرانسه و اعراب اختلاف نظر وجود داشت. ترکیه معتقد بود اکثریت ساکنان این منطقه را ترک‌ها تشکیل می‌دهند، اما فرانسه و اعراب با این نظر موافق نبودند و می‌گفتند ترک‌ها فقط ٤۰ درصد جمعیت اسکندرون را تشکیل می‌دهند. بنابراین از نظر آنها اسکندرون نمی‌توانست داخل مرزهای ترکیه جدید قرار گیرد.

در کنفرانس سان رمو در سال ۱۹۲۰ فلسطین و اردن تحت قیمومیت انگلیس و سوریه (شامل اسکندرون) و لبنان تحت قیمومیت فرانسه در آمد. جامعه ملل هم که تازه تأسیس شده بود، این قیمومیت را پذیرفت و به آن مشروعیت بخشید. به دنبال آن نیروهای فرانسه وارد سوریه شدند و امیر فیصل را از پادشاهی سوریه خلع و از کشور اخراج کردند.

در ۲۰ اکتبر ۱۹۲۱ بین فرانسه و ترکیه قراردادی بنام فرانکلین - بویون[10] که به قرارداد آنکارا نیز معروف است، برای تعیین حدود سوریه و ترکیه منعقد شد. به موجب این قرارداد فرانسه دو امتیاز به ترکیه داد. نخست اینکه مرز ترکیه و سوریه را از آنچه در قرارداد سور تعیین شده بود، به زیان کشور اخیر به سمت جنوب تغییر

مکان داد. دوم اینکه ترکیه هر چنداسکندرون را به عنوان بخشی از سوریه پذیرفت، در این مورد نیز امتیازاتی به دست آورد، زیرا قرار شد این منطقه دارای یک سیستم خودمختار باشد و ترک‌های ساکن آن، امکان توسعه فرهنگ خود را داشته باشند.[۱۱] به عبارت دیگر قرار شد به اسکندرون استقلال داخلی داده شود و برای آن آئین‌نامه خاصی وضع گردد.

در سال ۱۹۲۳ پیمان لوزان منعقد شد و مرزهای ترکیه را با کشورهای همجوار آن مشخص کرد. به موجب این پیمان، ترکیه جدایی نواحی عرب نشین امپراتوری عثمانی را به رسمیت شناخت. پیمان لوزان، مرزهای ترکیه را با سوریه بر طبق پیمان آنکارا تأیید کرد.

در جهت اجرای قرارداد آنکارا ژنرال ویگان، کمیسرعالی فرانسه در سوریه در سال ۱۹۲۵ یک سیستم اداری و مالی ویژه‌ای برای اسکندرون تعیین کرد. وی همچنین اعلام کرد ترک‌ها و اعراب ساکن اسکندرون از حقوق مساوی برخوردارند. پروتکلی نیز بین فرانسه و ترکیه در مه ۱۹۲۶ امضاء گردید که بر اساس آن سرحدات شمال شرقی اسکندرون به نفع دولت ترکیه تغییر یافت.

در سال ۱۹۲۸ مجلس موسسان سوریه که تازه تشکیل شده بود، به تدوین یک قانون اساسی اقدام کرد. بر اساس یکی از مواد اصلی این قانون، سوریه شامل اسکندرون، لبنان، فلسطین و ماوراء اردن بود. به عبارت دیگر، این سرزمین‌ها یک واحد سیاسی یکپارچه را تشکیل می‌دادند. اما هنری پانسوت، کمیسر عالی فرانسه به این ماده اعتراض کرد و دستور حذف آن را داد. اما مجلس موسسان این دستور را رد کرد، کمیسر نیز قانون اساسی را ملغی اعلام کرد.

در ۹ سپتامبر ۱۹۳۶ عهدنامه‌ای بین فرانسه و سوریه بسته شد که به موجب آن بعد از گذشت یک دوره انتقالی به سوریه استقلال داده می‌شد. در این عهدنامه که به امضای وینو، معاون وزارت خارجه فرانسه و هاشم العطاسی رئیس هیئت نمایندگی سوریه رسیده است، اسکندرون جزو خاک سوریه منظور شده بود. مسئله اخیر با اعتراض شدید دولت ترکیه روبرو گردید. زیرا از آن بیم داشت که تصدیق چنان عهدنامه‌ای بعداً در راه تملک اسکندرون اشکال بوجود آورد. دولت ترکیه ادعا می‌کرد اکثریت جمعیت اسکندرون ترک هستند و بنابراین باید کاملاً جدا از سوریه اداره شوند.

دولت ترکیه همچنین استدلال می‌کرد هنگام انعقاد قرارداد فرانکلین - بویون دولت فرانسه را قیم سوریه می‌شناخت، ولی اکنون حاضر نیست مسئولیتی را که سابقاً به فرانسه واگذار کرده است به دولت سوریه انتقال دهد و تنها راه حل این است که دولت فرانسه با اسکندرون، پیمانی مانند پیمان‌هایی که با سوریه و لبنان بسته است، منعقد کند.[۱۲] دولت فرانسه با تمام دعاوی و نظرات دولت ترکیه موافق نبود، ولی حاضر بود راه حل معتدلی اتخاذ کند. بنابراین با ارجاع مسئله اسکندرون به جامعه ملل - که ترکیه پیشنهاد کرده بود - موافقت کرد.

## ارجاع مسئله به جامعه ملل

برای بررسی مسئله اسکندرون، شورای جامعه یک نشست ویژه در دسامبر ۱۹۳٦ برگزار کرد. در این نشست نماینده فرانسه اظهار کرد که وقتی سوریه مستقل شود (تاریخ استقلال هنوز مشخص نشده بود) سیستم اداری ویژه‌ای برای اسکندرون در نظر گرفته می‌شود و حقوق ترک‌های منطقه تضمین خواهد شد. نماینده فرانسه درخواست ترکیه را مبنی بر اینکه به اسکندرون استقلال داده شود رد و استدلال کرد که اعطای استقلال به اسکندرون بر خلاف شرایط قیمومیت فرانسه است.

سرانجام شورای جامعه ملل تصمیم گرفت کمیته‌ای برای مسئله اسکندرون تعیین و به این منطقه اعزام کند. نمایندگان فرانسه و ترکیه نیز در ملاقات با یکدیگر به طور موقت به توافق رسیدند که تصویب معاهده استقلال سوریه به تعویق افتد تا کمیته جامعه ملل مسئله اسکندرون را بررسی و گزارش کند. به همین دلیل، پارلمان فرانسه از تصویب عهدنامه ۱۹۳٦ خودداری کرد، اما پارلمان سوریه آن را به تصویب رساند.

کمیته جامعه ملل که شامل نمایندگان فرانسه و ترکیه بود نتایج بررسی‌های خود را در مه ۱۹۳۷ اعلام کرد. در گزارش کمیته آمده بود:

۱. اسکندرون اداره امور داخلی خود را به طور کامل بر عهده خواهد گرفت.

۲. مسئولیت امور خارجی، سیاسی و کنسولی اسکندرون بر عهده سوریه است.

۳. اسکندرون و سوریه ادارات گمرکی و پولی یکسانی خواهند داشت.

٤. سوریه و اسکندرون هر یک به منظور حفظ ارتباط، یک کمیسیونر نزد دیگری تعیین خواهند کرد.

٥. اسکندرون به طور کامل غیر نظامی می‌شود و خدمت سربازی اجباری ممنوع است و برای حفظ نظم و امنیت یک ژاندارمری با ۱۵۰۰ سرباز ایجاد می‌شود.

٦. حقوق اقلیت‌ها بدون تفاوت از نظر تولد، تابعیت، زبان، نژاد و مذهب تضمین خواهد شد.

۷. دسترسی ترکیه به بندر اسکندرون تضمین می‌گردد و یک منطقه برای ایجاد اداره گمرک به آن اجاره داده می‌شود.

۸ یک مجلس با ٤۰ نماینده در اسکندرون تشکیل می‌گردد، یک قوه مجریه نیز شامل رئیس جمهور و یک شورای اجرایی (کابینه) با ٤ عضو تشکیل خواهد شد.

۹. زبان‌های ترکی و عربی زبان‌های رسمی خواهند بود.

۱۰. تحصیلات مقدماتی اجباری است و مطبوعات آزاد خواهند بود.

۱۱. کلیه قراردادهای خارجی دولت سوریه که در وضع اسکندرون تغییری ایجاد می‌کند موکول به نظارت و تصویب جامعه ملل است.

۱۲. آئین نامه خودمختاری اسکندرون بایستی تنظیم و برای تصویب تسلیم شواری جامعه ملل شود.
۱۳.دولتین فرانسه و ترکیه در صوت لزوم مأمور اجرای تصمیمات شورای جامعه ملل هستند.[۱۳]

به دنبال آن آئین نامه خود مختاری اسکندرون که عمدتاً شامل موارد مذکور بود، تنظیم و در ۲۹ مه ۱۹۳۷ به تصویب شورای جامعه ملل رسید و مقرر گردید از ۲۹ نوامبر ۱۹۳۷ به مورد اجرا گذاشته شود. دولت فرانسه به اجرای این آئین نامه مکلف گردید.

ترکیه از تصمیمات جامعه ملل استقبال کرد. اما دولت سوریه و مردم این کشور شدیداً علیه این مقررات اعتراض کردند. مجلس سوریه از تصویب آئین نامه اسکندرون خودداری کرد. دولت فرانسه به دلیل اینکه سوریه را به خاطر ترکیه رها کرده است، مورد ملامت قرار گرفت. جبهه ملی سوریه نیز متهم شد که در این مورد مبارزه شدیدی نکرده است و وجهه خود را تا حد زیادی از دست داد. در استان اسکندرون نیز خشونتهای شدیدی روی داد به نحوی که در ٦ ژوئن ۱۹۳۷ در آن اعلام حکومت نظامی گردید. اعراب (هم مسلمانان و هم مسیحیان) و ارامنه به ویژه علیه پذیرش زبان ترکی به عنوان زبان رسمی به یک اعتصاب عمومی مبادرت کردند. اعتراضات در سال‌های بعد نیز ادامه یافت و در ماه‌های اول سال ۱۹۳۸ که مقامات سعی کردند از داوطلبان مجلس جدید برای انتخابات ثبت نام کنند، خشونت‌ها تشدید شد. دراین دوره گزارش‌های متعددی حاکی از تمرکز نیروهای ترکیه در مرز شمال اسکندرون بود. همچنین دولت ترکیه مرتب درباره بدرفتاری با ترک‌های اسکندرون اعتراض می‌کرد. در ۷ دسامبر ۱۹۳۷ ترکیه به طور یکجانبه معاهده دوستی و عدم تجاوز خود را با سوریه لغو کرد. این معاهده در ۳۰ مه ۱۹۲٦ برای مدت ٥ سال بسته شده بود، اما هر ساله تمدید شده بود.

مشکل اصلی که در این زمان مطرح بود، این بود که دولت ترکیه ادعا می‌کرد اکثریت جمعیت اسکندرون ترک هستند، در حالی که ناسیونالیست‌های سوریه ادعا می‌کردند بیش از ۱۰۰ هزار نفر از جمعیت اسکندرون را اعراب مسلمان، ۲۵ هزار نفر را اعراب مسیحی و ارمنی و ۸۵ هزار نفر را ترک‌ها تشکیل می‌دهند. مقامات فرانسوی یک سرشماری انجام دادند که ازحمایت دولت ترکیه برخوردار بود، این سرشماری نشان داد حدود ٤٦ درصد جمعیت ترک هستند. اما یافته‌های این سرشماری را سوریه قبول نکرد، زیرا این سرشماری ترک‌ها را به عنوان بزرگترین گروه جمعیتی اسکندرون نشان می‌داد.

به هر حال برای تهیه مقدمات انتخابات در اسکندرون، کمیسیونی از سوی جامعه ملل تعیین شد که از ۲۰ اکتبر تا ۱۹ نوامبر ۱۹۳۷ در اسکندرون بود و تحقیقات لازم را بوسیله تماس با اهالی به عمل آورد. این کمیسیون در ۱۰ دسامبر بعد از تشکیل جلسات متعدد در ژنو مقرراتی برای ثبت نام و شرکت در انتخابات و رأی دادن اهالی وضع نمود. این مقررات، مورد اعتراض دولت ترکیه قرار گرفت، لذا کمیسیون، این مقررات را

در ۳۱ ژانویه ۱۹۳۸ با رعایت نظر دولت ترکیه اصلاح کرد. در سوم مه ۱۹۳۸ کمیسیون شروع به ثبت نام از اهالی کرد.

## تشکیل جمهوری هاتای

در ژوئن ۱۹۳۸ اعلام شد فرانسه و ترکیه بر اساس این اصل که جمعیت ترک‌ها بیشتر است، توافق کرده‌اند که ترک‌ها ۲۲ کرسی از ٤۰ کرسی مجلس را داشته باشند و نیز افسران ارتش ترکیه وارد اسکندرون شده‌اند تا برای برقراری نظم، اجرای قوانین و نظارت بر انتخابات با نیروهای فرانسوی همکاری کنند. این امر به شدت با اعتراض سوری‌ها و اعراب روبرو شد. پارلمان سوریه در دمشق، تلگرام‌هایی برای حاکمان کشورهای مستقل عرب فرستاد و از آنها مصرانه خواست برای حفظ اسکندرون به عنوان بخشی از جهان عرب، مداخله کنند.

با وجود مخالفت اعراب سوریه، فرانسه بین سوم و چهارم ژوئیه ۱۹۳۸ چندین موافقتنامه باترکیه امضاء کرد که بر اساس آنها، برتری ترکیه را در اسکندرون و نیز منافع ویژه این کشور را در این منطقه به رسمیت می‌شناخت. نخستین این موافقتنامه ها، یک موافقتنامه نظامی بود که در ۳ ژوئیه در آنتاکیا امضاء شد. به موجب این موافقتنامه قرار شد تا آغاز به کار ترتیبات جدید در اسکندرون، در این استان یک پادگان نظامی تشکیل شود که شامل ۲۵۰۰ نفر از نظامیان فرانسوی و ۲۵۰۰ نفر از نظامیان ترکیه و ۱۰۰۰ نفر از افراد محلی باشد. همچنین قرار شد نیروهای ترکیه در بخش‌هایی از استان که جمعیت آنها ترک هستند، مستقر شوند. نیروهای ترکیه از ۵ ژوئیه وارد شدند.

سه موافقتنامه دیگر در ٤ ژوئیه در آنکارا امضاء شد که عبارت بودند از:

۱. بیانیه‌ای که فرانسه و ترکیه وضعیت جدید را بر مبنای تسلط عنصر ترک در اسکندرون اعمال می‌کردند و ترکیه می‌پذیرفت که هیچگونه ادعای ارضی نسبت به اسکندرون ندارد.

۲. پروتکل مربوط به حقوق و منافع افراد ترک، سوری یا لبنانی مقیم در اسکندرون و پذیرش درخواست آنها در صورتی که مایل باشند به کشور اصلی خود برگردند.

۳. معاهده دوستی که بر تمایل دو طرف به حفظ صلح در شرق مدیترانه تأکید می‌کرد.

قبل از امضاء این موافقتنامه‌ها در ٢٤ ژوئن ۱۹۳۸ در جامعه ملل اعلام شد انتخابات مجلس اسکندرون به تعویق افتاده تا جامعه کمیسیونی را برای نظارت بر آن اعزام کند، اما به علت مخالفت ترکیه با حضور این کمیسیون، جامعه از این امر صرف نظر کرده است. در ۱۳ ژوئن ۱۹۳۸ نیز نماینده انگلیسی عضو کمیسیون جامعه ملل استعفا داد زیرا با اقداماتی که مقامات فرانسوی علیه جمعیت غیر ترک اسکندرون به عمل می‌آوردند، مخالف بود.

انتخابات مجلس اسکندرون با نظارت ارتش ترکیه در اواخر اوت ۱۹۳۸ برگزارشد و نمایندگان ترک ۲۲ کرسی از ٤۰ کرسی مجلس را به دست آوردند. نخستین جلسه مجلس در ۵ سپتامبر ۱۹۳۸ تشکیل شد. دراین جلسه یک نفر ترک به عنوان رئیس مجلس و یک نفر دیگر که نماینده سابق مجلس ملی ترکیه بود به نام تایفور سوکمن[۱٤] به عنوان رئیس جمهور انتخاب شدند. همچنین نام اسکندرون به طور رسمی به هاتای تغییر یافت. در همان جلسه تصمیمات زیر نیز اتخاذ گردید:

۱. جمهوری هاتای از پشتیبانی اکثریت ترک برخوردار خواهد بود و در امور داخلی استقلال کامل خواهد داشت.

۲. پایتخت جمهوری هاتای شهر آنتاکیا خواهد بود.

۳. تمام شهروندان بدون توجه به مذهب یا نژاد از حقوق مساوی برخوردار خواهند بود.

٤. حفظ نظم عمومی بر عهده ژاندامری است که حدود ۱۵۰۰ نفر پرسنل خواهد داشت.

۵. پرچم هاتای دارای زمینه قرمز با یک هلال و ستاره سفید (مانند پرچم ترکیه) خواهد بود.[۱۵]

پس از آن سوکمن در پیامی به مجلس ملی ترکیه اظهار داشت که اصول سیاست‌های دولت جدید، همان اصول کمالیسم است که د رخود ترکیه اعمال می‌شود. ۳ ماه بعد یعنی در ۵ دسامبر ۱۹۳۸ نیز اولین کابینه وزاری ۵ نفری ترک تشکیل گردید که اعراب در آن شرکت نداشتند.

## واگذاری هاتای به ترکیه

تا ژوئیه ۱۹۳۹، هاتای از نظر حاکمیت خودمختار، ولی به عنوان بخشی از سوریه تحت قیمومیت فرانسه بود. همانطور که گفته شد، قرار بود بر اساس معاهده فرانسه و سوریه در سال ۱۹۳٦ به سوریه استقلال داده شود. اما به علت بدتر شدن شرایط جهانی، استقلال سوریه به تعویق افتاد. به دنبال امضای موافقتنامه‌های ژوئیه ۱۹۳۸، فرانسه روابط خود را با ترکیه توسعه داد. هدف فرانسه این بود که در صورت بروز جنگ جهانی دیگری در اروپا، ترکیه بر خلاف امپراتوری عثمانی در جنگ جهانی اول، طرف آلمان را نگیرد. این مسئله موجب شد فرانسه و ترکیه در ۲۳ ژوئن ۱۹۳۹ یک موافقتنامه کمک متقابل در پاریس امضاء کنند. بر اساس این موافقتنامه «در صورت اقدام تجاوزکارانه که به جنگ در مدیترانه منتهی شود، دو کشور به یکدیگر کمک خواهند کرد. » این قرارداد، مشابه موافقتنامه ترکیه و انگلیس بود که در ۱۹۳۹ امضاء شده بود.

در همان روز یک موافقتنامه جداگانه دیگری بین فرانسه و ترکیه در آنکارا امضاء شد که به موجب آن هاتای به ترکیه واگذار می‌شد. مواد اصلی این موافقتنامه عبارت بود از:

۱- حاکمیت ترکیه بر هاتای بدون قید و شرط است.

۲- ترکیه غیر قابل نقض بودن مرزهای جدید خود را با سوریه به رسمیت می‌شناسد و متعهد می‌شود از هرگونه اقدامی که تمامیت ارضی سوریه را به خطر اندازد یا صلح را در مرزهای مشترک با سوریه تهدید نماید، جلوگیری کند.

۳- عناصر غیر ترک که مایل نیستند به تبعیت ترکیه در آیند، حق خواهند داشت تابعیت سوریه یا لبنان را در مدت ٦ ماه انتخاب کنند. اینگونه افراد موظفند در مدت ۱۸ ماه هاتای را ترک کنند. آنها می‌توانند اموال منقول خود را همراه خود ببرند.

٤- ارتفاعات مهم استراتژیکی جبل آکرا در جنوب آنتاکیا داخل خاک سوریه و مرز بین دو کشور خواهد بود.[۱٦]

در ۲۹ ژوئن ۱۹۳۹ مجلس هاتای با اکثریت نمایندگان ترک در مجلس تصمیم گرفت در ترکیه ادغام شود. در ۳۰ ژوئن یعنی یک روز بعد نیز مجلس ملی ترکیه با اکثریت آراء الحاق هاتای را به ترکیه تصویب کرد و هاتای به عنوان سی و یکمین استان ترکیه در آمد. در ۲۳ ژوئیه ۱۹۳۹ فرانسه هاتای را کاملاً تخلیه کرد و در همان روز یک حاکم جدید از طرف دولت ترکیه کنترل منطقه را به طور رسمی در دست گرفت. به این ترتیب به عمر یکساله جمهوری هاتای خاتمه داده شد. تشریفات این انتقال در ترکیه به طور کامل انجام گرفت تا نشان دهند انتقال به طور کامل انجام شده است.

واگذاری اسکندرون به ترکیه نارضایتی‌های زیادی در بین مردم سوریه بوجود آورد. چون صرف نظر از اینکه سوریه بندر مهمی را از دست می‌داد، اصولاً انتزاع این قسمت از سوریه با شرایط قیمومیت مغایرت داشت. طبق شرایط مذکور، فرانسه مسئول حفظ تمامیت ارضی مناطق تحت قیمومیت خود بود و حق واگذاری بخشی از سوریه را به ترکیه نداشت. به همین دلیل، دولت و مردم سوریه این واگذاری را به عنوان یک اقدام غیر قانونی شدیداً محکوم کردند و اعلام کردند فرانسه به تعهدات خود مطابق قیمومیت عمل نکرده است.[۱۷] تظاهراتی نیز در این مورد در دمشق و شهرهای دیگر سوریه برگزار شد. رئیس جمهوری سوریه استعفا داد و مجلس منحل گردید و از ۸ ژوئیه به بعد اداره کشور را یک هیئت مدیره بر عهده گرفت.[۱۸]

هدف فرانسه از واگذاری اسکندرون به ترکیه به طوری که گفته شد، جلب دوستی دولت ترکیه بود. شرایط اروپا بحرانی و جهان به سوی جنگ جهانی دوم پیش می‌رفت. در سال ۱۹۳۳ هیتلر در آلمان به قدرت رسید. در سال ۱۹۳۵ آلمان از عضویت جامعه ملل خارج شد. در مارس ۱۹۳٦ آلمان مقررات عهد نامه لوکارنو را - که طبق آن آلمان، فرانسه و بلژیک متعهد به عدم تعرض شده بودند - لغو کرد و مقررات عهد نامه ورسای را زیر پا گذاشت. در تابستان ۱۹۳۹ فرانسه و انگلیس برای مقابله با خطر آلمان در صدد بر آمدند رضایت ترکیه را بدست آوردند. آنها به این نتیجه رسیدند که دوستی ترکیه بیش از دوستی سوریه اهمیت دارد. علاوه بر آن،

مردم سوریه برای کسب استقلال در حال مبارزه با فرانسه بودند. در نتیجه فرانسه، سوریه را دشمن خود تلقی می‌کرد. لذا سیاست این کشور در جهت تضعیف سوریه و فروپاشی تمامیت ارضی آن بود.[۱۹]

## ادامه اختلافات تا سال ۱۹۸۶

وقتی سوریه در ۱۷ آوریل ۱۹۴۶ مستقل شد، اعلام کرد اقدام فرانسه را در واگذاری اسکندرون به ترکیه در دوره قیمومیت غیر قانونی می‌داند و لذا آن را به رسمیت نمی‌شناسد. به این ترتیب مسئله اسکندرون باعث تیرگی روابط سوریه و ترکیه شد. هر چند دولت ترکیه استقلال سوریه را در ٦ مارس۱۹٤٦ به رسمیت شناخت، بهبودی در روابط دو کشور حاصل نشد. سوریه از کشورهای عربی برای استرداد اسکندرون درخواست کمک کرد، اما کشورهای عربی هیچگونه حمایتی از سوریه به عمل نیاوردند.

سوریه جدید الاستقلال نیز نمی‌توانست به تنهایی هیچگونه اقدام عملی برای باز گرداندن اسکندرون به عمل آورد زیرا با مشکلات داخلی و خارجی متعددی درگیر بود. از نظر داخلی کشور با بحران اقتصادی و فقدان ثبات سیاسی روبرو بود. در زمینه اقتصادی وضعیت اقتصادی کشور بسیار بد بود به نحوی که از سال ۱۹٤۱ به بعد نرخ تورم سه برابر افزایش یافته بود و امیدی هم به بهبود آن نمی‌رفت. دولت نتوانسته بود پول خود را مستقل از فرانک فرانسه تعیین کند. مردم، دولت را به ناتوانی در باز گرداندن اسکندرون واداره کشور متهم می‌کردند. نارضایتی مردم، موجب بروز تظاهرات و اعتصابات شدیدی در دمشق و شهرهای دیگر سوریه شد، به طوری که دولت جمیل مردم در ۱۹٤۸ استعفا داد و در دمشق حکومت نظامی اعلام گردید. با این حال نا آرامی‌ها ادامه داشت به گونه‌ای که سوریه در سال ۱۹٤۹ شاهد سه کودتای نظامی بود.[۲۰]

در زمینه سیاست خارجی نیز کشور از چهار طرف در معرض تهدید بود. عراق و اردن از طرف شرق و جنوب پیوسته به سوریه فشار می‌آوردند که آن را وارد طرح هلال خصیب کنند. اما سوریه مخالف این امر بود زیرا آن را موجب از بین رفتن استقلال خود می‌دانست. در سال ۱۹٤۷ امضاء سه پیمان یکی عهد نامه اردن و ترکیه، دیگری عهدنامه عراق و ترکیه و سوم عهدنامه عراق و اردن شدیداً موجب نگرانی رهبران سوریه شد. با اعلام تشکیل دولت اسراییل در ۱۹٤۸، سوریه در مرزهای غربی خود نیز در معرض تهدید جدی قرار گرفت به طوری که چندی بعد سوریه یکی از کشورهای طرف جنگ با اسراییل بود. حدود دو ماه بعد از پایان جنگ با اسراییل اعلام شد نیروهای اردن و سوریه در مرزهای دو کشور مستقر شده‌اند. اردن در این زمان یکی از قوی‌ترین ارتش‌ها را در جهان عرب داشت.

در چنین شرایطی امکان باز پس‌گیری اسکندرون وجود نداشت، در حالی که مردم سوریه خواستار اعاده این استان بودند. مردم حتی تا آنجا پیش رفتند که می‌گفتند نسبت به وفاداری دولت به ملت و کشور تردید

وجود دارد.[۲۱] در سال‌های بعد روند رویدادها به گونه‌ای پیش رفت که برای دولت سوریه امکان باز پس‌گیری اسکندرون را تقریباً منتفی کرد. زیرا با عضویت ترکیه در پیمان ناتو در سال ۱۹۵۲ و سپس عضویت آن در پیمان بغداد در ۱۹۵۵ این کشور به صورت یک دشمن نیرومند و خطرناک برای سوریه، ظهور کرد. به طوری که سوریه از جانب ترکیه تمامیت ارضی وحتی موجودیت و استقلال خود را در معرض تهدید جدی می‌دید.

در ژانویه ۱۹۵۵ دریادار عدنان مندرس، نخست وزیر ترکیه، ضمن دیدار از عراق، خواستار مذاکره با مقامات سوریه درباره مسایل بین دو کشور شد. در این زمان، علاوه بر مسئله اسکندرون، مسایل دیگری از قبیل اموال ملی سوریه در ترکیه و بالعکس، راه‌آهن مرزی دو کشور، قیام مسلحانه کردها در امتداد مرزها و بهره برداری از آب رود فرات بین دو کشور وجود داشت. با توجه به اینکه ترکیه مسئله اسکندرون را امری مختومه می‌دانست و حاضر نبود درباره آن مذاکره کند، سوریه نیز حاضر نشد درباره سایر مسایل مذاکره کند.

در سپتامبر ۱۹۵۷ بحران شدیدی در روابط سوریه و ترکیه بوجود آمد. سوریه و شوروی اعلام کردند نیروهای ترکیه به دستور آمریکا، به قصد تجاوز به سوریه و براندازی دولت طرفدار شوروی در سوریه در مرزهای این کشور متمرکز شده‌اند. روزنامه ستاره سرخ، چاپ مسکو نوشت، استقرار نیروهای عراق در مرزهای شرقی سوریه، حملات هوایی عراق و ترکیه به دهکده‌های سوریه، هشدار آمریکا و مداخله آن در امور داخلی سوریه، نشانه‌های یک سیاست تجاوزکارانه علیه سوریه است.

نگرانی‌های سوریه از تهدیدات مذکور سبب شد این کشور در سال ۱۹۵۸ با مصر تشکیل «جمهوری متحد عرب» را دهد و روابط خود را بیش از پیش با شوروی گسترش دهد. این امر بر اعتماد به نفس سوریه افزود، به گونه‌ای که در سال ۱۹۶۰ تظاهرات گسترده‌ای در دمشق و چند شهر دیگر سوریه برای باز گرداندن اسکندرون به سوریه صورت گرفت.

در سال ۱۹۶۳ حزب بعث در سوریه به قدرت رسید. با توجه به اندیشه این حزب که تشکیل امپراتوری یکپارچه عرب از خلیج فارس تا اقیانوس اطلس است، به نظر می‌رسید دولت بعثی سوریه ادعاهای خود را نسبت به اسکندرون دنبال کند. اما با کمال تعجب، دولت سوریه به جای ادعا نسبت به اسکندرون، به طور غیر منتظره‌ای در ۱۰ نوامبر ۱۹۶۵ اعلام کرد خوزستان ایران - که از آن به عنوان عربستان نام برد - جزء جدایی‌ناپذیر وطن عربی است.[۲۲]

با این حال روابط سوریه و ترکیه از زمان استقلال تا اواسط دهه ۱۹۸۰ همچنان تیره بود. در مارس ۱۹۸۵ با امضای یک موافقتنامه امنیتی مرزی، روابط دو کشور بهبود یافت. در اکتبر همین سال یک پروتکل همکاری‌های

اقتصادی، فنی، علمی و تجاری بین دو کشور به امضاء رسید. در مارس ۱۹۸٦ نخست وزیر سوریه یک دیدار رسمی چهار روزه از ترکیه به عمل آورد و چند موافقتنامه در جهت همکاری‌های اقتصادی بین دو کشور به امضاء رسید. اما یک سال بعد، دوباره روابط دو کشور به علت مسئله هاتای تیره شد.

## منطقه مورداختلاف در سال‌های ۹٦-۱۹۸۷

در سال ۱۹۸۷ دولت سوریه نقشه‌ای که هاتای را به عنوان یکی از استان‌های سوریه نشان می‌داد، همراه بروشوری در جریان بازی‌های مدیترانه‌ای منتشر کرد. به دنبال انتشار این نقشه حسن سلال گوزل،[۲۳] وزیر کشور و سخنگوی دولت ترکیه در پارلمان آن کشور در پاسخ به سؤال یکی از نمایندگان درباره ادعای سوریه نسبت به هاتای گفت: «این مسئله یکی از عوامل منفی در روابط ترکیه و سوریه است.» وی افزود: «ما در مواقع مختلف، به سوریه یادآوری کرده‌ایم که هاتای بخشی جداناپذیر از ترکیه است و ادعاهای مربوط به این استان به روابط ترکیه و سوریه که دو کشور خواهان توسعه آن هستند، زیان می‌رساند.» او اضافه کرد در پاسخ به اعتراض ترکیه درباره این بروشور و نقشه آن، عقب‌نشینی صورت گرفته و شرح جدیدی همراه یک نقشه منتشر شده است که هاتای را به عنوان بخشی از ترکیه نشان می‌دهد.[۲٤]

در اکتبر ۱۹۸۹، هواپیماهای نیروی هوایی سوریه یک هواپیمای متعلق به اداره ثبت اراضی ترکیه را که بر فراز هاتای پرواز می‌کرد، سرنگون کردند.[۲۵] به دنبال آن در دسامبر ۱۹۸۹ وزیر اطلاعات سوریه در یک کنفرانس مطبوعاتی در نیکوزیا اعلام کرد سوریه هنوز هاتای را به عنوان بخشی از ترکیه به رسمیت نمی‌شناسد.[۲٦] این مسئله تنش شدیدی در روابط دو کشور بوجود آورد سرانجام وقتی سوریه پذیرفت به خاطر سرنگون کردن هواپیمای ترکیه، غرامت پرداخت کند، بحران فروکش کرد.

در ۲۲ دسامبر ۱۹۹۰ ترکیه گزارش داد نیروهای امنیتی‌اش یک نفر تروریست سوری را که قصد داشته است به خاک ترکیه وارد شود، کشته اند و یک گروه دیگر را که قصد داشتند وارد ترکیه شوند را به سوریه بازگردانده است.[۲۷] به نوشته مطبوعات غرب، چریک‌های حزب کارگران کرد ترکیه (پ. ک.ک) سعی می‌کردند از خاک سوریه به استان هاتای نفوذ و نظر اعراب سنی و علوی این منطقه را جلب کنند.[۲۸]

در سال ۱۹۹٦ بحران شدیدی بین دو کشور بوجود آمد. در آوریل این سال مسعود ییلماز نخست وزیر ترکیه به استان هاتای سفر کرد و در سخنرانی خود در این استان حافظ اسد، رئیس جمهور سوریه را از دخالت در امور داخلی ترکیه و در ضمن انتقاد از روابط ترکیه با اسرائیل برحذر داشت. دو روز بعد معاون نخست وزیر ترکیه، نهیب منتز، عنوان کرد سوریه قصد دارد با اجرای طرح سوریه بزرگ، استان هاتای را اشغال کند.[۲۹]

در مه ۱۹۹٦ بمب‌های متعددی در دمشق و دیگر شهرهای سوریه منفجر شد. به دنبال آن حدود ٦۰۰ ترک دستگیر و از سوریه اخراج شدند. گفته می‌شود یکی از این بمب‌ها برای کشتن حافظ اسد بوده است. مقام‌های سوریه سرویس‌های اطلاعاتی ترکیه را مسئول این انفجارها اعلام کردند.[۳۰] مسعود ییلماز، نخست وزیر ترکیه در آوریل ۱۹۹٦ گفته بود دمشق را تنبیه خواهد کرد. به دنبال انفجارهای مذکور در ژوئن ۱۹۹٦ اعلام شد ٤۰ هزار نفر از واحدهای ارتش سوریه در مرز با ترکیه مستقر شده‌اند.[۳۱] ترکیه نیز بر تعداد نیروهای نظامی خود در مرز با سوریه افزود. برای نخستین بار، دو کشور، تمرکز نیروهای خود را در مرزها تأیید کردند.

## بحران بین دو کشور در سال ۱۹۹۸

هنوز دو سال از وقایع مذکور نگذشته بود که روابط دو کشور دوباره با بحران شدیدی روبرو شد به نحوی که تا آستانه جنگ پیش رفتند. در ۲٤ ژوئن ۱۹۹۸ شصتمین سالگرد الحاق اسکندرون به ترکیه در این کشور جشن گرفته شد.[۳۲] مسعود ییلماز، نخست وزیر ترکیه نیز در مراسم جشنی که به همین مناسبت در استان هاتای برگزار شده بود، شرکت کرد. وی در سخنرانی خود گفت «سوریه ادعای حاکمیت بر برخی مناطق خاک ترکیه را دارد. سوریه برای تحقق این خواسته خود نه پشتوانه حقوقی و نه قدرت و نیروی لازم را برای انجام آن دارد.» وی افزود: «آنکارا به خاک هیچ کشوری چشم نداشته است، ولی مصمم هستیم تا چشمان آنهایی را که چشم به خاک ما دوخته‌اند، کور کنیم.»[۳۳]

در اکتبر ۱۹۹۸ سلیمان دمیرل، رئیس جمهوری ترکیه به هاتای سفر و در دانشگاه این استان سخنرانی کرد. وی از شهر آنتاکیا مرکز استان هاتای و شهرستان سامان داغ دیدار کرد. در این سفر، حکمت چتین، رئیس پارلمان ترکیه و گروهی از اعضای کابینه ترکیه وی را همراهی می‌کردند. دمیرل در شهرستان سامان داغ در نزدیکی مرز سوریه نیز سخنرانی کرد. وی در این سخنرانی گفت وظیفه وی به عنوان رئیس جمهوری ترکیه خاتمه دادن به تهدیداتی است که علیه تمامیت ارضی و امنیت مردم ترکیه وجود دارد.[۳٤] دمیرل سپس از یگان‌های نظامی این کشور در منطقه مرزی سامان داغ بازدید کرد.

در همین هنگام، محمد سلمان، وزیر اطلاعات سوریه اعلام کرد دمشق از ادعای خود بر ایالت اسکندرون - که ٦۰ سال پیش به ترکیه واگذار شد - صرف‌نظر نکرده است. وی گفت: «الکساندرا یک موضوع ملی است که نمی‌توان از آن گذشت. سوریه هیچگاه از حقوق خود در این منطقه چشم‌پوشی نخواهدکرد.»[۳۵] به دنبال این اظهارات، سلیمان دمیرل، رئیس جمهوری ترکیه علیه هرگونه ادعای ارضی نسبت به استان هاتای به دمشق هشدار داد. دمیرل با اشاره به ادعای سوریه درباره حاکمیت بر استان هاتای گفت: «ترکیه هیچ چشمداشتی به

سرزمین‌های کشورهای دیگر ندارد، کسی که چشمداشت به خاک ترکیه داشته باشد، سر خود را به دیوار می‌کوبد.»[۳۶]

بر اساس برخی گزارش‌ها سفیر اسرائیل در ترکیه، چند روز پس از سفر مسعود یلماز در میان مقام‌های اطلاعاتی و نظامی ترکیه از هاتای دیدار کرد.[۳۷] به دنبال آن انفجارهایی در شمال سوریه روی داد. مطبوعات ترکیه مانند روزنامه‌های حریت و رادیکال گزارش دادند که بروز چندین انفجار شدید، پایگاه‌های ارتش سوریه در مرز با ترکیه و چند انبار مهمات و نیروگاه‌های برق و پمپ بنزین‌ها را منهدم کرده است.[۳۸] گفته می‌شود عملیات پ.ک.ک به ویژه تلاش‌های آن به منظور تثبیت موقعیت خود در استان هاتای، مقامات ترکیه را شدیداً نگران کرده بود.[۳۹]

بحران در روابط ترکیه و سوریه در اکتبر ۱۹۹۸ به اوج خود رسید. ترکیه نیروهای نظامی خود را در مرزهای سوریه مستقر و دو یادداشت مبنی بر حق حمله به سوریه برای شورای امنیت سازمان ملل متحد ارسال نمود. هم‌زمان گزارش شد که اسرائیل از طریق ماهواره «اونیک» درباره مکان استقرار نیروهای سوریه اطلاعاتی در اختیار ترکیه قرار داده است.[۴۰] در همین هنگام ترکیه به برگزاری یک مانور نظامی با ۱۰ عضو دیگر پیمان ناتو درخلیج اسکندرون در نزدیکی هاتای اقدام نمود.[۴۱]

در این میان رهبران ترکیه به کرات سوریه را تهدید به انجام عملیات نظامی کردند. لحن رهبران ترکیه بسیار تند وخشمگینانه بود و به نظر می‌رسید آنها برای حمله به سوریه آماده اند. برای جلوگیری از برخورد نظامی بین دو کشور، مصر و ایران میانجیگری کردند. رئیس جمهوری ایران با رهبران هر دو کشور تلفنی تماس گرفت و خواستار مذاکره دو طرف برای حل مسالمت‌آمیز اختلافات شد. حسنی مبارک، رئیس جمهوری مصر نیز عازم آنکارا شد و با رهبران این کشور مذاکره کرد. در جریان این مذاکرات، ترکیه یک طرح ٦ ماده‌ای ارائه کرد تا مبارک آن را با رهبران سوریه در میان بگذارد. محورهای اصلی این طرح عبارت بودند از:

۱. صرف نظر کردن سوریه از ادعاهای تاریخی خود بر استان اسکندرون.

۲. به رسمیت شناختن مرزهای موجود بین دو کشور.

۳. امضاء موافقتنامه جدید برای برقراری روابط حسن همجواری میان دو کشور.

در این میان، اتحادیه عرب و اغلب کشورهای عربی ضمن درخواست حل مسالمت آمیز بحران، هر گونه حمله نظامی به سوریه را غیر قابل قبول و محکوم کردند و حمایت از سوریه را تا حد قطع روابط سیاسی - اقتصادی با ترکیه به میان کشیدند. اما آنها نه تنها از ادعای سوریه نسبت به هاتای یا اسکندرون هیچگونه حمایتی ننمودند، بلکه حتی از طرح آن نیز خودداری کردند.[۴۲]

## علل مواضع سرسختانه ترکیه

ترکیه میانجیگری ایران و مصر را نادیده گرفت و به تهدیدات اتحادیه عرب و برخی کشورهای عربی مبنی بر قطع روابط سیاسی نیز توجهی نکرد و نظرات خود را به سوریه به طور یکجانبه دیکته کرد. برای سوریه که در میان دو دشمن قدرتمند یعنی ترکیه واسرائیل قرار گرفته بود، ظاهراً راهی غیر از تسلیم شدن به فشارهای ترکیه نبود. سوریه مسلماً در یک جنگ کلاسیک باغول خفته‌ای که بیدار شده بود، نمی‌توانست پیروز شود. لذا خیلی محتاطانه عمل کرد و تهدیدهای نظامی ترکیه را جدی گرفت و ظاهراً بخشی از درخواست‌های ترکیه منجمله اخراج عبدالله اوج آلان را از سوریه پذیرفت.

از سوی دیگر دولت ترکیه این بار بر خلاف سال‌های گذشته از موضع قدرت با سوریه رفتار کرد. موضع و لحن رهبران ترکیه در این باره بسیار قاطعانه بود. علت این امر چه بود؟ به نظر می‌رسد عوامل متعددی نقش داشتند که برخی از آنها عبارتند از:

۱. ترکیه با انعقاد قراردادهای نظامی متعدد با اسرائیل، یک متحد استراتژیک برای خود به دست آورده بود. همکاری‌های نظامی دوکشور موجب تغییر موازنه قوا در منطقه گردید. ترکیه و اسرائیل در همسایگی خود تقریباً هیچ دوستی ندارند، لذا همتای هم و تکمیل کننده یکدیگرند. از سوی دیگر هر دو کشور با سوریه اختلاف دارند. سوریه و برخی کشورهای عربی همکاری‌های نظامی ترکیه با اسرائیل را شدیداً مورد انتقاد قرار دادند و آن را محکوم کردند. این مسئله خشم رهبران ترکیه را بر انگیخت. آنها اعلام کردند که پیمان نظامی آنها با اسرائیل علیه هیچ کشوری نیست. بلکه در جهت منافع راهبردی ترکیه است. به هر حال از نتایج همکاری‌های نظامی ترکیه با اسرائیل اخراج عبدالله اوج آلان از سوریه و دستگیری آن توسط سرویس‌های امنیتی دو کشور بود.

۲. فروپاشی شوروی یک پی آمد مثبت برای ترکیه و یک پی آمد منفی برای سوریه در بر داشت. فروپاشی شوروی ترکیه را از خطری که همواره از شمال احساس می‌کرد، رهانید. در نتیجه ترکیه توجه خود را از شمال به جنوب یعنی سوریه و دیگر کشورهای عربی منجمله عراق تغییر جهت داد. هم‌زمان با اعلام نظم نوین جهانی از سوی امریکا، ترکیه به صورت بازوی نظامی آن در منطقه خاورمیانه در آمد و نقش جدیدی در این منطقه بر عهده گرفت. این نقش ترکیه در جریان جنگ خلیج فارس و بحران عراق قابل ملاحظه بود. از سوی دیگر فروپاشی شوروی سبب شد سوریه از حمایت متحد سنتی خود محروم شود. به عبارت دیگر، فروپاشی شوروی موازنه قوا را در منطقه به زیان سوریه و به نفع ترکیه تغییر داد.

۳. ترکیه ادعا می‌کرد سوریه از پ.ک.ک حمایت می‌کند. عملیات نظامی پ.ک.ک تلفات و خسارات زیادی به ترکیه وارده کرده است. مسعود ییلماز، نخست وزیر ترکیه گفت حمایت سوریه از پ.ک.ک به کشته شدن

۳۰ هزار نفر در ۱۵ سال گذشته منجر شده و ترکیه از نظر اقتصادی نیز از این بابت ٦۰ میلیارد دلار متضرر شده است.[٤٣]

به همین دلیل رهبران ترکیه تهدید کردند که دیگر به هیچوجه نمی‌توانند شاهد حمایت سوریه از پ.ک.ک باشند و سوریه باید حمایت خود را از آنها قطع کند. رهبران ترکیه می‌گفتند سوریه - به خاطر از دست دادن اسکندرون و عدم توانایی در بازپس‌گیری آن - تلاش می‌کند با حمایت از پ.ک.ک ترکیه را تجزیه کند. تحولات شمال عراق از ۱۹۹۱ به بعد، ترکیه را به این نتیجه رساند که برنامه‌ای نیز برای کردستان این کشور در شرف تحقق است و این روند دیر یا زود به تجزیه ترکیه منجر خواهد شد.

٤. سوریه در واکنش به انعقاد پیمان نظامی ترکیه و اسرائیل، یک پیمان امنیتی با یونان منعقد کرد. یونان نیز با ترکیه درباره جزیره قبرس، فلات قاره دریای اژه و حاکمیت بر برخی از جزایر آن اختلاف دارد. دو کشور تا کنون چند بار تا حد برخورد نظامی پیش رفته اند. به همین دلیل انعقاد پیمان مذکور با واکنش شدید ترکیه روبرو شد. همچنین گفته شد که در سال ۱۹۹٦، ایران به سوریه پیشنهاد کرده است برای مقابله باپیمان نظامی ترکیه و اسرائیل، یک پیمان دفاعی امضاء کنند.[٤٤] چنین پیمانی امضا نشد، ولی ایران از سوریه به عنوان متحد استراتژیک خود حمایت می‌کرد. این امر در حالی است که سوریه از ادعاهای واهی امارات عربی متحده درباره جزایر ایرانی تنب و ابوموسی پشتیبانی می‌کرد.[٤٥] از سوی دیگر ایران و سوریه دخالت‌های ترکیه را در شمال عراق محکوم کردند و نسبت به هر گونه مطامع ارضی این کشور نسبت به شمال عراق هشدار دادند. این مسئله نیز خوش‌آیند ترکیه نبود.

به هر حال روابط آنکارا – دمشق با امضای توافقنامه همکاری امنیتی آدنا در سال ۱۹۹۸ از مسیر بحران خارج شد و رو به بهبود گذاشت. بدنبال آن در سفر طیب اردوغان نخست وزیر ترکیه به سوریه در ژانویه ۲۰۰۵ طرفین چندین قرارداد در خصوص گسترش همکاری‌های اقتصادی، سیاسی و امنیتی بین دو کشور امضاء کردند. در یکی از این قراردادها تأکید گردیده که دمشق و آنکارا مرزهای یکدیگر را به رسمیت می‌شناسد.[٤٦] سوریه با امضای این قرارداد، تعلق هاتای را به ترکیه به رسمیت شناخت و به طور رسمی از ادعای ٦٦ ساله خود در مورد هاتای چشم‌پوشی کرد.

# زیرنویس‌ها و یادداشت‌ها

۱- سوریه و ترکیه علاوه بر هاتای، درباره مسئله اکراد و آب رودخانه‌های دجله و فرات با یکدیکر اختلاف دارند.

2- Hatay.

3- Antakya

4- Alexandretta

5- Asi(orontes)

٦- میزان دبی تخمینی رود عاصی یا اُرَنتس در مرز لبنان- سوریه حدود ٤١٠ میلیون متر مکعب و در مرزهای سوریه-ترکیه ۱۲۰۰ میلیون متر مکعب است. سوریه بطور میانگین ۹۰ در صد آب دهی سالانه عاصی رامورد استفاده قرار می‌دهد.

7- EIU, ***Country Profile Turkey***, 1994-95, p.31.

8- G.E.Hurewitz, ***Diplomacy in The Near and Middle East:A Documentary Record***, (Princeton:NewJersey ,N.Y.1956)ll,pp,14-15.

9- Ibid. pp.16-17.

10- Franklin-Bouillon

۱۱- محمد عالیخانی، *سیاست خارجی سوریه از سال ۱۹٤۱ تا ۱۹٦۱* (تهران: مؤلف، ۱۳٤٥) ص ٤۹.

۱۲- جرج لنچافسکی، ***تاریخ خاورمیانه***، ترجمه هادی جزایری ( تهران : انتشارات اقبال،۱۳۳۷) ص ۲۸۱.

13- Alen, J, Day, ***Border and Territorial disputes***, (London: Longman,Group V.K.Ltd.1987) p. 257.

14- Tay Four Seukmen.

15- Day, op. cit , p. 258.

16- Ibid. pp.258-59

17- Sydney Nettleton Fisher, ***The Middle East: A History*** (Second Edition, London :Routledge and Kegan Paul, 1971) p.416.

۱۸- عالیخانی، پیشین، ص ۵۱.

19- Itmar Rabinovich, ***The Changing Prism: Syrian Policy in Lebanon as A Mirror, An Issue and An Instrument, in Syria Under Assad***, Ed. Moshe Maoz and Auner Yaniv (London: Crom Helm, 1986) p.16.

۲۰- اولین کودتا در ۳۰ مارس ۱۹٤۹ حسنی زعیم رابه قدرت رساند. دومین کودتا بـه رهبـری سـامی حنـاوی در ۱٤ اوت روی داد. با سومین کودتا در ۱۹ دسامبر ادیب شیشکلی قدرت را در دست گرفت و آن را تا ۱۹۵٤ حفظ کرد.

۲۱- عالیخانی، پیشین، صص ۱۱۲-۱۱۱.

۲۲- اصغر جعفری ولدانی، ***بررسی تاریخی اختلافات مرزی ایران و عراق*** (چاپ سوم، تهران: مؤسسه چاپ و انتـشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷٦) ص ۳۰۷.

23- Hasan Celal Guzel.

24-- Day, Op.cit , p.258.

25- EIU, ***Country Peport Syria***, No. 1, 1990. p.12.

۲٦- مؤسسهٔ مطالعات استراتژیک لندن، ***آب، امنیت و خاورمیانه***، ترجمه پیـروز ایـزدی(تهـران: پژوهـشکده علـوم دفـاعی استراتژیک دانشگاه امام حسین(ع)، ۱۳۷۲) ص ۸٤

27- EIU, ***Country Profile Syria***, No. 1,1991.p.14

28- Robert Olson, "Hatay, Revisited,Turkey , Syria and The p.p.k", ***Middle East International*** (October 1998) p.17.

۲۹- ***سلام***، ۲۰ مهر ۱۳۷۷.

۳۰- ***ایران***، ۲۸ خرداد ۱۳۷۵.

۳۱- ***همشهری***، ۲۸ خرداد ۱۳۷۵.

32- Z.Olson, op. cit. p.17.

۳۳- خبرگزاری جمهوری اسلامی، ۱٤ مهر ۱۳۷۷ و نیز ***اطلاعات***، ۲۰ مهر ۱۳۷۷.

۳٤- ***سلام***، ۲۸ مهر ۱۳۷۷.

۳۵- ***کیهان***، ۲۸ مهر ۱۳۷۷ و ابرار ۲۸ مهر ۱۳۷۷.

۳٦- ***اطلاعات***، ۲۸ مهر ۱۳۷۷.

37- Olson,op.cit. p.17.

۳۸- ***ابرار***، ۱۹ مهر ۱۳۷۷.

39- ***Middle East Journal***, (Spring 1998)

٤۰- الشرق الاوسط، به نقل از خبرگذاری جمهوری اسلامی، ۱۷ مهر ۱۳۷۷.

٤۱- کیهان، ۱٦ مهر ۱۳۷۷.

٤۲- درحالیکه مسئله جزایر ایرانی تنب و ابوموسی به کرات در اتحادیه عرب و پیمان ۲+٦ مطرح شده، اما تاکنون حتی یک بار نیز مسئله اسکندرون یا هاتای در آن مطرح نشده است.

٤۳- ***خبرگزاری جمهوری اسلامی***، ۱۸ مهر ۱۳۷۷.

٤٤- *ابرار*، ۲ تیر ماه ۱۳۷۵.

٤۵- برای اطلاع بیشتر بنگرید به: اصغر جعفری ولدانی، ***نگاهی تاریخی به جزایر ایرانی تنب و ابوموسی*** (چاپ دوم، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸٤)

٤٦- شرق، ۲۲ دی ۱۳۸۳.

# گفتار دهم

## چشمداشت‌های ترکیه به شمال عراق (قسمت اول)

سرانجام دولت ترکیه بعد از چند بار دخالت نظامی در شمال عراق به بهانه سرکوبی کردهای مخالف این کشور، پرده از مقاصد اصلی خود برداشت. سلیمان دمیرل، رئیس جمهوری ترکیه خواستار تجدید نظر در مرزهای این کشور با عراق برای سد کردن عبور «تروریست‌ها» و جدا شدن بخشی از خاک عراق و الحاق آن به ترکیه گردید. وی همچنین به موصل اشاره کرد و گفت که ترکیه در معاهدهٔ لوزان حاضر نشده است این منطقه را به عراق واگذار کند.

نخستین بار از سال ۱۹۲۶ بود که مقامات ترکیه آشکارا و رسماً نسبت به شمال عراق ادعای ارضی کردند. لکن در این مدت، ترکیه به طور محرمانه و غیرمستقیم فکر دست‌اندازی به شمال عراق را در سر می‌پرورانده است. در این زمینه می‌توان به تلاشهای ترکیه برای تصرف شمال عراق در سال‌های مختلف اشاره کرد. حتی گاهی طرح‌های بسیار محرمانه برای تجزیه و تصرف شمال عراق مانند طرح کنابن در سال ۱۹۵۸ و طرح لویس در۱۹۷۷ بامشارکت ترکیه، آمریکا و در مواردی اسرائیل تهیه شده بود.

تلاش‌های ترکیه برای دست اندازی به شمال عراق همگام با تحولات داخلی عراق و نظام بین‌الملل بوده است. هر زمان روابط عراق با غرب دوستانه نبوده است مانند دورهٔ زمامداری عبدالکریم قاسم (۶۳-۱۹۵۸) یا دولت‌های عراق ضعیف بوده‌اند مانند سال ۱۹۸۳ در جریان جنگ ایران و عراق و ۹۱-۱۹۹۰ پس از شکست آن کشور در جنگ خلیج فارس، ترکیه در صدد برآمده است اهداف توسعه‌طلبانهٔ خود را اجرا کند. تحولات نظام بین‌الملل نیز نقش عمده‌ای در ارتباط با مطامع ارضی ترکیه نسبت به شمال عراق داشته است. فروپاشی شوروی و اعلام نظم نوین جهانی از سوی آمریکا در از سرگیری ادعاهای ارضی ترکیه مؤثر بوده است. در این

میان، مخالفت برخی کشورها از جمله کشورهای همسایه باتغییر مرزها، مهمترین مانع در راه تحقق اهداف ترکیه به شمار رفته است.

از جمله علل و انگیزه‌های ترکیه برای دست‌اندازی به شمال عراق، اهمیت استراتژیک و بویژه اهمیت ژئواکونومیک این منطقه است. شمال عراق از نظر ذخایر نفتی بسیار غنی است. ترکیه فاقد ذخایر نفتی قابل توجه است و نیازهای نفتی خود را از خارج وارد می‌کند. این مسئله موجب شده است ترکیه همواره به همسایگان خود که تولید کننده نفت هستند، با دیده حسرت بنگرد. حساسیت موضوع بیشتر از این جهت است که موصل نفت خیز قبلاً بخشی از ترکیه بوده است. بنابر این، مطامع ارضی ترکیه نسبت به شمال عراق، زمینه‌های تاریخی نیز دارد.

## توافق‌های انگلیس و فرانسه در مورد موصل

عراق تا جنگ جهانی اول بخشی از امپراتوری عثمانی بود. در این جنگ امپراتوری عثمانی به متحدین پیوست و درنتیجه، متفقین قراردادهای مختلفی که بسیاری از آنها محرمانه بود، برای تقسیم امپراتوری عثمانی با یکدیگر امضاء کردند. یکی از این قراردادها که در ۱۶ مه ۱۹۱۶ منعقد شد، پیمان سایکس - پیکو [1] است. بخشی از این پیمان مربوط به عراق است که به موجب آن بصره و بغداد به انگلستان و موصل به فرانسه واگذار شده است.

در جریان جنگ، نیروهای انگلیسی وارد شبه جزیره فاو شدند و پس از تصرف بصره به سوی بغداد حرکت کردند. فرماندهی نیروهای انگلیسی به ترتیب بر عهده «دولامن»، «بات» و «مود» بود. فرماندهی نیروهای ترک را نیز ژنرال معروف آلمانی «فن در کلتز» بر عهده داشت. پیشروی نیروهای انگلیسی به کندی صورت می‌گرفت و در ۲۵ آوریل ۱۹۱۶ شکست سختی به آنها وارد آمد و ۱۳ هزار نفرشان تسلیم نیروهای ترک شدند. اما مرگ ژنرال«فن درکلتز» نیروهای ترک را از فرماندهی شایسته محروم کرد.

در ۱۱ مارس ۱۹۱۷ بغداد به تصرف نیروهای ژنرال «مود» در آمد. پس از فتح بغداد نیروهای انگلیسی پیشروی خود را به شمال عراق ادامه دادند و دراکتبر ۱۹۱۸ به حوالی موصل رسیدند. در ۳۱ اکتبر قرارداد ترک مخاصمه امضاء شد و جنگ در خاورمیانه پایان یافت. در آن زمان موصل هنوز در دست نیروهای ترک بود، اما ترک‌ها مرتکب اشتباه بزرگی شدند یعنی موصل را تخلیه و در نتیجه نیروهای انگلیسی آن را اشغال کردند. این امر به بروز منازعاتی بین ترکیه و انگلیس منجر شد.

دولت انگلیس پس از اشغال موصل، به دو علت در صدد بر آمد در قرارداد سایکس - پیکو تغییرات عمده‌ای پدید آورد. نخست اینکه انگلستان در نظر داشت با الحاق سه ایالت بصره، بغداد و موصل کشور جدید

عراق را ایجاد کند. دیگر اینکه بیشتر جنگ‌های خاورمیانه را انگلیسی‌ها انجام داده بودند. نیروهای آنها از یک طرف در بین النهرین تا موصل پیش رفته و از طرف دیگر فلسطین و سوریه راتصرف کرده بودند. در نتیجه می‌خواستند با تجدید نظر در قرارداد سایکس-پیکو سهم بیشتری دریافت کنند. لوید جرج، نخست وزیر انگلستان به هنگام دیدار کلمانسو، نخست وزیر فرانسه از لندن در دسامبر ۱۹۱۸ موضوع را با وی مطرح کرد. باتوجه به اینکه کلمانسو نیز خواستار حمایت انگلستان از دعاوی فرانسه در ناحیه روهر در مرزهای آن کشور با آلمان و آزادی عمل در سوریه بود، با درخواست‌های انگلستان موافقت کرد. به این ترتیب، فرانسه در برابر اخذ امتیازاتی در ساحل چپ رودخانهٔ راین و دریافت سهمی از نفت موصل پذیرفت موصل و فلسطین به انگلستان واگذار شود.

مفاد قرار داد کلمانسو - لوید جرج در مورد موصل شدیداً مورد اعتراض مصطفی کمال پاشا - که بعداً کمال آتاتورک لقب گرفت - واقع شد. کمال پاشا که به صورت قهرمان ملی در عرصه سیاست ترکیه ظهور کرده بود وموسس کشور جدید ترکیه به شمار می‌رفت، موصل را متعلق به کشور جدید ترکیه می‌دانست زیرا به موجب پیمان ملی که کنگره ملی در سال ۱۹۱۹ تصویب کرد، موصل بخشی از خاک ترکیه به حساب می‌آمد.[۲] براساس پیمان ملی، ترکیه از ادعاهای خود نسبت به سرزمین‌های سابق عثمانی که اکثریت مردم آن را عربان تشکیل می‌دادند صرف نظر کرده بود، اما در این پیمان، کردها به طور اخص ترک قلمداد شده بودند. در نتیجه، ترکیه موصل را تماماً یک شهر ترکی و بنابر این قسمتی از ترکیه می‌دانست و ادعا می‌کرد این کشور حق حاکمیت خود را بر آن هرگز از دست نداده است.

اما به اعتراض دولت ترکیه عملاً توجهی نشد زیرا موصل دارای ذخایر نفتی بود و هر سه قدرت بزرگ یعنی انگلیس، فرانسه و ایالات متحده آمریکا برای تصاحب سهمی از آن با یکدیگر رقابت می‌کردند. نخستین اختلاف در این مورد بین فرانسه و انگلیس بروز کرد. به دنبال قرارداد کلمانسو - لوید جرج، فرانسه درخواست تعیین سهم خود از نفت موصل را مطرح ساخت. باید اشاره کرد که به موجب قرارداد مذکور توافق اصولی در این مورد وجود داشت ولی مقدار آن مشخص نشده بود. در ضمن برخی از اعضای کابینه انگلیس مانند لرد کرزن، وزیر امور خارجه نیز با درخواست فرانسه مخالفت می‌کردند. در مقابل، بعضی از وزیران با این موضوع موافق بودند و استدلال می‌کردند این امر مانع خواهد شد که فرانسه و ایالات متحده آمریکا جبههٔ واحدی بر ضد شرکت‌های انگلیسی تشکیل دهند. به هر حال، در ۱۵ ژانویهٔ۱۹۱۹، با وجود برخی مخالفت‌ها تصمیم گرفته شد: «دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان باید پیش از آنکه فرانسه حمایت آمریکا را جلب کند و پیش از آنکه در اثر تصمیمات کنفرانس صلح تحت فشار قرار گیرد برای دفاع از منافع خود، سیاست همکاری را بپذیرد و آمادگی‌اش را برای چنین سیاستی اعلام کند.»

متعاقباً مذاکراتی بین والترلانگ، وزیر انگلیسی متصدی امور نفتی و سناتور هانری برانژه سرکمیسر فرآورده‌های نفتی فرانسه در آوریل ۱۹۱۹ صورت گرفت که به امضای پیش‌نویس قراردادی در پاریس منجر شد. به موجب این قرارداد دولت فرانسه در شرکت نفت ترکیه یا شرکت جدیدی که تشکیل می‌شد، می‌بایست دارای سهم و حق رأی باشد. سهم فرانسه ۲۰ درصد تعیین و مقرر شد، فرانسه هم به نوبهٔ خود تسهیلاتی برای عبور دو خط لوله جداگانه برای حمل نفت موصل به دریای مدیترانه از طریق سوریه و لبنان - که به آن کشور واگذار شده بود - فراهم آورد.

باید اشاره کرد که شرکت نفت ترکیه در ۱۹۱۲ تشکیل شده و ۷۵ درصد سهام آن متعلق به انگلیس و ۲۵ درصد بقیه متعلق به آلمان بود. این شرکت چند هفته پیش از شروع جنگ جهانی اول، امتیاز بهره‌برداری از نفت موصل را از سلطان عثمانی به دست آورد.[۳] پس از پایان جنگ جهانی اول، دولت بریتانیا سهام آلمان رامصادره و آن را به فرانسه واگذار کرد. به این ترتیب، در نفت موصل فرانسه جانشین آلمان شد، ولی رسمیت قرارداد لانگ - برانژه موکول به رسمیت یافتن حق قیمومیت انگلستان شد.

در کنفرانس سان رمو که با شرکت رجال سیاسی اروپا در ۲٤ آوریل ۱۹۲۰ تشکیل شد، قیمومیت عراق، اردن و فلسطین به انگلستان و قیمومیت سوریه و لبنان به فرانسه واگذار شد. قیمومیت‌های مذکور از نوع «A» بود که به موجب قرارداد مربوطه دولت قیم وظیفه داشت به طور موقت ادارهٔ امور کشور تحت قیمومیت را عهده دار شود و آن را برای احراز استقلال کامل آماده کند. به این ترتیب، موصل به صورت بخشی از منطقهٔ تحت قیمومیت انگلیس در آمد، به علاوه، در مورد نفت موصل نیز در این کنفرانس به شرح زیر توافق حاصل شد:

«دولت بریتانیا متعهد می‌شود ۲۵ در صد از نفت خامی که دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان ممکن است از حوزه‌های نفتی موصل تولید کند به نرخ رایج بازار به دولت فرانسه یا نمایندهٔ آن دولت اعطاء کند. به این منظور، دولت بریتانیا ۲۵ درصد سهم چنین شرکتی را در اختیار دولت فرانسه قرار می‌دهد. بهایی که برای چنین مشارکتی پرداخته می‌شود نباید از مبلغی که شرکای دیگر به شرکت نفت مذکور پرداخته‌اند، بیشتر باشد. همچنین تصریح می‌شود شرکت نفت مورد نظر باید تحت نظارت دائمی انگلیس قرار گیرد.»[٤]

## دخالت آمریکا در مسئله موصل

دولت انگلیس غیر از فرانسه می‌بایست موافقت ایالات متحده را نیز برای الحاق موصل به عراق به دست آورد، ولی وضع آمریکا با فرانسه و انگلیس کاملاً متفاوت بود. آمریکا هر چند وارد جنگ جهانی اول شده بود، به دولت عثمانی اعلان جنگ نداده بود و در مذاکرات و توافق‌های مربوط به تجزیهٔ این امپراتوری نیز شرکت

نداشت. آمریکا بر طبق یکی از اصول چهارده‌گانهٔ ویلسون رئیس جمهور آن کشور، مخالف قراردادهای سری زمان جنگ بود. از نظر آمریکا، تمام قراردادهایی که متفقین در مورد تقسیم امپراتوری عثمانی میان خود بسته بودند، باطل بود. به همین جهت آمریکا در مذاکرات صلح با ترکیه نیز شرکت فعالی نداشت و چند بار اعلام کرده بود به طرح اختلافات ارضی علاقه‌ای ندارد.

با این وجود، آمریکا سخت معتقد بود چون در پیروزی متفقین بر ترکیه از لحاظ مادی سهم داشته، محق است از ثمرات پیروزی و فرصت مساوی با سایر فاتحان در بهره‌برداری از امکانات اقتصادی سرزمین‌های تحت قیمومیت بهره‌مند شود. ایالات متحده دراین راستا از طرف شرکت‌های نفتی آمریکایی تحت فشار قرار گرفته بود. ترتیبات انحصاری انگلیس و فرانسه در مورد نفت موصل، خشم شرکتهای آمریکایی را بر انگیخته بود. آنها اعتقاد داشتند کمبود جدی نفت در جهان به زودی پیش می‌آید و باید درصدد یافتن منابع جدید غیر داخلی بود. لذا دولت آمریکا از یک طرف با اعتبار امتیاز شرکت نفت ترکیه مخالفت و از طرف دیگر بر اعتبار امتیاز «چستر»[۵] پافشاری می‌کرد. این امتیاز در ۱۹۱۰ از طرف دولت عثمانی به دریادار چستر آمریکایی واگذار شده بود و گر چه در مورد احداث راه‌آهن و بندر بود، نفت موصل را نیز در بر می‌گرفت. این امتیاز نامه را وزیر فوائد عامه عثمانی امضا کرده و در سال ۱۹۱۲ صدر اعظم آن کشور برای تصویب به پارلمان عثمانی داده بود. اما به علت شروع جنگ‌های بالکان و سپس جنگ جهانی اول، به تصویب نرسیده بود. ناگفته نماند که در آن زمان، انگلیس و آلمان هم با این امتیاز مخالفت می‌کردند.

در جریان کنفرانس صلح پاریس، آمریکایی‌ها از قرارداد لانگ-برانژه آگاه شدند. درنتیجه در ۱۳ ماه مه ۱۹۱۹ «للاند سامرز»[۶] یکی از اعضای هیئت نمایندگی آمریکا نامه‌ای به «سرلیولین اسمیت»[۷] سرپرست بخش اقتصادی هیئت نمایندگی صلح انگلستان نوشت تا از قرارداد مذکور مطلع شود. اسمیت پاسخ داد مذاکرات در جریان است ولی وی از اینکه قراردادی منعقده شده باشد اطلاعی ندارد. سامرز کنجکاوتر شد و اعلام کرد سپاسگزار می‌شود اگر وی بتواند «اطلاعاتی دربارهٔ مذاکرات انجام شده در اختیارش بگذارد. زیرا مایلیم بدانیم منابع ذیعلاقهٔ نفتی آمریکا از این مشارکت محروم نمانده باشد و البته مراحل اولیه مذاکرات هم برای آمریکا بیشترین اهمیت را دارد.»

به دنبال آن «آرتور جیمز بالفور»، وزیر خارجهٔ انگلیس یادداشتی برای سامرز فرستاد و به تفصیل از قرارداد یاد کرد و ضمناً اطمینان داد که هیچ یک از دولتین نمی‌خواسته‌اند آمریکا را از اتخاذ سیاستی مشابه محروم کنند. سپس به سامرز اطلاع داده شد اگر آمریکا پیشنهادی دارد به وزارت خارجه تسلیم کند.

انتشار خبر مذاکرات انگلیس و فرانسه سر و صدای زیادی در آمریکا - که با کاهش ذخایر نفتی روبرو بود - به راه انداخت. جنجال بر سر این بود که صدور نفت ازآمریکا در زمان جنگ، منابع نفتی کشور را محدود

ساخته است و اگر امتیاز نفتی در خارج به دست نیاید، آمریکا در اندک زمانی -حدود ۲۰سال - ناگزیر خواهد شد برای تأمین نیازهای نفتی خود به خارجی‌ها (انگلیس) متوسل شود.[۸] در ۲۹ ژوئیه ۱۹۱۹ سناتور «جیمز فلن»[۹] نطقی در سنا ایراد کرد و با ارائه آمار به وضع بحرانی عرضه نفت در آمریکا اشاره کرد و نسبت به محدودیت‌هایی اعتراض نمود که انگلیسی‌ها به وجود آورده و کشف و استخراج نفت در سرزمین‌های تحت قیمومیت را به اتباع خود محدود ساخته بودند.

به دنبال آن «جان دیویس»[۱۰] سفیر آمریکا در لندن یادداشتی تسلیم وزیر امور خارجهٔ انگلیس کرد و در آن از نارضایتی آمریکا در مورد سیاست نفتی انگلیس در موصل سخن گفت. اصل کلی فرصت مساوی را با توجه به «سیاست درهای باز» به ویژه در مورد سرزمین‌های تحت قیمومیت یادآور شد و اقدامات خلافکارانهٔ دولت انگلیس نسبت به اتباع آمریکا را مورد انتقاد قرار داد.

در این مورد سه اختلاف اساسی بین انگلیس و آمریکا وجود داشت ۱- آیا آمریکا با آنکه به عثمانی اعلان جنگ نداده است، به عنوان یک متفق حق دارد در سرزمین‌های تحت قیمومیت مثل دیگر متفقین فعالیت کند؟ ۲- آیا اتباع آمریکا می‌توانند با وجود اعطای امتیاز به شرکت نفت ترکیه در استخراج منابع نفت آن منطقه سهیم باشند؟ ۳- آیا امضای قرارداد سان رمو یک عمل خلافکارانه و ناقض اصول سیاست «درهای باز» است؟

متعاقباً سفیر آمریکا در لندن به دستور «بین بریج کولبی»،[۱۱] وزیر امور خارجه آن کشور، دوباره یادداشت شدیداللحنی در ۲۸ ژوئیه ۱۹۲۰ به وزارت امور خارجه انگلستان تسلیم کرد. در این یادداشت آمده بود هر چند آمریکا به عثمانی اعلان جنگ نداده، از نظر کمک‌های مادی در پیروزی متفقین سهیم بوده است و کاملاً حق دارد از ثمرات آن بهره مند شود. در مورد شرکت نفت ترکیه، اعلام شده بود امتیاز شرکت مذکور اعتبار قانونی ندارد و بنابراین به اتباع آمریکایی باید فرصت مساوی برای بهره‌برداری از مناطق نفت‌خیز موصل داده شود. در مورد قرارداد سان رمو هم گفته شده بود برای آمریکا روشن نیست این قرارداد چگونه می‌تواند «با اصول تساوی رفتار که در مذاکرات صلح پاریس بدیهی و مورد قبول بوده است، مطابقت داشته باشد». به نظر آمریکا این امر بیان کننده سوءنیت انگلیس و فرانسه بود.

دو هفته بعد «لردکرزن»، وزیر امور خارجه انگلیس به یادداشت‌های ۱۲ مه و ۲۸ ژوئیه آمریکا پاسخ داد. وی تأکید کرد وجود احساسات ضد انگلیسی در آمریکا کاملاً غیر عادلانه است زیرا تولیدات نفتی امپراتوری بریتانیا فقط ٤/٥ درصد تولید جهانی است، در حالی که تولیدات آمریکا ۷۰ درصد تولیدات جهانی را تشکیل می‌دهد. به علاوه، شرکت‌های آمریکایی حداقل سه چهارم تولیدات مکزیک را که به ۱۲ درصد تولید جهانی می‌رسد، در اختیار دارند و درنتیجه آمریکا از ۸۲ درصد تولیدات جهانی نفت برخوردار است.

پس این ادعا که انگلستان برتری نفتی آمریکا راتهدید می‌کند، جدی و وارد نیست. کرزن این ادعا را رد کرد که امتیاز شرکت نفت ترکیه فاقد اعتبار و قرارداد سان رمو با «اصول تساوی رفتار» مغایرت دارد و صریحاً اعلام کرد «شرکت نفت ترکیه از امتیازی برخوردار است که از نظر قانونی معتبر است». در مورد مسئله کشورهای تحت قیمومیت نیز تأکید کرد «تنها مرجعی که صلاحیت مذاکره در این باره را دارد، شورای جامعه ملل است» کرزن در یادداشت خود اضافه کرده بود که دفاع آمریکا از سیاست «درهای باز» ناشی از سلطه‌جویی شرکت‌های آمریکایی در زمینه نفت است.

کولبی، وزیرامورخارجه آمریکا در ٢٠ نوامبر ١٩٢٠ طی یادداشتی به کرزن پاسخ داد. وی یادآور شد آمریکا به عنوان یکی از متفقین کاملاً حق دارد در مورد هر موضوعی که به کشورهای تحت قیمومیت مربوط می‌شود، مذاکره کند و این مسئله تنها در صلاحیت شورای جامعه ملل نیست. در مورد نفت نیز موضوع بر سر تهیه و نه تولید آن است و آمریکا باید از راه جذب منابع سرشار مناطق عقب افتاده کسری خود را تأمین کند، کولبی نسبت به بخشی از یادداشت کرزن که به دفاع آمریکا از سیاست‌های «درهای باز» مربوط می‌شد، واکنش شدیدی نشان داد و اعلام کرد انگلستان قصد دارد به عنوان دولت قیم هر نوع انحصاری را به نفع خود برقرار کند، به همین جهت در قرارداد سان رمو آمده است که هر شرکت نفتی بخواهد در نواحی نفت‌خیز عراق به تولید نفت بپردازد، باید «تحت نظارت دائمی انگلیس قرار گیرد.»[١٢]

در پی این مناقشات، ایالات متحده شروع به حمایت از ادعای ترکیه نسبت به موصل کرد،[١٣] زیرا به این ترتیب نفت موصل از کنترل بریتانیا خارج می‌شد و این احتمال وجود داشت که سهمی از نفت این منطقه برای شرکت‌های آمریکایی در نظر گرفته شود. این امر موجب تغییر سیاست انگلستان در برابر آمریکا نسبت به نفت موصل شد زیرا قرار بود به زودی در کنفرانس لوزان در مورد موصل و مرزهای ترکیه و عراق تصمیم گیری شود و انگلستان به حمایت آمریکا نیاز داشت. از این‌رو دولت انگلستان برای جلب موافقت آمریکا در مورد واگذاری موصل به عراق، ناگزیر شد به شرکتهای آمریکایی وعده دهد که اگر موصل به صورت بخشی از کشور جدید عراق که تحت‌الحمایه انگلستان است درآید، ٢٤ درصد از سهام شرکت نفت ترکیه به آمریکایی‌ها واگذار خواهد شد. به دنبال وعدهٔ مذکور دولت آمریکا از پشتیبانی ادعاهای ترکیه نسبت به موصل دست کشید.[١٤]

## کنفرانس لوزان

عهدنامه سِور که در ١٠ اوت ١٩٢٠ بین متفقین و عثمانی به امضا رسیده بود لطمهٔ شدیدی به حیثیت دولت عثمانی وارد کرد و آن را به صورت یکی از دولتهای کوچک در آورد و مساحت کشور را کم و حق حاکمیت

آن را به اندازه یک کشور تحت الحمایه محدود ساخت. این قرارداد موجب خشم مردم ترکیه و حمایت آنها از کمال پاشا شد. کمال پاشا در پرتو شخصیت، نبوغ و انضباط خویش توانست نیروهای اشغالگر را شکست دهد و آنها را از سرزمین آناتولی بیرون راند. در اثر تلاش‌های وی بود که ترکیه جدید بر ویرانه‌های امپراتوری عثمانی پا گرفت.

دولت جدید ترکیه در تنظیم و انعقاد قراردادهای زمان جنگ شرکت نداشت و در نتیجه خود را نسبت به آنها از نظر قانونی متعهد نمی‌دانست، به ویژه که قسمت اعظم مقررات قراردادهای مذکور مربوط به امپراطوری عثمانی بود.[۱۵] به هر حال، پیروزی‌های کمال پاشا نقشه‌های متفقین را به کلی بر هم زد و قرارداد سور را بی‌معنی کرد. در نتیجه بایستی قرارداد جدیدی، منطبق با شرایط جدید ترکیه تنظیم کرد. به همین منظور کنفرانس لوزان در ۲۰ نوامبر ۱۹۲۲ تشکیل شد و در ۲٤ ژوئیه ۱۹۲۳ نیز قرارداد لوزان منعقد شد. این قرارداد، جانشین قرارداد سور شد و تمام مشکلات ترکیه ناشی از جنگ جهانی اول یا جنگ‌های ترکیه و یونان را حل کرد. تنها مسئله مورد اختلاف موصل بود که در کنفرانس لوزان فیصله نیافت و همچنان به عنوان یک موضوع مورد اختلاف باقی ماند.

در این کنفرانس، بین عصمت پاشا[۱٦] و لرد کرزن رؤسای هیئت‌های نمایندگی ترکیه و انگلیس بحث‌های تندی در مورد موصل انجام شد.[۱۷] در ابتدا کرزن حاضر نبود در مورد موصل مذاکره کند و آن را امری تمام شده تلقی می‌کرد. وی معتقد بود فقط باید در مورد تعیین مرزهای عراق و ترکیه صحبت کرد در حالی که عصمت پاشا این نکته را به هیچ وجه نمی‌پذیرفت و اصرار داشت موصل متعلق به ترکیه است و باید به این کشور باز گردد. این اختلاف نظر شدید موجب شد کنفرانس لوزان به مدت دو ماه تعطیل شود. پس از این که کرزن پذیرفت درباره موصل هم مذاکره شود، عصمت پاشا که مایل نبود جوّ کنفرانس لوزان مجدداً آشفته شود، از کرزن - که در ضمن ریاست کنفرانس را بر عهده داشت - درخواست کرد دو کشور در مورد موصل به طور خصوصی مذاکره کنند. درخواست وی پذیرفته و گفت‌وگوها آغاز شد اما این مذاکرات به نتیجه‌ای نرسید و به زودی جای خود را به تبادل یادداشت‌ها داد. در تاریخ ۲۳ ژانویه ۱۹۲۳ مسئله موصل مجدداً در کنفرانس مطرح و از دیدگاه‌های قومی، سیاسی، تاریخی، جغرافیایی، اقتصادی و نظامی بررسی شد. با آن که تمام این عوامل جنبه واقعی داشت، هر دو طرف اطلاعات متناقضی ارائه می‌کردند. ترکیه ادعا می‌کرد اکثریت مردم موصل ترک هستند و اگر با توجه به اصل «حق هر ملت برای تعیین سرنوشت خود» به آراء عمومی مراجعه شود، مردم موصل از الحاق به ترکیه طرفداری خواهند کرد. به همین جهت پیشنهاد مراجعه به آراء عمومی مردم موصل را مطرح کرد اما بریتانیا آن را نپذیرفت.

78. Sehwitzer, Yoram, "Osama bin Ladin and the Egyptian Terrorist Groups", June 25, 1999، http://www، let، Org، 1L/articles, articledt, cfm.

79. Tarami, Kamran, "Iranian Perspctives on security in Persian Gulf", ***Iranian Studies***, Vo1.36, no.3 (Sep. 2003).

80. White, David, "Our Future oil Supply", ***Engineering and Mining Journal***, 4 June, 1921.

81. Walker. Martin, "EU Seeks Bigger Role in Middle East Peace", ***The Guardian***, Jan. 17, 1998.

60. Ganor, Boaz, "The Islamic Jihad: The Imprative of Holy", Jan, 1, 1993, ***http://www,1ca,Org***, 1L/ articles, articledt, cfm، Articleid=405.

61. Ghazali harb, Osama, "Egypt,s Foreign Policy in Mubarak, s Fourth Term", ***Al-Ahram Weekly***. March 17،2002.

62. Howeridy, Amira, "Afro-Asian gateways", ***Al-Ahram Weekly***, No،382, 18-24 July ،1998.

63. Hagel, Chuck, "A Republican Foreign Policy", ***foreign Affairs***, July Avg, 2004, p. 11.

64. Holis. Rosemary, "Europe and the Middle East: Power by Stealth", ***International Affairs***. 73:1, 1997.

65. http://www، Ahram. Org, eg/ weekly/2001/544/eg5، htm.

66. http://www، Ahram. Org, eg/ weekly/1998/382/ec2، htm.

67. http://www، Ahram. Org, eg/ weekly/2001/544/eg5، htm.

68. http://www، Ahram. Org, eg/ weekly/1999/439/eg11، htm.

69. ***Al-Ahram Weekly on Iine***, 6-12 July 2002, No،489، http://www، Ahram، Org, eg/ weekly/2000/489/ed، htm.

70. "Iran and Egypt More Closer Together", ***Al-Ahram Weekly Online***, 4-10 Oct, 2001, No, 554.

71. Makram Ebeid, Mona "Egypt, s 2002 Parlemantary Elections", ***Middle East policy***, Vol،V111, No،2(june2001)p،42.

72. Olson،Robert, "Hatay, Revisited-Turkey, Syria and the PKK", ***Middle East International***, Oct 1998.

73. oppenhiem, H. "Why oil Prices Goup? The past:We pushed them", ***Foreign policy***, No،25,Winter 1976-77.

74. Pope, hugh, "Regionl States agree to differ on Iraq Future", ***Independent***, 16 Nov، 1992.

75. Rakia, Omaar, "Somalia at war With Itself", ***Current Affairs***, No،505،Vol،91, May 1992.

76. Robinson, Glenn, "Can Islamists Be Democrates? The case of Jordan", ***Middle East Journal***.Vol،51،No،3(Summer 1997) pp. 373-378.

77. Pohde, David, "The kurds Get in Their Den Way under the Wing of U.S. Protection", ***the Christian Science Monitor***, April7, 1995.

هر دو طرف اساساً موافق بودند که اکثریت ساکنان این منطقه را نه عربها که کردها تشکیل می‌دهند، اما ترکیه مدعی بود کردها جزیی از مردم ترکیه‌اند. انگلستان این ادعا را رد می‌کرد و معتقد بود کردها ترک نیستند. در همین مورد ارقام ضد و نقیضی در خصوص ترکیب جمعیت، نژاد و زبان کردها و واقعیات اقتصادی و اهمیت نظامی موصل ارائه شد.

ترکیه استدلال می‌کرد انگلستان موصل را پس از اعلام آتش بس در نوامبر ۱۹۱۸ به اشغال در آورده است و بنابراین نسبت به آن نمی‌تواند حقی داشته باشد.[۱۸] ترکیه همچنین معتقد بود موصل روابط بازرگانی بیشتری با ترکیه دارد اما کرزن ادعا می‌کرد روابط بازرگانی موصل بیشتر با سوریه و بغداد بوده است. افزون بر آن وی گفت اظهارات ترک‌ها مبنی بر طرفداری مردم موصل از الحاق این منطقه به ترکیه ادعایی بیش نیست، اما در برابر این استدلال ترکیه که بریتانیا موصل را پیش از قرارداد آتش بس اشغال کرده است و این اشغال قانونی نیست، پاسخی نداشت.

موضوع نفت موصل در کنفرانس لوزان هم مطرح شد، زیرا در آن زمان علت پافشاری انگلیس درموردالحاق موصل به عراق، مسئله ذخایر نفتی آن عنوان شده و در مطبوعات جهان سر و صدای زیادی به راه انداخته بود. لرد کرزن ناگزیر شد در این مورد توضیحاتی بدهد. وی گفت: «تصور بر این است - و به غلط هم هست - که عمل دولت انگلستان در مورد نگهداری ولایت موصل با مسئله نفت ارتباط دارد. موضوع نفت ولایت موصل با استدلال من بی ارتباط است و من دعوی انگلستان را همانطور که بوده، قطع نظر از هر گونه منابع طبیعی که ممکن است در آن ناحیه وجود داشته باشد، مطرح کرده‌ام. نمی‌دانم چه مقدار نفت درمجاورت ولایت موصل ممکن است باشد، یا نمی‌دانم استخراج آن مقرون به صرفه است یا اینکه همه چیز سر انجام خطا از آب در می‌آید. در تمام دوره‌ای که سروکار من با امور خارجه کشورم بود هیچ گاه با صاحبان نفت مذاکره یا مصاحبه‌ای نکرده‌ام و هرگز با هیچ یک از صاحبان امتیاز یا داوطلبان امتیاز نفت موصل یا دیگر نقاط به گفتگو ننشسته‌ام.»

ادعای کرزن مبنی بر اینکه اقدام دولت انگلستان در نگهداری موصل به نفت ارتباطی ندارد، عاری از حقیقت بود. چگونه می‌توان پذیرفت لرد کرزن از سیاستهای نفتی دولت انگلستان و مذاکرات لانگ-برانژه اطلاعی نداشته است؟ جالب توجه آنکه لرد کرزن سه سال پیش از آن اظهار کرده بود: «دولت انگلستان پس از بررسی کامل امتیاز (شرکت نفت ترکیه) متقاعد شده این امتیاز معتبر است و همچنان معتبر خواهد بود.»

به هر حال لرد کرزن آشکارا درکنفرانس اعلام کرد که انگلستان در مورد مسئله موصل تسلیم نمی‌شود. وی وجود یک دولت عراقی را که موصل جزیی از آن باشد تأئید و یادآوری کرد رژیم قیمومیت انگلستان در عراق شامل موصل نیز می‌شود. از طرف دیگر، ترکیه نیز به هیچ وجه حاضر نبود از موصل دست بکشد. در نتیجه هر

چه مذاکرات لوزان طولانی‌تر می‌شد، روش آشتی‌ناپذیر طرفین به ویژه ترک‌ها بیشتر ظاهر می‌گردید. پافشاری ترک‌ها در مورد موصل بر خلاف انگلیسی‌ها به علت نفت آن نبود چرا که در آن زمان به نفت موصل اهمیت زیادی نمی‌دادند.

موضع سرسختانه ترک‌ها به این علت بود که اولاً، موصل را بخشی از ترکیه جدید می‌دانستند، به طوری که گفته شد به موجب «پیمان ملی»، موصل جزیی از خاک ترکیه قلمداد شده است و مصطفی کمال پاشا به هیئت نمایندگی ترکیه در کنفرانس لوزان دستور داده بود اراضی کردنشین که طبق پیمان سور جزء سرزمین دولت جدید عراق منظور شده به ترکیه باز گردد. وی در این مورد بسیار مصرّ بود. ثانیاً، ترکیه وجهه ملی خود و اهمیت استراتژیک این منطقه را نیز در نظر داشت. لذا هیئت نمایندگی ترکیه در تمام مراحل مذاکرات لوزان به شدت بر مواضع خود پافشاری می‌کرد.

لرد کرزن با آگاهی از این موضع آشتی ناپذیر طرفین، پیشنهاد کرد موضوع برای بررسی و اخذ تصمیم به جامعه ملل احاله گردد. ترکیه از قبول حکمیت خودداری کرد زیرا مدعی بود هنوز بر موصل حق حاکمیت دارد و نمی‌تواند میراث طبیعی خود را به داوری بگذارد. به دنبال آن کرزن تهدید کرد که امتناع ترکیه ممکن است به مفهوم جنگ باشد و ادعا کرد اطلاعاتی در دست دارد مبنی بر اینکه چنانچه حکم خلافی صادر شود، سپاهیان ترکیه ممکن است از آنکارا به سوی موصل حرکت کنند. وی افزود ناچار است به مادهٔ ۱۱ عهدنامه جامعهٔ ملل استناد کند.

چون هیئت ترکیه همچنان سرسختانه از قبول حکمیت سرباز می‌زد، طرفین توافق کردند که مسئله موصل و مرزهای ترکیه و عراق را خارج از کنفرانس به طور مستقیم مورد بحث قرار دهند و در ظرف مدت یک سال قراردادی در این مورد به امضا برسانند. همچنین قرار شد اگر این قرارداد در مدت مذکور منعقد نشود طرفین حکمیت جامعهٔ ملل را قبول کنند و طی این مدت وضع موجود حفظ گردد و موصل مشترکاً به وسیله انگلیس و عراق اداره شود. به همین جهت در بند ۲ مادهٔ ۳ پیمان لوزان که در ۲٤ ژوئیه ۱۹۲۳ به امضا رسید درمورد موصل چنین تصریح گردید:

«سرحد بین ترکیه و عراق باید با قراری دوستانه میان ترکیه و انگلستان در ظرف یک سال تعیین شود و چنانچه در مدت مقرر قراردادی بین دولتین منعقد نشود اختلاف به شورای جامعهٔ ملل احاله گردد.

دولتین ترکیه و انگلستان متقابلاً تعهد می‌کنند تا اخذ تصمیم درباره موضوع سرحدات، هیچگونه اقدام نظامی یا غیر آن – که به نحوی از انحا وضع موجود سرحدات را که بستگی به این تصمیم دارد تغییر دهد – به عمل نیاورند».

## مذاکرات مستقیم ترکیه و انگلستان

بر طبق ماده ۳ پیمان لوزان، مذاکرات میان انگلستان به نمایندگی «سرپرسی کاکس» و ترک‌ها به نمایندگی «فتحی بیگ» در ۱۹ مه ۱۹۲٤ در استانبول آغاز شد. کاکس اظهار کرد که مطابق عهدنامۀ لوزان اگر از مذاکرات در این کنفرانس نتیجه گرفته نشود، مسئله را باید به جامعۀ ملل ارجاع کرد، ولی در این صورت به اعتماد متقابلی که اکنون بین دو دولت وجود دارد، لطمه وارد خواهد شد.[۱۹]

در مذاکرات استانبول دولت انگلیس در برابر واگذاری موصل به عراق حاضر شد امتیازات زیر را به دولت ترکیه بدهد:

۱- واگذاری سلیمانیه به دولت ترکیه؛

۲- چشم پوشی از بخشی از بدهی‌های دولت ترکیه؛

۳- اعطاء وام جدیدی به دولت ترکیه؛

٤- مساعدت در تنزیل قروض دولت ترکیه و مسئله سرحدات ترکیه و سوریه؛

۵- کمک به تحکیم روابط ترکیه و بلغارستان؛

٦- مذاکره در خصوص راه آهن بغداد.[۲۰]

هیچ یک از این پیشنهادها مورد قبول دولت ترکیه قرار نگرفت، چرا که غیر از مورد اول هیچ یک اهمیت زیادی نداشت. در نتیجه، مذاکرات دو کشور در ۵ ژوئن ۱۹۲٤ بدون اخذ نتیجه مثبت پایان یافت. به دنبال آن نمایندۀ انگلستان کوشید درخواست مشترکی تهیه و به شورای جامعه ملل ارسال کند، امّا ترکیه با این کار نیز مخالفت کرد.

هم‌زمان با شکست گفتگوها، گزارشهایی وجود داشت مبنی بر اینکه ترک‌ها در صددند با توسل به نیروهای نظامی موصل را اشغال کنند. در یکی از گزارشهای وزارت امور خارجۀ ایران آمده بود: «چند روز پیش از بغداد به ادارۀ نظامی انگلیسی‌ها تلگراف رسیده است که ترک‌ها جداً موصل را می‌طلبند و حاضرند با قوۀ قشون، موصل را به تصرف خود در آورند.»[۲۱]

به دنبال آن، دولت انگلیس بر تعداد نیروهای مسلح خود در موصل افزود. براساس گزارش کنسولگری ایران در موصل: «عده قشون انگلیسی‌ها در موصل مدتی بود کم شده بود، امروز مجدداً به قدر ۸۰۰ نفر، قشون هند به موصل وارد کرده‌اند. انگلیسیها یک عده قشون که اواخر جنگ بین‌المللی از مهاجرین کلدانی که اغلب آنها تبعۀ دولت علّیه و ترکیه است، در موصل تشکیل و در تحت نظام صاحب منصبان انگلیسی تربیت یافته‌اند.»[۲۲] به موجب یکی دیگر از گزارشها: «این چند روزه عدۀ زیادی قشون انگلیسی و مسیحی با توپ بزرگ روانۀ موصل شده‌اند.»[۲۳]

در پی شکست مذاکرات مستقیم بین ترکیه و انگلستان، قرارداد پیش‌بینی شده در قرارداد لوزان هم با وجود گذشت یکسال منعقد نشد. در نتیجه دولت انگلستان در اوت ۱۹۲٤ از شورای جامعهٔ ملل تقاضا کرد مسئله موصل را در دستور کار خود قرار دهد.

## ارجاع مسئله موصل به جامعهٔ ملل

در ۳۰ اوت ۱۹۲٤، شورای جامعهٔ ملل مسئله موصل را با موافقت ترکیه در دستور کار خود قرار داد و حدود سه هفته بعد رسیدگی به این موضوع آغاز شد. پس از مذاکرات اولیه در شورا، تصمیم گرفته شد یک کمیسیون متشکل از سه عضو بیطرف تشکیل و به موصل اعزام گردد، مدارک طرفین را بررسی کند و در بازدید از محل شواهد بیشتری به دست آورد و پس از انجام تحقیقات محلی، راه حل ممکن را پیشنهاد کند. همچنین طرفین موافقت کردند چنانچه رأی کمیسیون مذکور به تصویب شورای جامعهٔ ملل برسد، آن را بپذیرند.

در ۲۱ اکتبر ۱۹۲٤ کمیسیون تحقیق متشکل از کنت «پل تلکی»[۲٤] نخست وزیر پیشین مجارستان، مسیو «دو ویرسن»[۲۵] وزیر مختار سوئد در بخارست و سرهنگ «پاولیس»[۲٦] یکی از افسران باز نشستهٔ ارتش بلژیک تعیین شد. اعضای کمیسیون برای تحقیق در ژانویهٔ ۱۹۲۵ ابتدا به بغداد و سپس به موصل رفتند و گزارش کار خود را در ۱٦ ژوئیه ۱۹۲۵ به شورای جامعه ملل تسلیم کردند.

هم‌زمان با فعالیت کمیسیون تحقیق، شورای جامعهٔ ملل کمیته‌ای متشکل از نمایندگان سوئد، اسپانیا و اروگوئه تشکیل داد. اعضای این کمیته در ۲۹ اکتبر در بروکسل، محل برگزاری جلسات شورا گرد آمدند و خط مرزی بین عراق و ترکیه را در زمان امضای پیمان لوزان بر اساس «وضع موجود» معین کردند. خط مذکور از آن پس به «خط بروکسل» معروف شد.

در ۳ سپتامبر ۱۹۲۵ گزارش کمیسیون تحقیق در شورای جامعهٔ ملل مطرح شد. اعضای کمیسیون باتقسیم موصل بین عراق و ترکیه مخالفت کرده و به استناد آمارهای دریافتی از انگلستان، نتیجه گرفته بودند ملاحظات اقتصادی مختلفی موصل را به عراق ربط می‌دهد، ضمناً قسمت اعظم مردم موصل، طرفدار الحاق به عراق هستند نه ترکیه. کمیسیون مذکور مرز موقت بین موصل و ترکیه را - که در کنفرانس بروکسل تعیین شده بود - تأیید کرد و تمام مناطق واقع در جنوب «خط بروکسل» را جزو عراق دانست مشروط به اینکه اولاً عراق برای مدت ۲۵ سال تحت رژیم قیمومیت باقی بماند و ثانیاً برای کردهای مقیم موصل حقوق وآزادی‌هایی از قبیل حق اشتغال به امور اداری، قضایی و فرهنگی در نظر گرفته شود و زبان کردی هم درمناطق کردنشین زبان رسمی باشد.

دولت انگلیس که گزارش کمیسیون به نفع آن تهیه شده بود، فوراً توصیه‌های آن را پذیرفت. اما «توفیق رشدی بیک»، نماینده ترکیه، توصیه‌های کمیسیون تحقیق را مردودشمرد. وی درجلسه شورا استدلال کرد ولایت موصل قانوناً تحت حاکمیت ترکیه قرار دارد و چون ترکیه نظام قیمومیت را هرگز به رسمیت نشناخته است و ضمناً کمیسیون قیمومیتی توصیه می‌کند که تحت نظر جامعهٔ ملل باشد، شورا نمی‌تواند در مورد دعوی خود، حکم صادر کند. افزون بر آن، نماینده ترکیه به صلاحیت کمیسیون مذکور و اعضای آن اعتراض و اظهار کرد چنانچه گزارش فوق به تصویب برسد با آن مخالفت خواهد کرد.

در واقع، ترکیه هنوز به عضویت جامعهٔ ملل در نیامده بود و جامعهٔ ملل را تغییر شکل ساده‌ای از جبهه متفقین می‌دانست. لذا نه تنها حاضر نبود موصل را از دست بدهد، بلکه نمی‌خواست اختیارات جامعهٔ ملل را به رسمیت بشناسد. بدینسان ترکیه موافقت قبلی خود مبنی بر لازم الاتباع بودن رأی شورا را نیز پس گرفت.

از سوی دیگر، درخود شورا نیز سؤالات زیر مطرح شد: تصمیم شورا از نظر مادهٔ ۳٦ بند۲ پیمان لوزان از چه خصوصیتی باید برخوردار باشد؟ قرار حکمیت؟ توصیه یا میانجیگری ساده؟ چگونه باید تصمیم گرفت؟ به اتفاق یا به اکثریت آراء؟ آیا طرفین دعوی هم باید رأی بدهند؟ یکی از کمیته‌های فرعی شورا توصیه کرد این مسایل برای شور به دیوان دائمی بین‌المللی ارجاع شود. دولت انگلیس با این امر موافقت کرد، اما دولت ترکیه اعلام کرد: «در وضع فعلی، دولت ترکیه ضرورتی نمی‌بیند موضوع به دیوان داوری بین‌المللی در لاهه ارجاع شود. خصوصاً با توجه به این که مسائل مطرح شده، اصولاً سیاسی است؛ بنابر این نظر مشورتی دیوان به هیچ وجه نمی‌تواند بر حقوقی که دولت ترکیه طبق قرارداد لوزان از آنها برخوردار است اثری داشته باشد یا نقش شورا را – که به موجب همان قرارداد تعیین شده است، - تغییر دهد.»

با وجود اعتراض دولت ترکیه، شورای جامعهٔ ملل موضوع را برای اظهار نظر مشورتی به دیوان ارجاع داد. شورا از دیوان پرسید که در صورتی که گزارش کمیسیون را شورای جامعهٔ ملل تصویب کند، آیا رأی شورا جنبه توصیه خواهد داشت یا همانطور که طرفین توافق کرده‌اند برای آنها لازم الاجرا خواهد بود؟

نخستین جلسه عمومی دیوان در ۲٦ اکتبر تشکیل شد. هم از دولت ترکیه و هم از دولت انگلستان خواسته شده بود مدارک مربوط به مسئله موصل را در اختیار دیوان قرار دهند. دولت ترکیه تلگرافی فرستاد و خاطر نشان کرد ضرورتی برای اعزام نماینده نمی‌بیند. اما دولت انگلیس مدارک خود را فرستاد و گروهی را به ریاست «سرداگلاس هاگ» دادستان کل کشور برای شرکت در جلسهٔ مذکور اعزام کرد. سرانجام، قرار دیوان دائمی در ۲۱ نوامبر ۱۹۲۵ به شرح زیر صادر شد:

۱. رأی شورای جامعهٔ ملل بر طبق مادهٔ ۳ از بند۲ پیمان لوزان برای طرفین الزام‌آور و قراری قطعی در مورد مرزهای ترکیه و عراق خواهد بود.

۲. اتخاذ تصمیم به اتفاق آراء خواهد بود و نمایندگان طرفین نیز در این رأی گیری شرکت خواهند کرد. اما رأی آنها برای تعیین این که آیا اتفاق آراء حاصل شده یا نه، به حساب نخواهد آمد.

شورای جامعهٔ ملل نظر مشورتی دیوان را با وجود مخالفت شدید دولت ترکیه پذیرفت و در ۱٦ دسامبر ۱۹۲۵ رأی خود راصادر کرد. به موجب این رأی، شورا «خط بروکسل» راتأیید کرد و به این ترتیب واگذاری موصل به عراق را به رسمیت شناخت. همچنین دولت انگلیس موظف شد ظرف مدت ٦ ماه عهدنامهٔ جدیدی برای ۲۵ سال با عراق منعقد کند، مشروط به اینکه عراق چنانچه قبل از مدت مذکور به عضویت جامعهٔ ملل در آید، دورهٔ عهدنامه فوق خاتمه یابد. شورا همچنین مقرر داشت:

«به مجرد اینکه، طی شش ماه از این تاریخ، اجرای این شرط به اطلاع شورا برسد، شورا باید قطعیت رأی را اعلام و اقدامات لازم به منظور تحدید حدود بر اساس خط مرزی را مشخص کند.

«از دولت انگلستان به عنوان دولت قیم دعوت می‌شود از اقدامات مربوط به تضمین حق ادارهٔ امور محلی به وسیلهٔ کردها، مذکور در گزارش کمیسیون تحقیق، گزارشی ارائه کند. از دولت انگلستان به عنوان دولت قیم دعوت می‌شود تا حد امکان بر طبق درخواست‌های دیگر کمیسیون تحقیق، اقداماتی به منظور تضمین آرامش و امنیت یکسان برای همه ساکنان منطقه و همچنین اقدامات تجاری در مورد توصیه خاص مندرج در گزارش کمیسیون به عمل آورد.»

رأی شورای جامعهٔ ملل با استقبال دولت انگلستان و مردم عراق روبرو شد. اما دولت ترکیه عکس العمل شدیدی نشان داد و اعلام کرد تصمیمات جامعهٔ ملل باید جنبه مسالمت‌آمیز داشته باشد نه روح داوری و الزام زور. به دنبال اعتراض ترکیه، نمایندهٔ آن کشور از شرکت در جلسات بعدی شورا خودداری کرد. وی در نامهٔ مورخ ۱٦ دسامبر ۱۹۲۵ خطاب به رئیس شورا چنین نوشت: «مایلم مجدداً خاطر نشان کنم حقوق حاکمیت یک دولت بر یک سرزمین فقط هنگامی پایان می‌یابد که آن دولت رضایت داده باشد و بنابراین حقوق حاکمیت {ترکیه} بر تمامی ولایت موصل هنوز هم به قوت خودباقی است.» متعاقب آن اعلام شد شورای جنگ ترکیه به فکر توسل به زور برای تصرف موصل افتاده است، اما اقدام نظامی برای الحاق موصل به خاک ترکیه به عمل نیامد.

## علل پافشاری بریتانیا در مورد الحاق موصل به عراق

به طوری که اشاره شد لرد کرزن در کنفرانس لوزان و همچنین برخی از مقامات انگلیس در پارلمان و در مطبوعات ادعا کردند نفت در سیاست آن کشور برای انضمام موصل به عراق نقشی نداشته و انگیزهٔ انگلیس صرفاً تعهدی بوده که به عنوان دولت قیم در قبال جامعهٔ ملل داشته و همچنین به خاطر وعده‌ای بوده که انگلیس به ملک فیصل و مردم عراق داده است تا موصل را جزء خاک آنها کند.

این ادعا قابل قبول نبود و حتی بسیاری از اعضای کابینه انگلستان و برخی از نمایندگان پارلمان آن کشور نیز آن را نمی‌پذیرفتند. آرتورپون سنبی[۲۷] در پاسخ به ادعای مذکور و این که وجود منابع نفتی در آن سرزمین مسلم نیست، اظهار کرد: «با وجود انکارهایی که امروز می‌شنویم موجب تعجب خواهد بود اگر چند سال دیگر خبر اکتشاف نفت در عراق و ثروت‌هایی که ممکن است از آن به دست آید، به اطلاع ما نرسد. همیشه این واقعیت را در پوشش سخنانی از این قبیل پنهان می‌کنند که سعادت مردم عراق باکشف نفت افزونتر خواهد شد. در سیر حوادثی که تعهدات تازه بر دوش ما می‌گذارد، ایراد من فقط متوجه دورویی و تدلیس است.»

شاید سخنان «سرهری بریتین» به حقیقت نزدیک‌تر بود :«من از مطرح کردن موضوع نفت هراسی ندارم. هر گاه سخن نفت در مجلس به میان می‌آید، بدون شک دربارهٔ آن نظراتی اعلام می‌شود. چه بخواهید و چه نخواهید به عصر نفت وارد شده‌ایم. ما در کشوری زندگی می‌کنیم که زغال سنگ فراوان دارد، ولی نفت ندارد. ما باید نفت به دست آوریم تا با آن کشتی هایمان... به حرکت در آید. اگر درعراق نفت به دست آید، عراق نیز به اندازه یک شریک تجاری از آن بهره مند خواهد شد.» مهمتر از آن، وقتی حزب کارگر در قدرت شریک بود و در جامعهٔ ملل از همان سیاست دولت محافظه‌کار پیروی می‌کرد، «تامس»، وزیر مستعمرات صریحاً اعتراف کرد نفت در مسئله مرز میان ترکیه و عراق مؤثر بوده است.

دولت انگلیس در حالی که در کنفرانس لوزان و شورای جامعهٔ ملل به شدت در برابر خواست ترکیه مقاومت می‌کرد، اقداماتی نیز در عراق به عمل آورد تا منافع خود را در این مورد با دولت جدید عراق هماهنگ کند. دولت انگلیس درقرارداد ۱۰ اکتبر ۱۹۲۲ باعراق، ماده‌ای در خصوص الحاق موصل به عراق گنجاند. در این ماده گفته شده بود: «اگر دولت انگلستان از تأمین حقوق عراق در ولایت موصل کلاً خودداری کند، این پیمان و قراردادهای الحاقی آن کان لم یکن خواهد شد.» این امر به انگلیس کمک کرد تا به عنوان تعهد خود نسبت به عراق و همچنین انجام مسئولیتی که در قبال جامعهٔ ملل به عنوان قیم عراق دارد، موصل نفت‌خیز را به دست آورد. به دنبال آن، دولت عراق قراردادی با شرکت نفت ترکیه در ۲٤ مارس ۱۹۲۵ امضاء کرد و امتیاز نفت را برای مدت ۷۵ سال به شرکت مذکور داد. در این قرارداد گفته شده بود: «شرکت می‌بایست به صورت یک شرکت انگلیسی ثبت شده در انگلستان باقی بماند و رئیس هیئت مدیره آن همیشه تبعه انگلیس باشد.»

## قرارداد مرزی ترکیه و عراق

برای رفع سوءتفاهم بین انگلستان و ترکیه و ایجاد حسن رابطه بین دو دولت، تدبیر زیادی لازم بود. دولت ترکیه سرانجام شرایط موجود را پذیرفت و در ۵ ژوئن ۱۹۲٦ قراردادی بین این دو کشور و دولت انگلیس منعقد شد که مسئله موصل را فیصله بخشید. به موجب این قرارداد دولت ترکیه با «خط بروکسل» به عنوان مرز

بین ترکیه و عراق موافقت کرد. البته دو امتیاز در این مورد برای ترکیه در نظر گرفته شد: نخست اینکه خط بروکسل اندکی به نفع ترکیه تغییر یافت؛ دوم اینکه قرار شد به مدت ۲۵ سال ۱۰ درصد از حق‌الامتیاز نفت موصل به ترکیه واگذار شود. دولت ترکیه می‌توانست به جای حق الامتیاز مذکور، ۵۰۰ هزار لیره به صورت نقد دریافت کند و همین کار را کرد.[۲۸]

عوامل زیر موجب شد که دولت ترکیه با انعقاد موافقت‌نامه مرزی مذکور موافقت و از موصل چشم‌پوشی کند:

۱. تلاش ترکیه در شورای جامعهٔ ملل به نتیجه نرسید و شورا سرانجام به واگذاری موصل به عراق رأی مثبت داد.

۲. به دنبال تصمیم شورای جامعهٔ ملل، دولت انگلیس به دولت عراق توصیه کرد موصل را ضمیمهٔ خاک خود کند.

۳. دولت جدید ترکیه در نظر داشت به عضویت جامعهٔ ملل در آید، لذا با آن سازش کرد.

٤. هیچ یک از کشورهای بزرگ ا زجمله آمریکا از درخواست ترکیه مبنی بر الحاق موصل به خاک آن کشور حمایت نکردند.

٥. به طوری که گفته شد دولت ترکیه بابت نفت موصل مبلغی دریافت کرد و تغییرات مرزی مختصری هم در قرارداد ۱۹۲۵ به نفع آن صورت گرفت.

# زیرنویس‌ها و یادداشت‌ها

۱- سرمارک سایکس وزیر امور خارجه انگلستان و شارل فرانسوا ژرژ پیکو وزیر امور خارجه فرانسه بودند.

۲- ژان پی یر درینیک، ***خاورمیانه در قرن بیستم***، ترجمه فرنگیس اردلان (تهران:سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳٦۸) ص ۹۸.

3- Sydney Nettleton. Fisher, ***The Middle East: A History,*** (London:Routledge and Kegan Paul, 1971) p.379.

٤- بنجامین شـوادران، ***خاورمیانه، نفت وقدرت‌های بزرگ***، ترجمـۀ عبدالحسین شـریفیان، (تهـران: شـرکت سـهامی کتـاب‌هـای جیبـی، ۱۳٥٤) ص۱۸٥.

5- Chester.

6- Leland Summers.

7- Sir/II.Llewellyn Smith.

۸- بنگرید به:

-Yan II Maning, ***International Aspects of Petroleum Industry, Mining and Metalogy***, Feb. 1920. pp. 1-10.

- David White, Our Future Oil Supply, ***Engineering and Mining Journal***. 4June. 1921, pp. 951-55.

- E.Mackay Edgar,:Britains Hold on The Worlds Oil, ***sperling, s Journal***, Vol.5. Sep.1919.

9- James.D.Phelan.

10- John W.Davis.

11- Bainbridge Colby.

۱۲- شوادران، پیشین، ص ص۸۸-۱۸٦.

13- Fisher.Op.Cit,p.903.

14- Ibid.

۱٥- جرج لنچافسکی، ***تاریخ خاورمیانه***، ترجمه هادی جزایری (تهران:انتشارات اقبال، ۱۳۷۷) ص ۱۰۹.

۱٦- عصمت پاشا به خاطر پیروزی بر یونان بعداً ملقب به عصمت اینونو شد. وی در این زمان وزیر امور خارجه دولت ترکیه بود.

۱۷- لنچافسکی، پیشین، ص ۱۱٤.

۱۸- حشمت الله نیک آئین، *ناسیونالیسم عرب از جنگ جهانی اول تا جنگ جهانی دوم* (تهران: ناشر مؤلف، ۱۳۵۱) ص ۲۳۰.

۱۹- گزارش نمایندگی ایران در برن، ۳ شهر جوزا ۱۳۰۳ نمرهٔ ۲۸۷٤.

۲۰ - گزارش سفارت ایران در پاریس در خصوص «نقطه نظر انگلیس برای حل مسئله موصل» مورخ ۲۲ مه ۱۹۲٤.

۲۱- گزارش کنسولگری ایران درموصل، مورخ ۱۲ آوریل ۱۹۲٤.

۲۲- گزارش کنسولگری ایران درموصل، مورخ ۲۲ ثورسنه ۱۳۰٤.

۲۳- تلگراف سفارت ایران در بغداد، ۹ برج جوزا ۱۳۰۳.

24- Count Paul Teleki.

25- M.de Wirsen.

26- Colonel Paulis.

27- Arthur Pon Sonby.

28- Fisher, Op.Cit,p.403.

# گفتار یازدهم

# چشمداشت‌های ترکیه به شمال عراق (قسمت دوم)

## طرح‌های تجزیه شمال عراق

روابط ترکیه و عراق پس از حل مسئله موصل رو به گرمی نهاد. هر دو دولت متمایل به غـرب بودنـد و در سال ۱۹۳۷ به پیمان سعدآباد پیوستند. این پیمان حل مسالمت‌آمیز کلیه اختلافات را - که به منافع مشترک چهار دولت ایران، عراق، افغانستان و ترکیه مربوط می‌شد - پیش‌بینی می‌کرد. همچنین ترکیـه و عـراق در ۲٤ فوریـهٔ ۱۹۵۵ یک پیمان ۸ ماده‌ای در مورد همکـاری متقابـل و دفـاع مـشترک امـضا، کردنـد. بعـداً ایـران، پاکـستان و انگلستان نیز به این پیمان - که به پیمان بغداد معروف شد - پیوستند.

روابط عراق و ترکیه تا سال ۱۹۵۸ که رژیم سلطنتی در عراق حاکم بود و هر دو کـشور طرفـدار غـرب بـه شمار می‌رفتند، حسنه بود. در نتیجه در این دوره که حدود ۳۰ سال بـه طـول انجامیـد، ترکیـه از طـرح مجـدد ادعاهای ارضی خود نسبت به موصل خودداری کرد. امّا با انقلاب عـراق در سـال ۱۹۵۸ و بـه قـدرت رسـیدن عبدالکریم قاسم روابط دو کشور تیره شد. به علاوه روابط عراق با غرب هم به تیرگـی گرائیـد. عوامـل زیـر در این زمینه مؤثر بود:

۱- خروج عراق از پیمان بغداد: عبدالکریم قاسم، در بیانیهٔ انقلاب ۱۹۵۸، خود را به داشتن روابـط دوسـتانه با ترکیه بسیار علاقمند نشان داد. به همین علّت نیز برای جلوگیری از ایجاد خصومت با کـشور مـذکور تلاشـی در جهت لغو پیمان بغداد به عمل نیاورد و در این مورد به صراحت اظهار کـرد: «عـضویت هـر کـشور در هـر پیمان، امری مربوط به همان کشور است و به سایرین ارتباطی نـدارد.» سیاسـت اولیـه عبـدالکریم قاسـم مـورد استقبال آنکارا قرار گرفت، امّا چندی بعد او تحت فشارپان عرب‌ها، که وی را بازیچه غرب معرّفی می‌کردنـد و

کمونیست‌ها که همیشه مخالف اتحاد با غرب بودند، از پیمان بغداد کناره گیری کرد. وی در توجیه خروج عراق از پیمان بغداد اظهار کرد ماهیت نظامی پیمان با بیطرفی عراق مغایرت دارد و لذا عراق از آن کناره گیری می‌کند.

۲- گرایش عراق به اتحاد شوروی: عبدالکریم قاسم روابط نزدیکی با شوروی بر قرار کرد. به دنبال آن چندین موافقتنامه در زمینهٔ همکاری‌های فنی و اقتصادی بین دو کشور به امضاء رسید. شوروی همچنین چندین فقره وام به منظور ساختن سد، خطوط راه آهن جدید، بهره‌برداری از ذخایر فسفات و سولفور در اختیار عراق قرار داد. از طرف دیگر قاسم، سیاست‌های اقتصادی خود را بر مبنای «سوسیالیسم عملی» اتخاذ کرد. گرایش عراق به شوروی و اجرای برنامه‌های سوسیالیستی خوش‌آیند ترکیه و هم پیمانان غربی آن به ویژه آمریکا نبود.

۳- محدود کردن امتیازات کمپانی‌های نفتی: سیاست عبدالکریم قاسم در برابر کمپانی‌های نفتی نیز موجب نگرانی غرب شده بود. قاسم در این مورد اعلام کرد کمپانی‌های نفتی باید از ۶۰ در صد نواحی مورد امتیاز صرف نظر کنند و دولت عراق باید مختار باشد حدود نواحی مذکور را به انتخاب خویش تعیین کند. تا آن زمان امتیازات کمپانی‌های نفتی تمام سر زمین عراق را در بر می‌گرفت.[۱]

تحولات مذکور از دیدگاه غرب توطئه زیرکانه مسکو تلقی شد. با خروج عراق از پیمان بغداد یکی از مهمترین حلقه‌ها از زنجیره حفاظتی غرب در منطقه جدا شد و در سرزمینی که غربیان آن را شکارگاه اختصاصی خود می‌شمردند، یکباره رژیمی با گرایش‌هایی که به حساب آنها کمونیستی محسوب می‌شد، حاکم گردید به طوری که سرپل ورودیشان به این قسمت از خاورمیانه (یعنی خاورمیانه عربی) را تقریباً ویران می‌کرد. همچنین گرایش‌های چپ این رژیم می‌توانست از یک طرف سراسر خاورمیانه عربی تا مرزهای شرقی اسرائیل و از طرف دیگر شبه جزیره عربستان را مورد تهدید قرار دهد. به این ترتیب، خروج عراق از پیمان بغداد نه تنها نظام امنیتی منطقه را به کلی دگرگون کرد، بلکه کشورهای طرفدار غرب در منطقه مانند لبنان و اردن را نیز به هراس و وحشت انداخت. به دنبال شورش ملیّون لبنان، «کامیل شمعون»، رئیس جمهور آن کشور تقاضای کمک کرد، در نتیجه تفنگداران آمریکایی در ۱۵ ژوئیه ۱۹۵۸ در لبنان پیاده شدند و در ۱۷ ژوئیه نیز چتربازان انگلیسی از قبرس به اردن گسیل شدند.[۲]

تحولات مذکور موجب شد ترکیه و آمریکا که به نفت موصل چشم دوخته بودند، در اندیشه تجزیه موصل و الحاق آن به ترکیه برآیند. آنها طرحی بسیار محرمانه موسوم به «کنابن» تهیه کردند که براساس آن قرار بود در صورتی که عبدالکریم قاسم اقدامی در جهت جلوگیری از صدور نفت به غرب به عمل آورد، ترکیه و آمریکا به طور مشترک به اشغال مناطق نفتی موصل و کرکوک دست بزنند.[۳] امّا رهبران جدید عراق اقدامی در این مورد به عمل نیاوردند زیرا به درآمدهای نفت برای توسعه کشور نیاز داشتند. بدین‌سان، جریان نفت عراق به

غرب ادامه یافت. این مسئله موجب شد که غرب به کنار آمدن با رژیم انقلابی متمایل شود. پیرو ملاقات «دالس» وزیر امور خارجه آمریکا و «سلوین لوید» وزیر خارجه انگلیس با آیزنهاور در واشنگتن، در ۱۷ ژوئیه از پایتخت آمریکا چنین گزارش شد: «تا زمانی که دولت انقلابی عراق به منافع نفتی غرب احترام گذارد، مداخله نظامی بر ضد آن صورت نخواهد گرفت.»[4] به دنبال آن طرح کنابن منتفی و به بایگانی تاریخ سپرده شد.

امّا چند سال بعد تحت تأثیر اختلافات اعراب و اسرائیل طرح دیگری برای تجزیه شمال عراق تهیه شد. در سال ۱۹۷۷ گروهی تحت سرپرستی «پرفسور برناردلویس» و «لردکارادون» در دانشگاه پرینستون طرحی برای بالکانیزه کردن عراق عرضه کردند. براساس این طرح، عراق به سه کشور تقسیم می‌شد؛ یک کشور کرد در شمال، یک عراق سنی در مرکز و یک عراق شیعه در جنوب. در ضمن بخشی از عراق نیز به سوریه واگذار می‌گردید و سوریه در مقابل از ارتفاعات جولان به نفع اسرائیل صرف نظر می‌کرد.[5]

طرح لویس بیشتر به اهداف اسرائیل کمک می‌کرد و در جهت منافع ترکیه و آمریکا نبود. ترکیه خواستار آن بود که منابع نفت خیز موصل به خاک آن کشور ملحق شود، در حالی که به موجب طرح لویس موصل در یک کشور مستقل کرد ادغام می‌شد. از طرف دیگر، دولت ترکیه که دارای اقلیت قابل توجه کرد بود، نمی‌توانست در نزدیکی مرزهای خود ناظر ایجاد یک کشور مستقل کرد باشد. این طرح نظر آمریکا را نیز - که بیشتر به مناطق نفت خیز موصل چشم دوخته بود - تأمین نمی‌کرد. هدف این طرح تضعیف عراق بود که با اهداف اسرائیل بیشتر مطابقت داشت زیرا اسرائیل بیش از آنکه به فکر نفت باشد، در اندیشه تضعیف عراق بود. به هر حال، طرح مذکور به علت مخالفت ترکیه و آمریکا و تغییر شرایط منطقه (سفر سادات به اسرائیل) کنار گذاشته شد.

اما جنگ ایران و عراق، دوباره فرصت مناسبی برای دولت ترکیه به وجود آورد تا طرح‌های خود را از سر گیرد. در ۲۶ مه ۱۹۸۳ واحدهای نظامی ترکیه که شامل ۱۵ هزار نفر نیروهای مخصوص و ۳۰ هزار نفر نیروهای منظم بودند به شمال عراق حمله کردند و در طول مرزبین دو کشور در منطقه‌ای به وسعت ۱۲ هزار کیلومتر مربع مستقر شدند. حمله ترکیه مصادف با مانور نیروهای ناتو در ترکیه در نزدیکی مرزهای عراق بود و ژنرال «جی. سی. جونز»، رئیس ستاد ارتش آمریکا که درآن هنگام در ترکیه بود، بر آن نظارت می‌کرد.

حمله نیروهای ترکیه با موافقت دولت عراق انجام شد زیرا عراق می‌خواست نیروهای خود را در جنگ با ایران به کار گیرد. سفیر عراق در ترکیه اعلام کرد که ورود نیروهای ترکیه به عراق به موجب موافقتنامه مرزی منعقده بین دو کشور در سال ۱۹۷۹ صورت گرفته است. حمله نیروهای ترکیه به شمال عراق هر چند زیر پوشش سرکوبی کردها انجام گرفت، اما مشخص بود که این کشور نسبت به شمال عراق مقاصد ارضی دارد. طارق عزیز، معاون نخست وزیر عراق آشکارا به این مسئله اشاره کرد و اظهار کرد: «در حالی که نگرانی اصلی

در مورد حاکمیت عراق بر اراضی آن است، دولت عراق از ارتش کشور دیگری دعوت کرده است که به همان اراضی تجاوز کند!»[٦]

تجاوز نیروهای نظامی ترکیه به شمال عراق در سال ۱۹۸٤ نیز ادامه یافت. در سپتامبر ۱۹۸٤ نیروهای نظامی ترکیه بار دیگر به همان اراضی یورش بردند و حتی این بار به کردستان ایران نیز تجاوز کردند. در ۱۷ اکتبر مجدداً نیروهای ترکیه عملیات نظامی گسترده‌ای تحت عنوان «عملیات آفتاب» در طول ۸۵ مایل و باریکه‌ای به عرض ۱۸ مایل در داخل کردستان عراق آغاز کردند. این تجاوز جدید متعاقب مذاکرات صدام حسین با وزیر امور خارجه و معاون رئیس ستاد ارتش ترکیه در نیمه اول اکتبر ۱۹۸٤ انجام شد و با موافقت کامل رهبری حزب بعث و در جهت اجرای موافقتنامه امنیتی منعقده با ترکیه در سال ۱۹۷۹ صورت گرفت.

دخالت نظامی ترکیه در شمال عراق نشان داد این کشور هنوز امید خود را برای کنترل مستقیم یا غیر مستقیم میادین نفتی کردستان عراق از دست نداده است. در ژوئیه ۱۹۸۳ «نیواستیتسمن» ضمن مقاله‌ای طرح‌های نظامی ترکیه و آمریکا را برای کنترل میدان‌های نفتی موصل و کرکوک افشاء کرد. در این مقاله گفته شده بود طرح بسیار محرمانه کنابن دوباره در دستورکار قرار گرفته و به موجب آن قرار است در صورت سقوط صدام حسین در جنگ با ایران، مناطق شمالی عراق را نیروهای نظامی ترکیه و آمریکا اشغال کنند.[۷] به عبارت دیگر، ترکیه در نظر داشت با کمک آمریکا موصل را تصرف کند و ادعای تاریخی خود را نسبت به این منطقه تحقق بخشد.

## مرزهای ترکیه در قرن بیست و یکم

در دهه ۱۹۹۰ سه عامل عمده موجب توجه مجدد ترکیه به شمال عراق شد. این عوامل شامل فروپاشی شوروی، جنگ خلیج فارس و اعلام نظم نوین جهانی از طرف آمریکا بود. فروپاشی شوروی، ترکیه را از خطری رهانید که همواره از ناحیهٔ شمال احساس می‌کرد و مهم‌تر از آن، فروپاشی شوروی و استقلال جمهوری‌های ترک تبار این کشور، اشتهای ملی‌گرایان ترک را برای تأسیس ترکیه بزرگ تحریک کرد.

از سوی دیگر، جنگ خلیج فارس و شکست صدام حسین، موجب تضعیف عراق از نظر نظامی شد[۸] و خلأ قدرت را در شمال آن کشور به وجود آورد. دراین میان کشورهای غربی با ایجاد «منطقهٔ امن» در شمال عراق، به ایجاد این خلأ کمک کردند. به همین منظور اعزام نیرو از سوی دولت عراق به مناطق شمال مدار ۳٦ درجه ممنوع اعلام شد و این امر نیز فرصت مناسبی برای دخالت در مناطق شمالی عراق در اختیار ترکیه نهاد. به عبارت دیگر، متحدین با جلوگیری از اعزام نیروهای عراقی به مناطق شمالی آن کشور، این وظیفه را به دولت ترکیه محول کردند.

اعلام نظم نوین جهانی از سوی آمریکا نیز در توجه ترکیه به شمال عراق مؤثر بود. درنظام دوقطبی اهمیت ژئوپولیتیکی ترکیه بیشتر به لحاظ همجواری آن کشور با اتحاد جماهیر شوروی بود که با فروپاشی این کشور کم‌رنگ شد. اما جنگ خلیج فارس و در پی آن اعلام نظم نوین موجب شد ترکیه مجدداً اهمیت ژئوپولیتیکی خود را به دست آورد، با این تفاوت که اگر ترکیه در نظام دوقطبی، در خط مقدم در برابر شوروی قرارداشت، این بار خط مذکور از شمال به سمت جنوب، یعنی عراق و به طور کلی خاورمیانه تغییر جهت داد. به عبارت دیگر، ترکیه با دخالت در شمال عراق به صورت بازوی نظامی نظم نوین آمریکا در منطقه خاورمیانه درآمد.

شرایط مذکور موجب شد رهبران ترکیه به فکر احیای حداقل بخشی از «امپراتوری عثمانی» بیفتند. دراین راستا ترکیه با ایجاد «مرکز تحقیقات ترکیه بزرگ» تلاش گسترده‌ای آغاز کرد. یکی از سازمان‌های ترکیه نقشه «ترکیهٔ بزرگ» را چاپ کرد که در آن بخش‌هایی از عراق، تمامی آذربایجان شرقی و غربی و قسمت‌هایی از استان زنجان ایران و قسمت‌های زیادی از خاک شوروی سابق جزو ترکیه بزرگ ترسیم گردیده بود. این نقشه با عنوان« نقشهٔ ترکیه در قرن بیست و یکم» منتشر شد.

نقشه مذکور با بروشوری تحت عنوان«قدرت جدیدی متولد می‌شود» همراه است. در این بروشور آمده است: «روند تحولات بین‌المللی، ترکیه را با یک فرصت بزرگ تاریخی روبرو کرده است تا به یک ابرقدرت تازهٔ جهانی مبدل شود.» بر اساس این بروشور، مرزهای جدید ترکیه، مرزهای تاریخی ترکیه را در بر می‌گیرد. به ادعای تهیه کنندگان این بروشور، امروزه ترک‌ها در منطقه‌ای به وسعت ۲۰ میلیون کیلومتر مربع پراکنده‌اند؛ آنان ۱۶ امپراتوری بزرگ را بنا کرده‌اند و بیش از ۸۰ دولت را در جریان تحولات تاریخی در سه قارهٔ آفریقا، آسیا و اروپا بنیان نهاده‌اند؛ ترک‌هایی که به عنوان «مردان ضعیف قرن بیستم» تلقی می‌شده‌اند، نقش تراز اولی را درخاورمیانه، بالکان و آسیای مرکزی بازی خواهند کرد؛ ترکیه در مقام سخنگوی نظم نوین جهانی دراین مناطق خواهدبود؛ ترکیهٔ جدید، قدرتمند، بزرگ و یکپارچه زیر پرچم توران بزرگ در پهنهٔ افق ظاهر می‌شود؛ مردم ترکیه هرگز ارتباط خود را با هموطنان خود در خاورمیانه و ترکستان شرقی فراموش نخواهند کرد؛ ترکیه پیش قراول آنان در ایجاد و یکپارچه ساختن کنفدراسیون جمهوری‌های ترک مستقل خواهد بود که سنگ بنای دومین کشور ترک است و هلال پرچم ترکیه روی پرچم آنها خواهد درخشید.[۹]

هر چند انتشار این مطالب از سوی مراکز تحقیقاتی ترکیه است و ممکن است گفته شود بیان کننده نظرات رسمی نیست، اما واقعیت این است که رهبران ترکیه از همان آغاز بحران خلیج فارس و فروپاشی شوروی، در ارتباط با قفقاز، آسیای مرکزی و خاورمیانه سوداهای بزرگی در سر پرورانده‌اند. آنان نه تنها در رویای به دست آوردن بخشی از امپراتوری عثمانی، بلکه به دنبال تسلط بر آسیای مرکزی - که عثمانی‌ها هرگز موفق به تسلط بر آن منطقه نشدند - بوده‌اند.

## دخالت‌های نظامی ترکیه در شمال عراق

با شروع بحران خلیج فارس، دولت ترکیه به متحدین در جنگ با صدام حسین پیوست. حملات نظامی که از خاک ترکیه به عراق صورت گرفت، «عملیات چکش تعادل» نامیده شد. فرماندهی نیروهای ائتلافی مستقر در خاک ترکیه به طور مشترک برعهدهٔ ترکیه و آمریکا بود. در این عملیات که از پایگاه‌های ترکیه مانند اینجرلیک صورت گرفت حدود ۲۰۰۰ نفر از نیروهای نظامی پنج کشور مختلف از جمله ۸۰۰ نفر از نیروهای ترکیه شرکت داشتند.[10] در حملات از پایگاه هوایی اینجرلیک، بسیاری از اهداف مورد نظر داخل خاک عراق بمباران شد. دولت ترکیه همچنین با استقرار نیروهای نظامی خود در مرزهای عراق هشت گردان از ارتش این کشور رامشغول کرد.

افزون بر آن، ترکیه باشروع بحران خلیج فارس خط لولهٔ نفت عراق را از کرکوک به اسکندرون در کنار دریای مدیترانه مسدود کرد. این اقدام ترکیه دولت عراق را از نظر اقتصادی در وضع بسیار سختی قرار داد، به ویژه که خط لولهٔ نفتی دیگر آن کشور را عربستان سعودی بسته بود. این خط لوله، نفت عراق را از طریق عربستان سعودی به بندر ینبوع درکنار دریای سرخ منتقل می‌کرد. به این ترتیب، صادرات نفت عراق عملاً قطع گردید. به علاوه، ترکیه کلیهٔ روابط تجاری و اقتصادی خود را با عراق قطع کرد.

به دنبال شکست صدام حسین در جنگ خلیج فارس و تضعیف نیروهای نظامی این کشور دخالت‌های مستقیم ترکیه در شمال عراق افزایش یافت. در ماه اوت ۱۹۹۱ نیروهای زمینی وُ هوایی ترکیه به شمال عراق تجاوز کردند. دولت ترکیه هدف خود را از بین بردن پایگاه‌های حزب کارگران کردستان اعلام کرد. بر اساس بیانیهٔ رسمی ترکیه، نیروهای نظامی آن کشور در جبهه‌ای به طول ۱۰ کیلومتر و به عمق ۱۳ کیلومتر در داخل خاک عراق نفوذ کردند.

پس از این عملیات، شایعاتی وجود داشت مبنی بر اینکه ارتش ترکیه قصد دارد این مناطق را تصرف کند.[11] این شایعات بی مورد هم نبود زیر ارتش ترکیه به ایجاد چندین پست نگهبانی در این مناطق اقدام نمود.[12] حملات ترکیه به شمال عراق در سال‌های بعد نیز مرتب تکرار شد. دولت ترکیه هدف تجاوزات مکرر نظامی خود به مناطق شمالی عراق را چنین اعلام کرد:

۱. سرکوب چریک‌های حزب کارگران کرد ترکیه مستقر در شمال عراق؛
۲. از میان بردن اردوگاه‌ها و توان پشتیبانی آنها در منطقه؛
۳. جلوگیری از ایجاد یک منطقه آزاد در این ناحیه و ممانعت از نفوذ چریک‌های کرد به داخل خاک ترکیه؛
٤. نشان دادن عزم قاطع دولت ترکیه در مبارزه با «تروریسم» به جامعهٔ بین‌المللی.

اما بسیاری از کشورهای جهان از همان ابتدای سال ۱۹۹۱ نسبت به اهداف ترکیه در شمال عراق ابراز شک و تردید می‌کردند. آنها اظهار می‌کردند که استفادهٔ ترکیه از نیروهای نظامی خود با این حجم زیاد، به هیچ وجه تناسبی باسرکوب چند چریک کرد ندارد و ترکیه در پی مقاصد دیگری است که آن را در پوشش سرکوبی کردها دنبال می‌کند. در واقع، هیچ کشوری در هیچ جنگی مقاصد نهایی خود را از قبل اعلام نمی‌کند.

نخستین کشوری که آشکارا اعلام کرد ترکیه هدف دیگری غیر از سرکوب کردها را دنبال می‌کند، آلمان بود. کلاوس کینکل، وزیر امورخارجه آلمان در این مورد اظهار کرد: «استفاده ارتش ترکیه از ۳۵ هزار نفر سرباز برای انجام عملیات در خاک عراق، این شبهه را به وجود آورده که ترکیه به دنبال اهداف دیگری در این منطقه است.»[۱۳] ویلیام سامیر، تحلیل‌گر روزنامهٔ *نیویورک تایمز* نیز هدف عملیات نظامی ترکیه در خاک عراق را کنترل آن بخش از تأسیسات نفتی شمال عراق که از تسلط صدام حسین خارج است، عنوان کرد. وی افزود: «این کنترل شامل خط لولهٔ نفتی «فیش خبور» نیز می‌شود که حوزه نفتی کرکوک را به پایانهٔ نفتی ترکیه وصل می‌کند و از کنترل رژیم عراق خارج شده است.»[۱۴]

اما ازهمه مهم تر اظهارات سلیمان دمیرل رئیس جمهور ترکیه بود که هر گونه تردید نسبت به مقاصد ترکیه در شمال عراق را از بین برد. دمیرل در این مورد ازحمایت آمریکا نیز برخوردار بود. زیرا بر اساس برخی گزارش‌ها آمریکا طبق طرح سازمان سیا با اشغال کرکوک و موصل از سوی ارتش ترکیه موافقت کرده بود.

## ادعای دمیرل درمورد موصل

گفته‌های سلیمان دمیرل، رئیس جمهور ترکیه موضوع جدیدی نبود، بلکه آنچه در این اظهارات تازگی داشت، ادعای آشکار وی نسبت به تعلق موصل به ترکیه بود. قبل از دمیرل، تورگوت اوزال، رئیس جمهور سابق ترکیه نیز به طور ضمنی وسربسته به این مسئله اشاره کرده بود. وی پس از بحران خلیج فارس طی سخنانی اعلام کرد که بعد از این همه تحولات، خاورمیانه دیگر نمی‌تواند خاورمیانهٔ سابق باشد و نقشهٔ جغرافیایی و موازنهٔ سیاسی منطقهٔ تغییر خواهد کرد. وی افزود ترکیه در توسعه مرزی خاورمیانه در روند ساختار نظم نوین جهانی، نقش عمده‌ای ایفاء خواهد کرد.[۱۵] منظور وی از تغییر نقشه سیاسی منطقه، تغییر مرزهای عراق و ترکیه به سود کشور اخیر بود.

از سوی دیگر اشاره اوزال به تغییر نقشهٔ جغرافیایی منطقه، به دنبال تهیهٔ طرح محرمانه‌ای بوسیلهٔ ترکیه و آمریکا صورت گرفت که بر پایهٔ آن قرار بود در صورت سقوط صدام حسین، ترکیه شمال عراق را اشغال کند. حسام‌الدین جین دوروک، رئیس پارلمان ملی ترکیه، این طرح را فاش و اعلام کرد که در جریان جنگ فارس،

آمریکا از ترکیه خواسته بود شمال عراق تا موصل را اشغال کند.[۱۶] در جهت اجرای این طرح، ارتش ترکیه در جریان تجاوزات نظامی خود به شمال عراق چندین پست نگهبانی در این مناطق ایجاد نمود.[۱۷]

به هر حال سلیمان دمیرل در اوائل مه ۱۹۹۵ در سخنان خود خطاب به مدیران و سردبیران روزنامه‌های ترکیه گفت برای جلوگیری از نفوذ شورشیان کرد ترکیه از شمال عراق، یک خط مرزی جدید بین ترکیه - عراق تعیین می‌شود. دمیرل افزود: این مرز که از مناطق کوهستانی می‌گذرد طوری اصلاح می‌شود که خط جدید در پای کوه‌ها در خاک عراق باشد تا از نفوذ شورشیان کرد به ترکیه جلوگیری کند. وی همچنین ادعا نمود استان نفت‌خیز موصل هنوز متعلق به ترکیه است، چرا که در پیمان ۱۹۲۳ لوزان که کشور ترکیه پس از فرپاشی امپراتوری عثمانی به رسمیت شناخته شده است، بندی وجود ندارد که حاکی از پیوستگی آن به خاک عراق باشد.[۱۸]

تأمین امنیت مرزهای ترکیه و عراق به کنترل ارتفاعات سینکار، مک ماهون و سحرین بستگی دارد که همهٔ آنها در حال حاضر در اختیار عراق است. موصل نیز منطقه‌ای کوهستانی است و از نظر استراتژیک اهمیت بسیار دارد. اما آنچه بیشتر توجه ترکیه را به این منطقه جلب کرده است، اهمیت آن از نظر ذخایر نفتی است. موصل و کرکوک از بزرگترین میادین نفتی خاورمیانه هستند.

ترکیه مقدار کمی نفت تولید می‌کند و ذخایر نفتی آن بسیار اندک است به طوری که ٥٤ درصد از نیازهای انرژی آن از خارج تأمین می‌شود و این رقم به علت افزایش جمعیت و توسعه صنایع رو به افزایش است. مدتهاست انرژی اولویت اصلی دولت ترکیه را در بخش سرمایه‌گذاری تشکیل می‌دهد.[۱۹] بی‌مناسبت نیست که ناسیونالیست‌های ترکیه می‌گویند: «تا کی فرزندان ما در کشورهای اروپایی به رفتگری و کارگری مشغول باشند؟ اگر موصل در اختیار ترکیه باشد، مشکل نیاز نفتی ما حل خواهد شد و دیگر لازم نخواهد بود کل درآمدهای حاصل از صادراتمان رابرای خرید نفت هزینه کنیم.»[۲۰]

در واقع، هدف ترکیه صرفاً اشغال موصل به خاطر ذخایر نفتی آن بود. در غیر این صورت با توجه به مشکلات اقتصادی ترکیه، این سؤال مطرح می‌شود که چرا برای تهاجم گسترده نظامی به شمال عراق باید یک میلیارد دلار هزینه شود.

به هر حال پس از اظهارات دمیرل مبنی بر تغییر مرزهای عراق و ترکیه، برخی گزارشها حاکی از آن بود که سربازان ترکیه برای ایجاد خطوط مرزی جدید، وارد خاک عراق شده‌اند.[۲۱] همچنین گفته شد دولت ترکیه طرحی برای کنترل مرزهای جدید تهیه کرده است. به موجب این طرح یک شبکهٔ الکترونیک در سراسر مرز نصب می‌شد که بیش از ۱۰ میلیون دلار هزینه در بر داشت. در جهت اجرای این برنامه در سرتاسر مرز مشترک رادارهای الکترونیک، دوربین‌های دید شب و دوربین‌هایی که نسبت به حرارت واکنش نشان می‌دهند، نصب می‌شد، سیستم امنیت فیزیکی این پروژه را یک مرکز کنترل اداره می‌کرد.[۲۲]

## واکنش عراق به ادعاهای دمیرل

دولت عراق بارها تجاوز نظامی ترکیه را محکوم کرد و خواستار خروج نیروهای ارتش ترکیه از شمال این کشور شد. وزارت امورخارجه عراق با اشاره به بیانیهٔ تانسوچیلر، نخست وزیر ترکیه که در آن گفته شده بود فقدان هر گونه قدرت شناخته شده‌ای در شمال عراق، باعث اعزام نیروهای ترکیه به این منطقه برای منهدم کردن عقبهٔ جدایی خواهان کُرد شده است، گفت عراق دلایل وتوجیهات آنکارا برای ادامهٔ تهاجم نظامی خود به شمال عراق را رد می‌کند. وزارت امور خارجه در این مورد اعلام داشت: «عراق باردیگر و به نحوی قاطع همهٔ بهانه‌ها و توجیهات ارائه شده ترکیه را برای حفظ نیروهای متجاوز خود در خاک عراق به شدت رد می‌کند و خواستار عقب‌نشینی فوری این نیروهاست.» دولت عراق حملهٔ نظامی ترکیه به شمال آن کشور را سوء استفاده از وضع مشکلی دانست که آمریکا و انگلیس مسبب آن هستند.

دولت عراق در شدیدترین واکنش خود نسبت به اظهارات سلیمان دمیرل هشدار داد برای جلوگیری از تغییر مرز که اخیراً ترکیه پیشنهاد کرده، آماده جنگ است. روزنامه دولتی «القادسیه» در این مورد نوشت: «بیانیهٔ سلیمان دمیرل، رئیس جمهور ترکیه، مبنی بر اینکه ترکیه خواهان تجدید نظر در مرز خود با عراق برای سد کردن عبور تروریست‌هاست، پوششی برای اهداف توسعه‌طلبانه است.» این روزنامه اضافه کرد: «ارتش عراق با تمام امکانات موجود برای جنگیدن با هر نوع اهداف توسعه‌طلبانه و تجاوز به سرزمین‌های ملی‌اش آماده است.»روزنامه القادسیه دولت ترکیه را متهم کرد که در طرح تغییر مرز به خواست آمریکا و اسرائیل گردن نهاده است.

وزارت امور خارجهٔ عراق همچنین با احضار کاردار سفارت ترکیه در آن کشور، خواستار توضیحات رسمی دولت آنکارا در این زمینه شد. درهمین حال شورای فرماندهی انقلاب عراق اعلام کرد عراق با تمام وسایل مشروع با هر گونه اقدام برای تغییر مرزش با ترکیه مقابله خواهد کرد. شورای مذکور حتی بررسی این مسئله را رد نمود و در مورد هر گونه عمل یکجانبه در زمینهٔ تغییر مرز به ترکیه هشدار داد.

در این میان مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق نیز که متعلق به شیعیان عراق و یکی از گروه‌های مخالف دولت آن کشور است، با انتشار بیانیه‌ای ادعای ارضی سلیمان دمیرل، رئیس جمهور ترکیه را نسبت به استان موصل عراق محکوم کرد و خواستار عذرخواهی آنکارا شد. در بیانیهٔ مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق آمده است: «اظهارات دمیرل مغایر با توافق نامه‌های بین‌المللی است که در آنها مرزهای تمام کشورها مشخص شده است. ما هر گونه تهدید بر ضد تمامیت ارضی و حاکمیت عراق را محکوم می‌کنیم.»

همچنین ائتلاف احزاب و گروه‌های مخالف دولت عراق، درخواست رئیس جمهور ترکیه مبنی بر تغییر خطوط مرزی ترکیه و عراق را به شدت محکوم کرد. شورای ملی عراق که متشکل از احزاب وگروه‌های

مخالف دولت عراق بود دراین مورد بیانیه‌ای منتشر کرد و بر علاقمندی شورا به تمامیت ارضی عراق تأکید و توسعه‌طلبی‌های اخیر رئیس جمهور ترکیه را محکوم و به شدت با آن مخالفت کرد.

## الگوی رفتاری ترکیه در شمال عراق

از سال۱۹۹٦ به دنبال شکست حملات ارتش ترکیه در نابود کردن اعضای حزب کارگران کردستان عراق، ترکیه الگوی رفتاری خود را در شمال عراق تغییر داد. از این به بعد ترکیه دو الگوی رفتاری را نسبت به این منطقه در پیش گرفت. یکی از این الگوها، ایجاد یک کمربند امنیتی در شمال عراق - مشابه الگوی ارتش جنوب لبنان - بود. الگوی دیگر «ترکی‌سازی» شمال عراق بود.

ایجاد یک کمربند امنیتی به عمق ۲۰ تا٤۰ کیلومتر در خاک عراق، از جمله اهداف بلندمدت ترکیه برای تجزیه شمال عراق وضمیمه سازی آن به خاک ترکیه بود. این مسئله مشابه یک کمربند امنیتی بود که آنتوان لحد وابسته به اسرائیل، در جنوب لبنان یا منطقه ترک‌نشینی که ترکیه در شمال قبرس ایجاد کرد. عملیات ترکیه در شمال عراق و شمال جزیره قبرس کاملاً با یکدیگر مشابه بودند. لشکرکشی به منطقه ترک‌نشین قبرس و سپس ایجاد یک دولت دست نشانده که تنها ترکیه آن را به رسمیت شناخت، تجربه‌ای از حضور سه دهه‌ای این کشور درمناطق دیگر است.

این کمربند امنیتی از مرز سوریه تا مرزهای ایران در منطقه حاجی عمران و پرابادوست را در بر می‌گیرد. دو منطقه بسیار با اهمیت از نظر اقتصادی و استراتژیکی یعنی موصل و کرکوک بخشی از این کمربند امنیتی است. مقامات ترکیه قصد خود را از برپایی چنین کمربندی به صراحت اعلام کردند. به عنوان مثال، سلیمان دمیرل، رئیس جمهوری ترکیه اعلام کرد «ترکیه از ایجاد منطقه امنیتی در شمال عراق به عمق ٥ تا ١٥ کیلومتر، صرف‌نظر نخواهد کرد.» ترکیه این طرح را در آغاز به خاطر اعتراض کشورهای منطقه و اعراب با احتیاط، اعلام کرد، اما بعداً به علت حمایت آمریکا و اسرائیل، اعتماد به نفس بیشتری به دست آورد. به هنگام بازدید چیللر، نخست وزیر ترکیه از واشنگتن در سال ۱۹۹٦، کریستوفر، وزیر خارجه آمریکا اظهار کرد: «واشنگتن انگیزه‌های ترکیه را برای ایجاد منطقه امن در شمال عراق» درک می‌کند.[۲۳]

گفته شد که اسرائیل نیز از طرح منطقه امنیتی در شمال عراق حمایت می‌کند. زیرا این طرح به حضور اسرائیل در شمال عراق منجر می‌شد و این امر یک شکاف امنیتی به زیان ایران و سوریه بوجود می‌آورد. اما همانطور که تجربه جنوب لبنان با شکست روبرو شد، ایجاد کمربند امنیتی در شمال عراق نیز نتوانست به مقاصد ترکیه - که تجزیه شمال عراق بود - کمک کند.

## سیاست ترکی سازی شمال عراق

ترکیه از ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۳ یعنی زمان حمله آمریکا به عراق، به مدت بیش از ده سال سیاست ترکی سازی شمال عراق را ادامه داد. هدف این سیاست نیز درنهایت زمینه سازی برای تجزیه شمال عراق و الحاق آن به ترکیه بود. برای رسیدن به این هدف ترکیه از طریق ترکمن‌های عراق اقدام کرده است. به عبارت دیگر، ترکمن‌های عراق ابزار سیاست ترکیه بودند. در این مورد ترکیه تلاش‌های خود را در زمینه‌های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و امنیتی متمرکز کرده بود.

یکی از ابزارهای الحاق تدریجی منطقه‌ای به یک کشور، استفاده از پول واحد است و ترکیه از این ابزار در شمال عراق استفاده کرده است. در پی بروز بحران پولی در شمال عراق، دولت ترکیه بلافاصله موافقت خود را با به جریان افتادن لیر ترکیه در شمال عراق اعلام کرد. بحران مذکور در نتیجه اعلام بطلان اسکناس‌های ۲۵ دیناری عراقی قبل از جنگ خلیج فارس از سوی دولت عراق بوجود آمد. این اسکناس‌ها به گونه‌ای گسترده در مناطق شمالی عراق مورد استفاده قرار گرفته بود.

ولکان ورال، سخنگوی وزارت امور خارجه ترکیه در گفتگویی با خبرنگاران ترک با اشاره به این که مؤسسات مربوط و مقامات دولتی آنکارا موضوع بحران پولی شمال عراق را از همهٔ جوانب مورد بررسی قرار داده‌اند، گفت: «ترکیه نمی‌تواند از رواج پول خود در شمال عراق جلوگیری کند.» وی افزود ما قصد دخالت در امور داخلی عراق را نداریم، ولی می‌خواهیم این موضوع با حسن نیت حل شود. به همین جهت با دولت بغداد تماس گرفته‌ایم.

سخنگوی وزارت امور خارجه ترکیه گفت چنانچه در چارچوب مقررات اقتصادی منطقه تصمیمی در خصوص استفاده از لیر ترک در این منطقه اتخاذ شود و این امر بتواند به حل مشکلات کمک کند ترکیه آن را یک امر طبیعی قلمداد خواهد کرد. اظهارات سخنگوی وزارت امور خارجه ترکیه چراغ سبزی به تقاضاهای کردهای عراقی برای استفاده از لیر ترک در شمال عراق بود.[۲۴] در همین مورد روزنامهٔ «دیلی نیوز» ترکیه، که به زبان انگلیسی در آنکارا منتشر می‌شود، نوشت: دولت ترکیه موافق به جریان افتادن لیر ترک در شمال عراق است، زیرا این امر موجب افزایش نفوذ این کشور می‌شود.[۲۵]

در زمینه فرهنگی و آموزشی ترکیه از طریق ایجادمدرسه، دبیرستان، دانشگاه سعی در گسترش فرهنگ ترکی در مناطق شمالی عراق داشته است. در این مدارس استادان ترک یا ترک‌های عراقی تدریس می‌کردند. همچنین ایجاد کلاس‌های آموزش زبان ترکی و اعزام دانش‌آموزان مدارس ابتدایی و دبیرستانی به ترکیه و ارائه بورس‌های تحصیلی برای تحصیل دانش‌آموزان عراقی در دانشگاه‌های ترکیه از جمله اقدامات دیگر این کشور بود.

در زمینه سیاسی ترکیه به سازمان‌دهی ۳۰۰ هزار ترکمن عراقی اقدام نمود. علاوه بر آن تلاش‌های زیادی برای ایجاد احزاب، سازمان‌های متعدد و ائتلاف میان ترکمن‌ها، آسوری‌ها و حتی گروه‌های رزمنده رقیب در شمال عراق کرد. در زمینه امنیتی ترکیه سعی کرد با ایجاد مراکز نظامی و امنیتی در شمال عراق، حضور دائم نیروهای نظامی خود را به منظور ترکی سازی منطقه فراهم کند. ترکیه همچنین ارتش ترکمانان عراق را تشکیل داده است که به عنوان بازوی ارتش ترکیه در شمال عراق عمل می‌کند. همچنین ترکیه از طریق اعطاء کمک‌های مالی به کردهای عراقی، تلاش کرده آنها را به گرفتن اصل و نسب ترکی وادار نماید.

علاوه بر آن، ترکیه با پخش برنامه‌های تلویزیونی برای ترک‌های عراقی، چاپ و توزیع نقشه‌های قدیمی ترکیه - که شمال عراق را جزو این کشور نشان می‌دهد - تلاش کرده است مقدمات تجزیه و انضمام شمال عراق را به ترکیه فراهم کند. از سوی دیگر، در ترکیه، از کردستان عراق به نام «ایالت موصل» نام برده می‌شود. دولت ترکیه هر ساله بودجه خاصی در قانون بودجه این کشور برای ایالت موصل در نظر می‌گیرد.

به هر حال سلیمان دمیرل، رئیس جمهوری ترکیه یک بار دیگر در مه ۱۹۹۸ حق حاکمیت ترکیه را بر استان موصل تکرار کرد. اظهارات دمیرل این بار نیز با واکنش شدید بغداد روبرو شد. دولت عراق اعلام کرد اگر ترکیه این مسئله را بار دیگر تکرار کند، دولت عراق نیز متقابلاً حق حاکمیت خود را بر شهر اسکندرون ترکیه مطرح خواهد کرد.[۲۶]

با حمله آمریکا به عراق در ۲۰۰۳ رژیم صدام حسین سقوط کرد و جی گارنر، فرمانده غیرنظامی آمریکا، اداره این کشور را بر عهده گرفت. وی در یک سخنرانی در شمال عراق از شهر کرکوک به عنوان یک شهر کردنشین یاد کرد که این امر با واکنش شدید ترکیه روبرو شد. این کشور سفیر آمریکا در آنکارا را احضار و به وی در این مورد اعتراض کرد.[۲۷] به نظر دولت ترکیه اهالی کرکوک ترک هستند، در حالی که اینگونه نیست.

# زیرنویس‌ها و یادداشت‌ها

۱- اصغر جعفری ولدانی. ***بررسی تاریخ اختلافات مرزی ایران و عراق*** «چاپ سوم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۶) صص۳۶-۲۳۵.

۲- همان، صص۳۹-۲۳۷.

3- Jaber Muhsin, ***The Gulf War,in Saddam,s Iraq , Revolution Or Reaction*** (London: Zwd Books Ltd. 1989).

٤- جعفری ولدانی، همان نوشته، ص ۲۳۹.

۵- برای اطلاع بیشتر بنگرید به:

واکیم سلیم، «آینده عراق» در ***مجموعهٔ مقالات چهارمین سمینار خلیج فارس*** (تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۳) صص ۳٤-٤۳۲.

6- Muhsin. Op.Cit.

7- Ibid.

۸- برای اطلاع بیشتر بنگرید به :

اصغر جعفری ولدانی، ***تحولات مرزها و نقش ژئوپولیتیک آن در خلیج فارس*** (تهران: نشر قومس، ۱۳۷٤).

۹- اصغر جعفری ولدانی، ***نظم نوین جهانی و موقعیت ایران*** (تهران: ۱۳۷۳).

10- EIU. ***Turkey Country Report*** .No .4 ,1991, p.10.

11- Ibid, p.11.

12- Ibid.

۱۳- *رسالت*، ۱۳۷٤/۱/۱۵.

۱٤- *ایران*، ۱۳۷٤/۱/۱٤.

۱۵- دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ***مجموعه مقالات چهارمین سمینار خلیج فارس***، (تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۳) ص ۱۲٤.

۱٦- *سلام*، ۱۳۷٤/۲/۱٦.

17- ***EIU.Turkey Country Report*** .No .4 ,1991, p.10.

۱۸- بنگرید به *رسالت*، ۱۳۷٤/۲/۱٤ و نیز سلام، ۱۳۷٤/۲/۱٦.

19- ***EIU.Turkey Country Report*** .No .4 ,1991-92, p.24.

۲۰- بنگرید به *جمهوری اسلامی*، ۱۳۷٤/۳/۱۱.

۲۱- بنگرید به *اطلاعات*، ۱۳۷٤/۳/٤.

22- ***EIU.Turkey Country Report*** .No .4 ,1993, p.11-12.

۲۳- عادل رئوف، «سیاست ترکیه در قبال شمال عراق پس از جنگ دوم خلیج فارس»، ***فصلنامه مطالعات خاورمیانه***، سال پنجم، شماره ۱، شماره مسلسل ۱۳ (بهار ۱۳۷۷) صص ٤٤-٤۳.

۲٤- ***تلکس اقتصادی خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران***، مورخ ۱۳۷۳/۳/۹.

۲۵- *ایران*، ۱۳۷۲/۳/۲.

۲٦- *اطلاعات*، ۱۳۷۷/۲/۲۹.

۲۷- ***فصلنامه مطالعات خاورمیانه***، سال دهم، شماره ۱، شماره مسلسل ۳۳ ( بهار ۱۳۸۲) ص ۱۰۸ (ضمیمه).

# گفتار دوازدهم

# منازعات کشورهای حوزه دریای سرخ

حوزه دریای سرخ در دهه آخر قرن بیستم با منازعات نگران کننده‌ای روبرو بود و کشورهای این منطقه اکثراً با یکدیگر اختلاف و برخورد نظامی داشتند. روابط مصر و سودان تیره شد، در مرزهای دو کشور به کرات برخوردهای نظامی روی داد، روابط دولت‌های اریتره، اتیوپی و اوگاندا نیز با سودان به تیرگی گرایید و این مسئله به بروز برخوردهای نظامی بین ۳ کشور یاد شده با سودان منجر شد.

از سوی دیگر با استقلال اریتره، اتیوپی دسترسی خود را به دریای سرخ از دست داد و از نظر ژئوپولیتیکی با مشکلات زیادی مواجه شد. این مشکلات سرانجام به جنگ بین دو کشور منجر شد. جنگ داخلی سومالی نیز به اتیوپی کشیده شد و سبب بروز برخوردهای نظامی بین دو کشور گردید. همچنین نیروهای نظامی اریتره طی یک برخورد نظامی با یمن، جزیره حنیش بزرگ را اشغال کردند. این جزیره متعلق به یمن است و دادگاه داوری بین‌المللی نیز در رأی خود آن را تأیید کرد. عربستان سعودی نیز درجریان یک برخورد نظامی دو جزیره متعلق به یمن در دریای سرخ به نام‌های «دئوراپ» و «الدویمه» را به اشغال خود در آورد. به این ترتیب، حوزه دریای سرخ به جای آنکه به ثباتی که به آن نیاز دارد، دست یابد، به منطقه‌ای آکنده از بی‌ثباتی و بحران تبدیل شد.

### علل منازعات کشورهای منطقه

۱. موقعیت ژئوپولیتیکی حوزه دریای سرخ سبب شد این منطقه در نظام دو قطبی، صحنه رقابت قدرت‌های بزرگ شود. بر اساس نظریه‌های ژئوپولیتیکی هالفورد مکیندر، ان. جی. اسپایکمن و اس. بی کوهن

خاورمیانه جزو مناطق حاشیه‌ای بود. دریای سرخ نیز تقریباً در وسط هلال حاشیه‌ای قرار می‌گرفت. بر طبق نظریه «کمربندهای شکننده» کوهن، خاورمیانه میان دو قدرت بری و بحری یعنی شوروی و آمریکا قرار دارد و لذا در زیر فشار این دو قدرت خرد می‌شود. بر همین اساس دریای سرخ در نظام دو قطبی کانون رقابت شدید آمریکا و شوروی بود. این رقابت به کشمکش‌های میان دولت‌های منطقه دامن می‌زد به نحوی که کشورهای منطقه به دو بلوک طرفدار شرق و غرب تقسیم شده بودند.

با فروپاشی شوروی در ۱۹۹۱ نظام دو قطبی حاکم بر جهان از میان رفت و قدرت بری از صحنه رقابت حذف شد. از سوی دیگر این نظریه به شدت رایج شد که ژئوپولیتیک اهمیت خود را از دست داده و ژئواکونومیک جای آن را گرفته است. مسئله جهانی شدن نیز بر این امر صحه گذاشت و اینگونه استدلال شد که مکان درمقابل زمان فاقد اهمیت است. در نتیجه مناطقی که از نظر اقتصادی به ویژه انرژی غنی بودند، اهمیت یافتند.

شاید مقایسه دریای سرخ و خلیج فارس از این نظر قابل توجه باشد. هر دو منطقه در نظام دوقطبی از نظر ژئوپولیتیکی اهمیت داشتند. خلیج فارس به علت داشتن ذخایر سرشار نفت، از موقعیت مناسب ژئواکونومیکی برخوردار است، در حالی که دریای سرخ فاقد چنین موقعیتی است. بر این اساس برخی جنگ خلیج فارس را در سال ۱۹۹۱ جنگ نفت نامیدند. در حالی که کشورهای حوزه دریای سرخ از نظر اقتصادی فقیر بودند به همین دلیل، مورد توجه قدرت‌های بزرگ قرار نگرفتند. به عنوان مثال آمریکا برخلاف حوزه خلیج فارس در مناقشات کشورهای حوزه دریای سرخ دخالت نظامی نکرد. حتی هنگام طرح اعزام نیروهای نظامی به سومالی در شورای امنیت در ۱۹۹۲، تأکید کرد که اعزام نیروهای آن نباید جنبه دخالت نظامی داشته باشد، بلکه صرفاً باید بشردوستانه و در جهت رساندن مواد غذایی به مردم قحطی‌زده باشد.[1] به این ترتیب، قدرت‌های بزرگ در دهه ۱۹۹۰ در مناقشات میان دولت‌های منطقه دخالت نداشتند.

۲. از سوی دیگر با از بین رفتن نظام دو قطبی و فروپاشی شوروی و ظهور کشورهای مستقل در آسیای مرکزی، قفقاز، اروپای شرقی و شبه جزیره بالکان، کشورهای آفریقایی دریافتند که مرزها ابدی و دائمی نیستند. جنبش‌های جدایی خواه از این فرایند بهره برداری نمودند. به عنوان مثال جدایی خواهان اریتره پس از ۳۰ سال مبارزه، سرانجام موفق شدند در سال ۱۹۹۱ به استقلال دست یابند. این مسئله از یک طرف تهدیدی برای تمامیت ارضی و ثبات کشورهای منطقه است زیرا فعالیت جنبش‌های جدایی خواه موجب تشدید جنگ داخلی در کشورهای سودان، سومالی و ایتوپی شد.

از طرف دیگر رشد این جنبش‌ها، موجبات درگیری کشورهای همسایه را فراهم آورد. زیرا مرزها در این منطقه بر اساس عوامل فرهنگی، قومی، نژادی و جغرافیایی شکل نگرفته‌اند. به همین دلیل هر یک از کشورهای

مستقل آفریقا، به دلیل تصنعی بودن مرزهای قاره، گروه‌هایی قـومی، فرهنگـی، ملیـت‌هـای گونـاگونی را در بـر می‌گیرند که فرهنگ‌ها و سنن متفاوتی دارند و به زبان‌های مختلف سخن می‌گویند.

اکثر این مرزها بدون شناخت دقیق محل جغرافیایی تعیین شده است. لرد سالیسبوری در ایـن مـورد گفتـه است: «ما نقشه مناطقی را ترسیم کردیم که پای هیچ سفید پوستی به آنها نرسیده بود، مـا کـوه‌هـا، رودخانـه‌هـا، دریاچه‌ها را به یکدیگر می‌بخشیدیم، صرفاً به این خاطر که نمی‌دانستیم کوهها، رودهـا و دریاچـه‌هـای مـذکور دقیقاً در کجا واقع شده‌اند.»[۲]

در برخی موارد نیز تقسیم سرزمین‌ها بر اساس ساده‌ترین قواعد و بدون در نظر گرفتن عوامل آماری، قـومی و نقشه برداری انجام می‌شد. بر همین اساس ٤٤ درصد از مرزهای آفریقا به صـورت خطـوط مـستقیم تـشکیل شده‌اند. معمولاً مرزهای آفریقا را تصادفی و خودسرانه مـی‌خواننـد. همانگونـه کـه «سـعدیه تـووال» مـی‌گویـد «مرزهای آفریقا بدون کوچکترین توجه به مقتضیات و اوضاع محلی تعیین شده‌اند.»

ریشه‌های منازعه در حوزه دریای سرخ را نیز باید در همین مسئله جستجو کرد. لرد کرزن گفتـه اسـت: «در واقع امروزه مرزها به پرتگاه‌هایی می‌مانند که مسئله جنگ و صلح یا مرگ و زندگی ملت‌هـا برفـراز آنهـا معلـق است.»[۳] به همین دلیل وجود اختلافهاي مرزی و ارضی میان مصر و سودان؛ سومالی و اتیـوپی؛ اریتـره، اتیـوپی، عربستان و یمن یکی از علل بروز منازعه و برخوردهای نظامی است.

۳. یکی دیگر از علل بروز منازعه در منطقه، رشد جنبش‌های بنیاد گرای اسلامی در سـودان، مـصر، اریتـره وسومالی است. این جنبش‌ها به مبارزه مسلحانه علیه دولت‌های حاکم پرداخته‌اند. دولت‌های منطقه ادعا می‌کنند سودان پایگاه تمام جنبش‌های بنیادگرای اسلامی است و از آنها حمایت می‌کند. این مـسئله بـه بـروز بحـران در روابط سودان با مصر، اریتره، اتیوپی و اوگاندا منجر گردید. در مقابل، این کشورها نیز از مخالفین دولت سـودان به ویژه جنبش جنوب سودان حمایت می‌کردند.

عمر بشیر، رئیس جمهور سودان و دکتر حسن ترابی، رئیس پارلمان سودان و رهبر «جبهه اسـلامی سـودان» هر دو دارای گرایشات بنیادگرای اسلامی هستند. دولت مصر ادعا می‌کنـد «جبهـه اسـلامی سـودان» یـک سـتاد بنیادگرای اسلامی تحت عنوان «رهبری جهانی» ایجاد کرده است که رهبران جنبش‌های اصول گرای اسـلامی در منطقه مثل جهاد اسلامی مصر، جهاد اسلامی اریتره، جنبش اتحـاد اسـلامی سـومالی و بـسیاری از جنـبش‌هـای اسلامی دیگر عضو آن هستند. جهاد اسلامی همچنین هسته‌هایی در برخی از کـشورهای آفریقـایی تـشکیل داده است.[٤]

٤. کشف نفت نیز عامل کشمکش میان دولت‌های منطقه است. مصر و سودان امتیاز کشف نفـت در دریـای سرخ در نزدیکی حلایب را به یک شرکت نفتی بین‌المللی واگـذار کردنـد. مرزهـای دو کـشور در ایـن منطقـه

مشخص نبود و هر دو کشور درباره حاکمیت بر حلایب با یکدیگر اختلاف نظر داشتند. لذا اعطای امتیازات نفتی، سبب تجدید منازعه در مورد این منطقه شد.

یمن نیز امتیازاتی برای اکتشاف نفت به شرکت‌های نفتی واگذار کرد. اما عربستان نامه‌هایی به شرکت‌های نفتی که مشغول اکتشاف بودند ارسال و ادعا کرد مناطق مورد اکتشاف جزو خاک آن کشور است. عربستان شرکت‌های نفتی را به نقض تمامیت ارضی و حاکمیت خود متهم و به آنها اخطار نمود از عملیات اکتشاف نفت در مناطق مذکور خودداری کنند.

## منازعات بین مصر و سودان

روابط مصر با سودان همواره با چالش روبرو بوده است. علل این امر وجود اختلاف‌های سیاسی - ایدئولوژیک، مرزی و ارضی بین دو کشور است. مصر، سودان را به حمایت از بنیادگرایان اسلامی آن کشور و بی‌ثبات کردن منطقه متهم کرده است. محمد عبدالحلیم موسی، وزیر کشور مصر ادعا کرد که سرویس‌های امنیتی مصر ٦۲ نفر از اعضای یک سازمان «تروریستی» مصر را دستگیر کردند که در سودان آموزش نظامی دیده بودند.[۵] این مسئله وقتی آشکار شد که مصطفی مفتح پاشا از مبارزین بنیادگرا به سفارت مصر در خارطوم پناهنده شد. وی ادعا کرد در اردوگاه‌های سودان آموزش «خرابکاری» دیده است.[٦]

در ژوئن ۱۹۹۵ حسنی مبارک، رئیس جمهوری مصر که برای شرکت در اجلاس سران سازمان وحدت آفریقا به اتیوپی رفته بود، در راه فرودگاه به آدیس آبابا مورد سوءقصد قرار گرفت. مصر سودان را به دخالت در این مسئله متهم کرد و اعلام کرد که ۳ نفر از عاملین این ترور از جمله متفکر آن در سودان بسر می‌برند. مصر خواستار استرداد این ۳ نفر شد، اما سودان این درخواست را نپذیرفت.

متعاقب آن حسنی مبارک، سودان را به تلاش برای سرنگون کردن حکومت مصر متهم کرد و گفت در قبال توطئه‌های سودان و برای حفظ مصر از خطر این توطئه‌ها چنانچه ناگزیر شویم به هر اقدامی از جمله اقدام نظامی متوسل خواهیم شد.[۷] یوسف والی، معاون نخست وزیر و دبیرکل حزب ملی مصر (حزب حاکم) نیز ضمن تهدید سودان به انجام حملات نظامی علیه آن کشور گفت قاهره به حمایت و سازماندهی گروه‌های مخالف سودانی - که علیه خاطوم مبارزه می‌کنند - ادامه خواهد داد.[۸] مصر از ارتش آزادیبخش مردم سودان به رهبری جان گارانگ حمایت می‌کرد. همچنین مصر به مخالفین دولت بشیر به ویژه ژنرال فتحی احمد علی، فرمانده کل نیروهای مسلح سابق سودان پناه داده است و از «ائتلاف دموکرات ملی سودان» پشتیانی می‌کند.

نزاع مهم دیگر بین دو کشور درباره منطقه حلایب است. منطقه مثلث شکل حلایب در مرزهای مصر و سودان در مدار ۲۲ درجه و درکنار دریای سرخ واقع است. پیشینه اختلاف‌های دو کشور به سال‌های آخر قرن

نوزدهم باز می‌گردد. در ۱۹ ژوئیه ۱۸۹۹ قراردادی درباره مرزهای مصر و سودان به امضاء رسید. دراین سال هر دو کشور را بریتانیا اداره می‌کرد. ماده یک این قرارداد مرز بین دو کشور را مدار ۲۲ درجه تعیین کرده است.[۹] لذا بر اساس این قرارداد، منطقه حلایب در خاک سودان قرار می‌گیرد. اما در سال ۱۹۰۲ اصلاحاتی دراین قرارداد صورت گرفت و مسئولیت اداره قبایل شمال مرز به سودان و مسئولیت اداره بخش کوچکی از جنوب مرز بین دریای سرخ و رود نیل به مصر واگذار شد. این قرارداد موجب بروز اختلاف بین مصر و سودان درباره این منطقه شده است و هر دو کشور آن را در نقشه‌های خود جزو خاک خود می‌دانند.

در سال ۱۹۵۷ سودان انتخاباتی در این منطقه برگزار کرد. اما مصر به این امر اعتراض و نیروهای نظامی خود را به این منطقه اعزام نمود. مصر همچنین یک اتمام حجت برای سودان فرستاد و از آن خواست نیروهای مسلح خود را از دهکده حلایب فراخواند. سودان اتمام حجت مصر را رد کرد و از شورای امنیت سازمان ملل خواست مصر را تحت فشار قرار دهد تا تجاوز خود را متوقف کند.[۱۰] سودان این مسئله را در اتحادیه عرب نیز مطرح کرد. اما شورا و اتحادیه هیچگونه اقدامی به عمل نیاوردند.

سرانجام به دنبال میانجیگری هایله سلاسی، امپراتور اتیوپی، مصر موافقت کرد که مسئله را به بعد از انتخابات سودان موکول کند. این تصمیم مصر اساساً منطقه مورد اختلاف را به سودان واگذار کرد زیرا به تعویق انداختن مسئله به بعد از انتخابات، نوعی تضمین حقوقی برای حاکمیت سودان بر این منطقه بود.[۱۱]

در سال ۱۹۹۱ سودان امتیاز اکتشاف نفت در کناره دریای سرخ را به یک شرکت نفتی کانادایی واگذار کرد. منطقه موردامتیاز حلایب را نیز در بر می‌گرفت. لذا این مسئله سبب تجدید منازعه دو کشور بر این منطقه شد. مصر هم به سودان و هم به شرکت نفت اعتراض و اعلام کرد این امتیاز غیر قانونی است زیرا سودان اراضی را برای امتیاز واگذار کرده است که خود مالک آن نیست.[۱۲] به دنبال آن شرکت عملیات اکتشاف را متوقف کرد.

به دنبال آن یک هیئت سودانی از قاهره دیدار کرد. دراین مذاکرات طرفین موافقت کردند یک کمیته مشترک برای حل اختلاف‌های ارضی درباره حلایب تشکیل دهند. سپس دکتر اسامه الباز مشاور ریاست جمهوری مصر برای شرکت در نخستین اجلاس این کمیته وارد خارطوم شد. در این مذاکرات سودان پیشنهاد کرد موضوع اختلاف به داوری بین‌المللی ارجاع شود. اما مصر اصرار کرد این امر باید در چارچوب اختیارات قانونی مصر حل شود. پیشنهاد دیگر درباره بهره برداری مشترک از منابع نفت حلایب بود که آن نیز رد شد. سرانجام طرفین موافقت کردند تا رسیدن به یک راه حل درباره منطقه حلایب «وضعیت موجود» حفظ شود.[۱۳]

به این ترتیب مذاکرات نتیجه‌ای در بر نداشت. به دنبال آن قاهره اعلام کرد این منطقه همیشه مصری بوده است و روابط مصر با این منطقه و مردم آن تحکیم خواهد شد. همچنین حسنی مبارک رئیس جمهوری مصر

گفت «مصر حتی یک دانه از شن‌های حلایب را رها نخواهد کرد».[۱۴] سودان نیز اعلام کرد «حلایب همواره نماد حقوقی مردم سودان بوده است و خواهد بود».[۱۵]

هم‌زمان برخوردهایی بین نیرو نظامی دو کشور در منطقه حلایب روی داد. من جمله نیروهای نظامی مصر به سوی پاسگاه پلیس سودان آتش گشودند که دو کشته و چند نفر زخمی شدند.[۱۶] سودان طی یادداشتی به شورای امنیت سازمان ملل، مصر را «به نقض آشکار حاکمیت سودان، اصول بنیادین منشور سازمان ملل متحد و حقوق بین‌الملل» متهم کرد.[۱۷] اما دولت مصر در پاسخ اعلام کرد این ادعاها هیچگونه « مبنای حقوقی، تاریخی و واقعی» ندارد.[۱۸]

سپس مصر به این عنوان که حلایب به منطقه‌ای برای قاچاق اسلحه از سودان به مصر تبدیل شده است، شروع به تحکیم موقعیت خود در منطقه کرد. از جمله ساخت یک جاده به حلایب را اعلام کرد. همچنین به دولت سودان اتمام حجت کرد که پاسگاه‌های پلیس خود را داخل و اطراف صحرای حلایب بر چیند، اما سودان آن را رد نمود. به دنبال آن طرفین به دستگیری نیروهای پلیس یکدیگر در اراضی مورد اختلاف مبادرت کردند.

در حاشیه کنفرانس سران سازمان وحدت آفریقا که در قاهره برگزار شد، روسای جمهور دو کشور با یکدیگر دیدار و توافق نمودند کمیته مشترک وزیران خارجه آنها برای بررسی مشکلات مرزی و امنیتی تشکیل گردد. اما این کمیته نیز توفیقی به دست نیاورد. به دنبال آن سودان شعبه دانشگاه قاهره در خارطوم را مصادره و کادر مصری آن را اخراج کرد و نام آن را به دانشگاه نیلین تغییر داد. همچنین تعدادی از منازل و واحدهای آموزشی مصر را درخارطوم به تصرف در آورد.

در مقابل مجلس مصر نیز طی مصوبه‌ای الحاق حلایب را به مصر به طور رسمی تصویب کرد و آن را درحوزه انتخاباتی مصر قرار داد. مصر همچنین شروع به اجرای مطالعات توجیهی دو پروژه بزرگ آبیاری در منطقه حلایب نمود. علاوه بر آن کارخانجات تهیه آب شیرین کن در کنار دریای سرخ در حلایب را تأسیس و سعی کرد نظر مساعد قبایل ساکن حلایب را به طرف خود جلب کند. این قبایل به طور سنتی در مقابل سلطه قاهره و خارطوم بر منطقه حلایب مقاومت کرده‌اند.

به دنبال ترور حسنی مبارک، برخوردهای مرزی بین دو کشور درمنطقه حلایب دوباره از سر گرفته شد. به گفته سودان، نیروهای مصر به ۵ پاسگاه مرزی سودان در حلایب تجاوز کردند و ۹ نفر را کشتند و ۱۱ نفر دیگر را مجروح کردند. آنها پس از اشغال پاسگاه، اسراء و مجروحین را به خاک مصر انتقال دادند. نیروهای مصر همچنین در مدار ۲۲ درجه به عنوان مرز بین‌المللی دو کشور، سیم خاردار نصب کردند.

در واکنش، وزیر کشور سودان در مجلس آن کشور پیشنهاد کرد اقدام مصر نقض موافقتنامه‌های مرزی دو کشور تلقی شود و سودان به رعایت دیگر موافقتنامه‌های بین‌المللی از جمله موافقتنامه آب نیل ملزم نشود.[۱۹] این اولین بار بود که سودان با «سلاح آب» مصر را تهدید می‌کرد. با توجه به اینکه اقتصاد مصر شدیداً به آب نیل وابستگی دارد، این سخنان با واکنش شدید مصر روبرو شد. قاهره اعلام کرد هر دستی که به سوی رود نیل دراز شود، قطع خواهد کرد.[۲۰] سودان به ناچار عقب‌نشینی کرد و وزیر آبیاری آن اعلام نمود سودان به قرارداد تقسیم آب‌های نیل با مصر پای بند است ولی از قاهره می‌خواهد به قرارداد مرزی حلایب احترام بگذارد. در همین حال سودان پیشنهاد کرد اختلاف دو کشور درباره حلایب به دادگاه بین‌المللی لاهه ارجاع شود، اما مصر اعلام کرد منطقه حلایب جزو خاک آن کشور است و با طرح موضوع در دادگاه لاهه مخالف است.[۲۱]

## منازعات بین اریتره و اتیوپی

اریتره تا مه ۱۹۹۱ بخشی از اتیوپی بود، اما در این سال به استقلال رسید. با استقلال اریتره، اتیوپی دسترسی خود را به دریای سرخ از دست داد و در خشکی محصور گردید. لذا در ژانویه ۱۹۹۲ یک قرارداد ترانزیت و استفاده از بنادر اریتره توسط اتیوپی بین دو کشور به امضاء رسید. به موجب این قرارداد بندر عصب یک بندر آزاد برای اتیوپی اعلام و مقرر شد تمام عوارض بندری به بیر–واحد پول اتیوپی- پرداخت شود. همچنین موافقت شد که مقامات گمرکی اتیوپی در بندر عصب باقی بمانند و به کار خود ادامه دهند. به موجب این قرارداد خطوط کشتیرانی اتیوپی نیز می‌توانستند مانند گذشته از بنادر مساوا و عصب استفاده کنند.[۲۲]

در ژوئیهٔ ۱۹۹۳ رئیس جمهور اریتره از اتیوپی دیدار کرد. در جریان این دیدار یک قرارداد دوستی و همکاری بین دو کشور به امضا رسید. به موجب این قرارداد، طرفین تمایل خود را به ایجاد یک منطقه اقتصادی اعلام نمودند. اریتره نیز بیر، واحد پول اتیوپی را برای خود انتخاب کرد. علاوه بر آن، دو کشور موافقت کردند کمیسیون مشترک وزیران برای بررسی و توسعه همکاری‌های اقتصادی تشکیل شود.

به دنبال آن کمیسیون مشترک دو کشور در اسمره تشکیل شد. این کمیسیون سه کمیته مشترک برای بررسی مسایل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تشکیل داد. در پایان چندین پروتکل به امضاء رسید که متضمن اتخاذ سیاست‌های اقتصادی هماهنگ و عبور آزاد مردم دو کشور بود. همچنین موافقت شد مردم دو کشور با کارت شناسایی و بدون ویزا آزادانه به کشورهای یکدیگر بروند، کار کنند یا اقامت گزینند.[۲۳]

اما از مه ۱۹۹۸ روابط دو کشور تیره و اختلاف‌های آنها درباره مسایل اقتصادی و مرزی سبب وقوع جنگ شد. اریتره در این سال واحد پول جدیدی انتخاب کرد که با ناخوشنودی اتیوپی روبرو شد. در نتیجه اتیوپی اعلام کرد که از آن پس معاملات دو کشور باید بر اساس ارزهای معتبر بین‌المللی انجام شود. اما اریتره که از نظر ارزهای معتبر در تنگا بود، بنادر عصب و مساوا را که شریان حیاتی اتیوپی بود، به روی این کشور بست.

اختلاف دیگری که بین دو کشور بروز کرد، درباره مرزها بود. رئیس جمهور اریتره دراین باره اظهار کرد: «مرز میان دو کشور ۹۰ سال پیش طی قراردادی میان ایتالیا و اتیوپی مشخص شد، ولی اکنون اتیوپی معتقد است مرزها مشخص نیست. سال گذشته اتیوپی نقشه‌ای چاپ کرد که قسمت‌هایی ازخاک ما را جزو سرزمین خود کرده بود. سربازان اتیوپی در این مناطق به طور مکرر نفوذ کرده‌اند، به این امید که برای خود ایجاد حق کنند.»[۲٤]

علاوه بر آن، کینه فروخفته دو کشور علیه یکدیگر را نیز باید در نظر گرفت. این مسئله در احساسات ناسیونالیستی و جنگ‌های داخلی طولانی آنها بایکدیگر ریشه دارد. اگر چه حمایت رزمندگان اریتره از «شورشیان» ضد دولتی اتیوپی، سقوط هایله ماریام رهبر اتیوپی رادر پی داشت و اتیوپی نیز اولین کشوری بود که حکومت مستقل اریتره را به رسمیت شناخت، مردم اتیوپی و بسیاری از دولتمردان حاکم بر آن، رهبران اریتره را به عنوان عاملان تجزیه اتیوپی تلقی می‌کنند.

به هر حال، به دنبال تشدید اختلاف‌های بین دو کشور، نیروهای نظامی اریتره در مه ۱۹۹۸ به اتیوپی تجاوز و ۵۰ کیلومتر در خاک این کشور پیشروی و مناطق مورد اختلاف را تصرف کردند. هواپیماهای نظامی آن نیز چندین بار شمال اتیوپی را بمباران کردند. در مقابل هواپیماهای نظامی اتیوپی نیز اسمره را بمباران نمودند که حداقل ٤٤ نفر کشته شدند. دراین تجاوز ۳ فروند از هواپیماهای نظامی اتیوپی سرنگون گردید.

به دنبال تشدید درگیری‌ها، شورای امنیت در ژوئن ۱۹۹۸ قطعنامه شماره ۱۱۷۷ را به اتفاق آراء صادر کرد. در این قطعنامه از دو کشور خواسته شده بود فوراً به عملیات نظامی علیه یکدیگر پایان دهند. همچنین مقرر شد کوفی‌عنان، دبیر کل سازمان ملل متحد، برای حل مسالمت‌آمیز اختلاف‌های بین دو کشور اقدام کند. در این قطعنامه به ویژه از عنان خواسته شده بود به دو کشور برای ترسیم مرزهای آنها کمک‌های فنی ارائه کند.

به دنبال آن نمایندگان دو کشور در پایتخت بورکینا فاسو در اوت ۱۹۹۸ گرد آمدند. در این گردهم آیی اریتره موافقت کرد نیروهایش را از منطقه مورد منازعه فرا خواند. همچنین قرار شد دوکشور کمیته‌ای برای بررسی و تعیین مرزها تعیین کنند. واقعیت این است که اریتره باید نیاز حیاتی اتیوپی را برای دسترسی به دریا در نظر گیرد. زیرا هر گونه راه حلی که این ضرورت جغرافیایی را نادیده انگارد، به طور قطع محکوم به شکست خواهد بود و کشمکش این دو کشور فقیر را دائمی خواهد کرد.

## منازعات بین سودان و اتیوپی

روابط اتیوپی با سودان تا سال ۱۹۹۱ به دلیل حمایت سودان از مبارزین اریتره و حمایت اتیوپی از جنبش جنوب سودان تیره بود. در این سال با استقلال اریتره یک مشکل عمده در روابط دو کشور از میان رفت و طرفین یک موافقتنامه دوستی و همکاری امضاء کردند.[۲۵] به دنبال آن گفته شد ارتش اتیوپی به ارتش سودان کمک کرده است تا شهر پوچالا را - که در تصرف جنبش جنوب سودان - بود بازپس گیرد.[۲۶] همچنین دو کشور یک پروتکل همکاری در مسایل امنیتی، دفاعی و اقتصادی امضاء کردند. به موجب این پروتکل دو کشور متعهد شدند از مخالفین یکدیگر حمایت نکنند. اتیوپی بر اساس این پروتکل به حمایت خود از جنبش آزادیبخش مردم سودان به طور رسمی خاتمه داد.

اما به دنبال ترور حسنی مبارک در آدیس آبابا، روابط دو کشور تیره شد. دولت اتیوپی، سودان را به حمایت از «تروریست‌ها» متهم کرد و گفت سه نفر از طراحان و عاملان این ترور به خاک سودان پناهنده شده‌اند و خواستار استرداد آنها شد. اما خارطوم این درخواست را نپذیرفت. لذا اتیوپی تعداد اعضای سفارت خود را در خارطوم کاهش داد و پرواز هواپیماهای سودانی به مقصد آدیس آبابا را لغو و تعدادی از سودانی‌های مقیم اتیوپی را اخراج کرد. علاوه بر آن به شورای امنیت شکایت و خواستار رسیدگی به این مسئله شد.

در همین حال، سودان بر تدابیر امنیتی و نظامی خود در مرز با اتیوپی افزود. سودان ضمن افزایش تعداد نیروهای خود، هفت پست مراقبت و بازرسی جدید در مرز با اتیوپی ایجاد کرد. پس از آن چند برخورد نظامی بین دو کشور روی داد.[۲۷] این نخستین بار بود که اخبار مربوط به وقوع درگیری نظامی بین دو کشور به طور رسمی تأیید می‌شد. به دنبال این برخوردها، دولت سودان خواستار تشکیل جلسه اضطراری شورای امنیت سازمان ملل متحد برای بررسی «تجاوزات مسلحانه اتیوپی» به خاک خود شد.

با آغاز حملات «ائتلاف دموکرات ملی سودان» دولت سودان، اتیوپی را نیز متهم کرد که به شهرهای مرزی این کشور تجاوز کرده است، لذا شکایتی علیه اتیوپی تسلیم شورای امنیت سازمان ملل متحد کرد. اما وزیر امورخارجه اتیوپی گفت که کشورش در جریانات نظامی جاری در سودان نقشی ندارد، ولی «حق دفاع از خود» را در صورت لزوم محفوظ می‌دارد. دولت اتیوپی همچنین در نامه‌ای به شورای امنیت سازمان ملل، اتهام‌های طرح شده از سوی سودان را رد کرد.

## منازعات بین سومالی و اتیوپی

سومالی و اتیوپی درباره منطقه «اوگادن» با یکدیگر اختلاف دارند. این اختلاف تا کنون سه بار در سال‌های ۱۹۷۷، ۱۹۸۰ و ۱۹۹۶ به جنگ و برخورد نظامی بین دو کشور منجر شده است. منطقه اوگادن که قسمت عمده

آن را صحرا تشکیل می‌دهد جزو خاک اتیوپی است. سومالی نسبت به این منطقه ادعای ارضی دارد و تـا کنـون تلاش‌های متعددی با حمایت برخی از کشورها برای اشغال آن به عمل آورده است. نخستین جنگ بین دو کشور در ۱۹۷۷ روی داد. در این سال نیروهای سومالی به سرعت در خاک اتیوپی پیشروی و قسمت عمده اوگادن را اشغال کردند. اما به دنبال ارسال تسلیحات شوروی و دخالت سربازان کوبایی، ارتش سومالی به ناچار از اوگادن عقب‌نشینی نمود. در این جنگ، آمریکا، عربستان سعودی، مصر و ایران از سومالی حمایت می‌کردند. در مقابل، شوروی، کوبا و یمن جنوبی از اتیوپی پشتیبانی می‌نمودند.

دومین جنگ بین دو کشور در ۱۹۸۰ روی داد. در این زمان، سومالی از موقعیت مناسبی برخوردار بود، در حالیکه اتیوپی در موقعیت نامساعدی قرارداشت. اتیوپی درگیر مبارزه شدید با جدایی خواهان اریتره بود، آنها بخش‌های عمده‌ای از اریتره را تصرف و اسمره را محاصره کرده بودند. از سوی دیگر در این زمان سومالی مهمترین متحد آمریکا در شاخ آفریقا بود. این کشور بر اساس قرارداد منعقده با آمریکا در سال ۱۹۸۰، بندر « بربره» و تأسیسات هوایی «مگادیشو» را در اختیار آمریکا قرار داده و در مقابل از این کشور کمک‌های نظامی و مالی دریافت می‌کرد.[۲۸] با این حال، این بار نیز تلاش‌های سومالی برای تصرف اوگادن ناکام ماند.

با میانجیگری جیبوتی، رهبران اتیوپی و سومالی در ژانویه ۱۹۸۶ برای نخستین بار بعد از ۱۰ سال با یکدیگر ملاقات کردند. آنها همچنین در مارس ۱۹۸۸ دوباره با یکدیگر دیدار نمودند. در این دیدار دو کشور موافقتنامه‌ای امضاء کردند که بر اساس آن قرار شد دو کشور نیروهای نظامی خود را از مرزهای مشترک فرا خوانند و اسرای یکدیگر را مبادله کنند.[۲۹] هر چند در این موافقتنامه دو کشور به اختلاف‌های ارضی درباره اوگادن اشاره‌ای نکرده‌اند، اما گزارش‌هایی وجود دارد که آنها در این مورد یک موافقتنامه سری امضاء کرده‌اند. براساس این موافقتنامه، سومالی از ادعای خود در مورد اوگادن صرف‌نظر کرده است.[۳۰] به دنبال آن، دو کشور نیروهای خود را از مرزهای یکدیگر فرا خواندند و زندانیان یکدیگر را آزاد کردند.

از سال ۱۹۸۹ به دنبال برکناری «محمد زیادباره»، رئیس جمهور سومالی، این کشور درگیر جنگ داخلی شد. اتیوپی در این جنگ موضع بیطرفی اتخاذ و سعی کرد میان طرفین میانجیگری کند. اما با ادامه جنگ، بحران به مرزهای اتیوپی نیز کشیده شد و این کشور نیز درگیر گردید.

جنبش «اتحاداسلامی سومالی» که در ۱۹۹۰ در لندن تشکیل شد، علیه دولت اتیوپی در اوگادن شروع به مبارزه کرد. این گروه از سودان کمک دریافت می‌کند. تعدادی از اعضای این گروه در جنگ‌های داخلی افغانستان شرکت کرده و آموزش دیده‌اند. اتحاد اسلامی سومالی در شمال شرقی و جنوب شرقی سومالی و در اوگادن فعال است. این گروه متشکل از مسلمانان اصول گرای سومالی است. نبردهایی بین این گروه و نیروهای

اتیوپی در مرزی‌های بین دوکشور روی داده است که در اطراف شهرهای مرزی «لوق»، «دولو» و «حاوا» بوده است. طرفین در این نبردها از تانک و هواپیما استفاده کردند و بیش از ۱۰۰ نفر کشته شدند.

## منازعات میان اریتره و سودان

به طوری که گفته شد اریتره در جنگ‌های استقلال، از حمایت سودان برخوردار بود. با استقلال اریتره، سودان یکی از اولین کشورهایی بود که آن را به رسمیت شناخت. با این حال روابط دوستانه میان دو کشور، بسیار کوتاه بود و به سرعت به تیرگی گرایید زیرا رئیس جمهور اریتره گفت سودان از «جهاد اسلامی اریتره» حمایت می‌کند. وی افزود بیش از سی مبارز اسلام‌گرا وابسته به جهاد اسلامی اریتره که از مرز سودان وارد اریتره شده بودند، با مأمورین درگیر شدند که طی آن یک مأمور اریتره و بیست اسلام‌گرا کشته شدند.[۳۱]

در اوت ١٩٩٤ دوکشور یک موافقتنامه درباره برقراری امنیت در مرزها امضاء کردند که به موجب آن قرارشد دو کشور ازمخالفین یکدیگر حمایت نکنند. اما این موافقتنامه رعایت نشد و دوباره روابط دوکشور تیره شد. دولت اریتره اعلام کرد سودان ٤٠٠ نفر از «تروریست‌های» اریتره را آموزش داده است. دولت سودان نیز اظهار کرد که اریتره ۳۰۰۰ نفر از «شورشیان» سودانی را در اردوگاه‌های خود آموزش می‌دهد.[۳۲]

در دسامبر ١٩٩٤ اریتره روابط سیاسی خود را با سودان قطع کرد. پس از آن چندین برخورد نظامی با سلاح‌های سنگین میان ارتش‌های دو کشور روی داد. دولت سودان در نامه‌ای به دبیر کل سازمان ملل به ۲۷ مورد برخورد نظامی بین دو کشور اشاره کرد.[۳۳]

با ورود صادق المهدی، از مخالفین دولت سودان به اریتره بحران در روابط دو کشور وارد مرحله جدیدی شد. وی بعد از ورود به اریتره خود را نخست وزیر قانونی سودان خواند و خواستار سرنگونی حکومت عمر بشیر رئیس جمهور سودان شد. صادق المهدی «ائتلاف دموکرات ملی سودان» را پایه‌گذاری کرد. این ائتلاف علیه دولت سودان حملاتی انجام داد و توانست برخی از مناطق جنوب وشرق سودان را به کنترل خود در آورد. دولت سودان، اریتره و اتیوپی را به دخالت در این تجاوز متهم کرد. اما دولت اریتره دخالت نیروهای نظامی خود را در این عملیات تکذیب کرد، ولی منکر کمک‌های سیاسی به گروه ائتلاف نشد.

## منازعات میان اریتره و یمن

روابط اریتره و یمن تا ١٩٩٥ دوستانه بود. یمن اولین کشوری بودکه اسلحه دراختیار مبارزین اریتره قرارداد. یک سال بعد از استقلال اریتره، ایساياس افوارکی، رهبر این کشور از یمن دیدار کرد. وی در سال ۱۹۹۳ نیز از

یمن دیدار و یک موافقتنامه همکاری نظامی - امنیتی درباره مراقبت از کشتیرانی در تنگه باب المندب با یمن امضاء کرد.

اما در سال ۱۹۹۵ با اشغال جزیره حنیش بزرگ از سوی اریتره، روابط دو کشور به شدت تیره شد. این جزیره بخشی از مجمع الجزایر حنیش است. این مجمع الجزایر در قسمت جنوبی دریای سرخ در نزدیکی باب المندب واقع شده است و اهمیت استراتژیکی دارد. مجمع الجزایر حنیش شامل سه جزیره به نام‌های حنیش بزرگ، حنیش کوچک و زقر است و حدود ۲۰۰ کیلومتر مربع مساحت دارد.

اطلاعات زیادی درباره سابقه تاریخی این جزایر در دست نیست. گفته می‌شود این جزایر پیش از استقلال یمن تحت کنترل امپراتوری عثمانی بوده است. بر همین اساس یمن ادعا می‌کند مجمع الجزایر حنیش از دوران عثمانی‌ها به این کشور به ارث رسیده است. اریتره درباره ادعای خود نسبت به این جزایر به شواهد تاریخی پس از امپراتوری عثمانی و دوران اشغال ایتالیا، انگلیس و اتیوپی استناد می‌کند. اتیوپی تا پیش از استقلال اریتره بر اساس پروتکل امضاء شده میان انگلیس و ایتالیا در سال ۱۹۳۸ بر مجمع الجزایر حنیش ادعای مالکیت داشت.

بر اساس این پروتکل، مقام‌های ایتالیایی برای حفاظت از ماهیگیرانی که در اریتره فعالیت می‌کردند، در جزایر حنیش مستقر شدند. پس از آن، دولت انگلیس تا چند سال مسئول نگهداری فانوس دریایی دراین منطقه بود. اما پس از مدتی فعالیت این دو برج مراقبت متوقف شد و یمن به منظور اثبات مالکیت خود، یک فانوس دریایی دیگر در جزیره زقر احداث کرد.

با استقلال اریتره، اختلاف بین دو کشور، درباره مجمع الجزایر حنیش آغاز گردید. اریتره به بازرسی کشتی‌های یمنی و بازداشت ماهیگیران این کشور در آب‌های اطراف این جزایر اقدام کرد. مقامات اریتره خواستار امضای موافقتنامه‌ای درباره چگونگی کار ماهیگیران دو کشور شدند. اما تشدید اختلاف‌های مرزی یمن و عربستان در این سال، اجازه بررسی بیشتر این موضوع را به رهبران یمن نداد.

در سال ۱۹۹۵ مذاکراتی بین دو کشور در این باره انجام شد، اما طرفین به توافقی نرسیدند. به دنبال آن در دسامبر همان سال نیروهای مسلح اریتره طی یک برخورد نظامی جزیره حنیش بزرگ را به اشغال خود در آوردند. در این برخورد حداقل ۳۲ نفر از نیروهای نظامی طرفین کشته و تعداد زیادی نیز زخمی شدند. در مقابل، جت‌های جنگی یمن نیز به ناوهای اریتره در دریای سرخ حمله کردند.[۳٤]

با تلاش‌های میانجیگرانه «فرانسیس گوتمان» فرستاده ویژه فرانسه، موافقتنامه‌ای در مه ۱۹۹٦ در پاریس بین دو کشور به امضاء رسید. بر اساس این موافقتنامه طرفین موافقت کردند:

۱. از توسل به زور علیه یکدیگر خودداری کنند؛

۲. مسئله مرزهای دریایی خود را با روش مسالمت‌آمیز حل و فصل کنند؛
۳. نیروهای اریتره از جزیره حنیش کوچک خارج شوند؛
٤. اختلاف‌های خود را درباره جزیره حنیش بزرگ به یک دادگاه داوری بین‌المللی ارجاع کنند.

به دنبال آن دو کشور اختلاف‌های خود را درباره جزیره حنیش بزرگ به یک دادگاه داوری بین‌المللی در لندن ارجاع کردند. این دادگاه پس از دو سال رسیدگی رأی خود را در اکتبر ۱۹۸۸ صادر کرد. اعضای دادگاه به اتفاق آراء به حق حاکمیت یمن بر جزیره حنیش بزرگ رأی دادند. دولت اریتره نیز رأی دادگاه را پذیرفت و نیروهای آن از جزیره حنیش بزرگ خارج شدند. وزارت امور خارجه اریتره اعلام کرد: «دولت اریتره رأی دادگاه را که به اختلاف‌های بین دو کشور پایان می‌دهد، پذیرفته است و ما به برقراری روابط حسنه بین دو کشور و استقرار امنیت و ثبات در منطقه دریای سرخ چشم دوخته‌ایم.»[۳۵]

## منازعات میان عربستان و یمن

عربستان و یمن اختلاف‌های مرزی و ارضی گسترده‌ای با یکدیگر داشتند. این مسئله به کرات سبب بروز برخوردهای مرزی بین دو کشور شده بود. مرزهای عربستان و یمن روی نقشه و روی زمین تحدید نشده بود و این تنها مرز در خاورمیانه بود که از چنین ویژگی برخودار بود. علت این بود که اختلاف‌های ارضی بین دو کشور مناطق وسیعی را در بر می‌گرفت. یمن نسبت به استان‌های عسیر، نجران و جیزان که در تصرف عربستان است، ادعای ارضی داشت. این استان‌ها به موجب پیمان طایف در ۱۹۳٤ برای مدت ۲۰ سال به عربستان واگذار شد. این پیمان در سال‌های ۱۹٥٤، ۱۹۷٤ و ۱۹۹٥ به‌رغم میل یمن و تحت فشار عربستان تمدید گردید.

علاوه بر آن، مواضع و خط‌مشی‌های دو کشور نیز به اختلاف بین آنها دامن می‌زد. وحدت یمن در ۱۹۹۰ خوش آیند عربستان نبود. سیاست سنتی عربستان همواره بر مبنای حفظ دو یمن جدا شده استوار بوده و نمی‌توانست پذیرای کشور متحدی باشد که از نظر نظامی قوی‌تر از آن و از لحاظ وسعت و جمعیت دومین کشور شبه جزیره بعد از آن باشد. از سوی دیگر یمن یکی از آزادترین کشورهای عرب است، در این کشور سی حزب سیاسی فعالیت دارند. ده‌ها روزنامه منتشر می‌شود و بحث‌های پارلمانی به صورت زنده پخش می‌گردد. عربستان نگران آن بود که در آینده نزدیک، موج آزادی‌خواهی به داخل مرزهای آن سرایت کند و به فروپاشی نظام قبیله‌ای آن منجر گردد.

عضویت یمن در شورای همکاری عرب (با مشارکت مصر، اردن و عراق) در ۱۹۹۰ نیز به اختلاف‌های دو کشور دامن زد. ریاض همواره از ایجاد مثلث بغداد – صنعا – قاهره در هراس بوده است. نگرانی عربستان به ویژه از همکاری‌های نظامی عراق و یمن بود. عراق نیروهای نظامی یمن را آموزش می‌داد. اظهارات صدام

حسین مبنی بر اینکه «ارتش یمن باید نقش فعال‌تری در مسایل منطقه ایفا کند»، بر نگرانی ریاض افزود. بحران خلیج فارس که با اشغال کویت از سوی عراق آغاز شد، دو کشور را رو در روی یکدیگر قرار داد. عربستان اشغال کویت را تهدید مستقیمی علیه خود تلقی کرد و برای عقب راندن نیروهای عراقی متوسل به نیروهای آمریکایی، غربی و عربی شد. در حالی که یمن اشغال کویت را نه تنها محکوم نکرد، بلکه با سکوت خویش بر آن صحه گذاشت. حتی به طور غیررسمی گفته می‌شد یمن با استقبال از استقرار موشک‌ها و هواپیماهای عراقی در خاک خویش برای انجام هرگونه عملیات نظامی علیه عربستان، حمایت عملی و علنی خود را از عراق اعلام کرده است. رسانه‌های گروهی عربستان، یمن را متهم می‌کردند که با کمک عراق و اردن در صدد هستند خاک عربستان را تجزیه و مناطق عیسر و ربع الخالی را تصرف کنند.[۳٦]

عربستان در واکنش، دستور اخراج ۳۲ نفر از دیپلمات‌های یمن را صادر و حدود یک میلیون کارگر یمنی را نیز از خاک خود اخراج کرد. عربستان همچنین از طریق عشایر و قبایل یمن شروع به ایجاد آشوب و اغتشاش در یمن کرد. قبایل یمن به منزله بزرگترین پایه قدرت در این کشور هستند و بوسیله عربستان حمایت مالی و تسلیحاتی می‌شدند. در سال‌های ۹۳-۱۹۹۰ یمن با آشوب و نا آرامی‌های داخلی گسترده‌ای روبرو شد. هشت نفر از رهبران حزب سوسیالیست یمن ترور شدند. طی تظاهراتی که به مدت ٤ روز در آوریل ۱۹۹۳ روی داد، بیش از ۱۰۰ نفر کشته و زخمی شدند. رسانه‌های گروهی یمن، عربستان را متهم کردند که در بروز ناآرامی‌ها دخالت دارد.[۳۷]

تحریکات عربستان سرانجام به جنگ داخلی یمن در ۱۹۹٤ منجر شد. علی سالم البیض معاون رئیس جمهوری یمن با حمایت عربستان در ۲۱ مه ۱۹۹٤ استقلال جنوب یمن را به نام «جمهوری دموکراتیک یمن» اعلام کرد. علی عبدالله صالح، رئیس جمهور یمن آن را نپذیرفت و جنگ داخلی آغاز شد. عربستان با حمایت‌های سیاسی، مالی و نظامی خود تلاش کرد یمن را تجزیه کند، اما تلاش‌های آن به نتیجه نرسید و نیروهای شمال در ۷ ژوئیه ۱۹۹٤ باتصرف عدن، تجزیه طلبان جنوب را شکست دادند.

با شکست طرح تجزیه یمن، برخوردهای مرزی بین دو کشور تشدید شد. در فوریه ۱۹۹۵ درگیری‌های شدیدی بین نیروهای دو کشور روی داد که بیش از ٥٤ نفر کشته شدند. این برخوردها در پی ایجاد پست‌های دیده بانی و احداث راه در عمق خاک یمن در استان «صحده» توسط عربستان روی داد. به دنبال این واقعه علی عبدالله صالح، رئیس جمهور یمن، در نطقی در استان حضرموت به عربستان شدیداً حمله کرد. وی گفت:

«بر ضد مردم یمن توطئه کرده‌اند و از ایجاد قحطی و انفصال و جنگ و تصرف اراضی استفاده می‌کنند که اصلاً برای ملت ما قابل قبول نیست. ما در جریان جنگ داخلی گفتیم تجزیه را نمی‌پذیریم و امروز نیز می‌گوئیم که نمی توانند خاک ما را تصرف کنند. از آنها می‌خواهیم در امور داخلی ما مداخله نکنند... ما در

نقشه جغرافیایی وجود داریم و ملت ما ملتی تاریخی است و کشورمان از دیر باز وجود داشته است و نه از ٦٠ سال پیش [خطاب به عربستان سعودی] و کسی نمی‌تواند ما را از نقشه جغرافیایی بزداید.»[۳۸]

با تلاش‌های میانجیگرانه برخی کشورها، یک یادداشت تفاهم بین دو کشور درباره مرزها در فوریه ۱۹۹٥ امضاءَ شد. در نخستین ماده این یادداشت تفاهم، عربستان و یمن بر قانونی و الزامی بودن پیمان طایف ۱۹۳٤ تأکید کردند. این یادداشت تفاهم متضمن تشکیل کمیته‌های مشترک برای نظارت بر علامت گذاری بخشی از مرز و پیگیری مذاکرات مربوط به تعیین باقیمانده مرز است.[۳۹] نشریه المجتمع ارگان «حزب تجمع برای وحدت یمن» که مهمترین حزب مخالف کشور است، این یادداشت تفاهم را تراژدی تازه‌ای برای ملت یمن دانست. این نشریه نوشت: «یادداشت تفاهم مکه بخشی از خاک یمن را به عربستان سعودی واگذار می‌کند.»

در اجرای این یادداشت تفاهم، کمیته مشترک دوکشور برای تعیین خطوط مرزی چندین جلسه در ۱۹۹٥ برگزار کرد، اما پیشرفتی نداشت. به دنبال آن برخوردهای مرزی بین دو کشور از سرگرفته شد. این برخوردها در منطقه «الخرخیر» روی داد که دارای ذخایر نفت و گاز است.[٤۰]

در ۲۳ مه ۱۹۹۸ عربستان جزیره یمنی «دئوهوراپ» را در دریای سرخ اشغال کرد. یمن خواستار خروج نیروهای عربستان از این جزیره شد، اما عربستان این امر را به خروج نیروهای یمن از جزیره « عاشق» در دریای سرخ موکول کرد.[٤۱] یمن این مسئله را رد کرد زیرا این جزیره را از زمان‌های بسیار دور جزء تفکیک‌ناپذیر خاک خود تلقی می‌کند.

در ژوئیه ۱۹۹۸، عربستان یک جزیره دیگر یمن را در دریای سرخ به نام «الدویمه» پس از یک برخورد نظامی اشغال نمود.[٤۲] این جزیره ٦ کیلومتر مربع وسعت دارد و در فاصله ۲۰۰ الی ۷۰۰ متری سواحل یمن قرار دارد. یمن ضمن اعلام اینکه قصد جنگ با عربستان را ندارد، خواستار خروج نیروهای این کشور از این جزیره شد. اما عربستان این جزیره را متعلق به خود دانست و وجود نیروهای خود را در این جزیره قانونی ذکر کرد. وزیر دفاع عربستان سعودی پیشنهاد کرد تا زمانی که مرزهای دو کشور علامت گذاری نشده است، نیروهای طرفین از تمام جزایر مورد مناقشه خارج شوند.[٤۳]

سرانجام پس از ٥ سال منازعه و مذاکره، معاهده رسمی تعیین مرزهای بین دو کشور به امضا رسید این معاهده که رؤسای دو کشور در ژوئن ۲۰۰۰ امضاء کردند به یکی از طولانی‌ترین منازعات مرزی در جهان عرب پایان داد.

# زیرنویس‌ها و یادداشت‌ها


1- Rakia Omaar, Somalia at War With Itself, ***Current Affairs***, No. 505, Vol.91, (May 1992) p.234.

۲- جفری بست، «پایداری مرزها در آفریقا»، ترجمه سیروس سعیدی، ***اطلاعات سیاسی - اقتصادی***، شماره ۳۷ (مرداد - شهریور ۱۳۶۹) ص ۲۶.

۳- همان

4- ***Country Report Sudan***, No.4, 1992, p.15.

5- Ibid.

6- ***Country Report Sudan***, No.4, 1993, p.13.

۷- ***اطلاعات***، ۵ شهریور ۱۳۷٤.

۸- ***سلام***، ۸ آذر ۱۳۷٤.

9- Majid khadduri, ***Major middle Eastern Problems in International law*** (Washington D.C.American Enterprise Institute for Public Policy Research, 1975) p.105.

10- Sydney Nattleton Fisher. ***The Middle East: a History*** (London: Routledge and Kgan Paul, 1991) p.733.

11- Ibid.

12- Country Report Sudan , No.1,1992,pp.19-20.

۱۳- *رسالت*، ۲۲ آذر ۱۳۷۱.

14- Country Report Egypt , No.2,1992,p.10.

15- Ibid.

۱٦- *رسالت*، ۲۲ آذر ۱۳۷۱

17- ***Country Report Sudan***, No.1,1993,pp.14-15.

18- Ibid. p.11.

۱۹- *سلام*، ۱۵ تیرماه ۱۳۷٤.

۲۰- *رسالت*، ۱۷ تیر ماه ۱۳۷٤.

۲۱- اصغر جعفری ولدانی، «بحران در روابط مصر وسودان»، ***اطلاعات سیاسی - اقتصادی***، شماره ۱۲۸-۱۲۷ (فروردین - اردیبهشت ۱۳۷۷) ص ۱۲۸.

22- ***Country profile Ethiopia: Eritrea, Somalia, Djibouti***, 1993-94, pp. 44 45.

23- ***Country Report Ethiopaia, Eritrea,Somalia, Djibouti***, 4th quarterly, 1993-94,p.14.

۲٤- جامعه، ۱۸ خرداد ۱۳۷۷.

25- ***The Europa World Year Book***, Vol.1,1995.p,1126.

26- ***Country Report Sudan***, No.3, 1992, p.18.

۲۷- اطلاعات، ۲٤ دی ۱۳۷۷.

28- Jan Clark, Security in the Indian Ocean Area:Trends and Prospects, ***in the Indian Ocean, Prospective on a Strategic Area***, ed, by W.L.Dowdy and R.B.Troad (Durham, Duke University Press, 1985) p.532.

29- ***The Europa World year Book***. Vol.1, 1995, p.1016.

30- ***Country profile Ethiopia, Eritrea, Somalia, Djibouti***, 1993-94, p.53.

31- I bid. pp.23.

32- ***The Europa World year Book***, Vol. 1, 1995, p. 1104.

۳۳- ***فصلنامه مطالعات خاورمیانه***، سال اول. شماره ۳ (زمستان ۱۳۷۳) ص ٦۲۹.

۳٤- ***اطلاعات***، ۳۰ اذر ۱۳۷٤.

۳۵- ***اطلاعات***، ۱۸ مهر ۱۳۷۷.

۳٦- اصغر جعفری ولدانی، ***کانون‌های بحران در خلیج فارس*** (چاپ دوم، تهران: انتشارات کیهان، ۱۳۷۷) ص ۳۲۳.

۳۷- اصغر جعفری ولدانی، «عربستان: نگاه به یمن»، ***اطلاعات سیاسی - اقتصادی***، شماره ۷۰-٦۹ (خرداد- تیر ۱۳۷۲) ص ٥٤.

۳۸- ***فصلنامه مطالعات خارمیانه***، سال دوم، شماره ۱ «بهار ۱۳۷٤) ص ۲۹۳.

۳۹- اصغر جعفری ولدانی، ***تحولات مرزها و نقش ژئوپولیتیک آن در خلیج فارس*** (تهران: نشر قومس، ۱۳۷٤) ص ۲۵۷.

۴۰- *ایران*، ۲۲ آذر ۱۳۷۴.

۴۱- *جمهوری اسلامی*، ۲۰ خرداد ۱۳۷۷.

۴۲- *جامعه*، ۳۱ تیرماه ۱۳۷۷.

۴۳- *سلام*، ۳۱ تیرماه ۱۳۷۷.

# خلاصه و نتیجه

با در نظر گرفتن فرضیه‌ای که در کتاب مطرح شد مبنی بر اینکه عوامل داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی موجب بروز چالش و منازعه بین کشورهای منطقه می‌گردند و نیز با توجه به پنج مؤلفه تأثیرگذار در چالش‌ها و منازعات منطقه‌ای یعنی، اختلافات مرزی - سرزمینی، اختلافات قومی - مذهبی، تعارضات ایدئولوژیک، نفت و دخالت قدرت‌های بزرگ، می‌توان به نتایج زیر دست یافت:

۱- از مباحث کتاب دو نتیجه حاصل شد، نخست اینکه در چالش‌ها و منازعات کشورهای خاورمیانه مؤلفه‌های متعددی تأثیر گذارند و با یک مؤلفه نمی‌توان آنها را تبیین کرد. این مؤلفه‌ها در تعامل بایکدیگر هستند وبه طور مجزا از هم عمل نمی‌کنند، بلکه همه آنها با هم نزدیکی و پیوستگی عمیقی دارند. دوم اینکه چالشها و منازعات بین کشورهای منطقه به وسیله یک دولت قابل حل نیست، بلکه این امر مستلزم همکاری سایر دولت‌ها است.

۲- مهمترین چالش بین ایران و مصر، تعارضات ایدئولوژیکی است. این مسئله تا کنون دو بار یکی در سال ۱۹۶۰ و دیگری در سال ۱۹۷۹ باعث قطع روابط سیاسی دو کشور شده است. انقلاب اسلامی ایران در ۱۹۷۹ الهام‌بخش سازمان جهاد اسلامی مصر گردید، به طوری که خواستار ایجاد یک حکومت اسلامی در مصر به سبک ایران شد. این سازمان به چندین عملیات تروریستی در مصر مبادرت کرده است. دولت مصر ایران را متهم کرده است که از جهاد اسلامی مصر حمایت می‌کند.

دولت مصر سکیولار، طرفدار آمریکا با گرایشات اسرائیلی است، در حالی که دولت ایران اصول‌گرا و با گرایشات ضد آمریکا و ضد اسرائیل است. دولت مصر صریحاً اعلام کرده است به روابط خود با اسرائیل ادامه خواهد داد و پیمان کمپ دیوید را لغو نخواهد کرد. دولت مصر معتقد است با امضاء این موافقتنامه توانسته است علاوه بر بازپس‌گیری شبه جزیره سینا، زمینه صلح را برای مصر فراهم آورد تا بتوان به بازسازی کشور

اقدام کرد. دولت مصر همچنین به کمک‌های اقتصادی آمریکا وابسته است. ادامه روابط دوستانه با اسرائیل و آمریکا دو اصل راهبردی را در سیاست خارجی مصر تشکیل می‌دهد.

از طرف دیگر اسرائیل و آمریکا نیز با از سرگیری روابط سیاسی بین ایران و مصر مخالفت می‌کنند. زیرا این امر توازن قوا را در منطقه به نفع ایران و زیان اسرائیل تغییر خواهد داد. از پنج مؤلفه‌ای که در این کتاب از آنها نام برده شد حداقل دو مؤلفه تعارضات ایدئولوژیکی و دخالت قدرت‌های بزرگ در چالشهای بین ایران و مصر نقش دارند.

دولتین ایران و مصر به هیچ وجه از باورها، اعتقادات و گرایشات خود دست بر نخواهند داشت، بنابراین تا زمانی که تغییری در سیاست‌ها و گرایشات یکی از طرفین روی ندهد، برقراری روابط سیاسی رسمی بین دو کشور امکان‌پذیر نیست.

۳- در سال ۲۰۰۳ به دنبال حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، نیروهای آمریکا به عراق حمله و رژیم صدام حسین را سرنگون کردند. آمریکا هدف خود را اجرای طرح موسوم به «خاورمیانه بزرگ» اعلام کرد. به موجب این طرح آمریکا در نظر دارد عراق را به یک نمونه موفق دموکراسی در منطقه تبدیل کند. به اعتقاد آمریکا ایجاد دموکراسی در عراق امواجی ایجاد خواهد کرد که تمام منطقه را تحت تأثیر قرار خواهد داد. البته برخی اعتقاد دارند هدف آمریکا از اشغال این کشور، نفت آن است. عراق با ۱۱۳ میلیارد بشکه ذخایر نفتی بعد از عربستان و ایران سومین کشور از نظر ذخایر نفتی در جهان است.

به هر حال تجاوز آمریکا به عراق و سقوط رژیم صدام حسین، عراق را در آستانه جنگ داخلی قرار داده است. برخوردها عمدتاً بین شیعه و سنی است که بر سر سهم در قدرت با هم اختلاف دارند. درگیری قومی- مذهبی در عراق در ساختار کاملاً مصنوعی عراق و دخالت قدرت‌های بزرگ در این مسئله ریشه دارد. به گفته تیری دژاردن انگلیسی‌ها برای به خود منحصر کردن دو میدان نفتی کرکوک و بصره تصمیم گرفتند، سه جماعت یعنی کردان، ایرانیان و اعراب را بر گرد پایتختی گرد آورند که از یادها رفته بود. لذا اینکه یک ملت عراقی، یک روان عراقی وجودداشته باشد، جای شک است. به گفته جرج لنچافسکی عراق مرزهایی دارد که بیشتر بازتاب منافع کشورهای خارجی است تا واقعیت‌های داخلی، در نتیجه کشور به جوامع مذهبی و نژادی متفاوتی تقسیم گردیده است که سهم اندکی از سنت همکاری حتی احساس کمتری از منافع مشترک ملی دارند.

در درگیری‌های عراق، علاوه بر آمریکا برخی از کشورهای منطقه نقش دارند. گفته می‌شود ایران از شیعیان، عربستان سعودی از سنی‌ها و سوریه از حزب بعث عراق حمایت می‌کنند. عربستان سعودی از قدرت یابی شیعیان در عراق احساس نگرانی می‌کند زیرا این امر ممکن است موجب خیزش اقلیت شیعه این کشور شود.

به این ترتیب از پنج مؤلفه سه مؤلفه یعنی دخالت قدرت‌های بزرگ، نفت عراق و اختلافات قومی - مذهبی در منازعات این کشور تأثیر به سزایی دارند.

٤- طی چندین سال گذشته، اتحادیه اروپا با چالش‌های نوین امنیتی روبرو شده است. یکی از این چالشها رشد جمعیت مسلمانان در اروپا است که هویت اروپائیان را به طور جدی مورد تهدید قرار داده است. دیگری عملیات تروریستی است که در اروپا انجام شده است و می‌شود مانند عملیات مادرید در سال ۲۰۰٤، عملیات لندن در سال ۲۰۰۵ و کشف عملیات تروریستی لندن در سال ۲۰۰٦ برای انفجار ده هواپیما. همچنین گسترش تکنولوژی موشک‌های بالستیک و سلاح‌های کشتار جمعی در کشورهای خاورمیانه و افزایش مهاجرت مسلمانان از خاورمیانه به اروپا نگرانی‌های جدی امنیتی در این قاره بوجود آورده است. افزون بر آن، نگرانی اتحادیه اروپا به علت وابستگی آن به انرژی خاورمیانه نیز هست. این اتحادیه بزرگترین وارد کننده نفت و گاز در جهان است که بخش عمده آن از خاورمیانه تأمین می‌گردد. هر گونه تحریم نفتی اعراب یا کنترل این منابع توسط آمریکا ، امنیت انرژی اتحادیه اروپا را در معرض تهدید جدی قرار خواهد داد.

اتحادیه اروپا قادر نیست با این چالشها مقابله کند، بسیاری از صاحب‌نظران از جمله هانتینگتون و برنارد لوئیز ابعاد ثبات و امنیت اروپا را در قرن آینده زیر سؤال برده‌اند. اتحادیه اروپا حتی از حل و فصل منازعات داخلی این قاره مانند کوزوو ناتوان بوده است. اتحادیه اروپا برای مقابله با این تهدیدات و تأمین امنیت خود به آمریکا نیازمند است. اصولاً از زمان جنگ جهانی دوم اروپا زیر چتر امنیتی آمریکا بوده است. بالطبع در خاورمیانه نیز تابع آمریکا خواهد بود. از آنچه گفته شد می‌توان به این نتیجه رسید که دو مؤلفه نفت و دخالت قدرت‌های بزرگ در اینجا نیز تأثیر گذارند.

٥- وابستگی آمریکا به نفت خاورمیانه و خلیج فارس به دلیل کاهش ذخایر داخلی، کاهش واردات از ونزوئلا و کانادا و آسیب پذیری خطوط لوله نفت آلاسکا همراه رشد مداوم اقتصادی آن کشور و افزایش مصرف انرژی، در حال افزایش است. به همین دلیل تا زمانی که وجود ذخایر عظیم نفتی، موقعیت ممتازی در آینده برای خلیج فارس ترسیم می‌کند، اجماع داخلی در آمریکا بر استمرار حضور مقتدرانه نظامی در این حوزه برقرار خواهد ماند. تمام آموزه‌های (دکترین) رؤسای جمهور آمریکا از نیکسون تا جرج بوش با امنیت انرژی برای آمریکا مرتبط بوده است.

از سوی دیگر اروپا نیز به نفت خاورمیانه وابستگی دارد. این مسئله سبب شده است اتحادیه اروپا نسبت به امنیت انرژی مورد نیاز خود ابراز نگرانی کند. به اعتقاد بسیاری از پژوهشگران هر دو جنگ خلیج فارس در سال‌های ۱۹۹۱ و ۲۰۰۳ به زیان اروپا بوده است. این دو جنگ سبب شد کنترل منابع نفتی عراق در اختیار آمریکا قرار گیرد.

همچنین هر گونه تغییر و تحول در کشورهای منطقه از قبیل کودتا، انقلاب و یا شورش می‌تواند عرضه انرژی را به خطر اندازد. در این مورد می‌توان از انقلاب ایران نام برد که ایران را از متحد آمریکا به دشمن آن تبدیل کرد. از سوی دیگر تحریم نفتی احتمالی اعراب یا تجاوز کشورهای منطقه به یکدیگر مانند تجاوز عراق به کویت و اشغال این کشور در ۱۹۹۰، صدور نفت را به مخاطره خواهد انداخت. می‌توان گفت دو مؤلفه نفت و دخالت قدرت‌های بزرگ نیز دراین مورد تأثیرگذار هستند.

٦- رشد اصول‌گرایی اسلامی در فلسطین منازعات بین فلسطینی‌ها و اسرائیل را تشدید کرده است که نمونه آن انتفاضه مردم فلسطین است. زمینه‌هایی که موجب رشد اصول‌گرایی در فلسطین شده است بسیارند. یکی از آنها افزایش جمعیت فلسطینی‌ها و نرخ بیکاری در میان آنان است. این جوانان برای بهبود وضعیت اقتصادی خود جذب گروه‌های اسلام‌گرا می‌شوند.

افزون بر آن ناکارآمدی ایدئولوژی‌هایی مانند بعثی، لیبرالی، سوسیالیستی و ناسیونالیستی سبب شده است اصول گرایی انقلاب اسلامی ایران الهام‌بخش گروه‌های فلسطینی شود. جنبش‌های اصول‌گرای اسلامی در فلسطین مانند حماس و جهاد اسلامی با راه اندازی انتفاضه قصد دارند فلسطین را آزاد کنند. گفته می‌شود ایران از حماس و جهاد اسلامی پشتیبانی می‌کند. آمریکا نیز از اسرائیل طرفداری می‌کند.

در انتخابات فلسطین که در سال ۲۰۰٦ برگزار شد، حماس قدرت را در دست گرفت. این امر به تشدید منازعات میان اسرائیل و فلسطینی‌ها منجر شد. اسرائیل با اصول‌گرایان فلسطینی کنار نخواهد آمد. این کشور ترجیح می‌دهد با گروه‌های سکیولار فلسطینی مانند فتح مذاکره کند. در منازعات میان فلسطینی‌ها و اسرائیل سه مؤلفه تعارضات ایدئولوژیکی، دخالت قدرت‌های بزرگ و اختلافات مرزی و سرزمینی تأثیرگذار هستند.

۷- سوریه نسبت به استان هاتای ادعای ارضی دارد. این مسئله در سال ۱۹۹۸ به بروز بحران شدیدی در روابط دو کشور منجر شد. اظهارات وزیر اطلاعات سوریه مبنی بر اینکه دمشق از ادعاهای خود بر ایالت اسکندرون صرف نظر نکرده است، به بحران دامن زد. هاتای یا اسکندرون تا سال ۱۹۳۹ بخشی از سوریه بود، اما در این سال فرانسه که قیمومیت سوریه را بر عهده داشت آن را به ترکیه واگذار کرد، اما سوریه هرگز آن را نپذیرفت. طی سال‌های گذشته ترکیه تلاش کرده است با کوچ دادن ترک‌ها به این استان ترکیب جمعیتی آن را دگرگون کند. زیرا افزایش جمعیت علوی تبارهای ساکن این استان و وابستگی‌های فامیلی و خانوادگی آنها با حکومت حاکم در سوریه، حساسیت‌هایی در ترکیه برانگیخته است. دولت سوریه با اعطاء تابعیت خود به علوی تبارهای هاتای موجب سوءظن مقامات ترکیه شده است. افزون بر آن حمایت سوریه از پ.ک.ک. ترکیه را نگران کرده بود. رهبران ترکیه معتقد بودند با از دست دادن اسکندرون، سوریه سعی می‌کند با حمایت از پ.ک.ک. کردستان این کشور را تجزیه و از آن جدا کند.

انعقاد پیمان استراتژیک میان ترکیه و اسرائیل - به ترکیه اعتماد به نفس بخشید، لذا موضع مستحکمی در مقابل دمشق در پیش گرفت. سوریه این پیمان را تهدیدی علیه امنیت ملی خود تلقی و در واکنش به آن یک پیمان امنیتی با یونان منعقد کرد. ترکیه با یونان در مورد قبرس، فلات قاره و حاکمیت بر برخی جزایر دریای اژه اختلاف دارد. از سوی دیگر فروپاشی شوروی موجب تضعیف موقعیت سوریه و تقویت موضع ترکیه شد. فروپاشی شوروی، ترکیه را از تهدیدی که از جانب مرزهای شمالی خود احساس می‌کرد، رهانید. در مقابل، سوریه را از یک متحد سنتی محروم کرد. از سوی دیگر درچارچوب نظم نوین جهانی آمریکا، نقش جدیدی برای ترکیه در منطقه در نظر گرفته شد.

به هر حال براساس برخی گزارش ها، سوریه در سال ۱۹۹۸ به موجب یک قرارداد سری که بین این کشور و ترکیه بسته شد، از ادعاهای خود نسبت به استان هاتای چشم پوشی کرد. این کشور همچنین حمایت خود را از پ.ک.ک. قطع کرد. البته این امکان وجود دارد که منازعات بین دو کشور در آینده مجدداً از سرگرفته شود، تجربه کشورهای خاورمیانه بیان کننده این مسئله است. به این ترتیب منازعات سوریه با ترکیه سه مؤلفه اختلافات مرزی و سرزمینی، اختلافات قومی و دخالت قدرت‌های بزرگ را در بر می‌گیرد.

۸- در سال ۱۹۹۵ دولت ترکیه به طور رسمی اظهار کرد استان نفت‌خیز موصل بخشی از خاک ترکیه است. این اظهارات به دنبال دخالت‌های مکرر نیروهای نظامی ترکیه در شمال عراق صورت گرفت. دولت ترکیه همچنین ادعا نمود چریک‌های پ.ک.ک از خاک عراق به این کشور حمله می‌کنند و دخالت نیروهای ترکیه به منظور سرکوب آنها است. در واقع به دنبال جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ آمریکا به منظور جلوگیری دولت عراق از سرکوب کردها، به ایجاد یک کمربند امن در شمال عراق اقدام نمود. این مسئله سبب ایجاد خلاء قدرت در این ناحیه شد و به پ.ک.ک. اجازه داد پایگاه‌های جدید نظامی خود را در شمال عراق برپا کند. همچنین ضعف دولت مرکزی عراق و عدم کنترل آن بر شمال در از سرگیری ادعاهای ترکیه بی‌تأثیر نبود.

موصل تا زمان فروپاشی عثمانی بخشی از خاک ترکیه بود. با فروپاشی عثمانی کشورهای اروپایی به علت ذخایر نفتی آن، به شدت برای تسلط بر موصل با یکدیگر رقابت می‌کردند. آمریکا، انگلستان ، فرانسه و ترکیه هرکدام برای در دست گرفتن کنترل آن تلاش می‌کردند. در این رقابت‌ها سرانجام انگلستان و عراق پیروز شدند.

به هر حال دخالت‌های مکرر نیروهای نظامی ترکیه در شمال عراق و ادعاهای سرزمینی این کشور، با واکنش شدید کشورهای منطقه روبرو شد. کشورهای ایران، عراق، سوریه و کشورهای عربی هر کدام به طور انفرادی یادسته جمعی هرگونه ادعای سرزمینی ترکیه را محکوم و از تمامیت ارضی عراق حمایت کردند. این مسئله ترکیه را به تأمل بیشتر وادار کرد و احتمالاً سبب عقب‌نشینی آن از اهداف توسعه‌طلبانه‌اش شد.

به طوری که ملاحظه می‌شود در چالشها و منازعات بین ترکیه و عراق برای تسلط بر شمال آن کشور چهار مؤلفه از پنج مؤلفه این کتاب یعنی اختلافات مرزی - سرزمینی، نفت، اختلافات قومی و دخالت قدرت‌های بزرگ تأثیرگذار بوده‌اند.

۹- در منازعات میان کشورهای حوزه دریای سرخ تمام مؤلفه‌هایی که در این کتاب شرح داده شد مانند اختلافات مرزی - سرزمینی، اختلافات قومی - مذهبی، تعارضات ایدئولوژیکی، کشف و استخراج نفت و مداخله قدرت‌های بزرگ نقش دارند. البته نقش قدرت‌های بزرگ بیشتر به دوران جنگ سرد مربوط می‌شد و هم اکنون بسیار کم‌رنگ شده است. شوروی فروپاشیده و آمریکا و سایر قدرت‌های غربی هم به مداخله در این حوزه تمایلی ندارند. اما بقیه مؤلفه‌ها به ویژه مسایل قومی - مذهبی همچنان منازعه‌آفرین هستند.

۱۰- در خاورمیانه چالش و منازعه امری محتوم است، این منطقه به علت ساختاری همواره با چالش و منازعه روبرو خواهد بود. مرزهای بین‌المللی از نظر تبعاتی که برای امنیت داخلی و خارجی کشورهای منطقه دارد، از عوامل مهم تعیین کننده روابط مسالمت‌آمیز یا خصومت‌آمیز به شمارمی روند. در این میان، نفت و اقلیت‌های قومی موجب حادتر شدن مشکلات مرزی و سرزمینی می‌شوند. درایسدل و بلیک می‌گویند چون مرزهای منطقه را قدرت‌های بزرگ خارج از منطقه ترسیم کرده‌اند، جنبه تحمیلی دارند. بنابراین انتظار می‌رود اختلافات مرزی بین کشورهای منطقه برای مدتی طولانی باقی بماند.

۱۱- کشورهای منطقه در صورتی که به درجه‌ای از بلوغ و توسعه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی برسند، در خواهند یافت نتایج و تبعات ناشی از منازعات تا چه حد به توسعه و شکوفایی آنها لطمه می‌زند، زیرا کشورهای منطقه به جای آنکه در صدد افزایش و ارتقای توانمندی‌های اقتصادی و افزایش دانش فنی خود باشند، بیهوده منابع عظیمی صرف افزایش قدرت نظامی خود می‌کنند. کشورهای خاورمیانه باید از طریق نهاد سازی، مشارکت بیشتر مردم در اداره امور کشور، برقراری جامعه مدنی، گردش نخبگان اجرایی، پاسخگویی به خواسته‌ها و نیازهای مردم و به کارگیری سیاست مسالمت‌آمیز منطقه‌ای تاحدود زیادی چالش‌ها و منازعات منطقه‌ای را تعدیل کنند. برخی از صاحب‌نظران مانند فوکویاما برای تعدیل منازعات، توسعه دموکراسی در منطقه را پیشنهاد می‌کنند. اما برخی مانند بوزان بر این اعتقاد هستند که استقرار دموکراسی در خاورمیانه به دلیل افزایش امکان طرح مطالبات مردم به وخامت چالشها و منازعات می‌انجامد، مانند آنچه در عراق روی داده است.

۱۲- دخالت قدرت‌های بزرگ در امور داخلی منطقه ادامه خواهد یافت. این دخالت‌ها به خاطر منافعی است که آنها در منطقه دارند، این منافع به تجارت، فروش اسلحه و تأمین نیازهای نفتی آنها مربوط می‌شود. در این میان، نقش اتحادیه اروپا در خاورمیانه بسیار کم‌رنگ خواهد بود و هرگونه نقش مهم‌تری برای آن بسیار

دور از ذهن است. اما سطح بالای نفوذ آمریکا در منطقه تا آینده‌ای قابل پیش‌بینی و تا زمانی که آمریکا خود را تنها ابرقدرت به حساب می‌آورد و نگران وضعیت نفت و امنیت اسرائیل است، پا برجا خواهد ماند. البته جایگاه آمریکا تضمین شده نیست و ممکن است با وقوع انقلاب یا تغییرات شگرف در خاورمیانه مانند آنچه در سال ۱۹۷۹ در ایران روی داد یا برای شوروی در دهه ۱۹۷۰ در مصر اتفاق افتاد، موقعیت آمریکا را در منطقه تضعیف کند.

۱۳- جمهوری اسلامی ایران با دو چالش جدی در منطقه روبرو است که یکی به شیعیان و دیگری مربوط به برنامه‌های هسته‌ای آن است. در مورد نخست باید گفت چالشی که ایران در سطح منطقه با آن روبرو است تضعیف موقعیت شیعیان است. در تبلیغات علیه ایران صحبت از«هلال شیعه» می‌شود که ایران، عراق و لبنان را در بر می‌گیرد. این تبلیغات سبب شد کشورهای عربی در جریان جنگ اسرائیل و لبنان در ۲۰۰۶، از حزب الله حمایت نکنند. در عراق نیز آنچه «دخالت‌های ایران در امور داخلی عراق» یا «حمایت ایران از شیعیان عراق» نام گرفته بهانه‌ای شده تا کشورهای عربی از سنی‌های عراق پشتیبانی کنند.

آمریکا در لبنان در نظر دارد حزب الله را خلع سلاح و آن را به یک حزب سیاسی تبدیل کند. در صورتی که این امر تحقق یابد در منازعات آینده بین ایران و اسرائیل یا ایران و آمریکا، ایران نمی‌تواند از نظر نظامی به حزب الله لبنان امیدوار باشد. در عراق نیز به‌رغم اینکه گروه‌های شیعه آن کشور طی سال‌ها از حمایت‌های ایران برخوردار بوده و بعضاً در گذشته در ایران اقامت داشته‌اند، بهبود وضعیت خود را در عراق کنونی مدیون آمریکا می‌دانند. در واقع، تجاوز آمریکا به عراق وسرنگون کردن صدام حسین موجب شد موقعیت شیعیان نسبت به گذشته ارتقاء یابد. صدام حسین بارها شیعیان را سرکوب کرده بود. در چنین صورتی در منازعات ایران و آمریکا در آینده بر سر مسئله هسته‌ای، ایران از حمایت شیعیان برخوردار نخواهد بود. این مسئله یک بار نیز در گذشته به اثبات رسیده است. شیعیان عراق در جریان جنگ هشت ساله از همراهی ایران خودداری کردند.

اما بزرگترین چالشی که ایران با آن روبرو است، مسئله هسته‌ای است. آمریکا ایران را متهم می‌کند که در صدد دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای است، اما ایران این مسئله را رد می‌کند. نگرانی آمریکا از دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای پایه و اساس محکمی ندارد. آژانس انرژی اتمی نیز در گزارشات خود اعلام کرده است هیچگونه نشانه‌ای مبنی بر قصد ایران از فن‌آوری هسته‌ای در جهت مقاصد نظامی وجود ندارد. در گزارش جامعه اطلاعاتی آمریکا در سال ۲۰۰۷ که متشکل از ۱۶ سازمان اطلاعاتی آمریکا بود نیز گفته شده که ایران مقاصد نظامی خود را از فن‌آوری هسته‌ای در سال ۲۰۰۳ کنار گذاشته است. با این حال، فشار آمریکا بر ایران ادامه دارد و این امر می‌تواند مسئله ساز باشد.

در واقع سیاست آمریکا بر آن است که هیچ یک از کشورهای خاورمیانه به ویژه ایران به یک قدرت بزرگ منطقه‌ای که صاحب دانش فنی نیز باشند، تبدیل نشوند. تاریخ خاورمیانه از زمان جنگ جهانی اول تا کنون حاکی از تلاش مستمر قدرت‌های غربی برای جلوگیری از سربرآوردن دوباره کشورهای خاورمیانه به عنوان یک قدرت بزرگ است. از زمان فروپاشی امپراتوری عثمانی، قدرت‌های غربی خرد کردن دولت‌های خاورمیانه را استمرار بخشیده و از تبدیل آنها به یک قدرت بزرگ مانع شده‌اند. جنگ ۱۹۹۱ علیه عراق نمونه‌ای از چنین سیاستی بود وآخرین نمونه آن جلوگیری از تبدیل شدن ایران به قدرت نیرومند منطقه‌ای است. سیاست«مهار دو جانبه» ایران و عراق و اکنون سیاست«مهار یک جانبه» ایران همه در جهت انزوا و تضعیف ایران است.

# فهرست منابع

## کتاب‌های فارسی


۱. بهزادی، حمید، ***اصول روابط بین‌الملل و سیاست خارجی***، تهران: انتشارات دهخدا، ۱۳۵۲.

۲. جعفری ولدانی، اصغر، ***بررسی تاریخی اختلافات مرزی ایران و عراق***، چاپ سوم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۶.

۳. جعفری ولدانی، اصغر، ***تحولات مرزها و نقش ژئوپولیتیک آن در خلیج فارس***، تهران: نشر قومس، ۱۳۷۴.

۴. جعفری ولدانی، اصغر، ***روابط عراق و کویت***، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۶۹.

۵. جعفری ولدانی، اصغر، ***کانون‌های بحران در خلیج فارس***، چاپ دوم، تهران: انتشارات کیهان، ۱۳۷۶.

۶. جعفری ولدانی، اصغر، ***نگاهی تاریخی به جزایر ایرانی تنب و ابوموسی***، چاپ دوم، تهران: مؤسسهٔ چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۴.

۷. جعفری ولدانی، اصغر، ***روابط خارجی ایران بعد از انقلاب اسلامی***، تهران: انتشارات آوای نور، ۱۳۸۲.

۸. جعفری ولدانی، اصغر، ***ژئوپولیتیک جدید دریای سرخ و خلیج فارس***، چاپ دوم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۴.

۹. درایسدل ،آلاسدیر، بلیک، اچ، ***جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا***، ترجمه دره میرحیدر (مهاجرانی)، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۶۹.

۱۰. درینیک، ژان پی یر، ***خاورمیانه در قرن بیستم***، ترجمه فرنگیس اردلان، تهران: سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۶۸.

۱۱. دلدم، اسکندر، ***سلطه جویان واستعمارگران در خلیج فارس***، تهران: مؤسسه انتشارت نوین ،۱۳۶۳.

۱۲. جیمز دوئرتی، فالتزگراف، رابرت، ***نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل***، ترجمه علیرضا طیب، وحید بزرگی، جلد اول، تهران: نشر قومس، ۱۳۷۲.

۱۳. روشندل، جلیل و سیف‌زاده، حسین، ***تعارضات ساختاری در منطقه خلیج فارس***، تهران: مرکز پژوهشهای علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ۱۳۸۲.

۱٤. شوادران، بنجامین، ***خاورمیانه، نفت و قدرت‌های بزرگ***، ترجمه عبدالحسین شریفیان، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳٥٤.

۱۵. شرایبر ،ژان ژاک، ***تکاپوی جهانی***، ترجمه عبدالحسین نیک گهر ،چاپ ششم، تهران: نشر نو، ۱۳٦٥.

۱٦. عالیخانی، محمد، ***سیاست خارجی سوریه از ۱۹٤۱ تا ۱۹٦۱***، تهران: مؤلف، ۱۳٤٥.

۱۷. فولر ،گراهام، ***قبله عالم ژئوپولیتیک ایران***، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۳.

۱۸. کاظمی، علی‌اصغر، ***روابط بین‌الملل در تئوری و عمل***، تهران: نشر قومس، ۱۳۷۲.

۱۹. لنچافسکی، جرج، ***تاریخ خاورمیانه***، ترجمه هادی جزایری، تهران: انتشارات اقبال، ۱۳۳۷.

۲۰. لیک، دیویدای، پاتریک ام، مورگان، ***نظم‌های منطقه‌ای امنیت‌سازی در جهانی نوین***، ترجمه سیدجلال دهقانی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱.

۲۱. ***کتاب اروپا، ویژه روابط ایران و اتحادیه اروپا***، شماره ۲، تهران: انتشارات ابرار معاصر، ۱۳۸۲.

۲۲. محمدنژاد، امیرعلی و نوروزی، محمدتقی، ***فرهنگ استراتژی***، تهران: سکنا، ۱۳۷۸.

۲۳. مؤسسه مطالعات استراتژیک لندن، ***آب، امنیت و خاورمیانه***، ترجمه پیروز ایزدی، تهران: پژوهشکده علوم دفاعی - استراتژیک، ۱۳۷۲.

۲٤. نیک آئین، حشمت الله، ***ناسیونالیسم عرب پس از جنگ جهانی اول تا جنگ جهانی دوم***، تهران: ناشر مؤلف، ۱۳٥۱.

۲۵. نیکسون، ریچارد، ***فرصت‌ها را در یابیم، وظیفه آمریکا در جهانی با یک ابرقدرت***، ترجمه حسن وفی‌نژاد، تهران: طرح نو.

## مقالات فارسی

۲٦. امیر احمدی، هوشنگ «سیاست خارجی منطقه‌ای ایران»، ***اطلاعات سیاسی - اقتصادی***، شماره ۷۲-۷۱ (مرداد - شهریور ۱۳۷۲).

۲۷. اشتورمر، میشاییل، «سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا»، ***سیاست خارجی***، شماره ۲، (تابستان ۱۳۷٥).

۲۸. اوون، جرج، «مؤلفه‌های اقتصادی امنیت در خاورمیانه، گزینه‌های فراروی خاورمیانه در قرن بیست و یکم» در کتاب ***چهره جدید امنیت در خاورمیانه***، ترجمه قدیر نصری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳.

۲۹. «اسلام‌گرایان اسرائیل»، ***لوموند دیپلماتیک***، نقل از ترجمان سیاسی، سال ششم، شماره ۲۰ (۳۱ فروردین ۱۳۷۹).

۳۰. بن چناری، میثم، «زنان عربستان سعودی برندگان ۱۱ سپتامبر»، ***شرق*** ۱٤ اردیبهشت ۱۳۸۳.

۳۱. برژینسکی، «راه خطای بوش در تشویق اعراب به دموکراسی» ***نیویورک تایمز***، به نقل از ایران، ۲٦ اردیبهشت ۱۳۸۲.

۳۲. بست، جفری، «پایداری مرزها در آفریقا»، ترجمه سیروس ایزدی، ***اطلاعات سیاسی - اقتصادی***، شماره ۲۷ (مرداد - شهریور ۱۳٦۹).

۳۳. بوزان، باری، «خاورمیانه: ساختاری همواره کشمکش‌زا» ***فصلنامه سیاست خارجی***، سال شانزدهم، شماره ۳ (پاییز ۱۳۸۱).

۳٤. بزرگمهری، محمد، «نظام منطقه‌ای و تعامل جبری و اختیاری آن با دیگر سطوح تحلیل مطالعات روابط بین‌الملل»، ***اطلاعات سیاسی - اقتصادی***، شماره ۲۰۸ - ۲۰۷، (آذر و دی ۱۳۸۳).

۳۵. جعفری ولدانی، اصغر، «همکاری منطقه‌ای: چارچوبی برای گسترش روابط ایران و مصر»، ***مطالعات آفریقا***، دوره جدید، سال هفتم، شماره ٦ (پاییز و زمستان ۱۳۸۱).

۳٦. جعفری ولدانی، اصغر، «اسرائیل و حوزه دریای سرخ» ***فصلنامه مطالعات خاورمیانه***، شماره ۱٦ (زمستان ۱۳۷۷).

۳۷. جعفری ولدانی، اصغر، «بحران در روابط مصر و سودان»، ***اطلاعات سیاسی - اقتصادی***، شماره ۱۲۸-۱۲۷ (فروردین - اردیبهشت ۱۳۷۷).

۳۸. جعفری ولدانی، اصغر، «عربستان: نگاه به یمن»، ***اطلاعات سیاسی - اقتصادی***، شماره ۷۰-٦۹ (خرداد - تیر ۱۳۷۲).

۳۹. جعفری ولدانی، اصغر، «ایران و اروپا از گفت و گوی انتقادی تا مشارکت اقتصادی»، ***سیاست خارجی***، سال سیزدهم، ویژه اروپا، شماره ۲ (پاییز ۱۳۷۸).

٤۰. «جمعیت: نگرانی دائمی اسرائیل»، ***فصلنامه مطالعات فلسطین***، سال اول، شماره ۲ (زمستان ۱۳۷۸).

٤۱. «جنبش جهاد اسلامی فرایند صلح اسلو»، ***فصلنامه مطالعات خاورمیانه***، سال هفتم، شماره ۲۱ (بهار ۱۳۷۹).

٤۲. «جهاد اینترنتی علیه اسرائیل» نقل از ***ترجمان سیاسی***، سال ششم، شماره ۲۹ (۱٦ تیر ۱۳۸۰).

۴۳. «جنبش جهاد اسلامی و فرایند صلح اسلو» ***فصلنامه مطالعات خاورمیانه***، سال هفتم، شماره ۲۱ (بهار ۱۳۷۹).

٤٤. «حزب الله فلسطین: از گذشته تا حال» ***الوطن العربی به نقل از ترجمان سیاسی***، سال ششم، شماره ۲، (۳۰ آذر ۱۳۷۹).

۴۵. رئوف، عادل، «سیاست ترکیه در قبال شمال عراق پس از جنگ دوم خلیج فارس»، ***فصلنامه مطالعات خاورمیانه***، سال پنجم، شماره ۱، شماره مسلسل ۱۳ (بهار ۱۳۷۷).

٤٦. رمضان، طارق، «انقلاب خاموش در اروپا»، ***همشهری دیپلماتیک***، شماره ۲۷ (۹ آبان ۱۳۸۳).

٤٧. سولانا، خاویر، «اروپایی امن‌تر در دنیایی بهتر»، ***فصلنامه سیاست خارجی***، سال هفدهم، شماره ۳ (پاییز ۱۳۸۲).

٤٨. سلامه، غسان، «خاورمیانه در کشاکش میان اقیانوس اطلس و مدیترانه»، ***فصلنامه مطالعات خاورمیانه***، شماره ۱۵ – ١٤ (تابستان و پاییز ۱۳۷۷)

٤٩. سلیم، واکیم، «آینده عراق»، ***در مجموعه مقالات چهارمین سمینار خلیج فارس*** (تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امو خارجه، ۱۳۷۳).

۵۰. شرقاوی، باکینام، «روابط ایران و مصر» ترجمه محمود موسوی بجنوردی، ***فصلنامه مطالعات خاورمیانه***، سال هفتم، شماره ٢٤ (زمستان ۱۳۷۹).

۵۱. عسگری، محمود، «منطقه‌گرایی و پارادایم امنیت منطقه‌ای»، ***اطلاعات سیاسی – اقتصادی***، شماره ۱۸۸ – ۱۸۷ (فروردین، اردیبهشت ۱۳۸۲).

۵۲. فوکویاما، «جدال هویت در اروپا»، همشهری دیپلماتیک، شماره ۲۷ (۹ آبان ۱۳۸۳).

۵۳. کامل، سید روح الله، «هژمونی آمریکا در عراق» ***راهبرد***، شماره ۲۹ (پاییز ۱۳۸۲).

٥٤. لوموند دیپلماتیک، «اسلام‌گرایان اسرائیل»، نقل از ***ترجمان سیاسی***، سال پنجم، شماره ۲۰، ۱۳۷۹/٤١/٣١.

۵۵. لوهازن، یوردیس فون، «جنگ خلیج فارس: جنگی بر ضد اروپا»، ترجمه شهروز رستگار نامدار، ***اطلاعات سیاسی – اقتصادی***، شماره ۱۰۸-۱۰۷ (مرداد –شهریور ۱۳۷۵).

٥٦. مرکز تحقیقات استراتژیک، «طرح خاورمیانه بزرگ آمریکا: ملازمات و پی‌آمدها»، شماره ٦٥ (اردیبهشت ۱۳۸۳).

۵۷. مارتین، لی نورجی، «رهیافتی جامع برای مطالعه امنیت ملی در خاورمیانه» در کتاب ***چهره جدید امنیت در خاورمیانه***، ترجمه قدیر نصری (تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳).

۵۸. نافعه، حسن، «نگاهی به تحولات و چشم‌انداز روابط ایران و مصر» ترجمه لواء رودباری، ***مطالعات آفریقا***، سال اول، شماره سوم (تابستان ۱۳۷٤).

۵۹. «نقش رسانه‌های الکترونیکی در خاورمیانه» ***دی تسایت، نقل از ترجمان سیاسی***، سال ششم، شماره ۱ (۲۳ آذر ۱۳۷۹).

۶۰. «وضعیت اقتصادی - اجتماعی کرانه باختری و نوار غزه»، ***فصلنامه مطالعات فلسطین***، سال اول، شماره ۲، •زمستان ۱۳۷۸).

۶۱. هاشم، احمد، «امنیت ملی مصر و ایران و خلیج فارس»، ترجمه باقر نصیری، ***مجموعه مقالات چهارمین سمینار خلیج فاس***، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۳.

## کتب انگلیسی

1. Aburish, Said, ***The rise, Corruption and Coming Fall of The House of Saud,*** London: 1994.

2. Burns, Nicholas, ***U.S.A, Ambassador to Nato - Brussels, Belgium, Nato and The Greater Middle East***, may 18, 2004.

3. Buzan, Barry, Ole Waver and pap de wild, ***Security: A new Frame Work For Analysis,*** Boulder: lynne Rienner co. 1998.

4. Cantori Louis. J. and Steven Spiegel, ***The International politics of Regions. A comparative Approach,*** Los Angeles: University of California Press, 1970.

5. Collins John, ***Military Geography***, Washington: Brassey, 1998.

6. Chomsky, N، ***On power and Ideology***, Montreal: Black Rose Books, 1987.

7. Chubin, Shahram and Tripp, Charles, ***Iran – Saudi Arabia Relations and Regional order,*** Oxford: Oxford University Press: 1996.

8. Chubin, Shahram, ***Security in the Persian Gulf, The Role of outside Power***, London: The International Institute for Strategic Studies, 1982.

9. Coser, Lewis, ***The Function of Social Contflict*** (Newyork: The Free press, 1956).

10. Davidson, Lawrence, ***Islamic Fundamentalism***, Westort: Greenwood Press, 1998.

11. Day, Alen j, ***Border and Territorial disputes***, London: Longman Group V, K, Ltd, 1987.

12. Esposito, John, ***The Islamic Threat: Myth or Reality***, New York: Oxford University Press, 1992.

13. Esposito, John, ***Political Islam: Revolutain, or Reform,*** New York: Rienner Publishers, 1997.

14. Ferrell, R,H, ed, ***The Eisenhower Diaries***, New York: W,W,Norton, 1981.

15. Fisher, Sydney Nettleton, ***The Middle East, A History***, London: Routedge and Kegan Paul, 1971.

16. ***Foreign Relations of The United States***, Washington D،C،,U،S، Government Printing office, 1974

17. Frankle, Joseph, ***Contemporary Internatioal Theory and Behavior of States*** (London: Oxford university press, 1973).

18. Gowan, Peter, ***The Global Gamble,*** London: Verso, 1999.

19. Guazzone, ***The Islamist Dilemma***, London: Ithaca, 1995.

20. Gurr, Ted Robert, A Comparative study of Civil Strike, in Hugh Davis Graham and Ted Robert Gurr. (eds). ***Violence in America*** (New york: Bantam, 1970).

21. Hermann, Charles F, international Crisis as a Situtional Variable in international politics and foreign policy: A Reader in ***Research and Theory***, Rev. ed. James Rosenau (New york: free press, 1969).

22. Haynes, Jeff, ***Religion in Third World Policies***, Open University Press, Bukingham: 1993.

23. Hurewitz, G,E, ***Diplomacy in the Near and Middle East: A Documentary Record,*** Princeton: New jersey, N،Y، 1956.

24. Hunter, Shireen, the Rise of Islamist movements and The Western Response: Clash of Civilization or Interests? ***In The Islamist Dilema***, ed, Laura Guazzone, London: Thaca, 1995.

25. I،M،F، ***World Economic Outlook Database and Staff Calculations***, 2003.

26. Israeli Raphael, ***The Iraq War***, Port Land: Sussey Academic Press, 2004.

27. Khadduri, Majid, ***Major Middle Eastern Problems in International law***, Washington D،C، American Enterprise Institute for public Research, 1975.

28. W. Lesch David. ***The Middle East and United States, A Historical Reassesment***, Trint University, 1996.

29. A. Lake David and Patrick Morgan, ***Regional orders Building Security in a New World,*** Pennsylvania, The Pennsylvania State University Press, 1997.

30. Maslow Abraham H. ***Motivation and personality*** (New york: Harper & Row, 1954).

31. Mitchell – C.R., ***The Structure of International Conflict*** (London: Macmillan, 1981).

32. Morgan, Patric, M. ***Theories and Approaches To International Politics***, California: Consensus Publishers, Inc, 1972.

33. Mousalli, Ahmad, ***Historical Dictionary of Islamic Fundamentalist Movements in the Arab World, Iran and Turkey***, London: 1999.

34. Piscatori, (ed,) ***Islam in the Political process***, Cambridge University press, 1983.

35. Presctott, J.R.V ***The Geography of Frontiers and Boundaries*** (London: Hutchinson. 1956.

36. Ramazani, Rouhollah, ***Iran, S Foreign policy1941-1973,*** Charlottesville: University Press of Virginia, 1975.

37. Ramazani Rouhollah K, ***Revolutionary, Iran Challenge and Response in The Middle East,*** Baltimore and London: the Johon hopkins university press، 1975.

38. A. Ribenberg, Ch. ***Israel and The American National Interests: A Critical Examination,*** Chicago: University Illinois Press, 1986.

39. Rosenau James, After theory of Foreign Policy, in: W،D،Coplin،e،W، Kegley (ed,) ***Analyzing International Relations***, New York: Prager Publisers, 1975.

40. Simons Geoff, ***Iraq Future***, London: SAG 1,2003.

41. Sajoo Amyn, ***Civil Society in the Muslim World: Contemporary perspectives,*** New York: 1،b،Jouris co، 1Td، Press, 2002.

42. Sandwick, - John. ***The Gulf Cooperation Council*** (Washington D.C, Westreview press, 1987.

43. Uri Bar, Joseph (ed,) ***Israel, s national Security Towards the 21st century***, London: Frank Cass Publishers, 2001.

44. ***The Future of European Policies in the Middle East after the Iraq War***, Discussion Paper Presented by the Bertelsman Group for policy Research, Munich, 10-12 July, 2003.

45. ***The New Shorter Oxford English Dictionary***, Vol. 2 Oxford: Clarendon Press 1993.

46. Waltz, Kenneth Man, ***The State and War: A Theoretical Analysis*** (new York: Columbia University Press, 1959).

47. Webster, ***Third New International Dictionary*** 1986.

48. Woldkinson, Benjamin, ***Arab Employment in Israel: the quest for Equal Employment Opportunity***, London: Greenwood, Press, 1999. .

49. S.Yaphe Juditn (ed) ***The Middle East in 2015: the Impact of Regional Trends in U.S. Strategic Planing***, Washington D.C. National Defence University Press, 2002.

50. Ziegler. David, War, Peace and International Politics, New York, Longman, 2000.

### مقالات انگلیسی

51. Akhavi, Shahroug, "The Clergy,s Concepts of Rule in Egypt and Iran", ***ANNALS AAPSS***, No524 (nov .1996)p.92

52. Atia, Tarek, "More Than a Street Name", ***Al-Ahram weekly*** on line, 26 July-1 August2001, No, 544.

53. Ayoob, Mohammad, "the war against Iraq: Normative and strategic implications.", ***Middle East policy***, vol. x (Summer 2003).

54. Chalabi. F.J. "Comment" ***Energy Studies Review***, No 4, 1992.

55. Danesh, liala, "Iran-Egypt Relations Revised", ***The Middle East Times***.

56. ***Defene and Foreign Affairs Stategic Policy***, No،4-5, Vol،xx1, April-May 1993, p.1.

57. "EU Disagree With U.S. Concept no Axis of Evil", ***Bejin Times***, Feb. 10, 2000.

58. Ezzat, Dina, "A Conditional rapport", ***Al Ahram Weekly***, No, 405, 26 Nov.2 Dec.1998.

59. Feldner, Yotam, "Developments in Egyptian-Iraian Relations", ***MEMRI: Inquiry& Analysis***, No, 37, (August 2000) p, 2.

60. Ganor, Boaz, "The Islamic Jihad: The Imprative of Holy", Jan, 1, 1993, ***http://www,1ca,Org***, 1L/ articles, articledt, cfm، Articleid=405.

61. Ghazali harb, Osama, "Egypt,s Foreign Policy in Mubarak, s Fourth Term", ***Al-Ahram Weekly***. March 17،2002.

62. Howeridy, Amira, "Afro-Asian gateways", ***Al-Ahram Weekly***, No،382, 18-24 July ،1998.

63. Hagel, Chuck, "A Republican Foreign Policy", ***foreign Affairs***, July Avg, 2004, p. 11.

64. Holis. Rosemary, "Europe and the Middle East: Power by Stealth", ***International Affairs***. 73:1, 1997.

65. http://www، Ahram. Org, eg/ weekly/2001/544/eg5، htm.

66. http://www، Ahram. Org, eg/ weekly/1998/382/ec2، htm.

67. http://www، Ahram. Org, eg/ weekly/2001/544/eg5، htm.

68. http://www، Ahram. Org, eg/ weekly/1999/439/eg11، htm.

69. ***Al-Ahram Weekly on line***, 6-12 July 2002, No،489، http://www، Ahram، Org, eg/ weekly/2000/489/ed، htm.

70. "Iran and Egypt More Closer Together", ***Al-Ahram Weekly Online***, 4-10 Oct, 2001, No, 554.

71. Makram Ebeid, Mona "Egypt, s 2002 Parlemantary Elections", ***Middle East policy***, Vol،V111, No،2(june2001)p،42.

72. Olson،Robert, "Hatay, Revisited-Turkey, Syria and the PKK", ***Middle East International***, Oct 1998.

73. oppenhiem, H. "Why oil Prices Goup? The past:We pushed them", ***Foreign policy***, No،25,Winter 1976-77.

74. Pope, hugh, "Regionl States agree to differ on Iraq Future", ***Independent***, 16 Nov، 1992.

75. Rakia, Omaar, "Somalia at war With Itself", ***Current Affairs***, No،505،Vol،91, May 1992.

76. Robinson, Glenn, "Can Islamists Be Democrates? The case of Jordan", ***Middle East Journal***.Vol،51،No،3(Summer 1997) pp. 373-378.

77. Pohde, David, "The kurds Get in Their Den Way under the Wing of U.S. Protection", ***the Christian Science Monitor***, April7, 1995.

78. Sehwitzer, Yoram, "Osama bin Ladin and the Egyptian Terrorist Groups", June 25, 1999، http://www، 1et، Org، 1L/articles, articledt, cfm.

79. Tarami, Kamran, "Iranian Perspctives on security in Persian Gulf", ***Iranian Studies***, Vo1.36, no.3 (Sep. 2003).

80. White, David, "Our Future oil Supply", ***Engineering and Mining Journal***, 4 June, 1921.

81. Walker. Martin, "EU Seeks Bigger Role in Middle East Peace", ***The Guardian***, Jan. 17, 1998.